

11

1

1

1

1

1



1	01
۲۴	۲۵

بخش اول

چاپ دوم

نگار

۷۱۷۲۱۱

در

تاریخ ادیان

مقدمات - ادیان بدوی - دین در جهان و در ایران - مزدیسنی - هندوئی
بودائی - اسلام - تشیع - وحدت ادیان

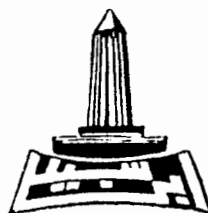
مجموعه دروس

علی صغر حکمت

درویشکده ادبیات شیراز



کتابخانه ملی ایران



نشریه کتابخانه ابن سینا - تهران - تیر ماه ۱۳۴۲

حق طبع قانوناً مخصوص مؤلف است

چاپ تابان

پیش‌گفتار

در سالهای متوالی ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ شمسی در ماه اردیبهشت اولیاء دانشکده ادبیات شیراز از نویسندگان این سطور دعوت فرمودند که درسی چند در موضوع «تاریخ ادیان» برای دانشجویان هنر دوست آن، «دارالعلم» کهن ایراد کنم. چون تدریس این موضوع در دانشکده ادبیات - دانشگاه تهران - باین بنده محول است و در آنجا بحث در این باب به تفصیل امکان می‌پذیرد، این تقاضا چنان بود که در دانشکده شیراز بطور از اصول کلی بعضی از ادیان مهمه جهان سخن گفته شود تا در حقیقت متمم دروس و مقالات اساتید ارجمند شیراز باشد.

بحکم علاقه وجدانی و رابطه روحانی که با آن شهر شهیر دارد این صلاهی دعوت را با شوقی کامل و میلی وافر پذیرفته و انجام این خدمت علمی را برای خود موجب افتخار دانستم. پس در سال اول طی نه گفتار از تاریخ سیر تکامل ادیان جهان بالاخص مذاهبی که با تاریخ سیاسی و نژادی و فرهنگی مردم ایران سروکار دارد مقالاتی ایراد گردید و در ضمن آن از تحولات دینی و عقاید ملی و افکار روحانی و عادات و آداب مردم جهان بطور عام و مظاهر مذهبی و عقاید ایمانی سکنه ایران در طول قرون بطور خاص، دورنمایی طرح کرده و خطوط اصلی و نکات مهمه‌ای که دانستن آنها برای هر طالب علم ضروری است خاطر نشان دانش‌پژوهان ساخت.

این گفتارهای شکسته و بسته با همه کم ارزشی مورد توجه و تشویق اساتید آن دانشکده قرار گرفت و بضاعت مزجات صاحب آن در بازار دانش و ادب خریداران بسیار بدست آورد. یکی از همکاران عزیز و ارجمند که استادی فاضل و فرزانه است،

- ب -

یعنی آقای دکتر علی محمد مژده استاد ادبیات گوینده را بر جمع آوری آن مقالات تشویق و امداد فرمود و مجموعه آدونه گفتار در دو بخش گرد آمد، آنگاه آن مجموعه را در همان سالها بجای بعضی از شماره های مجله دانشکده بطبع رسانیدند و ازین عمل که ناشی از علم پروری و دانش دوستی استاد محترم بود این بنده را ممنون و سپاسگذار ساختند. برای نویسنده موجب کمال افتخار و مباهات گردید که آن دور ساله در طهران و خراسان و تبریز محل توجه قرار گرفت و از هر طرف بمطالعه آن شوق و میل فراوان مشهود افتاد. چند آنکه در اندک زمانی نسخ منطبعة شیراز کمیاب گردید و تقاضا و طلب بسیار بود. کتابخانه ابن سینا در طهران که خدمتگذار قدیم کتاب و ناشر مطبوعات علمی و ادبی است طبع ثانوی آنرا لازم و بجا دانست. و این بنده را الزام نمود که در متن چاپ اول مطالعات مجددی بعمل آورم و بعضی مطالب لازم و نکات سودمند بر آن بیفزایم و نیز خطاها و لغزشها که بسبب در آن روی داده بصواب آورم. ناگزیر این تقاضا را قبول کرده و متن جدیدی که با اصل قدیم اختلافی دارد و کاملتر بنظر می آید آماده ساختم. و آن کتابخانه هم در سال ۱۳۴۱ بطبع آن اقدام و مباشرت کردند که اینک در دو مجلد جدید از نظر دانش پرور خواننده گرامی میگذرد.

از بدو امر همت نویسنده بر آن مقصور بود که این مقالات مختصر ولی جامع، باجمال و ایجاز آراسته و چنان باشد که طالب را از مراجعه بکتاب مفصل بی نیاز سازد. پس در تدوین و تألیف آنها سعی جمیل بکار رفت که در تلو کلام همه جا بمنابع اصلیه و اسناد قدیم که مستند کلام است اشاره شود، تا اگر احیاناً محقق دقیق یا طالب سالک بخواهد مطالعات خود را از ریشه و اصل آغاز نماید راه بر او آسان باشد و بسر چشمه و منبع سهولت برسد و نیز کوشش فراوان بعمل آمد که سنین وقایع و حوادث مهم و تواریخ تولد یا وفات بزرگان و پیشوایان دینی به سنوآت میلادی یا هجری تصریح و روشن گردد تا خواننده بتواند در هر عصر و قرن وقایع و اتفاقات را مطالعه کند و زمان حیات هر یک از رجال دینی جهان را بدرستی دریابد.

علاوه بر این فوائد، این بنده در تحریر این مقالات همیشه در نظر داشته است که رابطه هر دین و مذهب و تأثیر هر کیش و آئین را بتاریخ سیاسی و ادبی ایران حتی الامکان

روشن و معلوم سازد و از نفوذ آنها در شعر و ادب فارسی بقدر مقدور مستقلاً یا ضمناً سخنی بگوید، تا دانشجویان رشته ادبیات در حول و حوش هر موضوع دینی بهره ادبی نیز حاصل فرمایند. برای جمع و تألیف مطالب نویسنده همیشه بمنابع اصلی دست اول رجوع کرده است و تا حدیکه میسر بوده از متن کتب آسمانی و اسناد باستانی و متون قدیمه ملل و نحل مستقیماً استفاده کرده و بنقل اقوال و ترجمه کلمات دیگران قانع نشده؛ حتی در ضمن اقامت سالهای طولانی در **طهران** و **پاریس** و **دهلی** و دیگر بلاد با سعی بلیغ و جد فراوان و صبر جمیل در طلب حقایق برآمده و نزد اساتید و روحانیون ادیان مختلف، مانند کشیشان مسیحی و اخبار یهود و برهمنان هندو و راهبان بودائی تلمذ کرده و مسائل علمی را از افواه آن رجال دانشمند شنوده است و با قدم تحقیق این راه صعب را پیموده و تا بر موضوعی کاملاً ظفر نیافته آنرا در این سلسله گفتارها وارد نساخته است.

لیکن با وجود همه این کوشش و جهد و تحمل رنج و صبر خود هنوز اعتراف دارد که در این کتاب کوچک نقائص بزرگ موجود است. در نزد وجدان خویش آن مجموعه را بهیچوجه کامل و جامع نمیداند زیرا در این مقالات متأسفانه از تاریخ سیر ادیان و تحولات ایمانی ملل قدیمه شمال اروپا: چون سلتها و ژرمنها و تیوتنها و اسلاوهای باستانی مجال بحث نشده است، هم چنین از عقاید دینی و عبادات مردم شام و اهالی فنیقیه و کنعانیان و هیت‌های آسیای صغیر، و از بعضی مذاهب خاور دور چون شینتو در ژاپون و جینیزم و سیکهیزم در هند و لامائیزم در تبت به تفصیل سخن گفته نشده است و نیز از مکاتب فکری و مذاهب فلسفی حکماء یونان و فلاسفه اسلام و صوفیه و اهل عرفان و نیز متفکرین غرب و مادیون جدید مانند فلسفه (دیالکتیک) مارکسیزم و پیروان آن تحقیق عمیق بعمل نیامده است. البته همه این مطالب در حد خود و اجد کمال اهمیت است. از خداوند مسئلت دارد که ما را توفیق تکمیل عنایت و بطریق رشاد هدایت فرماید و اگر ما بر رفع این منقصت‌ها موفق نشدیم اهل دانش و فضیلت و محققان علم شریف تاریخ ادیان در ایران که بعدها به تحریر کتب و رسائل در این باب قلم بر میدارند آنچه ما را فوت شده ایشان جبران فرمایند و تحریرات و مؤلفات جدید خود را با

مباحث دقیق و با تصاویر جالب و نقوش ارزنده و فهارس و جداول راهنما که کتاب
ناچیز ما فاقد آنهاست بیارایند تا آنکه حق موضوع بدرستی ادا شده باشد.
علم تاریخ ادیان بیان تحولات نفسانی و تأملات روحانی نوع انسانی است و
محال است که بتوان آنرا در طی صفحاتی چند محدود و منحصر کرد.

«گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای»

طهران - اردیبهشت ۱۳۴۲
علی اصغر حکمت

فهرست مطالب

گفتار اول

مقدمات و تعریفات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶	غریزه طبیعی دین	۱	تعریف دین نزد
۷	دین بزرگترین عامل پیدایش علوم	۴	علماء اسلام
۸	تکامل علم تاریخ ادیان	۲	مذهب - ملت - شریعت
۸	اساطیر الاولین	۴	دین ارد متاخرین
۹	الملل و الخمل	۳	تاریخ علم ادیان
۱۲	سبک علمای اسلام در تقسیم ادیان	۴	فایده تاریخ ادیان
		۶	تحول تاریخ ادیان

گفتار دوم - ادیان بدوی

۲۳	بقایای توتیمیزم در ملل حیه	۱۴	علم انثروپولوژی
۲۵	تاثیر عملی توتیمیزم در تمدن جهان	۱۴	دین نزد انسان ابتدائی
۲۶	فتیشیزم یا عبادت اشیاء و اجسام	۴	دغدغه مذهبی «تابو»
۲۸	فتیشیزم، مقدمه بت پرستی	۱۷	ریشه اصلی رسوم اخلاقی
۲۸	فجر توحید	۱۸	شبهات امم بدوی باطفال
۳۰	فتیشیزم در اعراب عصر جاهلیت	۱۹	آتیمیزم
۳۱	بقایای بت پرستی	۲۰	بقایای عقیده به آتیمیزم
		۲۲	توتیمیزم

- ط -

گفتار سوم - دین در جهان و در ایران

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ادیان مردم جهان	۳۲	دین در کشور ایران	۴۰
احصائیه ادیان	۳۵	آرین های جنوبی	۴۰
تقسیم بندی ادیان	۳۶	سکته بومی ایران قبل از آریان ها	۴۲
جدول فهرست تطبیقی ادیان	۳۷	فرهنگ و دین آریانه های جنوبی	۴۳

گفتار چهارم - مزدیسی

تکامل تمدن ایرانی	۴۴	بقاء روح	۵۲
ظهور زردشت	۴۶	آخر الزمان و روز رستاخیز	۵۳
حیات زردشت	۴۸	مذهب ملی ایران	۵۳
رواج دین زردشت	۴۹	دین زردشتی از نظر اسلام	۵۳
داستان خلقت و دو گانه پرستی	۵۰	کنام و ثواب بزرگ	۵۵
تعدد خدایان در کیش زردشتی	۵۱		

گفتار پنجم - هندوئی

مقدمه	۵۷	کتاب مقدسه هندو	۶۵
اصول دین هندو	۶۱	کتاب اوپنی شاد	۶۱
خدایان ودا	۶۱	عبادات هندو	۶۶
فلسفه و دینم و آلهه ثلاثه	۶۲	فلسفه یوکی یاروش جوکیان	۶۹
صورت و همی جهان و وحدت وجود	۶۳	فلسفه وحدت وجود	۷۰
تناسخ	۶۴		

گفتار ششم - بودائی

بودائی چیست	۷۱	بودائی در ایران	۷۶
مکان و زمان پیدایش بودیزم	۷۲	بودا چه گفت	۷۷
بودا که بود	۷۳	فرق بودائی	۷۹
انتشار دین بودا	۷۵	اثار باستانی	۸۹

گفتار هفتم - اسلام

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۹۰	قیاس	۸۲	طالع اسلام
۹۰	مذاهب اربعه	۸۳	دین اسلام
۹۲	متکلمین	۸۴	ایمان بجنان و اقرار باسان
۹۳	فرق اسلام	۸۵	توحید
۹۴	خوارج	۸۶	نبوت انبیاء سلف و محمد خاتم الانبیا
۹۵	فرق منقرضه و فرق مبتدعه	۸۷	عمل بارکان
۹۶	وهابیه	۸۸	قرآن
۹۷	بابیه یا بهائیه	۸۹	سنن نبوی یا احادیث
۹۸	احمدیه یا قادیانیه	۹۰	اجماع

گفتار هشتم - تشیع

۱۰۷	جدول تاریخی مبصومین وائمه	۱۰۰	شیعه
۱۱۰	کتاب اخبار و کلام شیعه	۱۰۱	شیعه امامیه یا اثنتی عشریه
۱۱۱	تعالیم اخلاقی	۱۰۲	ظهور شیعه در تاریخ اسلام
۱۱۲	فرقه دوم - شیعه اسماعیلیه	۱۰۳	اصول دین نزد شیعیان
۱۱۳	حوادث سیاسی و دعوت اسماعیلیه	۱۰۴	اشعار شیعه علی در ایران
۱۱۴	فرقه سوم - شیعه زیدیه	۱۰۵	فرق شیعه
۱۱۵	غلاة	۱۰۶	نقش تشیع در تاریخ ایران

گفتار نهم - وحدت ادیان

۱۲۹	تطبیق تعالیم انبیاء و مبادی فلاسفه	۱۱۶	غریزه دینی
۱۳۰	۱- اعتدال و میانه ردی	۱۱۷	اختلاف صوری ادیان
۱۳۱	۲- صدق و راستی	۱۱۸	تأثیر منکرین از اختلاف ادیان
۱۳۲	۳- عفت و پاکدامنی	۱۱۹	ظهور فکر ادیان جمعی
۱۳۳	۴- احترام بذوی الحیاة و کم ازاری بجانوران	۱۲۰	صوفیه مبشران وحدت ادیان
۱۳۴	۵- زهد و پارسائی	۱۲۱	اتحاد ارباب ادیان در اصول
۱۳۵	دین تحقیقی و دین تقلیدی	۱۲۲	اعتقاد به نیروی واحد غیبی ارضی
۱۳۶		۱۲۳	اتفاق مادیون و الهیون - جوهر فرد

غلطنامه

از خوانندگان خواهش میشود که قبلا اغلاط نسخه خود را مطابق جدول ذیل تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۲	بارکان	بالارکان
۴	۲۳	وصول	معرفت
۷	۷	و همچنین	ودوم
۱۰	پاورقی	Christomacy	Chrestomathie, 1883
۱۵	۲۳	امید و نظر	امید، نظر
۱۵	۲۵	که در داخل	ودر داخل
۲۰	۱۴	عقید با انیمیزم	عقیده به انیمیزم
۲۳	۱۱	ارمیراث	میراث
۳۰	۱۶	ختمه فتیشیزم	اثارفتیشیزم
۴۳	۲	بمطور	بظهور
۴۳	۱۶	بنورظلمت	بنور و ظلمت
۴۹	۴	Câthas	Gáthas
۵۴	۲۴	مغ	مغ
۶۰	پاورقی - ۶	درهمان	در همه
۶۴	۲۰۳	حکم	حکیم
۶۵	۱۹	دیگر کسب	دیگر کتب
۶۶	پاورقی ۵/	دیگر طبقه بندی صنفی منکوب	دیگر طبقات صنفی منکوب
۶۸	پاورقی ۲/	ارراح	ارواح
۶۹	پاورقی ۱/	است را شاعر	است شاعر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵	پاورقی ۲/	۲۳۰	۲۲۰
۷۹	۱۵	که مغز	که فکر
۸۸	۱۵	موقع	مواقع
۹۳	۶	مین الامرین	بین الامرین
۹۳	۱۱	نظامی	نظامیه
۹۷	۱۸	نوه خویش	نوه دختری خویش
۱۰۵	پاورقی ۴/	اسمه	اسمه
۱۰۵	پاورقی ۴/	یلا الارض	یعلاء الارض
۱۰۹	۱۲	آخر قرن هفتم	اوایل قرن هشتم
۱۱۰	۳	شیعی قزلباش مذهب قزلباش	شیعی مذهب «قزلباش»
۱۱۱	۱۶	تألیف اوست. علامه	تألیف علامه
۱۱۷	۲	جهای	جهان
۱۲۸	۱۷	Lavssioier	Lavoisier
۱۲۹	۴	me ²	me ²
۱۲۹	۲۳	الهان	الهام
۱۳۶	۱۳	ریاضیات	ریاضات

بنام خداوند بخشنده مهربان

گفتار اول

مقدمات و تعاریفات

تعریف دین نزد علماء اسلام «دین در لغت ، بمعنی اطاعت (۱) است چنانکه گویند : دان الناس، ای قهرهم بالطاعة» در قرآن مجید هم بهمین معنی است که : «لایدینون دین الحق» (۲) ای لایطیعون طاعة الحق . و در حدیث نیز بهمین معنی آمده : «کان علی (ع) دیان هذه الامة».

اما در اصطلاح ، متکلمین در تعریف دین گفته اند که : «الدین هو وضع الهی- لاولی الالباب ، یتناول الاصول والفروع». مقصود از اصول ، عقاید نفسانی باطنی و مقصود از فروع اعمال و عبادات ظاهری است . چنانکه در تنزیل الهی آمده است : «ان الدین عند الله الاسلام» (۳) و نیز در تعریفی دیگر گفته اند : «الدین هو الاعتراف باللسان والاعتقاد بالجنان والعمل بارکان» بهمین معنی در قرآن آمده است ، مثال : «لکم دینکم ولی دین» . مثال دیگر : «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی» (۴).

مذهب مذهب قسمتی و جزئی از دین است و در حقیقت مابین آن هر دو

۱- نهاية اللغة : ابن اثیر

۲- سورة التوبة : ۲۹/۹

۳- آل عمران : ۱۸/۳

۴- سورة المائدة : ۶/۵

نسبت عموم و خصوص است. چنانکه گویند دین اسلام مشتمل است بر مذاهب چند؛ چون مذهب **حنفی**، مذهب **شافعی**، مذهب **اسماعیلیه** مذهب خوارج که همه فرقه‌ای یا حزبی از دین اسلام است. گاهی مذهب هم بمعنای عام و مرادف با دین استعمال میشود چنانکه گویند: مذهب مسیح یا مذهب موسی.

ملت ملت نیز بمعنی دین است با اضافه به نبی و شارع معینی، مانند ملت موسی یا ملت عیسی یا ملت محمد، کمال قال فی القرآن: «ملة ابيكم ابراهيم» (۱)
شریعت شریعت قانون الهی است درباره نیک و بد اعمال و گاه شریعت و قانون را نیز دین میگویند، مثال: «ولا تأخذکم بهمارافه فی دین الله» (۲)

در زبان فارسی دولغت بمعنای دین مستعمل است: یکی «کیش» دیگری «آئین». بعضی از علماء فن زبانشناسی که در اصل و ریشه فارسی تحقیق کرده اند کلمه دین (۳) را لغتی از زبان فارسی قدیم میدانند و بهمین معنی کلمه «به‌دینان» در کتب فارسی باستان آمده است که اشاره به پیروان کیش مزدیسنی می‌کند. ظاهر آقبل از انتشار اسلام این لغت در نزد ایرانیان معمول بوده و عرب آنرا از عجم گرفته و سپس باز بایران آمده است.

دین متأخرین، یعنی علماء فرنگستان در اعصار اخیر تعریفات **نزد متأخرین** گوناگون برای دین نموده‌اند. دین را بزبان های اروپائی «رلیژیون» Religion گویند و آن لغت از ریشه کلمه لاتینی Religio، یا Religare اشتقاق یافته که بمعنی «بیکدیگر بستن» است، همانطور که «اعتقاد» از «عقد» یعنی «بستن» مشتق شده است.

اما در اصطلاح، چند تعریف درباره دین که نزد ایشان بسیار رایج است در

۱- سورة البقره : ۱۳۰/۲

۲- سورة النور : آیه ۲/۲۴

۳- کلمه دین در «کاتها» د دنا (Daena) آمده است ولی در همه جا بمعنی

مذهب نیست و در بسیاری از جاها بمعنی نفس و شهود (دیدن) و وجدان میباشد: کاتهاها (اوستا) صفحه

اینجا ذکر میشود:

- ۱- دین - ایمان و اطاعت يك قوه یا بچند قوای مافوق انسانی است که مستحق اطاعت و عبادت و خالق و حاکم بر عالم باشد (۱)
- ۲- دین - يك مكتب خاص اعتقاد و اعمال و عبادات است که غالباً مشتمل بر مجموعه قواعد اخلاقی و فلسفی نیز میباشد (۲)
- ۳- تعریفی است که آنرا حداقل تعریف دین گویند و واضح آن **تایلر** انگلیسی میباشد؛ و آن این است:
- دین - «ایمان بموجودات روحانی است» (۳)؛ ولی این تعریف باز هم جامع نیست زیرا اشاره ای باعمال و عبادات که از لوازم ادیان است در آن نشده.
- ۴- دین - عبارت است از تبیین احساسات قلبیه انسان (۴)
- ۵- دین مجموعه کلی اعتقادات و احساسات و اعمال انفرادی یا اجتماعی است (۵)



تاریخ علم ادیان را برعربی «الملل و النحل» و بانگلیسی Comparative

Religion و فرانسه **Histoire des Religions** گویند و این علم باصطلاح امروز عبارت است از تحقیق بیطرفانه بسبک و روش منظم علمی در ادیان مختلفه بشر و تعیین وجوه مشابهت و مابینت بین آنها و مطالعه در مبادی و اصول و یا در اعمال و فروع ادیان جهان که هر کدام نوعی از آنها دارا هستند.

کلمه «بیطرفانه» در این تعریف قابل توجه است؛ زیرا تحقیقی که در معاهد

۱- «Belief in a divine or superhuman power or powers to be obeyed and worshipped as the creator or ruler of the universe.»

۲- «Any specific system of blief, worship, conduct and ritual, often involving a code of ethics and philosophy.»

۳- «The blief in spritual beings»

۴- «The Religion is an emotional expression of man.»

۵- «The Religion is the sum total of bliefs, sentiments and practices individual and social.»

علمی جدید یعنی در دانشگاهها و فرهنگستانهای آزاد جهان در تاریخ ادیان بعمل میآید با تحقیقی که در مدارس عالیه مذهبی (مثل مدرسه واتیکان روم، یا جامع الازهر مصر، یا مدرسه هندوئی بنارس، یا مدارس دینی ایران) میشود فرق دارد. در مثل آنچه در مدرسه هندوئیزم درس میدهند برای اینست که بگویند دین هندو حق است و باقی ادیان باطل، یا معلمین و اساتید در مدرسه واتیکان میخواهند ثابت کنند که مذهب کاتولیک مسیحی بر صواب است و دیگر ادیان بر خطا، در نزد ما مسلمانان هم در مدارس عالیه مذهبی، مانند جامع الازهر در قاهره یا دارالعلوم دیوبند در هند، و معاهد علمی عراق همه مطالعات و تحقیقات بمنظور اثبات دین اسلام و ابطال دیگر مذاهب است. ولی در دانشکدههای «لائیک» جهان با بیطرفی تاریخ ادیان را مطالعه میکنند یعنی با فکری خالی از تعصب مذاهب جهان را بررسی مینمایند بقصد آنکه بدانند هر یک از آنها چطور پدید آمده؟ تحول آنها چگونه بوده؟ وجه اختلافی وجه اشتراکی با یکدیگر دارند؟

فایده تاریخ ادیان چون افکار باطنی و عواطف نفسانی نزد همه اقوام و ملل بشری در سراسر ازمنه و ادوار و در تمام مراحل تمدن و فرهنگ بصورتی و نوعی وجود داشته و دارد، از اینرو مطالعه و تحقیق در امر ادیان و مذاهب انسان علاوه بر وصول بحقیقت برای فهم قواعد و درک نوامیس جامعه بشری و علم بسیر تکاملی ارتقاء تمدن بنی آدم است. علم تاریخ ادیان سیر تحول و تکامل نفسانی انسانرا از ابتداء تا امروز نشان میدهد. پس این علم بحث در تاریخ تمدن بشری میکند و از نظر جامعه شناسی و همچنین از لحاظ تاریخ انسان و جغرافیای انسانی و بالاخره از نظر فلسفه محض، علم تاریخ ادیان محل توجه دانشمندان میباشد. تحقیق علمی صحیح در فنون سه گانه: سوسیولوژی، جغرافی و فلسفه بدون بصیرت و اطلاع از ادیان و عقاید ملل بمرحله کمال در آن سه رشته نخواهد رسید. پس این علم مقدمه تربیت نفس و وصول انسان بحقایق اشیا است.

تحول تاریخ ادیان علم تاریخ ادیان بسیار کهن است. ظاهراً این علم نخست در نزد مورخین و نویسندگان یونانی و سپس رومی آغاز شده است

قدیمترین محققى که در باب دیانات بشر تحقیق کرده است **زنفون Xenophon** مورخ آتنی است که درشش قرن قبل از میلاد میزیسته، وی در زمانی بوده است که یونانیها با سایر ملل تماس حاصل نموده و معتقدات سایر ملل توجه ایشانرا جلب می کرده است .

دیگر هرودوت **Herodotus** یا ابوالمورخین (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) و سیسرو **Ciceron** از نویسندگان روم (۱۰۶-۴۳ ق.م) و سالتوست **Sallust** رومی (۳۴-۸۶ م) و لوسیان **Lucian** مورخ لاتین در قرن دوم میلادی و **پلوتارک Plutareh** مورخ یونانی قرن اول میلادی ، همه اینان ازخدایان متعدد یونان و روم و نیز از آلهه و خدایان سایر ملل معاصر خود که میشناخته اند سخن گفته اند . عنایت دانشمندان یونان بادیان ملل مجاور و معاصر از آن سبب بوده است که بطور قاعده کلیه : هر گاه ملتى یا قومى با اقوام و امم دیگر تماس حاصل میکنند بالطبع متوجه اختلاف عقاید آنان با عقاید ملی خود میشوند و از آن رو در نوشتجات خود از آن بحث مینمایند . یا از لحاظ کنجکاوى یا برای اثبات رجحان و فضیلت قوم خود بر دیگران از دین آنان سخن میگویند .

در قرون وسطی اغلب محققین در مباحث ادیان در اروپا به اقتضای زمان در دیانت مسیح تعصب مفرط داشته اند. در آن زمان کشمکش و جدال مابین فرق مسیحیان و یهودیان و مسلمانان با وج شدت خود رسیده بود. از اینرو کتبى که راجع بمذاهب و ملل دیگر در این قرون نوشته اند بقصد ابطال ادیان دیگران و اثبات دیانت خودشان است .

در قرن هیجدهم میلادی موقعی رسید که سیاحان و مبلغین مسیحی، کاتولیک و پروتستان، از اروپا متوجه ممالک آسیا و آفریقا شده و مذاهب مشرق زمین محل عنایت آنان قرار گرفت و تحول تازه ئی در تاریخ ادیان پیدا شد. دانشمندان کتب مقدس دینی امم عالم را مطالعه کرده و کتب مذهبی اقوام مصری و بابلی و هندو و چینی و پارسی را بالسنه اروپائی ترجمه کردند . اکتشاف لوحه موسوم به **روزتا Rosette** در سال ۱۷۹۹ کلید رمز کتیبه های معابد و مقابر مصری را بدست داد^(۱)، حل معمای خط میخی و

قرائت کتیبه بیستون^(۱) مفتاح قرائت کتیبه های آشوری و بابلی شد. مذاهب و معتقدات آن ملل باستانی مورد توجه قرار گرفت. تا در اواخر همان قرن دانشمندی جوان از مردم فرانسه بنام **انکتیل دوپرون** (Anquetil du Perron (1750 A.D.) قسمتی از کتاب اوستارا که کتاب دینی زرتشتیان است بفرانسه ترجمه کرده و کیش «بهی» را در عالم معروف ساخت.

آبه دوبوا (Abbé Dubois (1848) کشیش و مبلغ مسیحی فرانسوی، آثار مذهب هندوئیسم را ترجمه و معرفی کرد خلاصه علماء و دانشمندان در انگلستان و فرانسه و آلمان، مانند **رابرتسون اسمیت** (Robertson Smith) **فریزر انگلیسی** و **ماکس مولر**^(۲) (Max Müller) و دیگران کتب مقدسه شرق را باالسنه اروپائی ترجمه و نظر دانشمندان عالم را بادیان قدیم و جدید کشورها و ممالک آسیا و آفریقا جلب کردند.

تا اینکه در این اواخر اسقف دانشمندی از اهل سوئد موسوم به **سودر بلوم** (Soderblöm)^(۳) اولین رساله و مجموعه را جمع بمذاهب را در شهر **اوپسالا** از بلاد سوئد تألیف کرد، از آن پس علم تاریخ ادیان بصورت واسلوب منظمی مدون و محبوب گردید و در مدارس عالیّه جهان تدریس شد.

غریزه طبیعی دین اکنون که از تاریخ تدوین و تحول علم تطبیق ادیان مختصری دانسته شد، دانستن این معنی لازم است که امر دین - یعنی عقیده بغیب - در نهاد بشری امری غریزی و خصلتی طبیعی و فطری است مادام که معمای مرگ و حیات و رمز هستی و نیستی در فکر قاصر بشر لاینحل مانده و اسرار مرگ و زندگی نزد او مجهول میباشد، در هر مرحله از مراحل تمدن که باشد ناگزیر دغدغه

۱- کتیبه بیستون: از داریوش کبیر هخامنشی در صخره بیستون پنجاه کیلومتری کرمانشاهان است. رولینسون مورخ انگلیسی آنرا قرائت و ترجمه کرد.

۲- ماکس مولر، مستشرق انگلیسی، متولد ۱۸۲۳ متوفی ۱۹۰۰، صاحب مطالعات و کتب و تحقیقات بسیار در مذاهب و آداب ملل مشرق زمین است.

۳- سودر بلوم L.o. Jonathan متولد ۱۸۶۶ متوفی ۱۹۳۱ عالم پروتستان سویدی استاد دانشگاه اوپسالا. نخستین کسی است که برای ایجاد مسیحیان اقدامات شایان بعمل آورد.

دین و مذهب و اعتقاد بر روحانیات در دماغ او وجود دارد. در عصر حاضر علوم طبیعی با همه بسط و انتشار نتوانسته است رفع عطش حقیقت جوئی انسانرا بنماید و انسان متمدن را از دایره مؤمنان بعالم غیب دور دارد. پس احترام و علاقه بمغیبات و ارواح در نوع انسان از دیر باز در تمام ادوار مدنیت او موجود بوده و اکنون نیز هست. انسان متمدن کنونی مبلغی فراوان از عقاید باشباح و ارواح «آنیمیزم» و «پرستش اجداد» را که از نیاکان بدوی خود بارث برده هنوز در ذهن و عقل خود نگاه داشته است. اول عاطفه استشفاء و طلب تسلی در برابر امراض و آلام و ناکامیها و همچنین احساس عجز و ضعف در برابر قدرت محیط بر عالم وجود و دهشت و حیرت در برابر عظمت و ابهت طبیعت همیشه آدمی را بخضوع و تسلیم در برابر یک قدرت غیبی متعال و امید دارد و آدمی را بی اختیار متوجه میکند بمبدئی مدبر و حکیم و جاویدی که آنرا اسامی گوناگون نهاده است: «ایاماتدعوافله الاسماء الحسنی». بهمین علل و اسباب دین و مذهب بصور گوناگون همیشه در طبقات مختلفه تمدن بشری بظهور رسیده و تا زمان حاضر امتداد یافته است. مادام که نوع بشر در کره خاك باقی و برقرار باشد این گزینه در نهاد او محکم و استوار و منشأ آثار بسیار خواهد بود. بشر مانند تشنه‌ای که بدون آب نمیتواند زندگانی بکند، بدون ایمان و اعتقاد بقدرت غیبی لایزال نیز نمیتواند زیست نماید.

دین هر قوم و هر جامعه مانند دیگر موجودات حیه تابع نوامیس ثابته تحول و نشو و ارتقا ست و قاعده تنازع بقا و فوز افضل و تکثر و تنوع در آن جاری و ساری است. **دین بزرگترین عامل** باید دانست که همان اندیشه و فکر روحانی و دغدغه احساسات **پیدایش علوم و سبب** مذهبی است که در تاریخ تمدن بشر موجد و مکمل علوم **توسعه تمدن بشری** طبیعی شده‌اند. سلسله ترقیاتی که در مدنیت بشر از عصر حجر **است** تا قرن بیستم پیاپی بظهور رسیده همه مدیون عاطفه مذهبی و اندیشه دینی‌اوست. و از برکت دین و ایمان بوده که از مرتبه حیوانیت بمقام انسانیت رسیده و بعد از آن نیز مراتب و الاثر را طی خواهد کرد.

مثلاً: در طول مدت سه قرن اخیر، عقیده به «کیمیا» که از موهومات و خرافات

قرون قدیمه است منتهی بوجود علمی صحیح و منطقی بنام «شیمی» شد و هم چنین ستاره پرستی «آسترولولوی» و اعتقاد به تأثیر نجوم و کواکب «علم هیئت» جدید «آسترونومی» را بوجود آورد، چنانکه اعتقاد به تابوها و محرمات حیوانی و نباتی در قبایل وحشی و احترامی که آن قبایل بدوی از دیرباز به بعضی نباتات و اشجار یا حیوانات و دواب میگذاشتند مولد علوم «حیوان شناسی» و «نبات شناسی» و «دامپروری» و «کشاورزی» گردید. بالاخره سحر باستانی قدیم که مجموعه خرافی از تأثیر افسونها و منترها بوده و بقصد استشفای امراض در مصر و بابل و هند بکار میرده اند منتج به علمی طبیعی دقیق و منظم یعنی طب و فروع آن گردید، بعبارت دیگر میتوان گفت علم طب تحول علم سحر است همانطور که شیمی مولود کیمیاست و هیئت مولود نجوم همه این علوم صحیحه از عقائد و اوهام بدوی و احیاناً خرافی انسان بدوی بقوای غیبی ناشی شده اند.

تکامل علم تاریخ ادیان

علم در جهان امروز مطالعه در تاریخ مذهب را بصورت و اسلوب نوینی در آورده است، یعنی میخواهد بر طبق اصول منظمی در مبدأ ادیان جهان بحث کند و نقاط تاریک آنرا روشن سازد و سپس تحولات آنرا بیان نماید. تاریخ ادیان بسببک جدید علم تازه‌ئی است که يك قرن و نیم از عمر آن بیشتر نمیگذرد و هنوز سیر تکاملی آن در دانشگاههای جهان از مرحله نخستین فراتر نرفته است. ولی از آنجائیکه توجه و اقبال دانشمندان و انسان شناسان باین علم شریف روز افزون است و دامنه تحقیقات در این رشته دائماً و بترقی میرود میتوان گفت که عنقریب این علم جوان توسعه و تکامل بسیار حاصل خواهد کرد و آتیۀ درخشانی در پیش دارد. از برکت این علم لطیف روح انسانی از قیود اوهام و تعصبات اعصار جاهلیت که یادگار عهد خرافی دوره بدویت حیات اوست آزاد خواهد شد و بحقیقت پی خواهد برد.



یکی از عواملی که در تحول افکار هر ملتی مؤثر بوده همانا اساطیر و افسانه‌های باستانی آن ملت است که آنرا «Myth» اسطوره و مجموعه آنرا میتولوژی نام دهند. بعبارت دیگر میتولوژی Mythology یا علم اساطیر الاولین عبارت از افسانه های مربوط به پیدایش و خلقت عالم و یا حکایات خدایان و پهلوانان

اساطیر الاولین

اقوام و ملل است. مجموعه افسانه‌های باستانی هر قوم را میتولوژی همان قوم مینامند. باید گفت که بعضی از این افسانه‌ها در منتهای زیبائی و ظرافت است و بعضی دیگر سراسر وهم و خرافت. ولی در هر صورت مجموعه آن اساطیر بمنزله «علم کلام» ملل باستانی شمرده میشود که اساس اعتقادات و مذاهب ایشان بر روی آن قصص و حکایات قرار دارد. نهال مذاهب ملل و اقوام قدیمه در اساطیر ایشان روئیده و رشد کرده است. همچنین اساطیر اولیه و روایات قدیم در ادبیات هر قوم نفوذ فراوان دارد، بهمین سبب مطالعه علم اساطیر «میتولوژی» رکنی مهم هم در تاریخ ادیان و هم در تاریخ ادبی ملل جهان میباشد.

هر چند در اساطیر باستانی اشخاص و افراد وجود واقعی و حقیقی ندارند بلکه همه وهمی و خیالی هستند ولی در هر حال برای دانستن دین و آئین هر ملت مطالعه اساطیر آن ضرورت دارد. مثلاً آئین زردشتی که دین پارسیان است در پرده‌ای از اساطیر منقول از عصر کیان و پیشدادیان و حتی قبل از ایشان مستور میباشد که بدون دانستن آن افسانه‌ها بشرحی که در **اوستا** و دیگر کتب پهلوی ذکر شده و بعدها در کتب عصر اسلامی مانند **شاهنامه ابو منصور ثعالبی** و **تاریخ دینوری و فردوسی** و دیگر متون قدیمه موجود است فهم اصول آن دین متعسر است. بهمین قیاس است اساطیر دیگر ملل و دیگر ادیان.



الملل والنحل از قرن دوم هجری که مسلمانان بر اثر بسط و توسعه تمدن اسلامی عصر عباسی در بغداد با سایر ادیان جهان تماس حاصل کردند و از عقاید یهود و نصاری و صابئی‌ها و زردشتیها و شمنیها (بودائیها) و هندوها و دیگران اطلاعات فراوان بدست آوردند و مخصوصاً در زمانی که **مأمون عباسی** در مرو، یعنی مرکز خراسان و ماوراء النهر، اقامت داشت، با ملل و عقاید گوناگون آنان مانند هندو و بودائی و زردشتی و مانوی و مسیحی و یهود تماس پیدا کرد. در آن زمان است که مجالس مناظراتی در زیر نظر این خلیفه دانشمند تشکیل گردید و **امام علی بن موسی الرضا** که بولیعهدی برگزیده بود در آنجا حاضر شده با ارباب دیانات

بحث و مناظره میفرمود و بر آنها غلبه مییافت (۱) و از این جا معلوم میشود که علماء و دانش پژوهان ابتدا برای اثبات حقانیت دین حنیف اسلام و ابطال سایر مذاهب در صدد برآمدند که در معتقدات ایشان راه تحقیق و تفتیش به پیمایند. در نتیجه مناظرات و مباحثاتی که با اخبار یهود و قسیسین نصاری و موبدان زردشتی و برهمنان هند و شمنیهای بودائی پیش آمد، بعد از دو قرن یعنی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) شروع به تدوین و تألیف مجموعات در بیان ادیان مختلف نمودند و کتابهایی خاص این فن بفارسی و عربی پدیدار گردید.

محمد بن اسحق الندیم، مردی «وراق» یعنی کتابدار بوده است که در حدود ۳۷۷ هجری فهرست کتابهای موجود زمان خود را ثبت کرده و مجموعه ای بنام «الفهرست» فراهم آورده. در این کتاب که ذخیره نفیسی از اسامی و اوصاف کتب و آثار از علوم و آداب قرون اولیه اسلامی است، در طی فصول متعدد از عقاید و آراء فرق مختلف و ارباب دیانات یاد کرده است. مثلاً در فن دوم از مقاله اولی کتاب خود که در اسماء کتب شرایع و اهل کتاب و مسلمانان است و نیز در مقاله پنجم که در ذکر متکلمین اسلام و طبقات ایشان و فرق مختلف اسلامی است و هم چنین در مقاله نهم که سراسر در ذکر مذاهب و اعتقادات اهل عالم است (۲) مطالب نفیس و بدیع از مبادی ملل و ادیان امم در هزار سال قبل ازین بدست میدهد.

کتابی دیگر از همین گونه مجموعات علماء اسلام که از لحاظ زبان فارسی قابل توجه است موسوم به «**بیان الادیان**» میباشد و آن در حدود سال ۴۸۵ هجری بقلم **ابوالمعالی محمد الحسینی** بزبان فارسی فصیح و شیرین نوشته شده است و **مسیوشهر فرانسوی** نخستین بار در مجموعه خود آنرا نشر نمود (۳) و در سال ۱۳۱۲ شمسی جداگانه در تهران بطبع رسیده. این کتاب شروع میشود به مقدمه ای فصیح که قسمتی از آن را ذیل برای نمونه از

۱- رجوع شود باخبار وارده در این باب مخصوصاً کتاب «عیون اخبار الرضا» چاپ

طهران، ص....

۲- الفهرست چاپ قاهره، ص ۳۸، ص ۲۵۱؛ ص ۴۵۵

۳- کتاب مجموعه متفرقه Christomacy تألیف شفر، طبع پاریس

سبک انشاء و اسلوب بیان آن کتاب درج می‌کنیم، می‌نویسد: «بیاید دانست که ملوک گذشته را از عهد پدر ما آدم علیه السلام تا امروز بسیار هدا یا تحف و طرف آورده اند که همه فانی گشته است و هر گز از آن یاد نکرده اند و نکنند، الا آنچه از جهت ایشان تصنیف کرده اند، از اشعار نیکو، که آن باقی مانده است و برزبانهاروان گشته و ایشان از دنیا بیرون شده اند و نام ایشان بدین سبب در میان خلق زنده مانده است. و ابراهیم علیه السلام از جمله حاجات که از ایزد تعالی خواست یکی این بود که تاذکر او را در میان خلق باقی گرداند؛ قوله عزوجل: **واجعل لی لسان صدق فی الاخرین . واللسان الصدق هو الثناء الحسن.**»

دیگر کتاب **ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر البغدادی** متوفی بسال ۴۲۹ هـ است بنام **«الفرق بین الفرق»** که عبری تألیف شده و در سنه ۱۹۲۴ در مصر چاپ رسیده است.

بالاخره کتاب بزرگ و اثر مهم اسلامی که در این فن از همه مهمتر است کتاب **«الملل والنحل»**^(۱) تألیف **ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی** است، متوفی ۵۴۸ هـ: این کتاب در غالب بلاد اسلام چاپ شده و بزبانهای گوناگون ترجمه گردیده است. از این کتاب مفصل و قابل توجه دو ترجمه بزبان فارسی نیز اولی بقلم **افضل الدین صدر ترکه اصفهانی** در ۸۵۰ هجری صورت گرفته، که آن را اخیراً در طهران چاپ کرده اند (۱۳۳۵ ش). اصل کتاب را شهرستانی در ۵۳۱ هجری تألیف فرموده است.

همچنین کتاب دیگری بنام **«الفصل فی الملل والاهواء والنحل»** تألیف **ابن حزم الاندلسی** از علمای ظاهری است که به نیت ابطال مذاهب دیگر و اثبات عقیده خود آن مجموعه وصف ادیان را در سنه ۴۵۶ تألیف کرده. آن کتاب هم در مطبعه

۱- الملل - جمع الملة وهی ما شرح الله لعباده علی السنة الانبياء لتوصلوا بها الى جوار الله وليعمل فی جملة الشرايع دون آحادها و ثم انها اتسعت واسعملت فی الملل. وفي القرآن - «ملة- ايكم ابراهيم». فی الحديث: «فرض الله الطاعة نظاماً للملة - اي الدين والشرية النحل - جمع النحلة: هي الشريعة نسبة بالباطل ومنه انتحال المبطلين

الازهر، مصر چاپ شده است.

در این اواخر کتاب دیگری در هندوستان در قرن یازدهم هجری بنام «دبستان المذاهب» بفارسی تألیف شده که در شرح عقاید وادیان و فرقه متصوفه و فلاسفه می باشد، مخصوصاً از دین زردشتی بحثی مفصل کرده است. مؤلف آن ظاهرأ شخصی پارسی موسوم به موبدشاه بوده که بیاری مرد فاضلی بنام ملامحسن فانی کشمیری آنرا در حدود ۱۰۶۳ هجری در هند تألیف کرده و از مذاهب مختلفه که در عصر مؤلف در هندوستان وجود داشته بحث میکند. کتاب مذکور کرا را بچاپ رسیده، و اول آن باین بیت شروع میشود:

«ای نام تو سر دفتر اطفال دبستان یاد تو بیالغ خردان شمع شبستان»

مطالب غیر موقوف در آن بسیار است.

سبک علمای اسلام روش علمای اسلام در بیان تقسیم عقاید مذاهب بر آنست که ارباب
در تقسیم ادیان ملل و دیانات را به هفتاد و دو فرقه تقسیم کنند که یکی راحقه
و ناجیه دانند و مابقی را باطله و هالکه شمارند. سپس هر دسته از فرقه و ملل را در ذیل
این هفتاد و دو گروه مندرج ساخته به تفصیل در باب هر یک سخن گویند. غالباً در این
مصنفات مقصود از «ملت ناجیه» که در آخر کتاب بیان میکنند ملت اسلام و عقیده سنت و
جماعت است. این ترکیب و تقسیم مبتنی بر حدیثی است که از پیغمبر اسلام (ص) منقول
شده است که میفرماید: «افترقت الیهود علی احدى و سبعین امة، و افترقت النصارى علی-
اثنین و سبعین فرقة، و افترقت امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلها فی النار، الا واحدة
وهی الجماعة» تقسیم بندی ادیان به هفتاد و دو فرقه که بر مبنای آن حدیث قرار گرفته،
در نزد اهل ادب صورت ضرب المثل پیدا کرده است. بطوریکه چون از تعدد و کثرت
مذاهب و ملل دنیا سخن گویند از آن به «هفتاد و دو ملت» تعبیر کنند. در ادب فارسی
این کنایه و تعبیر مکرر آمده است، چنانکه خیام گوید:

«می خور که غم کثرت و قلت ببرد اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد»

وحافظ فرماید:

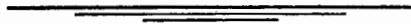
«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذربنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

جامی گوید:

«زهفتاد و دو مذهب کرد جامی رو بعشق تو

بلی عاشق ندارد مذهبی جز ترك مذهبها»



گفتار دوم

ادیان بدوی

علم آنتروپولوژی در قرن نوزدهم بشر متمدن نه تنها از کره زمین که خانه او **Anthropology** «بود بدرستی آگاه شد بلکه در صد برابر آمد که در اصل وریشه نوع خود و در تاریخ نژاد خویش نیز تحقیق نماید و بداند که در عالم خلقت اجداد او که بوده و چه کرده اند؟ در نتیجه این بحث و تفتیش، علما و دانشمندان بسیاری آثار متحجره از فسیل ها و بقایای حیوانات حیه و اشیاء باستانی را که همه دلیل بر قدمت انسان است از گوشه و کنار جمع آوری کردند، و بدان قرائن و دلایل در اواسط آن قرن معلوم و محقق گردید که انسان در بدو زندگانی طبیعی خود در عصری که آنرا «عصر حجر» قدیم و سپس عصر حجر جدید نام داده اند، اولی را پالئولیتیک «**Paleolithicage**» و دومی را نئولیتیک «**Neolithicage**» گویند. انسان عصر حجر جدید در زمانی طولانی بین سه تاده هزار سال قبل از میلاد در مغاره ها و شعب جبال ساکن بوده و از این سبب او را انسان «کوه نشین» **Cave-Man** لقب داده اند. این انسان بانوعی از خرس معاصر بوده است که او نیز در مغاره میزیسته و به «خرس کوهی» **Cave-Bear** ملقب است. انسان عصر حجر مغاره نشین هزاران سال قبل از ظهور تمدن های باستانی مصر یا بابل در عالم زندگانی میکرده است. محققین و دانشمندان قرن نوزدهم در صد برابر آمدند که از حالات این انسان عصر سنگ و آدم ماقبل تاریخ، علم و اطلاعی هر چه بیشتر بدست آورند و در باره او کتب خاصی تألیف و تدوین نمایند. پس اندک اندک علمی بوجود آوردند که آنرا «**آنتروپولوژی**» گفتند، این کلمه مرکب از دو جز است-

اول «آنتروپو» که به یونانی بمعنی انسان و دوم «لوژی» بمعنی نطق و دانش-پس آنتروپولوژی را میتوان «علم الانسان» ترجمه نموده و آنرا چنین تعریف کرد:

«The science of the races, physical and mental characteristics, customs and social relations of mankind.»

یعنی-علم باحوال نژادهای بشری و خصایص جسمانی و فکری انسان و رسوم و عادات و روابط اجتماعی و عقاید بشر باستانی .

ازینقرار یک قسمت از علم آنتروپولوژی خاص تحقیق در افکار و معتقدات آدمیان بدوی و جنبه روحی و دینی ملل متوحشه عصر حجر میباشد که اینک مادر صدد بحثی بطور اختصار از آن میباشیم. تاریخ ادیان در حقیقت شاخه‌ئی از علم آنتروپولوژی است .

دین علامات و دلایل موجوده که اسناد تحقیقات علماء انسان شناس نزد **انسان ابتدائی** است ثابت میکند که انسان نخستین هم از ابتدای پیدایش خود بحکم غریزه فطری دارای یکنوع فکر مذهبی بوده و حوادث غیبیه نامحسوس و نامرئی در ضمیر ساده و ابتدائی او تأثیری داشته است. مثلاً در شکار که وسیله تغذیه او بوده کامیابی خود را بیشتر مرهون به چیزی نامرئی شبیه به «بخت» یا «شانس» میدانسته است تا به مهارت خود. عبارت دیگر برای بدست آوردن شکار کمک غیبی را بیشتر از هنر و زحمت خود مؤثر می‌شمرده و معتقد بوده است که یک قوه مستور نهانی خارج از وجود او باید با ویاری کند تا او بتواند صید گریزپا و پاپرنده دور دست هدف خود را با آسانی بچنگ آورد. در همان حال همانطور که بزندگی و حیات خود علاقه داشته مسئله مرگ و ممات نیز فکر ساده‌ا و را مشغول می‌کرده است در همین اندیشه‌های بسیط و ابتدائی اولین بذرعقاید دینی در دماغ او کاشته شده است. خلاصه، انسان بدوی بتمام شئون و مظاهر عالم از خرد و بزرگ و بتمام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات تا اجرام سماوی با این اندیشه و فکر مذهبی و با همین حاسه رعب و امید و نظر می‌کرده است.

دغدغه مذهبی عبارت دیگر در ضمیر انسان ابتدائی يك دغدغه خاطر و يك **یا تابو Tabu** اندیشه و علاقه به نیروئی ناپیدا مکنون بوده است که در داخل

اشیاء خاصی بوجود يك قدرت شدید فوق الطبیعه قائل شده و از شدت ترس از آن اشیاء دوری می جسته و آنها را لمس نمی کرده، بطوریکه اگر لمس می کرده از غیب مجازات میدیده، یعنی بلا و مصیبتی بر او نازل میشده. این شیء متمایز و دارای قوه نهانی مرموز را علماء **انتروپولوژی** تابو «Tabu»، نام داده اند.

کلمه تابو از لغت اهالی **پولی نزی** «Polynesia»^(۱) اقتباس شده است، باین شرح که- وقتی یکنفر سیاح انگلیسی موسوم به **کاپیتان کوک** «Cook»، در سال ۱۷۷۱ در جزیره **تونگا** «Tonga»^(۲) سیاحت مینمود. مشاهده کرد که اهالی نسبت باشیاء یا اشخاص معینی حرمت خاصی قائل هستند و آنها را بزبان خود «**تابو**» مینامند. پس وی آن کلمه را به انگلیسی «**Marked off**»، یعنی «شیء مشخص» ترجمه کرد. از آن پس که دانشمندان نظائر همین شیء را در نزد امم و طوایف همجیه و وحشی دیگر در اطراف جهان بطور گوناگون مشاهده کردند و دیدند که هر قبیله و قوم بدوی برای خود یک نوع «**تابو**» معتقد است. پس آن کلمه را بمعنای عام آن استعمال کرده و لغت «تابو» عمومیت یافت.

طوایف **پولی نزی** معتقد بودند که در تابوی آنها قوه مخفی هولناکی مستور است که آنرا «**منا**» «Mana» می گفته اند. نزد امم بدوی در آسیا و آفریقا و استرالیا و آمریکا همه جا بیش و کم تابوهای گوناگون وجود دارد مثلاً: آدم بیمار، جسد میت، آدم غریب در نزد بعضی، و جنس زن و رئیس قبیله یا کاهن در نزد بعضی دیگر، خون یا طلسمات یا بعضی احجار و فلزات نزد امم مختلف تابو شناخته میشوند.

تابو ازدو نوع میباشد:

۱- اشیاء خبیث و ناپاک.

۲- اشیاء طاهر و مقدس. دومی پس از تحول بسیار در ادیان راقیه مبدأ طهارت

۱- مجمع الجزائر **پولی نزی** نام چند جزیره، متفرق است که در جنوب غربی دریای پاسفیک قرار دارد و در آنها قومی از اصل نژاد استرالی بابت کون و قامت های کوتاه با تمدن عصر حجر زندگی میکنند.

۲- **تونگا** یکی از جزائر مجمع الجزائر پولی نزی است، در مشرق استرالیا

و اولی در مذاهب جهان مبدأ نجاست شده است.

ریشه اصلی رسوم علماء آتروپولوژی مبدأ و ریشه رسوم و آداب اخلاقی «Ethics»
اخلاقی را در همین تابوهای گوناگون باستانی یافته و حرمت یا اجتناب از

آنها را پایه و اساس ابتدائی و بدوی آداب و عادات دانسته اند و بقایای آنها هنوز در مذاهب راقیه بزرگ کمابیش وجود دارد. مثلاً در نزد اقوام متمدنه امروزی هنوز احترام به بعضی احجار و اشجار و صور و تماثيل و اشباح و کتب باقی است. این اشیاء همان تابوهای اجدادی است که هنوز بوراثت از اسلاف باخلاف رسیده. آنچه که در نزد نیاکان بعضی اقوام و ملل دارای قوه «منا» بوده است در نزد اعقاب امروزی ایشان اراده و قدرت و حکمت آله و خدایان و اصنام خوانده میشود.

تحول و تکاملی که از زمان اعتقاد به تابو در نزد بشر عصر حجر پیدا شده و بالاخره بمرور زمان امروز بمسائل حلال و حرام و اوامر و نواهی مذهبی منتهی گشته است، تقریباً همان تاریخ تحول دین انسانی است که امروز در نزد تمام ملل جهان و همه اقوام و امم باختلاف نژاد و خون موجود میباشد. دانشمندان از این مرحله گامی فراتر نهاده و گفته اند که حتی در نزد حیوانات نیز همین دو حاسه احترام و اجتناب یا امید و بیم نسبت به بعضی اشیاء وجود دارد. مثلاً بعضی از حیوانات بچه های خود را میخورند ولی بعضی دیگر از آن پرهیز میکنند. همچنین بعضی از خوردن گوشت نوع خود امتناعی ندارند ولی بعضی دیگر از آن دوری میجویند یعنی گوشت نوع خود را «تابو» می شمارند. در حالی که بسیاری انواع سباع و درندگان و حتی بعضی انسانهای وحشی آدمخوار جسم ابناء نوع خود را تناول میکنند، حرمت خونریزی یعنی تابو شناختن «خون» در نزد بعضی انسانهای همجیه ابتدائی حتی نزد بعضی حیوانات کمتر از انسان متمدن بوده است؟! یکی از علماء قدیم از این حیث انسان را به گرگ تشبیه کرده و سخنی معروف

بزبان لاتین گفته است که ضرب المثل شده «Homo homini lupus»

برخلاف این، بعضی از آدمیان بدوی که هم اکنون در عالم وجود دارند، مانند طوایف اسکیمو Eskimoans در مناطق شمالی و ساکنین نواحی قطبی بهیچوجه از

جنگ و خونریزی خبری ندارند، حتی برای این معنی لغتی در زبان ایشان موجود نیست. از اینرو میتوان قیاس کرد که بعضی از قبایل وامم وحشیه منقرضه خون و خونریزی را تابو میدانسته اند و همین احساس بوده است که در نزد ملل و اقوام در طول تاریخ ریختن خون و کشتن اقوام و نزدیکان که با هم از یک ریشه واحد منشعب شده بوده حرام شمرده شده، یعنی کشتن افراد خانواده نزد ایشان امری ناپسند بوده است که اگر ارتکاب میکرده اند از قوه مخفیة، مانا Mana، زحمت و آزار میدیده اند. داستان هابیل و قابیل که در کتب آسمانی^(۱) وارد شده یکی از روایات و اسطوره های کهن سال است که نشان میدهد چگونه انسان ابتدائی کشتن و خون ریزی نزدیکان را محرم یا «تابو» دانسته است: در قدیمیترین سفر توریة در این باره آمده: «پس خداوند به قابیل گفت: چه کرده ای خون از زمین نزد من فریاد بر می آورد؟! اکنون تو ملعون هستی از زمین که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فروبرد....!» و در قرآن شریف در پایان ذکر همان حکایت میفرماید: «من اجل ذلك كتبنا على بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فکانما قتل الناس جميعاً.....»



شباهت امم بدوی باطفال
مطالعه در احوال و روحیات اطفال خرد سال نشان
میدهد که کودکان در ادوار ابتدائی عمر خود در افکار
و کردار بآباء وحشی و بدوی خود شبیه میباشند. باین
قرینه از مطالعه روحیات اطفال به افکار و معتقدات
طوائف اعصار قدیمه، بدون اینکه زحمت مسافرت باسترالیا و آفریقا بخود بدهیم، پی-
میتوانیم برد آنچه در فکر کودک در مراحل نخستین عمر در باره عالم غیب و موجودات
علوی و اشباح خیالی موجود است درست شبیه بآن افکاری است که در نزد پدران دیرینه
او در مراحل ابتدائی وجود داشته، مثلاً یکی از افکار بدوی کودکان اعتقاد به ارواح و
اشباح وهمی و خیالی است که از آن تعبیر به آنیمیزم Animism کنند. چه آن

هر دو، هم طفل و هم وحشی، در صفحه فکر ساده و ضمیر بدوی خود تصور میکنند که دنیا پر از موجودات و اشیائی نامرئی است که آنها را از هر سوا حاطه کرده و آنها را دارای احساسات و اخلاق و حتی اجسام متشابه با خود آنها میباشند. خود ما نیز اگر افکار و خیالات دوره طفولیت خویش را بخاطر بیاوریم میتوانیم قیاس کنیم که اقوام بدوی چگونه معتقد به انواع گوناگون اشباح و همی و موجودات خیالی بوده اند و آنها را همه شبیه به خود میدانسته اند و از اینجا است که اعتقاد به اشباح موهوم ناپیدا مانند جن، پری، همزاد، غول، دیو، شیطان، فرشته بالدار و غیره و غیره. که همه میراث پندار اعصار قدیمه بشریت است هنوز در انسان متمدن کنونی نیز کمابیش وجود دارد. در لسان شعرا و ادبیات ملل حیه از اینگونه موجودات خیالی که رفته رفته شخصیت پیدا کرده اند بسیار سخن گفته شده و در حماسه ها و افسانه های باستانی امم اشارات و کنایات بیشمار باین موجودات و همی یافت میشود:

خواجه حافظ در بیتی لطیف اشاره به «غول» میکند و میگوید:

«دور است سر آب در این بادیه هوش دار

تا غول بیابان نفریبد بسرابت»

در جای دیگر سخن از محلّ یا جایگاه ارواح مجرده میفرماید در این بیت و میگوید:

«گر بنز هتکه ارواح برد بوی تو باد

عقل و جان خرمن هستی به نثار افشانند»

اصطلاح آنیمیزم که از لغت «Anima» لاتینی مشتق شده، بمعنی اصطلاح آنیمیزم «جان و روان» است و آن عبارت است از عقیده به آنکه مظاهر طبیعت صاحب ارواح مجرده مستقل هستند. یعنی هر چیز و هر جسم دارای روحی است. نخستین کسی که در علم تاریخ ادیان این اصطلاح را وضع کرد تایلر^(۱) انگلیسی است که در سال ۱۸۷۱ آن معنی را در ضمن تعریف جامع دین گنجانید و گفت:

۱. تایلر E.B. Tylor آنتروپولوژیست انگلیسی

«دین یعنی اعتقاد بروحانیات» (۱). **آنیمیزم** یعنی ایمان بوجود ارواح که بعد از مرگ و فناء جسم باقی میمانند. بعضی اقوام بدوی این موجودات و همی را تا درجه و مقام الوهیت بالا برده و آنها را پرستش و عبادت میکنند.

اعتقاد ببقاء روح انسان بعد از مرگ که در تمام مذاهب حیه **بقایای عقیده به آنیمیزم** یا راقیه جهان بصورتی موجود است از بقایای عقیده اولیه بشر در **در ملل جهان** باره آنیمیزم میباشد و همچنین عقیده به «**آناسخ**» یعنی انتقال روح از جسمی به جسم دیگر، از معتقدات قدیمه اقوام بشری است که در تمام مذاهب کما بیش بصورتهای گوناگون یافت میشود و گفته اند که: «ما من مذهب الا وللتناسخ فیه قدم راسخ»

از جمله آثار آنیمیزم عقیده به ارباب انواع است که در نزد یونانیان قدیم بوجود آمد و از ایشان بسایر مبادی فلسفی و معتقدات دیگر ملل نفوذ کرد، شبیه به آنچه گفته اند که «خروس عرش تابانک نژد خروسهای جهان بصدادر نمیآیند» (۲) و بالاخره همین اندیشه ساده منتهی به سیستم فلسفی و پیچ در پیچ «مثل افلاطونیه» گردیده است که صورت مرتقای عقید با آنیمیزم یا عبادت ارواح در فلسفه یونانیها میباشد، **میرفندر سکی** گفته است:

«چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی»

«صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

همچنان بالا رود با اصل خود یکتاستی»

اولین پیدایش فکر آنیمیزم از التفات بخواب یا رؤیا در دماغ آدمی پیداشده

۱ رجوع شود به گفتار اول: تعریف دین.

۲ - نظامی میفرماید:

خروسی سپیداست در زیر عرش

شنیدم که بالای این سبز فرش

خروسان دیگر بکوبند بال

چو او بوزند طبل خود را دوال

که هر بامدادی نوائی زنم

همانا که آن مرغ عرشی منم

(اقبالنامه ص ۲۹)

و اینست که خواب را با مرگ شبیه دیده است و از قدیم گفته اند «النوم اخ الموت». صورت و اشباحی که در عالم رؤیا بنظر آدمی می آید او را معتقد بموجودات ناپیدائی می سازد که همه در عالم مجردات متحرکند و بالاخره بر آن رفته اند که هر جسم و کالبد را روحی و روانی است که در موقع خواب یعنی سکون جسد آن روح متحرک است و نیز بعد از مرگ در عالم ارواح باقی میماند یا بجسد و جسم دیگری حلول میکند.

ملل بدوی بقیاس خواب و رؤیا وجود روح را برای انسان منحصر نمیدانسته اند بلکه دیگر موجودات نباتی و حیوانی و حتی جمادات را منزلگاه موجودات نامحسوس خاصی میپنداشته اند و بالطبع بحکم غریزه حب بقاء که مفسور فطرت انسانی است بر آن شدند که آن موجود لطیف نامرئی بعد از مرگ و زوال جسم معدوم نشده بلکه در جسمی دیگر ظاهر میشود. عاقبت کار تحولات گوناگون در طول اعصار و قرون بجائی رسیده که بعضی از اقوام تصور میکرده اند که، روح حتی در حال حیات از جسدی خارج شده به جسدی دیگر حلول میکند. در افسانه های باستانی مخصوصاً حکایات و داستانهای خیلی قدیم مشرق زمین مانند الف لیلة و لیلہ یا کلیلہ و دمنه، غالباً به اینگونه داستانها که اشاره به انتقال ارواح از جسمی بجسمی میکند بسیار دینده میشود. این افسانه ها همگی زائیده افکار آنیمیزم آن مردم باستانی است که در این کتب کهن سال منعکس می باشد.

عقیده بموجودات وهمی و اشباح و صور خوفناک و افسانه های هول انگیز که در نزد غالب ملل قدیمه موجود بوده، مثل اعتقاد به دیوهای کوهستان یا اشباح و نیمفها در جنگلها و غولها در بیابانها و یا جنیان در صحاری و اماکن مخوف و بیغوله مانند حمامهای عمومی و یا خرابه های عمارات قدیمه و غیره، همه مولود همان اندیشه آنیمیزم بدوی است که در دماغ ابناء بشر از دیر باز مرسم گشته. اعتقاد به نفوذ روحی شریر در جسد مریض و مصروع یا رفتن آن در بدن زن تازه زائیده، و یا شنیدن آوازهائی از هائف غیبی در جاهای خلوت و یا رؤیت مظاهر و اشباح خیالی در تاریکی و امثال آنها در نزد همه ملل وجود دارد. یکی از آنجمله اعتقادات به ارواح مسئله تسخیر شمس و کواکب است که عبارت باشد از مطیع و منقاد ساختن روح آفتاب و ستارگان که در نزد بعضی ملل حتی

نزد مسلمانان هم رواج داشته و هنوز دارد، هم چنین ایمان بموجودات مجردة که پاسبان هر يك از عناصر اربعه هستند و حوادث سهمگین مانند سیلاب و طوفان و رعد و صاعقه را اداره میکنند از همین اندیشه نشأت گرفته تا بجائیکه در کلام شیخ سعدی دیده میشود که گفته است :

«فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن باد

چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی»

بعضی از علماء تاریخ ادیان دامنۀ نفوذ این عقیده را تا بحدی برده‌اند که ظهور (پرهوه) را در کوه طور نتیجه تحول عقیده آنیمیزم نیاکان ملت بنی اسرائیل دانسته‌اند در توریۀ آمده است که : «فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بروی (موسی) ظاهر شد ... الخ» (۱). صوفیه برای این خبر که در کتب آسمانی آمده تأویلی کرده‌اند و گفته‌اند که تکلم درخت رمزو کنایه از جلوه حق است که در همه اشیاء از حیوان و نبات موجود میباشد و گفته‌اند : «روا باشد انا الحق از درختی، چرا نبود روا از نیک بختی؟» در احصائیۀ اخیر مذاهب عالم عدد معتقدین به آنیمیزم که آنرا بطور مذهب رسمی اختیار کرده‌اند و پیرو هیچ آئین و دین دیگر نیستند، ۱۳۵ میلیون ثبت شده است بیشتر آنها اقوام واممی هستند که در جنوب و مشرق آسیا و جزایر اقیانوسیه و مخصوصاً در بلاد چین سکونت دارند.



ایمان و احترام خاص به بعضی نباتات و حیوانات و موجودات حیه

یکی دیگر از خصایص باستانی و اندیشه های بدوی انسان عصر

حجر است. هر قبیله و عشیره در اعصار عتیقه قبل از تاریخ نسبت به

یک درخت خاص و یا حیوانی مخصوص حرمتی قائل میشده و آنرا حافظ و نگهبان

قوم و قبیله خود میدانسته است. نزد امم وحشیۀ امروز که در اقالیم اروپا و افریقا

و غیره زندگانی میکنند هنوز همین عقیده کما بیش موجود است. علماء -

آنتروپولوژی دلائل و علائم بسیار بدست آورده‌اند که وجود همین نوع عقیده را در نزد

توتیمیزم
Totemism

مال و حشیه منقرضه قدیم نیز ثابت کرده اند.

کلمه «توتم» از لغت هندیهای سرخ پوست آمریکائی گرفته شده بمعنی «شیء محترم» است. قبایل هندیهای سرخ پوست آمریکاهنوز بر آنند که حیوان یا درختی توتم مخصوص قبیله ایشان است از اینرو آن حیوان یا درخت را علامت و نشان قبیله خود قرار میدهند، و آن شکل را **توتم** مخصوص خود میدانند. اعتقاد به توتم را «توتمیزم» گویند.

دگل توتم Totem pole نام يك تیر یا دگل بسیار بلندی است که قبایل سرخ پوست امریکاروی آن توتمهای گوناگون حکاکی یا نقاشی کرده آنرا در جلو خیام و منزلگاه قبیله خود نصب مینمایند. در عصر حاضر بسیاری از عقائد موجوده در ملل راقیه و متمدنه بقایای توتمیزم قدیم اجدادی ایشان است. کوبیدن شکل حیوانات بصورت خال در روی بدن انسانی عادت است که از قدیم الایام وجود داشته و هنوز در جهان معمول است^(۱) از کجا که این رسم از میراث توتمیزم اجدادی ایشان نباشد.

در تمام ملل حیة و امم متمدن جهان آثاری از عقیده به پرستش گیاه و جانور «توتم» موجود است. یکی از آنجمله نقوش حیوانات یا نباتاتی است که برای نقش پرچمهای رسمی خود اختیار کرده اند، که از آنجمله است شیر و خورشید در ایران. بقایای عقیده توتمیزم در **شاهنامه**^(۲) اشاره ای بپرچمهای گوناگونان ایرانیان قدیم در **ملل حیه** آمده که عشائر و طوایف لشکریان شاهنشاه ایران در برابر

۱- در **مثنوی مولوی** اشاره بهمین رسم و عادت است آنجا که میفرماید:

بر تن و دست و کتفهای درنگ	میزنند از صورت شیر و پلنگ
بر چنان صورت پیاپی بی گزند	از سر سوزن کبودیها زنند

(مثنوی، دفتر اول)

۲- **شاهنامه** داستان **سهراب و رستم**:

یکی زرد خورشید پیکر درفش	پرچم شاه ایران کاووس : زرد باشکله ماه
پرچم طوس نوذر : سیاه باشکله فید	سرش ماه زرین غلافش بنفش
زده پیش او پیل پیکر درفش	بنزدش سواران زرینه کفش
پرچم گودرز گشواد : بنفش باشکله شیر	درخشنده گوهر درفشان درفش
یکی شیر پیکر درفش بنفش	
پرچم رستم زال : سبز باشکله ازدها	
درفشش بین ازدها پیکر است	بر آن نیزه بر شیر زرین بر است

اردوگاه خود نصب میکرده‌اند و در روی آن شکل ستاره‌ای یا حیوانی را برنکهای کوناگون میکشیده‌اند: یکی را کرگ و یکی را اژدها و یکی فیل و دیگری شیرو ازین قبیل.. این داستان حکایتی از رسم و عادت دیرین طوائف آریائی است که در شاهنامه منعکس شده هم چنین پرچمها و نقوش بیرق‌های فعلی که در نزد ملل متمدن رمز ملیت و شاخص حکومت شمرده میشود اثری بارز است از وجود **توتیمیزم** در قبائل اجدادی باستانی ایشان و همین است که در پرچمهای جدید بعض دول همان صور حیوانات و طیور مانند عقاب (**در آلمان**) و فیل (**در تایلند**) و آفتاب در (**ژاپن**) و شیر (**در سیلان**) نمایان گردیده و علامت و نشان رسمی آن ملل قرار گرفته است.

در ادبیات جهان يك سلسله حکایات و امثال و روایات وجود دارد که منشأ آن **توتیمیزم** نیاکان ملل قدیمه است، داستان اساطیری رومیان و حکایت **ژوپیتتر** که خود را بصورت مرغ «**قو**» در آورد تا نزد محبوبه خود مورد توجه قرار گیرد گویا ناشی از آن است که یکی از قبایل قدیمه آریائی که اجداد باستانی لاتین ها بوده‌اند مرغ قو را (**توتم**) خود قرارداداده بوده‌اند بعد ها آن مرغ رفته رفته بصورت الوهیت در آمده‌است، و نشانی از **ژوپیتتر** شده است.

همچنین «**خرس**» در نزد آلمانی‌های کوهستانی در مرز کزاروپا «**توتم**» بوده است و بجائی رسیده که اکنون شهر **برن** پایتخت **سوئیس** آلمان بهمان نام نامیده شده و مردم آن شهر نسبت بآن حیوان احترام خود را همچنان نگاهداری میکنند.

گویند در اخبار و روایات اقوام **سمیتیک** حکایات مار و طاوس و خر **بلعام باعورا** (۱) و خر **عزیر نبی** و کوساله سامری و امثال آنها همه ناشی از عقائد غریبه‌ایست که قبائل قدیمه عبرانی در باره هر يك از این حیوانات داشته‌اند، همچنین عقیده به نجاست سگ و خوک و حرمت گوشت بعضی از حیوانات و محترم بودن و عزیز داشتن بعضی جانوران دیگر مانند گاو و اسب و سگ میرائی از **توتیمیزم** قدیم ملل **بنی‌سام** است.

پرستش گاو نزد هندوها و مقدس شمردن آن حیوان بهترین نمونه بارز بقاء توتیمیزم اجدادی است که چند هزار سال در آن دیار باقی مانده و بعضی ما رسیده است. در ایران هنوز بعضی طوایف جاهل کوهستانی و روستائیان و عوام یافت میشوند که بعضی درختان و اشجار را که در آن اثری و همی و یا جلوۀ نوری تصور کرده «توتم» خود قرار داده و بر شاخه های آن «دخیل» یعنی قطعات پارچه می بندند و از آن بر آوردن حاجت خود را طلب میکنند، و هر کس آن درخت را قطع کند او را در معرض و مستحق کیفر غیبی و مرگ ناکهانی میدانند. هم چنین کشتن زاغ و جغد را شوم و موجب بدبختی و حوادث ناگوار می پندارند.

حکایات و امثال قدیمه مشرق که از زبان حیوانات و اشجار سخن میگوید و بعضی از آنها را مظهر صفات خاصی می شمارد، شاید ناشی از توتیمیزم باستانی ایشان باشد مثل داستانهای **الف لیله** و حکایات **کلیله و دمنه** و امثال **لقمان حکیم عرب** و «فابل های» **ایزوپ** غلام یونانی.

در آثار مکتشفه باستانشناسی که در سرزمینهای **هند و مصر و آشور و بابل** از زیر خاک بیرون آمده است، بسیار صور و تمائیل حیوانات و نباتات دیده میشود که نزد قبایل متفرق در اطراف آن ممالک و یا در بلدان مختلف در آن کشورها نخست بصورت توتم ابتدائی بوجود آمده و سپس منتهی به پرستش آنها شده است و مقام و منزلت الوهیت پیدا کرده. پرستش گاو و مار و طاوس و بوزینه نزد هندوان و احترام اسب و قوچ و بز و بعضی اشجار نزد ملل دیگر هم چنان از توتیمیزم قدیم باستانی اجداد آریائی میراثی آنهاست که تا امروز در نزد احفاد آن اقوام باقی مانده است، (ما در این گفتارها در ذکر ادیان هر یک از ملل قدیمه از توتیمیزم و آنیمیزم و فیشیشیزم قدیمه آنها به تناسب و به تفصیل سخن گفته ایم).

تأثیر عملی توتیمیزم دو علم بزرگ که در دنیای متمدن امروز بعد کمال رسیده و در پیشرفت تمدن جهان در تمدن بشری از آغاز شهرنشینی تا کنون منشأ آثار اجتماعی عظیمه و تحولات اقتصادی فراوان و گوناگون گردیده همانا عبارتست از: «کشاورزی» و «دامپروری»، یعنی تربیت نباتات مفید و رام کردن حیوانات وحشی و تکثیر و تولید

جانوران و گیاهان سودمند. ظاهراً این هر دو علم ثمره تحول عقیده‌ای ساده و ابتدائی است که بشر اولیه علاقه مخصوصی به بعضی انواع نباتات یا حیوانات داشته و آنها را محترم شمرده در حفظ آنها در برابر آفات ارضی و سماوی می‌کوشیده در نتیجه آنها بقاعده «فوزافضل» بتدریج تکثیر یافته و زاد و ولد و نشو و نما کرده‌اند، تا آنکه تربیت و حفظ آنها بصورت دو علم منظم فوق در آمده و تا کنون از عوامل مهمه معاش و از اسباب ادامه حیات اقتصادی در جوامع بشری شده است.



فتیشیزم یا عبادت اشیاء و اجسام **Fetishism** همانطور که پرستش و حرمت حیوان و نبات نزد بعضی از ملل قدیمه تو تمیز را بوجود آورده است، احترام باشیاء جسمانی غیر ذوی الحیات و احجار و اخشاب نزد اقوام همجی بدوی عقیده‌ای را ایجاد کرده است که از آن تعبیر به «فتیشیزم» میکنند. ایمان به فتیش **Fetish**، یعنی احترام به يك جسم و جسد مادی که دارای قوه سحرانگیز نهانی است، همچنان از عقائد جاریه ملل متوحشه بدویه بوده که تا امروز موجود است مخصوصاً در نزد اطفال و عجائز و جهال هنوز بصور گوناگون فراوان دیده میشود.

«فتیش» کلمه‌ئی پرتغالی است بمعنی «سحر یا افسون». وقتی که تجار پرتغالی در قرن شانزدهم سواحل غربی آفریقا را کشف کردند، مشاهده نمودند که زنگی‌های سیاه پوست ساکن آن نواحی يك حال تعبد و احترام روحانی نسبت با جسمی خاص دارند، و از آنها آثار فوق العاده توقع میکنند. آن اجسام را بزبان خود «فتیش» نام نهاده‌اند. پس از آن، وقتی که یکی از علماء آنتروپولوژی در فرانسه موسوم به **شارل دو بروس Charles de Brosses** در سال ۱۷۶۰ کتابی در باب پرستش احجار و اجسام تألیف نمود، همین لغت را از زبان سیاحان پرتغالی گرفته و آنرا برای این امر بمعنای عام استعمال کرده کتاب خود را «**Culte des Dieux Fétiches**» نام داد. هم‌اکنون اقوام متوحشه سیاه پوست در آفریقا و طوایف سرخ پوست در آمریکا و قبائل بدوی بومی در استرالیا و مردم نیم‌وحشی شمالی در آسیا، هر کدام به نوبت خود نوعی از فتیش را می‌پرستند. این عبادت بجائی رسیده که در مجامع متمدنه جهان و در نزد

راقی‌ترین ملل، آثار فتیشیزم اجدادی بوضوح نمایان است و هر کدام به طلسمات و تعویذات بر روی فلزات اعتقاداتی دارند. وقتی که آنیمیزم در فکر انسان بظهور رسید و بشر بدوی معتقد به یک نیروی روحی گردید، بالنتیجه این عقیده مستلزم آن بود که آن روح نهانی را در اجزاء و اجسام نیز موجود بداند که منشأ آن از نیک و بد و نتایج مفید و مضر گردد. این است که غالب ملل متمدنه نسبت به اجزاء و جمادات و بالاخره جواهرات و زیورآلات، بخصوص انگشتر و خاتم، از دیر باز احترام و محبتی خاص قائل شده‌اند، و احیاناً در نگین آن نقوش و علائم مرموزی رسم میکنند و آن را در سر نوشت و زندگانی صاحب آن مؤثر میدانند، همین عقیده نهانی است که در طول مرور ایام و دهور بصورت صنعت جواهرسازی و زرگری و امثال آن درآمده و اکنون انگشتری‌های گرانبها با زرگریهای نفیس در عالم صنعت و تجمل بظهور رسیده است.

بعضی از دانشمندان از این مرحله فراتر رفته و بر آنند که حب انسان متمدن به فلزات قیمتی و سنگها و جواهرات و همچنین عادت به تهیه مجموعه نقاشی و کلکسیون اشیاء مادی از نوع واحد همه ناشی از همان عقیده فتیشیزم دیرینه می‌باشد که آدمی از اجداد متوحش خود بارث برده است. چه بسیار زنان تربیت شده و عالمه هم در این زمان در آمریکا و اروپا و آسیا وجود دارند که بر سینه خود نقشی بر روی مدالی از طلا قرار داده‌اند. هم‌چنین در معابد و معاهد بزرگ جهان اشیاء مقدسی وجود دارد که همه شهرت و عظمت و اهمیت بسیار حاصل کرده‌اند و مورد ستایش پرستش و احترام خاص و عام هستند.

صلیب‌های ساخته شده از چوب و سنگ و فلز و جواهر که در نزد مسیحیان باین حد از احترام رسیده که شکل آنرا در کلیساها و بر سر قبور و گورستانها و در سرخانه‌ها و در روی سینه‌های خود نقش میکنند و تمثال آن همه جا دیده میشود، فتیش مسیحیان است. مجسمه‌های سنگی و فلزی و جواهر از بودا در ممالک خاور میانه فتیش بودائیان میباشد.

گویند بعضی اجزاء ساقطه مانند حجر الاسود که در زمان جاهلیت یکی از فتیش‌های اعراب بت پرست بوده در اسلام نیز بمصلحتی الهی محترم شمرده شده و

هم اکنون در گوشه خانه کعبه قرار دارد، و نیز ضرایح فلزی و طلسمات و قفلها و سایر احجار و تصاویر مقدسه نزد بعضی ملل از همین قبیل میباشد.

صور آلهه ثلاثه (ویشنو، شیوا، برهما) نزد هندو و تمثال بودا در نزد ملل خاور دور که همه آنها را از انواع فلزات و احجار میسازند از بزرگترین و مشهورترین فیش هاست که در جوامع بشریت منتشر است.

فیشیزم
مقدمه
بت پرستی

پس از آنکه آدمیان متوحش رفته رفته مراحل کمال را پیموده و از عصر حجر گذشته و بدوره فلز رسیدند، پرستش فیش ساده بدوی هم که از سنگ و چوب ساخته بودند کم کم تکامل حاصل کرد. و معتقدات (فیشیزم) نزد ایشان صورتی مرقی تر و کاملتر بخود گرفت، و آئین بت پرستی *Idolatry*، یعنی عبادت تمایل و صور بعنوان اله تدریجاً با سلوبی منظم در جهان ظاهر گشت. اندیشه انسان در باره ذات الوهیت در صورت تندیس های مشخصی که بدست خود ساخته بود، یا در رسم صور نقاشی که خود کشیده مجسم گشت. در قدیمترین ادوار باستانی و از هنگامی که تاریخ مکتوب بدست آمده است، کیش عبادت اصنام و تمایل در اطراف جهان معمول بوده، و تمام ملل قدیمه مانند مصر و آشور و بابل و شام و یونان و روم و غیره هر يك بنوبت خود مراحل بت پرستی را کما بیش پیموده اند و خدایان جسمانی برای خود از حجر و شجر میتراشیده اند. پیش از آنکه ابراهیم خلیل ظهور کند در شهر اور پدران او همه در مرحله عبادت اصنام بوده اند و خدایان دیگر غیر از «یهوه» را می پرستیده اند (۱) **لابان** که از آباء اسرائیل و معاصر و پدرزن یعقوب است بموجب روایت توریة یعقوب را متهم کرده است که خدایان (جسمانی) او را دزدیده است و در این باب در توریة حکایتی طولانی دارد (۲)

چون قرنی چند از دور عبادت اصنام بگذشت، باقتضای تکامل فکری و نضج فرهنگ معنوی بعضی اقوام و ملل باستانی اندک **فجر توحید**

۱- صحیفه یوشع ۲/۲۴

۲- سفر پیدایش ۳۰/۳۱

اندك از دائره خرافات وفتیش پرستی و شرك قدمی فراتر مینایستی بردارند پس بتدریج مردانی بزرگوار بظهور رسیدند که قوم خود را به یگانه پرستی ارشاد کرده اند .

در میان ملل سامی Semitic ابراهیم خلیل سرخیل موحدین است، ابراهیم که به «خلیل الله» و «پدر اهل توحید» ملقب است تمام، خدا پرستان از عبری و عربی از اولاد اویند و مسلمانان و مسیحیان و یهودیان او را محترم میدارند. آنمرد فرزانه در دو هزار سال قبل از میلاد مسیح در شهر اور (در ساحل فرات) متولد شد. در آنوقت تمام مردم کلدان و آشور مراحل بت پرستی راطی میکردند و هزار گونه خدای بزرگ و کوچک از نرینه و مادینه و آلهه محلی و ملی داشتند و برای آنها صور و مجسمه هایی میساختند و در شهرهای اور و بابل و کیش و غیره معابد عظیم برای آنها میساختند. ابراهیم بهدایت هوش و هنگ خداداد متوجه بطلان عقاید مردم زمان خود گردید و بسوی توحید گرائید. ابراهیم نماینده نخستین تحول فکر بشر است که از مرحله عبادت اصنام مصنوع و محسوس به پرستش خدای واحد قادر متعال عادل حی و خالق زمین و آسمان گرائیده است. او باید و دودمان و اکثریت قوم خود در این باره جدا لهاداشته است. در توریة شرح حال و افکار او بتفصیل آمده (۱)

در قرآن مجید. در موارد عدیده مذهب «حنیف» ابراهیم ذکر شده از آن جمله در دوسوره ذکری دعوت وی و حالاتی که بر او دست داده و انقلابی که بر علیه بت پرستی پدید آورده و جهادی که در راه یگانه پرستی کرده بتفصیل بیان شده و قلم و حی بصورتی هر چه زیبا تر سرگذشت تحولات نفسانی آن مرد بزرگ را نشان داده است:-

۱- «و اذ قال ابراهیم لاییه آزر ائتخذ اصناما آلهة...» الی «و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه...» (۲)

۲- «و لقد آتینا ابراهیم رشده...» الی «و ارادوا به کیداً فجعلناهم - الاخسرین.» (۳)

(رجوع کنید بگفتار ششم از بخش دوم این کتاب؛ «یهود».)

۱- سفر پیدایش فصول ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲

۲- سورة الانعام ۷۴-۸۳/۶

۳- سورة الانبیاء ۵۱-۷۰/۲۱

در مصر قدیم که یکی از قدیمترین مراکز بت پرستی جهان بوده . فرعون بنام **اخناتون** (آمون هوتپ چهارم) در حدود ۱۳۰۰ ق.م ظاهر شده و خدایان عدید قدیم و بت های مصریان را بیکسو افکنده و اهل وادی نیل را به پرستش خدای یگانه، یعنی قرص آفتاب (**Aton**)، دعوت نمود. ولی مساعی او بجائی نرسیده و بعد از مرگ وی مصریان به پرستش آمون و سایر آلله متعدد خود باز گشت کردند (رجوع شود بگفتار اول از بخش دوم، «مصر») عاقبت نوبت به **موسی** پیامبر بزرگ **بنی اسرائیل** رسید، (۱۳۵۰ ق.م) وی نهی بت پرستی را جزء احکام عشره الهی قرارداد و از قول **یهوه** گفت: «ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد، صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است برای خود مساز، و نزد آنها سجده مکن» (۱) و قوم خود را بشکستن بت ها امر فرموده گفت: «مذبحهای ایشانرا منهدم سازید و تمثالهای ایشانرا بشکنید و بتهای تراشیده ایشان را بآتش بسوزانید» (۲) «

در میان تمام ملل باستانی که در عصر کتب مقدسه بایهود سروکار داشته اند و از ایشان در اسفار عهد عتیق نام برده شده، تنها پارسیان اند که از وصمت و ننگ بت پرستی تاحدی مبرا میباشند. چنانکه زردشت عبادت اصنام را منع فرمود و گویند که پادشاه هخامنشی، اردشیر دراز دست، تمثال **آناهیتا** را از معبد بیرون افکند.

اعراب عصر جاهلیت در قرن پنجم میلادی بمرحله ای از ترقی فکری رسیده بودند که فتنشهای بسیار بسیط و ساده اجدادی ایشان جای خود را به تمثالها و بتهای متعدد معبود عشایر و قبایل داده بود آنها در شمال و جنوب جزیره العرب هر قبیله برای خود خدایانی ساخته و یا از ملل مجاور خدایان و اصنام مصنوعی تقلید و اقتباس کرده بودند، مانند **بعل**، رب میاه (چاه و چشمه سار) و **لات** و **عزی** و **منه** که نخست سنگهای مربعی بوده اند و بدویان صحرا نشین آنها را در قبایل خود میپرستیده اند و نسخه ای از آنها در خانه کعبه که مرکز تجاری و اجتماعی ایشان بوده است مینهادند. همچنین پرستش «**هبل**» که به پیکر و مجسمه انسان ساخته شده بود و عبادت آنرا از آرامی ها تقلید

خاتمه فتنشیزم
در اعراب عصر
جاهلیت

کرده بودند .

اعراب بدوی در نزد این فقیهها واصنام خود قربانیها میگذرانیده و هدایا تقدیم میکرد و هر عشیره و قبیله بخدائی مخصوص خود بر قبائل دیگر افتخار میکرد و فرزندان خود را بتبرک بنام آنها مینامیده اند - مانند عبدالعزی و عبداللات و غیره بالاخره در اواخر قرن ششم میلادی رشد اجتماعی و فکری این اعراب بادیه نشین بمرحلهئی از نضج و کمال رسید که اقتضا میکرد رسولی از طرف خداوند مبعوث گردد که آن بتها را درهم شکنند و فقیهیزم یعنی بت پرستی را از جزیره العرب براندازد و عربها را به توحید رهنمائی کند . نبی عربی از قبیله قریش در مکه در ۵۷۰ م. متولد شد و بعد از چهل سال به هدایت خلق مبعوث گردید قوم خود را بخدای واحد فرد صمد دعوت نمود و گفت : **افرا یتم اللات والعزی ومنوة الثالثة الاخری - الکم الذکر وله الانثی... ان هی الاسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل الله بهامن سلطان (۱)**

بت پرستی در ملل راقیه ظاهراً بر افتاد ولی بمرور زمان در بقایای بت پرستی در ادیان راقیه ادیان ایشان یعنی در کنیسه یهود و کلیسای مسیحیان بعضی از رسوم و آثار بت پرستی قدیم کمابیش بصورت های گوناگون و با سامی مختلف باقی بماند، چنانکه آثار موزائیک در کلیسیای بزانس و آثار نقاشی و مجسمه سازی در کاتدرالهای اروپای کاتولیک برهان این مدعاست . هم اکنون صورت مسیح و مادر او و صلیب مقدس و مجسمه های قدیسین را بهزار گونه و شکل ساخته و ستایش میکنند . تنها دین اسلام توحید و یگانه پرستی را بسادگی و بساطت نگاه داشته است و قطع نظر از بعضی اشیاء و صور که بعضی عوام الناس از روی جهالت و خرافت در معابد و مشاهد مقدسه داخل کرده اند ، که مورد انکار و تخطئه علماء ربانی است . کمترین اثری از پرستش فقیهش و یا عبادت اصنام در آن دین مبین بجای مانده است .

گفتار سوم

دین در جهان و در ایران

ادیان مردم جهان
ادیان اهل جهان را یکبار قسمت کنند بدو نوع: مذاهب بدویه
و مذاهب راقیه. و دیگر بار تقسیم کنند بدو نوع: مذاهب حیه
و مذاهب منقرضه.

از مذاهب بدوی در گفتار سابق سخن گفته شد. اکنون سخن از مذاهب راقیه
و ادیان مترقی است یعنی کیش و آئینی که اکثر ملل متمدنه روی زمین در زمان
حاضر پیرو آن میباشند و آن ادیان زنده ایست که هم اکنون مورد قبول و اعتقاد
اکثریت جامعه متمدن بشری است.

اما مذاهب منقرضه با آنکه اکنون پیروانی ندارد و تحقیق در آنها غالباً بوسیله
باستان شناسها و مورخین بعمل آمده و بدستیاری آثار منقوش در الواح و احجار عتیقه و
کتیبه ها و نقوش و تصاویر یافت شده در معابد ملل قدیمه بدان پی برده اند معذک در
علم تاریخ ادیان از آنها نیز بتفصیل بحث میکنند. ادیان جهان بطور خلاصه بصورت
ذیل تقسیم بندی میشوند:

الف- ادیان ملل سامی باستانی Semitic^(۱) که معتقد سکنه قدیم شام و سواحل

۱- این قوم و نژاد را اصطلاحاً «سامی Semitic» لقب داده اند، چون که بموجب
کتب عهد عتیق آنها را از اعقاب سام بن نوح میدانسته اند و آن لقب شامل چند ملت کهن باستانی
است که در غرب آسیا زندگی میکردند چون: بابلیها- آشوریها- فنیقیها- اکادینها و
عیلامیهایهود و عرب دو قوم موجودند از نژاد سامی که هنوز زنده هستند و منقرض نشده اند، البته
اینها همه بهم قرابت دارد، ابراهیم خلیل از آباء ملل سامی بشمار است.

شرقی مدیترانه و شرق آفریقا بوده است، مانند فنیقیان و کنعانیان و حبشیان و نیز مذاهب مصریان قدیم یا سکنه وادی نیل، همچنین دین ملل بابلی و آشوری یا مردم بین النهرین در دوره فرات و دجله. سه دین بزرگ عالم یعنی یهود و مسیحیت و اسلام از مفاخر و مواهب نژاد سامی است زیرا انبیاء عظام که داعی به توحید بوده اند از این قوم و نژاد برخاسته اند. این مذاهب ثلاثه بزرگ و فرق منشعبه از آن هم اکنون زنده و موجود و مورد قبول اکثریت نفوس جهان است.

ب - ادیان اقوام آریائی : ۱- مذاهب آرینهای شمالی (۱) : شامل بعضی ادیان منقرضه، مانند کیش یونانیها و ادیان رومیها، اتروسکها (۲)، سلتها (۳)، ژرمن های باستانی، تیوتنها و اسلاوهای قدیم.

۲- مذهب آرینهای جنوبی (۴) : شامل دین هندو ها و کیش ایرانیها. از مذهب این اقوام کهن سال باستانی دو مذهب عظیم کنونی، هندوئیسم و بودیزم و شعب آنها مانند جینیزم (۵) و سیکهیزم (۶) که همه از ادیان حیه اند، منشعب شده. همچنین مذهب مزدیسنی (۷) که پیروان زردشت اند از مذاهب مهم آرین های جنوبی بشمار است و تابعین آن هنوز در ایران و هندوستان امرار حیات مینمایند.

ج - ملل خاوری :

۱ - ادیان چینی ها : يك نوع از دیانت آنیمیزم است و بعضی مذاهب حیه موجود مانند کنفوسیسیسم (۸) تاوئیسم (۹) از آن ریشه منشعب و بمرو زمان

۱- آرین های شمالی عبارتند از اقوام آریائی که از مبدأ و منبع خود در اعصار قدیم تاریخ (دو تا سه هزار سال قبل از میلاد) بسوی شمال مهاجرت کرده و اقلیم اروپا را سراسر تسخیر کرده اند.

۲- اتروسکها Etruska نام قومی است که در ناحیه « اتروریا » Etruria ساکن بوده اند و آن ناحیه در سواحل غربی شبه جزیره ایتالیای کنونی است.

۳- سلتها Celtes نام قومی است که در ناحیه ای از فرانسه و انگلیس سکنی داشته اند. اهالی برتون و ویلز و شمال اسکاتلند از نژاد سلط های قدیم اند و هنوز در بعضی نواحی اروپای مرکزی و غربی نیز بقایای ایشان سکنی دارند.

۴- آریانهای جنوبی شاخه دیگر از ریشه نژاد آریائی است که بعد از مهاجرت از مهد قدیم خود بطرف جنوب رو آورده در هزاره دوم قبل از میلاد در اطراف بحر خزر و دره هیرمند و دامنه های

بقیه ذیل صفحه بعد

تکامل حاصل کرده است .

۲- ادیان قدیمه مردم ژاپن ، که مذهب زنده شینتوئیزم^(۱) موجود قدیماً از آن روئیده است .

۳- ادیان مغولی، که مذهب دو گانه پرستی - مانویه و شمنیه - هم اکنون نزد آنها وجود دارد.

۴- مذهب قدیم مردم فنلاند **Finois** که اصلاً از نژاد زرد و بامجارها و مغولها از یک ریشه هستند.

بقیه از صفحه قبل

همایلیا و دره کنگکسکنی گرفتند. و غرباً تا سواحل مدیترانه نفوذ کردند .

۵- **Jainism** مذهبی است زنده در هندوستان که اکنون متجاوز از یک میلیون ونیم پیروان آن اند. این کلمه از لغت جین **Jain** مشتق شده که بمعنای « فیروز و فاتح » میباشد . مؤسس این مذهب **مهاویرا** شخصی است که در حدود ۵۵۰ ق.م در هندوستان ظهور کرده بود . این فرقه از شعب **هندوئیزم** بشمار است و بر همان را محترم می شمارند و در سراسر هندوستان معابدی عظیم دارند و کتب و تعالیم بسیار از ایشان منتشر است (رجوع شود بکتاب «**سرزمین هند**» تألیف نگارنده، ص ۲۲۰)

۶- **Sikhism** مذهب است که در هندوستان در نتیجه اختلاط و آمیزش دیانت اسلام با هندوئیزم ی ظهور رسیده و ترکیبی از هر دو است . مؤسس آن «**Nanak**» (متولد ۱۴۶۹ متوفی ۱۵۳۳ م.) از اهالی پنجاب این مبادی را وضع کرد. بزبان پنجابی او را «**گرو**» یعنی معلم لقب دادند و پیروان او را «**سیکه**» یعنی شاگرد گفتند. هم اکنون این جماعت در هندوستان شمالی موجود و دارای معابد و آداب و کتب و نشریات بسیار هستند . پیروان آن متجاوز از ۶ میلیون بشمار آمده اند (رجوع شود بـ **سرزمین هند**، ص ۲۲۶)

۷- **Mszdayaenism** مزدیسنی ، رجوع شود بگفتار چهارم از همین رساله .

۸- **Confucianism** کنفوسیونیزم مجموعه عقاید و آداب و رسوم ادبی و سیاسی و مذهبی است که پایه آنرا فیلسوفی چینی بنام کنفوسیوس در حدود ۵۰۰ ق م وضع نموده است. در سال ۱۹۳۳ مراسم سالکروه تولد او را در چین با نشریفاتی مجلل انجام داده اند (رجوع شود بگفتار پنجم، بخش دوم، ص ۶۴).

۹- **Taoism** تائوئیزم، مذهب جماعتی کثیر از مردم چین است . مؤسس و بسالی آن شخصی بنام «**لاؤتزو**» در قرن ششم ق . م می باشد و **تائو** بمعنی «طریق ابدی» یا «معبر جاودانی» است (رجوع شود بگفتار پنجم ، بخش دوم ، ص ۷۱).

۱- **Shintoism** شینتوئیزم، مذهب قدیمی عامه مردم ژاپون است و «شینتو» کلمه چینی است بمعنای «طریق خدایان» در این مذهب عدد خدایان بیرون از حد حساب میباشد و شخص امپراطور نیز یکی از ایشان است .

د - مذاهب ابتدائی بومیان قدیم افریقا و استرالیا و آمریکا : کیش و آئین بومیان و انسانهای همجی در این سه قاره بزرگ غالباً از نوع مذاهب اقوام بدویه است که در گفتار سابق از آن سخن گفته شد و آن شامل انواع توتیمیزم و فتیشیزم و آنیمیزم میباشد.



اما ادیان حیه که در زمان حاضر موجود، و برقرار و مورد بحث و تدقیق علماء (علم تاریخ ادیان) میباشد . در اکناف و اطراف زمین در عصر ما مورد قبول اکثریت بشری هستند. بر حسب دیانات مطابق جدول ذیل احصاء تقریبی شده اند :

مذاهب	اقالیم و ممالک	عدد نفوس
۱- فتیشیزم و توتیمیزم	آفریقا - اقیانوسیه - آمریکا	۳۰ میلیون
۲- آنیمیزم	اقیانوسیه - چین - جنوب آسیا	۱۳۵ «
۳- ادیان فلسفی چین	(پیروان کنفوسیوس و تائوئیستها)	
	چین - کره - مالایا ، ۱۰۰ «	
۴- اسلام	عربستان - مصر - سوریه - شمال آفریقا - ترکیه - عراق - ایران - پاکستان - اندونزی - افغانستان - افریقای شرقی و مرکزی - ممالک شوروی ، (آسیای مرکزی - قفقاز)	۳۵۰ «
۵- یهود	فلسطین و متفرق در ممالک جهان	۱۵ «
۶- مسیحیت :		
(۱) ارتودکس - یا کلیسای یونان	روسیه - بالکان - شرق اروپا - شرق آفریقا	۱۵۰ «
(۲) کاتولیک - یا کلیسای روم	ایتالیا - فرانسه - بلژیک - اطریش - آلمان اسپانیا - پرتغال - پولونی - چک اسلواکی جزائر اقیانوس آرام - آمریکای جنوبی و شمالی	۴۵۰ «

مذهب	اقالیم و ممالک	عدد نفوس
	جمع صفحه قبل	۱۲۳۰ «
(۳) پرتستان- یا کلیسای انگلیس و آلمان	آلمان - پولونی- چک اسلواکی- انگلستان- آمریکای شمالی- اطریش- اسکندیناوی- غرب و مرکز اروپا- آسیا ،	۲۲۰ «
هندوئیزم - سیکهیزم و جینیزم	هند - پاکستان- سیلان - برما ،	۳۲۰ «
۸- بودیزم	چین - ژاپون - سیلان - برما - هند و چین - تایلند - آنام- مغولستان - تبت ،	۴۳۰ «
۹- پیروان فلسفه عقلانی	اروپا - آمریکا - آسیا ،	۲۰ «
۱۰- دین دولتی (کمونیسم)	روسیه شوروی- چین- شرق اروپا - بالکان ،	۱۲۰ «

جمع کل ۲۳۴۰ میلیون

(برای مقایسه ادیان حیه به صفحه ۳۸ رجوع کنید.)

تقسیم‌بندی ادیان (۱) علماء تاریخ ادیان برای تطبیق و مقایسه ادیان سعی بسیار کرده و کوشیده‌اند که مذاهب اهل عالم را بانواع و اقسام چند طبقه‌بندی نمایند ، لکن تاکنون توفیق کامل برانجام این نیت حاصل نشده . هر دین و مذهبی دارای مبادی و اصول خاص و بسیار درهم پیچیده‌ای می‌باشد که کمتر میتوان از آنها امور مشترک مشخصی استخراج نمود و آنها را بطبقات جداگانه دسته‌بندی کرد. هگل (۲) آلمانی از قدیمترین فلاسفه‌ایست که در این راه قدم نهاده و مذاهب اهل عالم را به نوع تقسیم کرده از این قرار :

۱- ادیان مقتبسه از طبیعت .

۲- ادیان ناشیه از عقاید روحانیت فردی .

۳- ادیان مطلقه عمومی .

لکن این تقسیم‌بندی از نظر علم بطور قطعی مورد قبول قرار نگرفته است . یکی

۱- رجوع شود به انسیکلوپیدیای بریتانیکا ۱۱۱۱۰

۲- هگل Hegel (ویلیام فردریش) فیلسوف آلمانی، متولد ۱۷۷۰ متوفی ۱۸۳۱ م.

یکی دیگر از فلاسفه جامعه شناس موسوم به تیل^(۱) هولاندی مذاهب جهان را بدون نوع تقسیم نموده است از این قرار:

۱- ادیان ناشیه از طبیعت .

۲- ادیان مبتنی بر اصول اخلاق .

بعضی دیگر از علماء علم الاجتماع ادیان جهان را به سه نوع منقسم ساخته اند:

۱- ادیان قبیله ای که متعلق به قبائل و عشایر کوچک است.

۲- ادیان ملی که متعلق به ملت و قوم واحدی است .

۳- ادیان «مطلقه» بین المللی جهانی که متبع اقوام عدیده است .

این تقسیم با آنکه از لحاظ تفکیک و تشخیص انواع ادیان بیشتر مورد قبول است و آسانتر میتوان آنرا ملاک طبقه بندی انواع مختلف مذاهب جهان قرار داد، معذک آن نیز مورد توافق عموم دانشمندان نمیباشد، زیرا «مذاهب مطلقه» اصطلاحی بسیار عام است و آنرا نمیتوان بطور کلی قبول کرد، بعلاوه بر روی اساس نظریه تکامل قرار ندارد. ادیان جهان را از لحاظ فلسفه آنها درباره مقام الوهیت و یا از لحاظ تعالیم جدا گانه اخلاقی و یا از لحاظ هدف و غایت خود نیز بانواع مختلف تقسیم بندی کرده اند .

با همه اینها باید گفت که اینگونه تقسیمات همه محدود و نسبی و اضافی است، هیچکدام را نمیتوان نهائی و قطعی دانست . بنظر ما تقسیم بندی ذیل بیشتر منطقی و مورد قبول می تواند باشد و آنچنان است که ادیان را به سه نوع تقسیم میکند:

۱- مذاهب ساده بدوی : اعتقاد با جسام و ارواح و پرستش اجداد، مانند : آئیمیزم و توتیمیزم و فتیشیزم .

۲- مذاهب مبتنی بر اصول فکری و فلسفی ، چون بودائی و هندوئیزم و کنفوسیونیزم .

۳- مذاهب مبتنی بر اصول روحانی مثل : یهود و مسیحیت و اسلام .

اکنون ما در این سلسله مقالات کوتاه بخش اول این کتاب از میان مذاهب حیه

۱- تیل Tiel (کورنلیس بطروس) عالم فلسفه الهی هولاندی ، ۱۸۳۰-۱۹۰۲ م.

فهرست تطبیقی ادیان جهان (بر حسب تاریخ)

ردیف	نام دین	محل ظهور	تاریخ ظهور	نام و عنوان شاعر	شغل و موقع اجتماعی شاعر	کتاب مذهبی	اصول دین	نام معبود
۱	هندوئیسم	هندوستان	هزاره دوم ق. م.	—	—	رداهای چهار گانه بها کواد کیتا	تعدد الهه	برهما - ویشنو و شیوا
۲	شینتوئیسم	ژاپن	قبل از تاریخ	—	—	—	تعدد الهه	کامی
۳	یهود	فلسطین	قرن سیزدهم ق. م. (در طور سینا)	موسی، کلیم الله	شبان	تورات (عهد عتیق)	توحید	یهوه
۴	مزدیسنی	ایران	قرن هفتم ق. م. - (۹)	زردشت سپیتمان	دهقان	گاتاها (اوستا)	دو گانه پرستی	اهورا مزدا
۵	تائو یزم	چین	قرن ششم ق. م. -	لائوتیزو «معلم»	کتابدار سلطنتی	تائوته چینگ	نوعی از دو گانه پرستی	تائو

۶	کنفوسیائیزم	چین	قرن ششم ق. ۲۰۰	کنفوسیوس کونگ معلم	معلم و عامل دولت	پنج قانون (چون-چو)	پرستش اجداد	—
۷	جینیزم	هندوستان	قرن ششم ق. ۲۰۰	مهادر	از طبقه امراء و سپاهیان	کالیاسوترا	کشف حقیقت و وصول به نیروانا	تعدد الهه
۸	بودیزم	هندوستان (شرق اقصی)	قرن ششم ق. ۲۰۰	سیدهارتا-گوتاما (بودا)	از طبقه امرا و سپاهیان	نری پاتکا (سه زنبیل)	وصول به حقیقت (نیروانا)	(بودا)
۹	مسیحیت	فلسطین	قرن اول میلادی	عیسی - روح الله	نجار	چهار انجیل (عهد جدید)	توحید بصورت ثلیث	پدر آسمانی
۱۰	اسلام	حجاز (عربستان)	قرن هفتم میلادی	محمد، رسول الله	از طبقه قریش ناجر	قرآن مجید	توحید	الله تعالی
۱۱	سیکیزم	هندوستان	قرن یازدهم میلادی	نانک (گورو)	تربطه سپاهیان	گرات صاحب	توحید	خدای یگانه

جهان فقط بذکر چند کیش و آئین بزرگ که مخصوص ملل آریائی جنوبی است اکتفا میکنیم و سخن را بدیانت کنونی اهل ایران پایان میدهیم، زیرا تاریخ مذهبی ایرانیان جزئی از تحولی است که در عقائد دینی نژاد آریین صورت گرفته است. بحث در دیگر ادیان قدیمه و حیه عالم را بقسمت دوم این گفتار ها محول میداریم.



دین در کشور ایران
از میان ادیان مختلف جهان آنچه که برای ما ایرانیان بیشتر محل توجه میباشد و علم بر آن سودمندتر است، آئینی است که مردم و باشندگان این آب و خاک، یعنی سکنه فلات ایران، در طول تاریخ حیات ملی خود از آن پیروی میکرده اند. مذهب ما ایرانیان در دو دوره قبل از طلوع اسلام و بعد از آن - قطع نظر از اختلافات فاحشی که این هر دو در مبادی و اصول دارند، همواره تأثیر بسیار در تمدن و فرهنگ و تاریخ سیاسی و اقتصادی و حیات اجتماعی کشور ما داشته است. از این رو برای ما علم اجمالی بآنها اهمیت خاصی را حائز است و جا دارد که در این گفتار های کوتاه از آنها بیشتر سخن گوئیم.

چنانکه گفته شد؛ اصل و ریشه مذاهب راقیه جهان از عقائد ساده اقوام بدوی و قبائل و عشائر همجی، که هزاران سال قبل در جهان میزیسته اند، نشأت گرفته است. از این رو در مقام تحقیق از مذهب ایرانیان باستانی نیز باید اصل و مبداء آنرا در افسانه ها و اساطیر آریان های سفید پوست، هزاران سال قبل ازین، جستجو کنیم. همان قوم و نژادی که از قرون قدیمه قبل از تاریخ یا لا اقل از هزاره دوم و یاسوم قبل از میلاد در فلات ایران نمایان شده اند.

در طول مدت افزون از چهار هزار سال يك سلسله تحولات فکری و اندیشه های مذهبی در مردم آریائی نژاد این آب و خاک بظهور رسیده است که از مبادی بدوی چون فتیشیزم و آئیمیزم و پرستش مظاهر طبیعت آغاز شده و در عصر حاضر به «دیانت شیعه امامیه» که از فرق اسلام و مذهب رسمی امروز ما ایرانیان میباشد پایان می پذیرد.

کلمه **آریا**، بمعنی نجیب «Noble»، بزبان قدیم، نام قومی است که کمابیش در حدود دو تا سه هزار سال قبل از میلاد در مهد **آریینهای جنوبی**

پیدایش وزادگاه اصلی خود، ظاهر آنواحی آسیای مرکزی، بظهور رسیده و توسعه و انتشار یافته. بعضی بطرف شمال غربی (اروپا) رو آورده و بعضی دیگر متدرجاً بجنوب تاخته‌اند. این قسمت اخیر نیز بنوبت خود بدو شعبه منقسم شده يك دسته از ایشان بسوی هندوستان و دامنه‌های هیمالیا و دره گنگ و سند هجوم برده و شاخه دیگر به فلات ایران و سواحل بحر خزر تا سواحل دریای سیاه پیش رفته‌اند. پس مللی که از ریشه اصلی آریین در طول این مدت چهار هزار سال بوجود آمده‌اند، بستگی بیک دودمان و يك خانواده نژادی دارند و آنها را بطور مجموع «آریین» Aryens مینامند. چون منتهای بسط و انتشار ایشان از یکطرف هند و جنوب غربی آسیا و از طرف دیگر ممالک اروپائی است، ازین رو گاهی نیز ایشان را ملل «هندواروپائی» Indo-Europians لقب داده‌اند. اجداد باستانی همه این اقوام و امم بیک زبان واحد بسیار قدیمی تکلم میکرده‌اند که آن زبان اکنون از میان رفته و اثری از آن باقی نمانده است، ولی پاره‌ئی کلمات ساده ابتدائی در میان اقوام آریائی نژاد مشترک و موجود است که دلالت بر وحدت اصل السنه ایشان مینماید، زبانهای سانسکریت و فرس قدیم و زبان اوستا و السنه لاطین و یونانی و ژرمنی و اسلاوی همه شاخه‌هائی هستند که از آن ریشه و بن باستانی روئیده و در طول دهور و اعصار زبانهای مستقل و نهالهای بارور گشته‌اند. هنوز در همه این السنه بعضی لغات بسیطه و ساده قدیمی مشترک ولی بااند که اختلاف در لهجه تلفظ میشوند، مثلاً کلمه: خدا- فارسی، دیو Dieu- فرانسه، God- انگلیسی، زیوس Zieus یونانی و دیوس Dios لاطینی.

این ملل نه تنها بدلائل زبان شناسی، در نزد علماء السنه «Linguists»، از ریشه واحدی متفرع‌اند، بلکه از لحاظ نژاد شناسی یعنی علم اتنوگرافی Ethnography نیز وحدت اصلی اجدادی ایشان ثابت شده. چه بنا بر اوصافی که در کتب قدیم مانند ریک ودا (کتاب باستانی هند) از آریان‌ها کرده‌اند، آنها را مردمی بلند بالا و سفید پوست با موهای طلایی و چشمان کبود وصف میکنند که هنوز آن خصایص و صفات جسمانی کمایش در ملل هند و اروپائی موجود است. هر چند قبائل آریانهای جنوبی، مثل هندیها و ساکاها و پارسیها بواسطه تأثیر آفتاب جنوبی مشرق زمین و دیگر

عوامل طبیعی از یک سو و اختلاط و آمیزش ایشان با ملل کند مگون قدیم که بومی آن بلاد بوده اند از سوی دیگر، اندکی تغییر قیافه داده و رنگ بشره آنها تیره تر شده و موی سر و مردمک دیده آنها نیز بر رنگ بلوطی و تیره درآمده است.

یکی از محققین قرن ماضی، **ماکس مولر**^(۱) نخستین کسی است که در کتابهای خود چگونگی انشعاب آریان های قدیم را بصورت ملل کنونی سفیدپوست بحث و اثبات کرده است و تفرع و انشعاب السنه آنها را بیان نموده است.

سکنه بومی ایران و هند قبل از هجوم آریانها

قبل از تاختن آرینها بایران و هند که ظاهراً در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد واقع شده است، سکنه این بلاد عبارت بوده اند از قومی کوتاه قامت و سیه چرده که دارای فرهنگ

و دیانت و آداب خاص خود بوده و تمدنی در ردیف تمدن و فرهنگ سومری و بابلی و آشوری داشته اند. این قوم که فعلاً در ایران بکلی منقرض شده اند در آن ازمنه قدیمه با آرینها مهاجم آمیزش بسیار حاصل کرده و در آنها مضمحل گردیده اند، و جز در ناحیه براهوئی، در بلوچستان، از ایشان در جای دیگر اثری باقی نمانده است. اما در هندوستان این بومیها از میان نرفته بلکه در برابر هجوم قبائل آریان از هندوستان شمالی متدرجاً بجنوب شبه جزیره (دکن) فشرده شده اند و مردمی که اکنون بنام (دراویدیانها) **Dravidians** نامبردارند و از اعقاب آنها در جنوب آن شبه قاره عظیم میلیونها زندگانی مینمایند، بقایای همان نژاد و وارث همان آداب و رسوم میباشند، ولی در شمال هند در برابر نیروی حیاتی آریانها تاب مقاومت نیاورده، در دوره تمدن **سانسکریت** و انتشار دین **ودائی**، مغلوب گشته اند. گرچه هنوز طبقاتی از این نژاد بومی قدیمی غیر آریائی بنام **پاریا Paryas**، و باصطلاح معمول «نچس **Untouchables**» وجود دارند که بشماره فراوانی قریب به یکصد میلیون نفر در تمام اطراف و نواحی هندوستان متفرق اند.

۱- ماکس مولر **Max-Muller** مستشرق آلمانی الاصل انگلیسی، متولد ۱۸۲۳ متوفی ۱۹۰۰، عالم زبان شناسی است که علم تطبیق السنه را تکمیل نمود.

فرهنگ و دین باستانی آریانه‌های جنوبی

در هزاره اول قبل از میلاد در اثر آمیزش آریانه‌ها با سکنه بومی در ایران و هند فرهنگ و تمدن جدیدی در آندو کشور به‌طور رسیده و لسان‌های ایشان که قبلاً لهجه‌های محلی بوده و بعداً صورت تکامل حاصل کرده السنه مستقلی شدند. مانند

فرس قدیم (عصر کتیبه‌های دوره هخامنشی) یازبان ماد (عصر کتاب اوستا) یازبان سانسکریت - (عصر کتب چهار گانه‌ودا). یازبان پهلوی قدیم (عصر پارث‌ها) این زبان‌های قدیم در ایران زمین اکنون مورد تکلم نیست و جزء السنه مرده قرار گرفته‌اند ولی در هندوستان زبان سانسکریت هنوز زنده و موجود و کتب مقدسه دینی هنوز حافظ آنست.

هم چنین در دین و اعتقادات نیز عقاید آرینه‌های باستانی در هندو ایران مشترك بوده است کتیبه لوحی که در «بوغاز کوی» در نزدیکی انکارا از عصر تمدن حیت‌ها، در سال ۱۹۰۷ م. کشف گردید اشاره با سامی خدایانی میکند که آن خدایان در نزد آریانه‌های قدیم مورد پرستش بوده‌اند و تا کنون نیز در هند معبودیت دارند. مانند: آلهه میترا، ایندرا و وارونا. که هر سه هم در ودا و هم در اوستا مذکورند.

خلاصه، آریانه‌های تازه وارد در مدت ده قرن با بومیان آمیخته و آئین پرستش طبیعت را با عقاید مغان بومی که اعتقاد بنور ظلمت و ایمان بسحر و جادو بود ترکیب کردند تا نوبت به ظهور دین عام مزدیسنی رسید.

گفتار چهارم

مزدیسنی

تکامل تمدن
ایرانی

چون روزگاری دراز بر قبائل آریائی نژاد بگذشت و افزون از هزار سال ازدوره انبساط ایشان در دشتهای آسیای غربی و جنوبی سپری شد، يك شعبه از آن جماعت بر فراز فلات ایران در شمال و جنوب سکنی گرفتند و شهرنشینی آغاز کردند. کشاورزی و فلاحت نزد ایشان جانشین صید و شکار گردید، بغرس اشجار واحداث مجاری میاه و بنای قلاع و قری و ایجاد ابنیه در شهرهای بزرگ اندك اندك دل بستند. عقائد دینی و افکار معنوی آنها نیز در نتیجه همین تحول مدنی و تکامل اجتماعی صورتی دیگر گرفت، ایمان بمظاهر طبیعت و ارواح گوناگون که یادگار مذهب نیاکان ایشان بود دیگر در خور مقتضیات و حوائج عصر ایشان نمیشد. تعدد آله و ایمان به فتیشها و توتمهای عدیده و عبادت اشباح خیالی و موهوم که لازمه پرستش ارواح و «آنیمیزم» عشائری بود، پرستش گیاه و اشجار و احترام به حیوانات مخصوصاً گاو و اسب به پرستش عناصر طبیعی و عبادت مظاهر عالم خلقت مانند: نور و آتش و آب و خاک مبدل گشت. زندگانی مدنی و حیات اجتماعی که از خصایص شهرنشینی است، وجود قوانین اخلاقی و متابعت از دستوری واحد و آئینی عام را که در سرتاسر عرصه پهناور کشور ایشان متبع و معمول باشد، واجب ساخت. اختلاف آب و هوا و اقلیم مابین هند و ایران ناگزیر میساخت که اولاد آریانهای قدیم متوطن در آن دو مملکت، خرد خرد در طول مرور اعصار و قرون در عقائد و افکار خود دوراه و روش جداگانه و مختلف در پیش گیرند، و از معتقدات باستانی نیاکان بالضروره منحرف کردند. جنگلهای انبوه و کوههای مرتفع و مظاهر و افر و بارور طبیعت در

هندوستان باپهن دشت‌ها و چمنهای سرسبز و صحراهای وسیع و کویرهای سوزان ایران و کوههای عریان آن سرزمین، در دماغ باشندگان آندو کشور، دو گونه فکر و دوسبک اندیشه بوجود می‌آورد که هریک مولود آب و هوا و نتیجه تأثیر اقلیم و مناظر خاص آن دوبرود. گیاه **هوما** در ایران (**سوما** در هند) که در دامنه‌های **البرز** و **هیمالیا** بطور طبیعی میرست زمانی دراز تزد هر دو قوم مقدس شمرده میشد^(۱) و در هنگام انجام مراسم دینی برسم نیاکان خود مطبوع آنرا با آب و یاشیر آمیخته مینوشیده‌اند و آنرا بدرگاهخدایان نیز نیاز میکرده‌اند. این شراب دردماغ آنان اثری خاص میکرده و یک گونه حال سگرو وجد بایشان دست میداده که باحال طبیعی اختلاف داشته. اعتقاد به **هوما** و پرستش **میترا** (مهر) روزگاری دراز در نزد نیاکان آریائی هندو ایران معمول بود. تا آنکه بمرور ایام منسوخ گردید، عاقبت روزگاری رسید که می‌بایستی آیین‌های ایران بحکم تکامل طبیعی از مراحل بدوی تعدد الهه **Polytheism** و پرستش اصنام اندک اندک بسوی مرحله یگانه پرستی و اعتقاد به توحید **Monotheism** سیر کنند. چون بعضی از عوامل موجود موجب آلام و بدبختی میشدند که بنام «دیو» یا «دروغ» ملقب و تر دایشان مبعوض بودند، در برابر آن «اهورا» یعنی روح روشن و طاهر که به حکمت و خرد (مزدا) موصوف بود سبب سعادت و خیر و برکت شمرده میشد. ازینرو محل علاقه و احترام عموم واقع گردید. همانطور که در عالم صورت اساس سلطنت و احدومر کزی در آن کشور وضع گردید، یعنی در شمال ایران مادها که شاخه ارشد آریانهای جنوبی بودند تشکیل پادشاهی در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد دادند و سلطان نیرومند و دادگری بر سریر شاهنشاهی نشست و سایر امراء و رؤساء قبائل **ساتراپ‌ها** در نواحی **مدرپارس** در برابر او سر بکرنش خم کردند، در عالم معنی نیز اعتقاد به یزدان نیرومند یگانه و دادگر بوجود آمدن پذیرا وضع اجتماعی مردم کشور اقتضامیکرد که به حکومت و داوری مطلق یک خداوند قادر و حکیم و عادل بر تمام جهان معتقد شوند تا آن خدای یگانه عالم را از آشفستگی

۱- گیاه **هوما** که آنرا هندوان قدیم «سوما» میکفته‌اند معلوم نیست چه بوده بهر حال علفی بوده است که در دامنه‌های جنوبی **هیمالیا** و **البرز** می‌روئیده است. هم اکنون گیاهی در نواحی جنوب مازندران می‌روید که آنرا «کوما» میگویند و در اطراف کوههای فیروز کوه و دماوند فراوان است، شاید همان گیاه قدیمی باشد.

و ناپا کی و ناد رستی پاک فرماید.

ظهور زردشت در یکی ازین قرون باستانی- ظاهراً در اواسط هزاره اول قبل از میلاد- مرد مصلحی بظهور رسید و آریانه‌های متمدن و شهرنشین را که اندک اندک از زیر بار خرافات سکنه قدیم بومی (مغان) و موهومات اجدادی قبائل آریائی بیرون می‌آمدند پیرستش آئین جدیدی که مبتنی بر قواعد منطقی و مبادی اخلاقی باشد دعوت کرد و دستگاه پیشوایان و کاهنان عقاید خرافی کهن پرست را که بنام «مغان» معروف بودند برچید.

این مصلح که خود را از طرف خدای روشنی و نیکی بجهان معرفی کرد زردشت نام داشت. زردشت گفت که او دستور آئین خود را از اهورامزدا دریافت کرده تا عقیده جهانیان را تطهیر و تصفیه نماید^(۱) و آنرا از عوامل زشت و پلید که بر اثر پرستش دیو در جهان پراکنده شده‌اند بپیراید و جهان را که در تحت دو کار فرما- روشنی و تیرگی- یاد و عامل یعنی نیکی و بدی قرار گرفته‌اند که یکی را نام «**اهورامزدا**» و دیگری را لقب **اهریمن** (انگرمئی نیو یا اندیشه بد) است، بسوی نیکی و روشنی تام رهبری فرماید.

پس در اثر تعالیم زردشت دین و آئینی بظهور رسید که بجای ایمان به خدایان متعدد و گوناگون که یادگار آریانه‌های قدیم بود، فقط بدو خدای خیر و شر قائل شدند. بعبارت دیگر دو گانه پرستی یا Dualism نتیجه ضروری اقتضای زمان و معلول قطعی ضروریات اجتماعی وقت بود که راه را برای یگانه پرستی هموار میکرد. یکی از نویسندگان یونانی معاصر **پلوتارک** بدرستی درباره زردشت قضاوت کرده گفت: نه **هومر** و نه **هسیود**^(۲) هیچیک از عرابه و اسباب الهی **ژئوس** (Zeus) مانند زردشت نغمه سرائی نکرده‌اند. خلاصه آنکه، **زراتشتر** Zarathustra پیامبر ایرانی که مورخین یونان نام او را بلهجه خود **زرواستر** نام برده‌اند و در زبان پارسی بصورت **زرتشت** یا **زرددهشت** یا **زردشت** در آمده شارع آئین بهی و پیامبر مزدیسنی^(۳) شناخته شد

۱- یسنا ۹/۴۴

۲- Hesiod شاعر و حکیم یونانی قرن ۸-۷ ق.م.

۳- مزدیسنی Mazdayasniism پرستنده اهورامزدا

افلاطون اورا فرزند **اورمزد** ذکر میکند (۱). **پلوتارک** مورخ یونانی (۲) در کتاب خود نیز از او سخن گفته و مبادی و تعالیم و اساطیر و دین دو گانه پرستی اورا به تفصیل وصف کرده است.

محققین غرب در اصل و مبدأ زردشت اختلاف دارند، بعضی اورا اهلری و بعضی دیگر از مردم **آذربایجان** می‌شمارند ولی مسلم است که وی میان قوم **مد** که شعبه‌ای از آریان‌های شمالی و شرقی ایران‌اند بوجود آمده. هر چند زادگاه و هنگام تولد او بطور قطع محقق نیست ولی بیشتر بر آنند که این پیمبر ایرانی در فاصله بین هزارتا پانصد قبل از میلاد (۳) در یکی از شهرهای شمالی ایران احتمالاً در کنار رود **ارس** در **آذربایجان Astrapiatêna** بدنیا آمده است (۴).

در آن زمان بر تخت سلطنت مشرق و شمال ایران پادشاهی نشسته بود که یونانیها اورا **هستاسپ Hystasp** می‌گفتند و فردوسی در شاهنامه اورا «**گشتاسپ**» نامیده و محتمل است که هم او پدر **دارای اول (داریوش هخامنشی)** باشد. هر چند در کتیبه‌های میخی هخامنشی از زردشت نام برده نشده، ولی تحقیقات علماء تاریخ و باستان‌شناسی مسلم داشته که آئین آن مرد بزرگ خود معلم و آموزگار دینی پادشاهان اخلاف کوروش کبیر بوده است. وی دین مغان را که قبل از ایشان بر پایه موهومات دیرین و خرافات بدوی برقرار بود اصلاح کرده است. کتابی که از آن پیغمبر باستانی بطور ناقص در دست باقی مانده است موسوم است به **(اوستا) Avesta**. نسک ۱۳ آن کتاب که از تاریخ زندگانی زردشت صحبت می‌کرده متأسفانه از میان رفته و در دست نیست و اطلاعاتی که از بقیه اوستا باقی مانده در باره زندگانی او بسیار مجمل

۱- مقالات **افلاطون** ، Alcibiades ، - I.P.22

۲- **پلوتارک** ، Plutarch ، متولد در قرن اول میلادی، کتاب **Leisetoseres**

۳- پارسیان یازرتشتیان هنداکنون در خرداد هر سال جشن تولد زردشت را برپای می‌سازند و بر آنند که وی در ۵۸۹ ق.م. بجهان آمده است.

۴- در اوستا (بسنه ۹/۱۷) محل تولد او در ساحل رودی که در ایران واقع بوده و ظاهراً همان رود **ارس** در شمال ایران است مذکور گردیده مطابق بعضی روایات قدیمه، وی در ری متولد شده است. **شهرستانی** در ملل و نحل هردو عقیده را باهم جمع کرده و گفته است «پدرش از آذربایجان و مادرش اهلری بوده است.»

و ناقص است (۱).

در شاهنامه در ذیل سلطنت گشتاسب بتفصیل از زردشت سخن گفته است و در آنجا میگوید :

چو یکچند گاهی برآمد براین	درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ	درختی کشن بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد	کسی کاو چنان بر خورد کی مرد
خجسته پئی نام او زرد هشت	که اهریمن بد کنش را بکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم	ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش آورد باز	بگفت از بهشت آوردم فراز
جهان آفرین گفت بپذیر این	نگه کن بدین آسمان و زمین

.....

چوبشید از اوشاه به ، دین به پذیرفت از او دین و آئین به

حیات زردشت بروایت شاهنامه، زردشت فرزند مردی بنام پوروشسب بوده و نیای اعلای او سپیتمان نام داشته از اینرو او را بنام نیایعنی- سپیتمان- نیز میخوانند . از مرگ او در اوستا ذکر نشده ، ولی شاهنامه میگوید که وی بدست مردی تورانی در آتشکده بلخ بقتل رسید .

درباره زردشت که شخصی طبیعی و انسانی عادی است افسانه‌های بسیار تراشیده و برای او معجزات فراوان اختراع کرده‌اند ، چنانکه گویند در هنگام ولادت برخلاف دیگر کودکان بود و روزگاری دراز در کوه و صحرا بسر آورد و کوهی که در آن متولد شد طعمه صاعقه گردید ، ولی او سلامت ماند . در هنگام صعود بجهان علوی با خداوند گفت و شنودها کرد و دارای نیروی فوق الطبیعه گردید . چون بجهان آمد سراسر طبیعت بشادی و طرب در آمدند (۲) . پس بجنگ دیوان و اهریمنان رفت و بر آنان غالب و پیروز گشت و زمین را از لوث وجود آنان مصفی ساخت

۱- اطلاعات راجع بحیات زردشت در کتاب «دینکرد» که در قرن نهم میلادی = قرن سوم هجری بعضی از زردشتیان به پهلوی نوشته‌اند بدست ما رسیده است .

(۲) یشت ۹۳/۱۳

دیو بسیار کوشش کرد که او را فریفته و گمراه سازد ولی کامیاب نگردید^(۱). از آنچه از منابعی دیگر بدست رسیده معلوم میشود که این پیمبر ایرانی از این برگ و سازه‌های وهمی که مخلوق قوه تصور و پندار مردم قرون بعد است مبرا می‌باشد، از آثار قدیمه بظن غالب فقط قسمت **سَاته‌ها** «Câthes»، در اوستا کلام خود اوست^(۲) که بعصر ما رسیده است.

در **سَاته‌ها** سخنان و ادعیه او را در انجمن عام و تعالیم و اندرزهای او را ذکر میکند که چگونه دین و آئین بهی را در دربار و **یشتاسپا** (هیتاسپ) عرضه میدارد. در این دعاها که بصورت نغمه و سرود وارد شده و بهترین اشعار یادگار قرون نخستین آریائیهای باستان است، زردشت بصورت یک فرد انسان ملهم جلوه گر شده است که در عالم حقیقت و واقعیت قیام کرده، و تکیه گاه او ایمان به یزدان و خدای نیرومند اوست و میرود که مشکلات کار خود را که عبارت از مخالفت با بددینان و پیروان سست عقیده و لرزان خود می‌باشد رفع سازد. حتی از شر گمراهی و ضلالت شخص خود براستی و صدق پناه میبرد. این سرودها که غالباً بصورت مناجات و نیاز بدرگاه الهی می‌باشد و یا پیشگوئیهای آینده و سخن با فرشتگان و استمداد از ایشان است گواهی متقن بر صدق لهجه و خلوص نیت او بوده و او را بصورت طبیعی حقیقی خود ظاهر می‌سازد. هر چند سرودهای **سَاته‌ها** محدود و کوتاه، و معانی آن اندکی تاریک و مبهم است، معذک یکي از متون قدیمی ادبیات ایرانیان باستانی را تشکیل میدهد.

رواج دین زردشت عاقبت پادشاه زمان، **یشتاسپ یا هیستاسپ**، بدین او در آمد و او را حمایت و پشتیبانی کرد، در باره این پادشاه افسانه‌های گوناگون فراوان است. در **یسنا** او را حافظ و نگهبان دین و آئین او و مزدخوانده است^(۳). دو برادر که هر دو وزیر آن پادشاه بودند یکی «**وشتاشترا**» و دیگری «**جاماسپا**» باز زردشت عقد خویشاوندی و مواصلت بستند و با او مصاهره نمودند، این امر نیز بر قوت او افزود.

(۱) وندیداد ۱۶-۱۹

(۲) یشت ۸-۵۷

(۳) یسنا ۲/۵۳

هنوز بطور تحقیق هویت و یشتاسب پادشاه نزد مورخین معلوم نیست. در یکی از کتب پهلوی متعلق به قرون اولیه ساسانی (۱) آمده است که آن پادشاه ۳۰۰ سال قبل از حمله اسکندر در ایران سلطنت میکرده. در هر حال آنچه معلوم است آن است که معبد زرتشتی در قرون قدیمه تاریخ ماد، قبل از ظهور سیروس کبیر (قرن ششم ق. م)، در مشرق ایران تأسیس گردید و وی نخستین پیمبر مصلحی است که دین خرافی قدیم (مغان) را با صلاح آورد و پس از آن خرد خرد دین او بسط و انتشار یافت و در مغرب و جنوب ایران نیز منتشر شد. از آنجا که این تعلیم جدید از مبانی همجی «انیمیزم» باستانی و اعتقادات بدوی و صحراگردان آریانه‌های قدیم بالاتر و بالاتر بود، و متضمن اندرزهای سودمند و دستورهای و اوامروناوهای اخلاقی و درخور تمدنی‌عالیتر و مترقی‌تر، از این رو در ایران زمین رواج و استحکام کامل گرفت. زیرا هر چه بسود مردم است در روی زمین پایدار میماند.

زردشت در تعلیم خود اسطوره خلقت را چنین بیان میکند :

داستان خلقت که در آغاز کار در کیهان دور و آن مافوق طبیعت که نماینده نیکی و بدی بودند، وجود داشتند (۲) این هر دو روح جاویدی،

دو گانه پرستی نیروی خالقه در یکی بصورت مثبت و در دیگری بصورت منفی بظهور رسید - اولی که اورمزد نام دارد نور است و حیات، و آفرید کار چیزهای خوب و پاک و زیبا، او موجود دین بهی و راستی است. دومی که باهرمن موسوم است ظلمت است و پلیدی و خالق امور مضره و اشیاء زشت و دروغ. این هر دو نیروی ازلی دائماً بایکدیگر در تنازع و جدال بوده و هستند. تا آنکه سرانجام روزی خواهد رسید که خدای نیکی بر دیوبدی فیروز میگردد. در این جدال مرد نیک کردار و رستگار و بر گزیده آن کسی است که در سلك پیر و آن و لشکریان یزدان در آید و باهریمنان جنگ و ییکار کند. اینست جوهره و خلاصه تعلیم «دوالیزم» یا دو گانه پرستی زردشت که بالاخره منتهی به توحید می‌شود.

(۱) ارداویراف نامه : Arda - Viraf ، ۲/۱

(۲) یسنا ۳۰/۳

تعداد خدایان چون زردشت در **سماته‌ها** همیشه اورمزد را خدای بزرگ نامیده در کیش زردشتی و او را در آخر کار غالب و مظفر شمرده است از اینرو دین او را **مزدیسنی Mazdeyiasnism** یعنی دین مزدا نام داده و بعضی از محققین آنرا نوعی از یگانه پرستی و توحید می‌شمارند .

لیکن در عین حال اثری واضح از شرك و تعدد آله در دین زردشت موجود است چه با آنکه قدرت نهائی را در دست اهورمزدا که حاکم مطلق کیهان است قرارداد باز معتقد است که در پیرامون او شش روان کروی دیگر نیز وجود دارد که دارای مرتبه ازلیت هستند و مانند ملائکه مقربین و فرشتگان آسمانی او را در کار خود یاری میکنند، و آنهارا با اصطلاح خود **امشاسپندان Amsha - Spanta** یعنی «موجودات جاویدی و مقدس» نام داده و آن شش عبارتند از :

- ۱- **وهومنه** (بهمن) - فرشته اندیشه نیک (نیک نهاد)
 - ۲- **اشادهیشتا** (اردیبهشت) - فرشته راستی و درستی !
 - ۳- **خشثروایریه** (شهریور) - فرشته نیروی اورمزدی و سلطنت ربانی ، قدرت و سلطه کامل .
 - ۴- **آرمی تی** (سپندارمذ) فرشته عبادت که او را دختر اهورا مزدا میدانند ، سود رساننده و کنایه از زمین بارور است .
 - ۵- **هروتات** (خرداد) - فرشته کمال و بلوغ ، رسائی و تندرستی .
 - ۶- **امراتات** (امرداد) - فرشته بقا و ابدیت ، حیات جاودانی .
- زردشتیان علاوه بر این شش ملک مقدس ، بدو فرشته دیگر نیز معتقدند که یکی را «**گوشوروان**» نگاهبان و پاسبان حیوانات ، و دومی را «**سروش**» فرشته اطاعت و هاتف ضمیر دانند . و کلمه سروش بهمین معنی در ادبیات فارسی همچنان تا زمان حاضر باقی مانده است چنانکه در این بیت **حافظ** :

« در راه عشق و سوسه اهرمن بسی است

هش دار و گوش دل پیام سروش کن

تاریخ وجود ، بزعم زردشت عبارتست از سرگذشت جنگ و جدال اهورمزدا

خدای خیر با هر من خدای شر. انسان نیز در نهاد و روان خود میدانی دیگر ازین پیکار آراسته است. آدمی با آنکه مخلوق اهور مزدا است ولی آزاد و «فاعل مختار» آفریده شده که هر چه میخواهد میکند. چون در معرض کشمکش با عامل شر (دیو) قرار دارد ازین رو در سراسر زندگی و حیات میتواند که باراده خود در این پیکار خیر و شر شرکت نماید. پس اگر در زندگی خود قاعده راستی پیشه کند، یعنی راست گفتار و راست پندار و راست کردار باشد، جسم و روح خود را پاک و طاهر نگاهدارد، در صف قوای خیر قرار میگیرد و بناچار از نیروی شرمیکاهد و مستحق است که اهورا مزدا او را پاداش نیک عطا کند. لیکن اگر دروغ را برگزیند و در قول و فعل و فکر آئین کذب پیش آورد و روان را پلید و ناپاک بدارد، هر آینه غلام و بنده دیو و اهریمن خواهد شد. این فلسفه که اصل آزادی اراده و «فاعلیت مختار» را در عمل انسان برقرار میدارد در اسلام مورد انکار مکتب جبریون گردید و آنرا فلسفه «قدریه» نام نهاده اند. حدیثی از پیغمبر اسلام ص روایت شده که فرموده: «القدریة مجوس هذه الامة». شیخ شبستری بهمین معنی اشاره کرده و در مثنوی لطیف «گلشن راز» می گوید:

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کاو مانند کبر است
چنان کان کبر «یزدان اهرمن» گفت مرا این نادان گمره «ما و من» گفت.

زردشت بر آن است که آدمیزاد مرکب از دو عنصر است -
بقاء روح یکی عنصر خاکی که از آن به «کالبد» تعبیر کنند و پس از مرگ

در این خاکدان میماند و دوم «روان» علوی که پس از مرگ در جهانی دیگر باقی و جاودانی است. روح آدمی در جهان دیگر پاداش و کیفر اعمالی را که در این جهان بجا آورده در می یابد و در آسمان نیز نامه اعمال او را که در زمین بجا آورده بشمار و حساب مینگارند و فرشته گمشو روان که ملک عدالت است، کارنامه زندگی او را بدقت تمام می نویسد و تمام افعال و اعمال و افکارش را بحساب در می آورد و خوبی و بدی را می سنجد. اگر حسنات او بر سیئات افزونی داشته باشد رستگار است و گرنه گرفتار جزا و کیفر خواهد شد. در دین زردشت سخنی از عفو و غفران و کفاره و شفاعت نیست، بعقیده او پس از مرگ روان آدمی باید از پل بگذرد و با آسمان برود که آن پل را «چینوت پهل»

نام داده اند و در او صاف شبیه است با آنچه در عقاید اسلامیان در باب «پل صراط» گفته اند در آنجاست که نتیجه عمل آدمی مشهود میگردد. اگر اعمال صالحه او بر کارهای زشت بچربد باسانی از پل میگذرد و بیبهشت جاودان میرسد و در جوار اهورامزدا ابدالآباد قرار میگیرد، و گرنه از آن پل بدوزخ فرو افتاده در نزد اهریمن (دیو) جاویدان معذب میماند. و هرگاه بدو نیک در حساب اعمالش متساوی باشند بعالم برزخ میرود که آنرا «هستگان» نام داده اند. در آنجا تا روز شمار باقی میماند و در روز شمار دیوان عدل الهی که آنرا «آکا» نامند بعدالت در کار او دوری میکند و هیچگونه قربانی و کفاره و یا شفاعت و مغفرت او را نجات نخواهد بخشید.

آخر الزمان زردشت بر آن است که اهورامزدا او را برای نجات و ارشاد **و روز رستاخیز** بشریت مبعوث کرده، و آخرین پیام او را برای آدمیان آورده است و آن در آخر زمان است و روزگار در عهد او پیاپیان میرسد و ملکوت آسمان نزدیک و قیامت قائم میشود. وی در سراسر (۳۱ ساله ها) نغمه امید مینوازد و آرزو میکند که بزودی شاهد انتهای دور زمان گردد. در آن روز است که **اهورامزدا** سراسر نیروی حق را بر علیه باطل بکار برده و کشمکش نهائی بین خیر و شر پیاپیان خواهد رسید و لشکر اهرمن شکست قطعی یافته و آدمیان نیکوکار رستگاری جاوید حاصل خواهند کرد و دیو پرستان بکلی نیست و نابود خواهند شد. از آن پس در زمین و در آسمان اهورامزدا که خدای داد و راستی و نیکی است سلطنت مطلق خواهد داشت. از آن روز ببعد آفتاب پیوسته میتابد و ظلمات شب روی نمیدهد و نیکان و راستگان دیگر در معرض فتنه و وسوسه دیو نخواهند افتاد، و ابدالآباد به خجستگی و فرخندگی در نزد اهورامزدا و فرشتگانش زندگی خواهند کرد و پیاداش عمل آنها فرشته و هومنه (بهمن) عطایائی که از آفت تباهی و مرگ ایمن است با آنها خواهد بخشید.

مذهب ملی ایران دین زردشتی در ایران افزون از ده قرن رواجی کامل داشت و آتشکده آن خاموش نشد. از ایران بممالک مجاوره نیز سرایت کرد. در اثنای این مدت تنها حمله اسکندر در ۳۳۰ ق. م. برای آتشکده زردشت ضربتی قاطع بوده که گویند کتاب **اوستا** را که در قصر سلطنتی **استخر**

(پرس پولیس) نگاهداشته و بر روی یکصد و سی چرم گاو نبشته بودند طعمه حریق ساخت، پس از آن زمان یک دوره وقوف و انحطاط برای آن دین پیش آمد که معاصر با زمان اشکانیان است. گرچه آنها نیز غالباً پیروان مزدآ بوده اند ولی گویادر عهد ایشان آن دین رونقی نداشته و آئین میترا (مهر پرستی) معمول بوده است. همینکه نوبت سلطنت به ساسانیان رسید در ۲۲۶ م. اردشیر بابکان جانی از نو بقالب افسرده دین بهی دمیده آنرا بر اساسی نوین احیا کرد و کتابهای دینی را از گوشه و کنار جمع آورد و اوستا را به پهلوی ترجمه فرمود و آنرا «زند» نامیدند. و از آن پس آن کتاب به «زند و اوستا» معروف شد: و ترجمه و شرح آنرا «پازند» گفتند.

در عصر دولت ساسانیان موبدان موبد که رئیس روحانیان زردشتی بود با قدرت و جلالی تمام در شهری مقام و مقرر داشت و بعد از شاهنشاه شخص دوم کشور شمرده میشد. نقش تصویر موبدان مؤبد زمان شاپور اول و بهرام دوم در کتیبه کعبه زردشت نقش رجب موجود است.

در زمان ایشان مبادی اخلاقی و تعالیم دینی زردشت آنچنان درخور حال و فراخور حوائج هیئت اجتماع بود که مدت چهار قرن مردم ایران احکام و دستورهای آن پیمبر باستانی را در زندگانی خویش رعایت کرده و روزگاری به سعادت و خرمی میگذراندند.

«جهان ز آتش پرستی شد چنان گرم	که بادا زین مسلمانی ترا شرم
مسلمانیم ما او گبر نام است	گراین گبری مسلمانی کدام است؟
نظامی، بر سر افسانه شو باز	که مرغ پند را تلخ آمد آواز» (۱)

در قرآن مجید نام زردشتیان در یک جا ذکر شده و آنها را در

دین زردشتی	ردیف اهل کتاب و خارج از دائرة شرك قرار داده است، و
از نظر اسلام	آن در این آیه شریفه است که از ایشان بمجوس - معرب

«مکوش یا مغ» - تعبیر شده:

«ان الذین آمنوا والذین هادوا والصائبین والنصارى والمجوس والذین

اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة»^(۱) در بعضی اخبار و روایات اسلامی نیز پیروان زردشت در عداد اهل کتاب آمده‌اند چنانکه در این حدیث که پیغمبر فرموده است: «سُئِلَ اهلُ الکتاب»^(۲).

در ادوار اسلامی زردشتیان در امان و ذمه اسلام میزیسته‌اند.

گناه و ثواب بزرگ در نزد زردشت کبیره‌ئی که از آن زشت تر نیست نجس کردن یکی از عناصر مقدسه آتش و خاک و آب است. مثلاً در آتش افکندن و یا در آب غرق کردن و یا در خاک دفن نمودن اجساد اموات گناه بزرگ است زیرا آن سه عنصر مقدس را آلوده و ناپاک میسازد، برای این سینه کبیره کیفرهایی مقرر است. جسد مردگان نجس شمرده میشود و باید آنها را دور نگاه داشت، از اینرو آنرا در درخمه‌ها یا در قلل جبال میگذارند تا خود بخود فرسوده و تباه گردد و با طعمه طیور و سباع شود.

همچنین گذاشتن بت و مجسمه و نقش صور در معابد در کیش زردشت ممنوع است. در تواریخ آمده است که اردشیر در اردست (ارتاغر رس) پادشاه هخامنشی (۳۹۸ ق.م)، به پیروی ازین دستور مجسمه **آناهیتا** (ناهید) که مانند ایشتر خدای بابلی ربه النوع چشمه سارها و میاه بود و ایرانیها آنها را می پرستیدند، فرمود که از معابد بیرون برند. بزرگترین حسنات در نزد زردشتیان زنده نگاه داشتن آتش است که مظهر اهورامزدا است، برانند که این عنصر الهی باید جاویدان فروزان باشد. موبدانی که بنام «آذربان» خادمان آتشکده میباشند دائماً شرآره آذرا میفروزند و دهان و بینی خود را همواره بادستاری می پوشانند تا مبادا از لوث نفس ایشان با آتش مقدس پلیدی راه یابد. در آتشکده ها برای ادامه اشتعال آن لپیپ آسمانی چوبهای معطر مخصوص نگاه میداشته‌اند و حتی در عصر حاضر در آتشکده‌های یزد و کرمان و بمبئی و کراچی^(۳) همانگونه نگاه میدارند. از آن سبب است که پیروان زردشت را «آتش

۱ - الحج : ۱۷/۲۲ ۲ - فتوح البلدان - البلاذری. «فارسیان اهل کتاب اند»، چاپ بمبائی

۳ - در وقت حاضر یک جامعه منوری از این طایفه در سواحل گجرات (به بانی و سورت) اقامت دارند که و آنان را «پارسی» مینامند. گویا اصل ایشان از ایالت فارس در جنوب ایران بوده است. آنها آتشکده‌ها و موبدان و کتب و آثار بسیار دارند و غالباً مردمانی مذهب تربیت یافته و اهل صلاح اند، عدد نفوس ایشان در غرب شبه جزیره هندوستان نزدیک به یکصد هزار نفر احصا شده است.

پرست» گفته‌اند و حافظ اشاره به همین معنی کرده است که میگوید:
 از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
 شاعر اندلسی، ابن طفیل از همین معنی استعاره‌ای لطیف ساخته است و در این
 دوبیت شیوا میگوید:

«یسائلنی من ای دین مداعباً و شمل اعتقادی فی هواه مبدد
 فؤادی حنیفی و لکن مقلتی میجوسیه من خده النار تعبد»

گفتار پنجم

هندوئی (۱)

مقدمه

در موازات پیدایش کیش زردشتیان در ایران آئینی دیگر که آن نیز از آثار و ابداعات آریان‌های جنوبی است در شبه قاره هندوستان در همان تاریخ نشأت گرفت و روبه نشو و نما نهاد و آن مذهبی است که

۱- در کتاب سرزمین هند، (چاپ تهران ۱۳۳۸ ش . فصل چهار، ص ۱۵۶) نویسنده این سطور سعی کرده است که با وجود قلت بضاعت خلاصه‌ئی از اصول عقائد و آداب و عبادات دین هندو بنگارد البته برای يك محصل بیگانه خوش در آن دریای بیکران امری بس صعب و دشوار میبود، ولی در حد مقدور از آن بحر آبی بقدر تشنگی چشیده و آنچه میسر بود بزبان فارسی از آن کیش و آئین باستانی سخنی چند فراهم آورد. پس از انتشار کتاب مذکور یکی از دانشمندان و فضلاء هندوستان که علم قدیم را با دانش جدید جمع آورده یعنی جناب **دکتر تارا چند Dr. Tarachand** استاد دانشگاه **الله آباد** و سفیر کبیر سابق هندوستان در ایران، بیاس لطف و معیت که از دیرباز به نویسنده دارد وقت گرانهای خود را صرف کرده فصلی ممتع بقلم شیرین خود نگاشته و نواقص را رفع فرمودند. اینک با سپاسگزاری ازین محبت عالمانه آن مقاله را بفارسی در آورده در اینجا نقل میکنیم تا فیض آن عام و فایده آن نام باشد، می نویسد :-

«کتاب «ریگ ودا» **Rig-Veda** قدیمترین سند آریانها، کمترین از نفوذ قدیمی بومیان هند یا «دراویدینها» **Dravidians** را نشان میدهد معتقدات، مبادی، عبادات، قربانیهایی و حتی مجموعه خدایان ذکور و اناث «**Pantheon**» مذکور در ریگ ودا بکلی خالص و پاک و از تأثیر خارجی میراست و آنها میتوان بی آرایش‌ترین کتاب قوم آریان در باب دین و مذهب باستانی ایشان دانست. «ساما ودا» **Sama - Veda** (کتاب دوم از کتب اربعه ودا) همان محتویات و مطالب ریگ ودا را متضمن است که بمنظور سرایش و ترتیل بصورتی دیگر درآمده است. «یاجور ودا» **Yajur-Veda**، کتاب سوم از وداهای چهارگانه غالباً مشتمل بر مجموعه سرودها و ترانه‌هایی است که از ریگ ودا گرفته شده و بقصد تلاوت در هنگام تقدیم قربانیهایی تألیف و تدوین گردیده است. وداي چهارم یعنی «**Atharva - Veda**»، مشتمل است بر مقداری افسون‌ها و اوراد و کلمات بقیه ذیل صفحه بعد

بنام هندوئی Hinduism در جهان معروف می‌باشد و بزبان سانسکریت سان تانا دارما

بقصد سحر و جادو، تأثیر ابتدائی ترین صورت مذهب را بوضوح نشان می‌دهد. نظریه غالب آن است که فقط این قسمت از آن کتاب نتیجه اختلاط آریاها با مردم قدیمی بومی هند است که از آنان در مذهب آریا نهایی تازه وارد نفوذ کرده بوده است. قیام بودیزم و جینیزم و مهاجرت قبائل ساگا و قوم هون و دیگران اندک تأثیری در کتاب ودا نکرده و آن کتب اربعه همچنان پایه و اساس تحولات افکار مذهبی هند در طول ادوار و قرون بوده. بنابراین درحالی که مبادی مذهب در صورت اصلی و بطهارت اولیه خود جریان داشت آمیزشهای بعدی آریاها یا بیگانگان باعث ظهور فرق و نحل گردید. اصول عقاید این فرق عبارت از مخلوطی از عقاید هندوهای باستانی با عناصر خارجی است. بسیاری از این فرق بعد از نفوذ اسلام به هند بظهور رسیده‌اند و از آثار قرن هجدهم میلادی بی‌عدم می‌باشد. (این نکته قابل ملاحظه است که سیکهیزم یعنی بزرگترین فرقه منشعبه از هندو - در قرن ۱۶ بظهور رسیده است. مترجم).

شرح کتب ودارا «برهمانا» Brahmana گفته‌اند که مشتمل است بر قواعد و دستور تلاوت سرودها و قرائت ترانه‌ها و تقدیم قربانیاها بانضمام شرح و ترجمه بعضی جزئیات و بیان اصول و ابتدای آنها و ذکر بعضی حکایات قدیمه. از این قرار هر «ودا» یک برهمانای خاص خود را دارد.

در ضمیمه برهمانا رساله‌های متعددی دیگر در مبادی مذهبی و فلسفی وجود دارد که آنها را «ارانیاکا» Aranyakas گویند و مجموع آنها در کتاب اوپنی شاد Upanishads خلاصه شده و مشتمل است بر مباحث فلسفی پیشوایان و معلمان مذهب که در طول ازمنه سعی می‌کرده‌اند راز جهان را دریابند و حقائق اساسی علم و اسرار وجود را کشف کنند.

تمام این کتب و آداب را مجموعه ودا «Vedic Canon» گفته‌اند که در طول مرور قرنهای دراز و در اثر تکامل انتشار کتب مزبور بظهور رسیده و رشد و نمو مبادی فلسفی و عقاید دینی در آنها نمایان است. مشکل بتوان گفت که این مجموعه تحت تأثیر مهمی از تماس با اقوام غیر آریائی قرار گرفته باشد. اما بودائی یکی از شاخه‌های متفرع از مذهب ودا است. البته بسیاری از معتقدات و آداب ودا را طرد کرده ولیکن در اساس فلسفه حیات انسانی و راز آلام و نجات و رستگاری روح اساساً با تعالیم اوپنی شادها اختلافی ندارد.

تغییراتی که در دین قدیمی ودا مشاهده می‌کنیم مربوط است به ایمان و اعتقاد به بعضی از خدایان ذکور و اناث مانند: ایندرا Indra و اگنی Agni و «وارونا» Varuna و غیره که فعلاً در درجه دوم قرار گرفته و جای خود را به برهما و ویشنو و شیوا داده‌اند و یا مربوط است به آداب و عبادات و رسوم و تشریفات دینی. دستورهای باستانی ودا بعضاً متروک شده و پرستش بت و معبد و مسافرت‌های مذهبی و غیره بجای آنها معمول گردیده است. ولی این هر دو صورتهای ظاهری دین هستند و آنچه که معانی باطنی و روحانی کیش هندو است همان مبادی و افکار و دانی است بطوریکه در اوپنی شادها شرح داده شده و قریهاست که در تاریخ هند دست نخورده و بلا تغییر باقی مانده است.

در طول زمان اوپنی شادها را در کتب مفصله بنام «سوترا» Sutras خلاصه کرده‌اند. بر اهرمه دانشمند، مساند شنکرا چاریا Sankra-Acharya معلم و رهبر اخیر هندوئیزم و دیگران مانند «رامانوجا» Ramanuja و «مادوا» Madhava و «ولابها چاریا» بقیه ذیل صفحه بعد

Sanatana - Dharma یعنی (آئین جاویدی) نام دارد زیرا هندوان اصول و مبنای

Valla Bhacharia و دیگران بر آن شرح ها نوشته اند. بعضی مکتب های فلسفی هم در توحید خالص **Monism** یا توحید مخلوط و یا ثنویت در آن دین بوجود آمده ولی همه پایه و اساس کلام مکتب خود را روی مبادی **اوپنی شاد** قرار داده و از آن انحراف نجسته اند. **بهپاگودا گیتا** خود نیز یک خلاصه شعری منظوم از این تعالیم میباشد.

اینها همه مجموعه ادبیات مذهبی هندوست که جنبه مکاشفه و الهام دارد ولی در جنب آن بعضی کتب و تألیفات دیگر هستند که آنها را **سمریتی Smriti** گویند - یعنی محفوظات - آنها عبارت از شش کتاب فرعی است که علوم خاص ودا را بیان میکنند، آنها را **وادنکا Vedangas** نیز میگویند و مشتمل اند بر دستورهای شرعی و ادعیه و عبادات و کتب شریعتی که آنها را **دهارما ساسترا** گویند. یکی از آن میان که از همه کهنه تر و قدمت باستانی دارد مجموعه قوانین منسوب به مقنن تاریخی هند، **مانو Manu** شهرت و اهمیت بسزائی دارد. همچنین کتب رزم نامه **Epics** مانند: **مهابهاراتا و رامایانا** و هیجده حکایات باستانی **پورانا Puranas** همه در تعداد کتب فرعی میباشند. ادبیات محفوظاتی - یعنی **سمریتی** در مرتبه دوم بعد از **سوروتی Sruti** قرار دارد و هندوان معتقدند که این هر دو بهم پیوستگی داشته و قابل انفصال نیستند. لیکن هر گاه تناقضی مابین بعضی مطالب آنها مشاهده شود آنچه که در **سوروتی** است حاکمیت دارد. ساختمان عظیم این دین که روی شالوده این نوشتجات بنا شده بسیار وسیع و رفیع است و بر تمام مظاهر حیات از هر مقوله مانند: فلسفه، کلام، اصول عقاید، عبادات، شریعت، مسائل اجتماعی و سیاسی احاطه دارد، از مسائل معضله مانند الوهیت و حقیقه الحقایق و کیهان و انسان، درست مانند سایر مذاهب، بحث کرده است و برای افراد مؤمنین و معتقدین آن دین قاعده و نظمی مقرر داشته که بدانوسیله به اقصی مراتب هدف زندگانی واصل کردند. برای هیئت جامعه نیز قوانین و سیاست و تکالیف و مسئولیت هائی معین نموده است که همه را بایستی رعایت نمایند.

بر حسب آئین هندو انسان در زندگانی خود چهار مقصد و تکلیف دارد: ۱- تکلیف نسبت به خدا و خلق که آنرا **دهارما** (شریعت) گویند. ۲- وظائف نسبت بامور دنیوی که آنرا **آرتا Artha** گویند ۳- ایفاء لذائذ و حظوظ جسمانی که آنرا **کاما Kama** گویند. ۴- وصول بمرتبه کمال که آنرا **مکشا Moksha** نام نهند. دین و مذهب برای آن است که طریق و دستور این مقاصد اربعه را ارائه نماید. و تألیفات و نوشتجات مقدسه دینی همه برای شرح این تکالیف و راهنمای قواعد آنهاست.

در راه وصول به اشراق نفسانی و تابش نور حقیقت، آداب و رسوم ظاهری و عبادات و تشریفات حتی اعتقاد به آله و خدایان ذکور و اناث در مرحله دوم اهمیت است؛ مرتبه «شریعت» بعد از مقام «معرفت» میباشد.

انتقادی که بر مباحث شما در باب دین هندوئیسم (**کتاب سرزمین هند**) وارد است آن است که در این فصل مظاهر صوری و سطحی این دین را وصف کرده و آنطور که باید و شاید جوهره و روح باطنی مذهب هندو را توضیح نداده اید. در فصلی که از طریق **جوگیان Yoga** بحث نموده اید البته بصورت معنوی مذهب ایشان بسیار نزدیک شده اید. نکته دیگری که توجه شما را میخواهم بقیه ذیل صفحه بعد

آنها ابدی میدانند. همچنین آنها دین «ودیک» **vedika** میگویند چونکه از کتاب قدیم باستانی ایشان یعنی، ودا، اتخاذ و اقتباس شده است.

این دین قدیمترین ادیان بشری است، اصل و مبداء آن در اعصار و قرون مظلمه قبل از تاریخ مستور میباشد. آنچه مسلم است در زمانی که آریانه‌های باستانی در هزاره دوم قبل از مسیح بشمال هندوستان تاخته‌اند این کیش و آئین آغاز شده و بدون آنکه انقطاع و فترتی در آن روی دهد اتصالاً، بوجود متفکرین بسیار و روحانیون بیشمار و برهمنان یاریشی‌ها **Rishi** ^(۱) ی فراوان، روزافزون زینت و کمال حاصل کرده تا آنکه مجموعه‌ئی از معتقدات و عبادات و اوامرو نواهی فراهم آمده و بعضی ماریسیده است. چون این دین شارع و پیغمبر معینی ندارد و کتاب واحد آسمانی خاص در آن نازل نشده است و دامنه مبادی و تعالیم آن بسیار وسیع و پیوسته و رو برشد و نمو است، از اینرو نمیتوان بدرستی آنها تعریف کرد و یا آنکه بطور کلی یک عقیده و اصول واحد و مشخصی برای آن مقرر داشت که مورد قبول عموم باشد.

کیش **هندوئی** در عالم فکر و اندیشه، آزادی مطلق است، ولی در عالم فعل و عمل محدودیت و قواعد سخت دارد. آنکس که معتقد بذات الوهیت است و آنکس که

۱- **Rishi** ریشی: حکیم و گوینده هندو را «ریشی» لقب دهند و گویند همانها نویسنده کان سرودهای باستانی ودا بوده‌اند که بزعم ایشان از مغز برهما خلق شده است.

بدان جلب نمایم موضوع پیچیدگی جامعه هندو است. جامعه هندو مانند همه جوامع بشری جهان مشتمل بر مراتب مختلفه است که در سطح فرهنگ و مقام اجتماعی و وسائل حیاتی باهم فرق بسیار دارند، بعضی در مرحله اعلای تربیت و دانش‌اند، بعضی دیگر در ادنی مرتبه چهل و بیسوادی. مابین طرفین طبقات متعدد قرار گرفته بطوریکه نمیتوان گفت همه در افکار و عقاید روش واحد دارند. بدبختانه در همان ممالک متأخر اختلاف فاحشی که مابین طبقات هیئت جامعه موجود است بسیار میباشد گروهی که در مقام و مرتبه عالی قرار دارند عدداً خیلی از انبوه عظیم ناس که در ادنی مرتبه چهل و بیسوادی و فقر و اوهام و خرافات پرستی قرار دارند کمتر میباشد. بنابراین درست نیست که رسوم و عادات و عبادات و دیگر امور که دارند نمایند مذهب و فرهنگ کل جامعه قرارداد، مثلاً در میان طبقات سافله مردم هند جماعات بسیاری موجودند که پیروان مذاهب ساده بدوی قدیم، مانند فیشیزم - آئیمیزم و حیوان پرستی و غیره، میباشد. همانطور که در میان عوام و جهال مسلمان نیز پرستش قبور و اشباح خیالی و موجودات و همی بسیار است، هر دو معتقد به سحر و جادو و افسون و سایر اوهام هستند. ولی این طبقه عوام نماینده هندی نیستند همانطور که عامه روستائیان خرافاتی و فقیر و جاهل ایران نماینده تمدن و فرهنگ مردم متمدن ایران نمیشوند.

دروادی انکار و الحاد گمراه است و آنکس که عارف بمعارف معنوی است و آنکه منکر و مخالف اصول عقاید فلسفی است اگر همه در جامعه هندو متولد شده و سبک و روش هندو را پیش گرفته باشند همه هندو شمرده میشوند.

از اینجاست که **سماندی** حکیم و پیشوای قرن اخیر این سرزمین گفته است: «کسی ممکن است ایمان بخدا نداشته باشد ولی باز متدین بدین **هندوئی** شناخته شود بشرط آنکه مدام در طلب حقیقت باشد زیرا خدا همان حقیقت است».

دستور و روشی که هندوان در آداب دینی خود پیروی میکنند

اصول دین

عبارت است از اعتقاد و احترام بکتاب قدیمه و اخبار و روایات

هندو

بر همنان و پرستش خدایانی که بر همنان آنها را مقدس شمرده اند

و تجسم و رجعت آنها در عالم اجسام. همچنین رعایت طبقه بندی اجتماعی یعنی سیستم **کاست** بحد کمال، دراموری مانند امر از دواج و معاشرت و طعام و شراب در تحت تعلیم بر همنان و ستایش بحد عبادت و پرستش نسبت به بعضی از ذوی الحیات از حیوان و نبات بالاخص احترام «گاو»، اینها همه از اصول دین هندو است.

کتاب سرودهای ودا که اقوام قدیم آریائی از آسیای مرکزی

خدایان ودا

بر آن سرزمین آورده اند، نام بسیاری از خدایان را ذکر می

کند که بعضی از آنها اکنون متروک و فراموش شده اند و بعضی دیگر نزد هندوان امروزه با آنکه اهمیت نخستین را از دست داده اند معذک جنبه الوهیت خود را هنوز فاقد نیستند.

مثلاً خدای **ایندرا Indra** چنانکه سابقاً گفتیم، خدای رعد و برق و پهلوانی

بوده است، یا خدای **اگنی Agni** که خدای آتش بوده و خالق اجرام سماوی است،

یا خدای **سوریا Surya** که خدای آفتاب است گرچه در زمان حاضر اهمیت دیرین

باستانی را ندارند ولی هنوز مورد ستایش میباشند. تنها در میان آلله و دیک خدا

که همچنان در سریر عظمت و جلال خود برقرار مانده و هنوز در نزد هندوان کنونی

مقدس و معبود است «**برهما**» می باشد و از نام اوست که دین «**هندوئیزم**» را گاهی به

بر **همنیزم** نیز تعبیر میکنند.

بر حسب فلسفه و دائی در جهان يك روح مطلق و مجرد وجود
 دارد که از ازل بوده و تاابد نیز خواهد بود و او مبداء اصلی
 هستی و علة العلل تمام عالمیان است و همچنین منتهی و معاد
 تمام موجودات باوست ،

فلسفه ودیزم و آلهه ثلاثه

این گوهر علوی ازلی بوسیله سه خدا در عالم امکان ظاهر شده و اعمال خود را
 جلوه گر ساخته است. و آن آلهه ثلاثه که آنها را بسانسکریت **تری مورتی Trimurti**
 یعنی «ثالوث» گویند عبارت اند از :

۱- **برهما Brahma**: خالق موجودات ،

۲- **ویشنو Uishnu**: حافظ موجودات .

۳- **شیوا Shiva**: موجد و درعین حال مهلك موجودات .

در بارهٔ خدای اولی که برهما باشد عبادات و تشریفاتى چندان در نزد هندوان
 معمول نیست ؛ و بنام اوجز يك یا دو معبد در تمام کشور هند دیده نمیشود، لکن دو
 خدای دیگر یعنی ویشنو و شیوا در طول مدت سه هزار سال اخیر پیوسته مورد
 ستایش و پرستش عامه هندوان در شمال و جنوب آن کشور عظیم قرار گرفته بودند .
 هنوز بدو فرقه اساسی منقسم اند:

نخست آنانکه علاقهٔ بیشتر به (شیوا) دارند ، آنها را فرقهٔ **شیوائی**

Shivaism گویند .

دوم آنانکه وابسته به ویشنو اند و آنها را جماعت **ویشنوئی Vishnuism**

نام دهند .

ازین آلهه ثلاثه که بزرگترین خدایان هندوند که بگذریم، خدایان کوچکتر
 که عدد ایشان از حد احصاء خارج است همچنان مورد پرستش و عبادت هندوان
 میباشد انواع آلهه و شیاطین و ارواح و اشباح و اشیاء مقدسه و مرموز در نزد عامهٔ
 مردم وجود دارد ، هر قریه و دهاله خاصی و هر خانواده و دودمان معبود مخصوصی و
 بالاخره هر فرد هندو يك خدای مقدسی برای خود ساخته است. از سنگها و اشجار
 و رودخانه ها و کوهها و حیوانات در هر گوشه و کنار هزاران محل عبادت و تقدیس دیده

میشود و افراد ناس در هنگام نزول مصیبت و بلایا در موقع کسب فیض و دعا با آنها متوسل میشوند.

اعتقاد به تعدد آلهه - polythéism - از خصایص و امتیازات قوم هندو است. شاید اقتضای طبیعت کشوری چنان پهناور که از ترکیب کوههای بلند و جنگلهای انبوه ورودخانههای طولانی و عظیم و مناظر طبیعی گوناگون و متنوع بوجود آمده است همین باشد که ساکنین آن دیار در هر گوشه و کنار معبودهای بیشمار را عبادت کنند.

در نظر هندوان حکیم و دانشمندان خداوندان متعدد به حساب که هزاران هزار بشمارند، همه مظاهر خدای عظیم و یگانه‌ای میباشند و صور مختلفه از پیکر قدرت واحد غیبی هستند. نزد ایشان تمام موجودات و کائنات از افراد بشر گرفته تا قوای طبیعی، سراسر حیوانات و نباتات و جبال و اودیه و انهار و اشجار همه ذراتی هستند که کالبد عظیم الوهیت جهانی را تشکیل داده‌اند.

همچنین در نزد حکماء و دانشمندان متفکر و دور بین هندوستان
صورت وهمی جهان
 این جهان و سراسر اجزاء آن که در صورت و ظاهر امری حقیقی
 و
 مینماید در باطن و معنی خیالی و وهمی بیش نیست. و از آن
وحدت وجود
 به مایا Maya^(۱) تعبیر کنند. آنصور موهوم عاقبت محو و

زائل شده تنها همان برهما، یعنی روح مطلق و مجهول‌الکنه و غیر قابل وصف و لایزال، ثابت و برقرار و ابدآباد بربیک منوال پایدار است.

اصول اساسی ایمان هندو عبارت است از چند چیز: نخست الوهیت روح. دوم وحدت موجودات. سوم وحدت الهه و خدایان متعدده. چهارم وحدت مذاهب و ادیان.

هندوان معتقدند که هر فردی را روحی است که ابدیت دارد و در طول هزاران

۱- کلمه «مایا» به سانسکریت یعنی «فریب و وهم» و در کتاب اوینی شاد نام نیروی مرموزی است که مقصود از آن پرده‌ای مجازی و فریب‌دهنده است که بر چهره شاهد حقیقت (اشوارا) پوشیده شده و وجود تمام و مظاهر آن مانند تولد و حیات و ممات و غم و شادی و رنج و راحت همه از لفاف آن پرده موهوم جلوه گراست.

هزار سال آن روح سرگردان در اجساد و اجسام گوناگون پیایی منزل میگزیند و مدام از پیکری به پیکری درمیآید. این دولاب انتقال که **کارما Karma** - نام دارد همچنان گردش خود را طی میکند، تا عاقبت بسر منزل وصال «**Moksha**»، یعنی فنای مطلق واصل میگردد و در آن نجاست که روح در ازلیت برهما مستغرق و محو میشود.

روح هر فرد که حقیقت وجود اوست بطور حتم حاصل عمل خود را در اثناء عمر می‌چیند، ازین رو قربانی و کفاره و توبه و عفو و غفران در حیات مذهبی فرد تأثیری ندارد. انسان خواه و ناخواه تابع سلسله علل و معلول می‌باشد و خطا کار و نیکو کار بقدر گناه و ثواب خود کیفر و پاداش می‌بینند. اگر در این پیکر نباشد در پیکری دیگر و در عالمی دیگر جزای عمل باو خواهد رسید. انسان زنده صاحب اراده آزاد و «فاعل مختار» است^(۱) و میتواند خود را با عمل خود سعادتمند یا شقاوتمند سازد، اگر در وادی بد کرداری بیفتد تا پاداش کردار سوء خود را نبیند بمقام اول باز نخواهد گشت، آنقدر در دولاب «کارما» در اجساد و کالدهای گوناگون می‌رود و باز میگردد، تا بالاخره تنزیه و صفا حاصل میکند و فانی محض میشود ولی نعیم بهشتی و جحیم دوزخی برای نیکوکار و بد کردار هیچیک ابدی و جاویدی نیستند، آن هر دو بمقدار عملی است که از آن فرد صادر شده، پس همینکه وام خود را ادا کرد یا بهره خود را ستاند، دیگر بار در مقامی بالاتر و در دائره‌ئی لطیفتر همچنان بطی مراحل و قطع منازل مشغول میشود. نجات روحانی در ایمان تنها نیست بلکه در عمل و کردار است.

تناسخ

عقیده «تناسخ» که در دین هندو این چنین از اصول مسلمة شده است ناشی از همین اصل اعتقاد ببقاء و ازلیت روح است و این عقیده از ایشان بسایر ملل و اقوام نیز سرایت کرده و در هر جا صورتی بخود گرفته است. حتی در نزد بعضی حکماء اسلام نیز بصورتی شبیه بدان بیان شده است. در رباعی ذیل که بحکیم **عمر خیام** نسبت میدهند خطاب به استری است که ناگهان بمدرسه درون آمد و حکم گفت:

۱- تطبیق شود با عقیده مسئولیت انسان در عمل خود که در تعالیم زردشت آمده، ص ۵۲.

«ای رفته و باز آمده» بل هم» گشته! نامت ز میان نامها کم گشته،
 ریشت ز عقب در آمده دم گشته، ناخن همه جمع آمده و سم گشته»
 نشانی و علامتی از وجود عقیده تناسخ به زمان وی در بلاد اسلام مییابد.

شرح عبور از مدارج مختلفه وجود و سیر بسوی کمال را که برای جوهر ازلی حیات
 مولانا جلال الدین رومی در کتاب مخلص خود بیان کرده خود بسیار شبیه است به همین
 عقیده «ازلیت روح» و سیر تکاملی آن در دولا ب «کارما» آنجا که فرموده است:

«از جمادی مردم و نامی شدم مردم از نامی بحیوان سر زدم
 مردم از حیوانی و آدم شدم از چه ترسم کی ز مردن کم شدم؟
 حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم با ملائک بال و پر
 از ملک هم بایدم جستن ز جو «کل شیء هالک الا وجهه....»

کتاب مقدسه چنانکه گفتم دین هندو را کتاب آسمانی مفردی مانند توریة
 هندو و انجیل و قرآن نیست، ولی مجموعه ای از آثار و نوشته های عذیده
 یا سنه قدیمه سانسکریت که لسان باستانی و مذهبی آن قوم است در دست دارند که یادگار
 اعصار و قرون چند هزار ساله ایشان است. قدیمترین آنها کتب اربعه «ودا» Vedas
 مییابد؛ و معتقدند حقایق وجود همه در آن کتاب مندرج است و نسبت بآن احترامی عمیق
 مرعی میدارند. آن کتابها از عصر تهاجم آریائی اولیه (۱۵۰۰ ق.م تقریباً) باقی مانده
 و بزمان ما رسیده است.

کتاب اوپنی شاد (۱) اوپنی شاد مشتمل بر مبادی کلامی و تعالیم مرموز و عارفانه است و
 Upanishads و دیگر کتب آن خود نیز جزئی از ریک ودا مییابد و برخلاف سایر اجزاء
 ودا که غالباً نعمات منظوم و سرودهای شعری است اوپنی شاد به نثر در حدود ۹۰۰ ق.م
 نگارش یافته است. در آن از کشف اسرار وجود و مبدء خلقت و اصل وحدت خدایان
 متعدد، «مونیزم» و رابطه ماده و صورت یا تناسب جسم و روح بحث کرده.

۱- کتاب اوپنی شاد که در زمان سلطنت شاه جهان بابری گورگانی توسط فرزند
 دانشمندش شاهزاده داراشکوه بفارسی ترجمه گردیده و بنام «سراکبر» موسوم است. اخیراً
 در طهران بر اهنگامی دانشمند جلیل القدر سفیر کبیر هندوستان آقای دکتر تارا چند و بکوشش و تحقیق
 و تصحیح و تحشیه فاضل خردمند آقای محمدرضا جلالی نائینی بطبع رسیده. تهران، ۱۳۳۹

قسمت دیگر از کتب مقدسه هنود که در شرح و دانوشته اند و مربوط است بطبقه برهمنان و بنام «برهمنانا» نامبردار است، آن نیز منشور و مشتمل است بر تفسیر کتب مقدسه و اوراد و افسونها که غالباً در مواقع عبادت و تشریفات مذهبی تلاوت و ترتیل میکنند، و سرودهای و دارا شرح کرده امت. تاریخ نگارش آنها را در حدود ۷۰۰ ق.م تخمین زده اند. پس از اینها چند رزم نامه باستانی - *Epics* - در نزد هندوان وجود دارد که از ذخائر ادبی و آثار پر قیمت نژاد آریان است. یکی از آن جمله رزم نامه **مهابهاراتا Mah-Bhraata** می باشد که بسانسکریت بمعنی «هند بزرگ» است. آن حماسه ملی داستان جنگی طولانی است که مابین شاهزادگان اعصار قبل از تاریخ در آن سرزمین بوقوع پیوسته. در ذیل آن کتاب بزرگ قسمت کوچکی وجود دارد بنام *Bhagvad-Gita* به **بهاگواد گیتا** یعنی «نغمه الهی»، آن رساله در نزد هندوان با همه حجم صغیر منزلتی عظیم دارد و شامل مطالب عالیه فلسفی و عرفانی است (۱) محققین و دانشمندان غرب برای آن اهمیتی بسیار قائلند. این کتاب کوچک در سیر فلسفی و عرفانی جامعه هند و اثری بزرگ داشته است. دیگر **پورانا Purana** که بسانسکریت بمعنای «باستانی» است و آن عبارت از چند حکایت و افسانه کهنسال دیرینه می باشد که همه علاوه بر امتیاز ادبی و خاصیت افسانه قومی و ملی، از جنبه مذهبی نیز اهمیت دارد.

عبادات آداب و تشریفات عبادات در نزد هندوان بسیار مفصل و درهم پیچیده است. هر یک از طبقات اربعه اجتماعی - **Caste** (۲) در چهار چوبه رسوم و طبقه خود آنها را انجام میدهند، درهمه جا برهمنان بر آن نظارت میکنند.

- ۱- کتاب **گیتا** نیز در زمان سلاطین **بابریه** هندوستان بفارسی ترجمه شده و اخیراً (۱۹۵۹ م) از طرف شورای روابط فرهنگی هند در دهلی طبعی منقح و نظریف یافته است ۱۹۶۱ م.
- ۲- هندوان آریائی از قدیم الایام اجتماع خود را بچهار طبقه متمایز تقسیم کرده اند که هر طبقه استقلال و امتیازی دارد: ۱- طبقه برهمنان، ۲- امرا و سپاهیان، ۳- پیشه واران، ۴- خدمت گزاران. طبقه سافله یا طبقه پنجم که آنها را «نجس» می گویند نزد دیگر طبقه بندی صنفی و منکوب میباشند. این طبقات با یکدیگر معاشرت و آمیزش را حرام می شمارند. این نوع طبقات اصناف را بلفت پرتفالی «**Caste**» نام داده اند و رعایت آداب و روش «کاست» از سنن بسیار محکم هندو هاست (رجوع شود بسرزمین هند، ص ۱۹۱).

از هنگام آ بستنی چنین تا زمان رحلت، هر فرد دهند و در هر مرحله از عمر مراسمی و عباداتی باید انجام دهد. در مواقع مختلف چون زایمان، مکنب رفتن، عروسی، اعیاد کونا کون سالیان و زیارت و حج به رود کنک و سایر اماکن مقدسه، و طواف دور معابد هر کدام جداگانه تشریفات و رسومی دارد که باید رعایت شود. اگر هندوی متدین این مراسم را در موقع خود انجام ندهد روح او نجات نیافته و در طول اعمار آتیه که حتماً در کالبد های دیگر باین جهان خواهد آمد و در دوران چرخ کارما کیفر آن تقصیر را ناگزیر خواهد یافت. به همین سبب در سراسر کشور پنهانورهند، معبد ها برای انجام این عبادات و مناسک بر پا شده است. در هر شهر و بلد و در هر قصبه و قریه در کنار هر رود و در دامنه هر کوه معابدی برافراشته اند که جایگاه خدایان و بت ها و صور و تماثیل ایشان است.

در این معابد عبادت های دسته جمعی و انفرادی و ضیافت های مذهبی کونا کون انجام میگردد. در آن حال در پیشگاه خدایان خود هدیه ها نیاز میکنند. ولی همانطور که گفتیم کمتر قربانی حیوانی در هند معمول است. زیرا آزار به ذبیحات برخلاف دین هندوئی است. هدایای ایشان عبارتست از گلهای زعفرانی رنگ، مانند «گل جعفری» و میوه های کونا کون و اوراق سبز درخت پی پل (انجیر هندی)، و حلویات و غیره. طبقه برهمنان که این مراسم را اداره میکنند بر پیکر بت ها و صور و اشباح آلهه متعدده جامه می پوشانند یا جسم آنها را بالوان زعفرانی که از پاره ادویه مقدسه و فضلۀ گاو ماده آغشته اند ملون می سازند و نیز بر پیشانی متدینین از معجون های سفید و زرد خط و خالها رسم مینمایند. «خال» هندو در میان درابر و از اختصاصات دینی زنان ایشان است. در معابد بخور ها سوزانده، اوراد و «منتر» عدیده بسیار تلاوت میکنند. البته پیشوایان این مراسم در همه جا طایفه برهمنانند که درازاء این اعمال و عبادات از مردم اجرت میستانند.

آما بت های هندی برخلاف صور و مجسمه های ارباب انواع یونانی فاقد نظرافت

هنری میباشند و غالباً با شکل زنده بدنما و بدتر کیب و بی تناسب ساخته شده اند (۱) در نمازها، سرودهای مذهبی و دعاها با ساز و آواز و موسیقی «**راک هندی**» ترتیل میشود یا جماعت معتقدان در اطراف معبد با ساز و دهل طواف مینمایند. اما عبادت انفرادی بسیار ساده و طبیعی است، در هنگام طلوع یا غروب آفتاب، در برابر نیز جها تپا سر به تعظیم خم میکنند و بسوی او کفی آب بعنوان نیاز پیرتاب مینمایند. همچنین چون در برابر معبد قریه یا محله میگذرند سر به تعظیم فرودمیآورند، گاهگاه بدرگاه بت آمده بسجده میافتند و نیازی هم ضمناً برای برهمین بتقدیم میرسانند. هنگام تولد و وفات و عروسی و نیز در ضمن اعیاد سالانه مراسم عبادت مفصل است. یکی از این اعیاد موسوم است به «**دیوالی**» که جشن فصل پائیز است و آنرا «عید چراغان» نیز گویند. در آن جشن بر سردر خانه ها چراغهای کوچک و روغندانهای متعدد با قلیله بردیف میافروزند. کوچه و خیابان از نور مشاعل فروزان است. دیگر عید تولد کریشناست که جشن بهاری است و آنرا «**هلی**» گویند. در آن هنگام بدنهای و جامه های خود را بالوان سرخ و زرد رنگ میکنند.

هر فرد هندو را در خانه بتی است که معبود خاص و خدای انفرادی اوست. هندوها اولاد و فرزندان خود را بنام خدایان ذکور وانات مسمی میسازند. کلمه «**رام رام**» مانند «**الله الله**» مسلمانان غالباً آورد زبانهاست. (۲) «**رام**» که لقب یکی از آلله است یکی از مظاهر ده گانه ویشنو است، یعنی معتقدند که ویشنو تا کنون نه مرتبه در عالم ظاهر شد و تجسم حاصل نمود و عالم را از هلاک نجات داد. یکی از آن ظهورات ویشنو، تجسم

۱- ممکن است که عدم توجه هندوان بزیبائی و ظرافت هنری مجسمه های بت های ایشان ناشی از وجود عقیده «زهد و ترک دنیا» باشد زیرا که معتقدند جسد انسانی چیز زیبائی نیست که آنرا مدل و نمونه ادر اراح الهی قرارداد.

۲- اشاره به ورد «**رام رام**» که کلمه مقدس هندوان است در ادب فارسی آمده است از آنجمله **طغرادر** وصف بتخانه ای گوید:
در او بسکه هندو زده «**رام رام**» بریده رم از طبع مرغان بام!
و دیگری گفته است:

خود بخود بستند چون با عاشقان خود کام رام
از چه میگوید با خوبان هندو «**رام رام**»

او بصورت انسانی بنام «رام» بوده است. دهمین بار که در «آخر الزمان» خواهد بود بصوت اسب- «کالکی» ظاهر میشود. در این عصر که دوره منازعه حق و باطل است نوع بشر آنچنان فاسد میشود که ویشنو بصورت کالکی براسبی سوار و شمشیر در دست ظاهر شده عالمیانرا نابود خواهد ساخت. پس برهما عالم را از نو خلق خواهد کرد.

سرگذشت رام را در ضمن حکایت مفصلی بنام «**رامایانا**» بزبان سانسکریت از قدیم نوشته اند و همه ساله اعمال شجاعانه آن پهلوان مذهبی را، در جنگی که با عفريت «**راوانا**» داشته است، در معابر عمومی و در میدانهای شهرها نمایش میدهند و سپس پیکر «راوانا» را از کاغذ و مقوا ساخته به آتش میسوزانند. (۱)

فلسفه یوگی هندوان از قدیم الایام شش مکتب فلسفی داشته اند که با **یا روش جوکیان** فلسفه یونانی از دیر باز هم ترازا است. یکی از این مکاتب سته مکتب فلسفه **جوکیان** یا **یوگی Yoga** میباشد (۲). این فلسفه را حکیمی بنام **(پاتانجلی Patanjali)** در حدود قرن دوم قبل از میلاد تدوین و در آن باب کتابی تألیف کرده است. اساس آن فلسفه بر قاعده زهد و ترك دنیا و سعی در اتصال نفس جزئی است بنفس کلی، یا جان شخصی بجان جهان (که او را **اشوارا Ishvara** گویند). هنگامیکه روح جزئی فردی با روح کلی مطلق یگانگی حاصل نماید، بر اثر این اتصال نعمت کمال و خلود و قدرت حاصل خواهد کرد و از زحمت سرگردانی درد و لالاب «کارما» خلاص خواهد شد. از آن مقام قدس الوهی و ذات مطلق کلی به کلمه ای رمزی تعبیر میکنند که آنرا «**اوم Om**» گویند، این کلمه مانند «یهوه» نزد یهود و «هو» نزد مسلمانان اشارت بمرتبه صمدانیت مطلقه است. شخص سالک یا جوگی از تمام حرکات و فعالیت های دنیوی دست کشیده و در سکون و سکوت و خلسه محض فرو میرود و دائماً در «**اوم**» اندیشه می کند و آن کلمه را همیشه تکرار مینماید در آن وقت بدن را بیک حالت نگاه میدارد و نفس را حبس میکند و یا بنوعی خاص تنفس مینماید

۱- سرگذشت **رامایانا** که از داستانهای مذهبی و اساطیر هندو است را شاعر فارسی **مسیح**

تخلص در ذیل مثنوی بهمان نام در هندوستان بشعر در آورده و بیچاپ رسیده است.

۲- برای اطلاع بیشتر از مکتب جوکیان هند رجوع شود بکتاب: سرزمین هند، ص ۱۹۷

تا آنکه در آن نقطه، تمام توجه دماغ او تمرکز می‌یابد و با صبر و ثبات بسیار مدتی دراز در عالم فکر و مراقبه کامل مستغرق می‌گردد. این زاهدان و جوکیان از اثر این ریاضت‌ها دارای قوه اراده عظیمی می‌شوند چنانکه از آنها اعمال خارق العاده عجیب و غریب حکایت کرده‌اند. (نویسنده این گفتار از این حکایات بسیار شنیده‌ام ولی در ایام اقامت هند با شخص بسیار کسی از ایشانرا ندیدم.)

فلسفه وحدت اعتقاد به وحدت هستی **Pantheism** چنانکه گفتیم از مبادی وجود و اصول اساسی دین هندو است که در اوپنی شاد شرح شده. ظاهر آهمن عقیده نزد متصوفه بنام «وحدت وجود» در آمده است و عرفای عالیقدر چون: محیی‌الدین بن‌العربی، صدرالدین القونوی و مخصوصاً در کلمات صوفیه خراسان چون ابایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و ابراهیم ادهم و سپس شیخ عراقی و مولانا جلال‌الدین رومی و دیگران آن فلسفه را بتفصیل شرح داده‌اند. شیخ محمد شمس مغربی در غزلهای دلاویز خود آن مبادی را تکرار کرده است.

تمثیل عالم هستی بحت بسیط بدریا و یک فرد موجود به قطره و موجودات کثیره به امواج که از امثال کلاسیک صوفیه است در مکتب پیروان شیوا و کتب قدیمه ایشان عیناً موجود است و آن همان است که شیخ مغربی میگوید:

اجزا چه بود؟ مظاهر کل	پس کل آمد سراسر اجزا
دریای وجود موج زن شد	موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فرو شد و برآمد	در صورت و کسوت هیولی
دریا چه بود وجود آن موج	پس موج چه بود؟ عین دریا (۱)

گفتار ششم

بودائی

بودائی چیست دیگر از مذاهب بزرگ جهان که از ابداعات فکری آیین های جنوبی است و در جنوب آسیا از دین هندو منشعب شده و بعد سراسر خاور زمین را فرا گرفته **آیین بودا** است. در ممالک غرب آسیا مردم از تاریخ و فلسفه دین بودا کمتر اطلاع دارند. بعد مکانی و قدمت زمانی اکثر سکنه بلاد اسلام را از چون و چند آن دین بزرگ بیخبر داشته است. تنها در این اواخر تحقیقات دانشمندان اروپائی بسبب جدید پرده از حقایق این کیش خاوری برداشت و چگونگی و تاریخ تحولات آن را در دسترس طالبان علم قرار داد و دانشمندان توانستند از این متفکر بزرگ و شارع جلیل القدر کم و بیش اطلاعی بدست آورند.

در کتب ملل و نحل که علماء اسلام نگاشته اند از دین بودا تا حدی باجمال بحث شده و تحقیقاتی شکسته و بسته در باره او نموده اند. کلام **شهرستانی** در کتاب نفیس خود شاهد این مدعا است که چند سطری مختصر از کتاب خود را وقف شرح عقیده بودائیان کرده و آن را از شعب **برهمنیزم** می شمارد و سخنانی مخلوط از حق و باطل از مسموعات خود در باره ایشان مینگارد و میگوید: «ان البراهمة تفرقوا اصنافاً فمنهم اصحاب البذنه ... ومعنى البذنه عندهم شخص فى هذا العالم لم يولد ولا ينكح ولا يطعم ولا يشرب ولا يهرم ولا يموت واول بوذه ظهر فى العالم اسمه **شاکمین**، وتفسيره «السيد الشريف» ومن وقت ظهوره الى وقت الهجرة خمسة آلاف سنة ... الخ (۱).

بر اهل علم و اطلاع پوشیده نیست که سخن **شهرستانی** درین باره تاچه پایه نادرست و مجمل است. اما آنچه محققین اخیر که با مطالعات منظم و کاوش‌های علمی در باب این طایفه تحقیق کرده و معلوم داشته‌اند آنست که **دین بودائی «Buddhism»** نام مذهبی است که حکیمی بنام **گوتاما بودا Gautama Buddha** انرا تعلیم داده است و هم اکنون افزون از چهارصد و سی میلیون نفوس بشری در ممالک وسیع خاور دور و جنوب آسیا و در سرزمین‌های عدیده مانند سیلان و برمه و سیام و ویت نام و جزائر فورمز و ژاپن و کره و چین و تبت و مغولستان پیرو کیش آن مرد بزرگ‌اند و بودائی خوانده میشوند.

مکان و زمان پیدایش بودائی در اواسط قرن ششم ق. م. در همان عهد و زمانی که **بودیزم** کورش کبیر سلطنت پارسیان را در غرب آسیا تأسیس و مستقر میکرد، در ناحیه‌ئی از هندوستان شرقی، سرزمین **(بیمهار و نیپال)**، بظهور آمد. یعنی از دین قدیم **هندوئیزم** متفرع و منشعب گشت. از آن زمان تا امروز این مکتب فلسفی و دینی ادوار تحول و تکامل خود را پیوسته می‌پیماید و بسعی پیشوایان و راهبان و روحانیون بمرور زمان بصورت یک دین مبتنی بر قواعد و رسوم محکم و تشریفات و عبادات منظم درآمده است. علت ظهور این مذهب در آن زمان همانا مقتضیات اجتماعی و ضرورت اوضاع بوده است. چه در آن عصر شدت عمل هندوان در رعایت سیستم طبقاتی و اصنافی «Caste» و برتری طلبی و خود خواهی طبقه برهمنان و تعدد آلهه متنوعه در هندوستان بحد افراط رسیده و خلایق بستوه آمده بودند و طبیعت زمان ظهور یک مصلح مذهبی را اقتضا میکرد تا آنکه برخلاف موهومات و خرافات بت پرستی از یکسو و علیه تفوق و استیلاء برهمنان از دیگر سو، بر خیزد و قواعد و قوانین مستقل فلسفی و اخلاقی وضع کند، حقیقت را در طلب معرفت و نجات روح نه بوسیله انجام تشریفات خشک ظاهری و عبادات و آداب صوری که معمول نزد هندوان و دائی مشرب بود طلب نماید. بعبارت دیگر تعالیم کتب ودا کهنه شده اصلاحی در آن ضرورت داشت.

در آن زمان در آن شبه قاره بزرگ افکاری علیه تعالیم برهمنان انتشار داشت و پیشوایانی

برای نشر اینگونه تعالیم در گوشه و کنار آن سرزمین برمیخواستند^(۱) که یکی از آن جمله **گوتما بودا** بود. او علیه ظاهر پرستی و دنیا طلبی قیام کرد و بعضی اصول خرافی و **ویداه** را منکر شد و اسلوب اخلاقی مستقلی ابداع فرمود و نجات نفس را تنها در سایه سیر و سلوک و در طلب حقیقت دانست.

بودا که بود ؟ يك تاريخ سنوی بزبان پالی Pali (۲) در دست است که در قرن چهارم میلادی نگاشته شده ، و در آن فهرست نام و زمان سلاطین سلسله «**ماگادها**» را از زمان بودا تا هنگام پادشاهی **آشوکا Ashoka** (۳)، پادشاه عالی قدر هندوستان، بترتیب ذکر میکند . باستاند آن سالنامه بودائیان جزیره سیلان تاریخ وفات آن حکیم را در سال ۴۸۳ ق.م. که در آن سال بسن هشتاد سالگی وفات یافت تعیین کرده اند . دیگران نیز با آنکه اختلافی جزئی در تواریخ خود با آن دارند بالاخره همگی آنرا قبول نموده و آن سال برای مرگ بودا برسمیت شناخته شد (۴) پس تاریخ تولد او را سال ۵۶۳ ق.م. دانسته اند.

تاریخ سرگذشت عمر این متفکر بزرگ که در کتب مذهبی بزبانهای پالی و سانسکریت موجود است و مورد قبول عموم بودائیان میباشد باختصار از اینقرار است :
در دامنه جبال هیمالیا قومی زندگی میکردند از صنف جنگجویان و سپاهیان «کشاتریاها» که **کسالا Kosalas** نام داشتند و سلاله راجاها که بر آن قوم پادشاهی میکردند به **گوتاما Gautama** موسوم بودند و بر طوائفی موسوم به **ساکیا Sakias**

۱- **مهاویر Mhaviras** مؤسس مذهب جینیسم نیز از مصلحینی است که در همان ازمنه بظهور رسیده (۵۳۷-۹۹-۵ ق.م.) وی تعالیم تازه ای وضع کرد و رعایت صنف «کاست» را منکر شد .
۲- زبان پالی یکی از لهجه های سانسکریت است که در جنوب هندوستان متداول بوده و اکثر کتب مقدسه بودائی باین زبان نگارش یافته و در سیلان و بر ما آن زبان تاکنون زنده مانده است .

۳- **آشوکا**، امپراطور عظیم هند، از سلاطین سلسله **موریا**، تولد ۲۷۳ ق.م. - وفات ۲۳۲ ق.م. که کشور پهناور هندوستان را در زیر سلطه خود در آورد و از هیمالیا تا سواحل دکن را در تحت فرمان داشت . وی حامی بزرگ بودیزم و ناشر و مبلغ آن دین گردید . کتیبه های بسیار بتقلید از سلاطین هخامنشی ایران بر لوحه اججار و بر فراز ستونها از او باقی مانده است .

۴- در سال ۱۹۵۶ م. جشن دوهزار و پانصدمین سال سالگره تولد بودا را در سرنا سرممالک محاوره دروماند هند و برمه و سیلان و انام و سیام و ژاپن برپا ساختند .

سلطنت میکردند. از یکی از راجه های آنطایفه در شهر لومبینی **Lumbini** (حالیه در مملکت نیپال واقع است) پسری بوجود آمد که ولیعهد و وارث تاج و تخت او میبود. حکیمی غیب گو در باره آن طفل گفت: - اگر چشم او بجسم مریضی یا کالبد بیجانی و یا مرد سالخوردهئی بیفتد هر آینه دنیار اترک گفته و آواره اطراف جهان خواهد شد. پس پدرش برای او قصری فراهم ساخت و اسباب عیش و نوش و تنعم را در آنجا آماده کرد، و نیز همسری شایسته بمزاوجت او در آورد و امر فرمود که پاسبانان مراقبت کنند مبدا دیده او یکی از آن سه چیز ممنوع بیفتد. آن پسر چون جوانی نیست و سه ساله شد، روزی بگردش بصحرا درآمد، قضا را در راه خود پیرمردی خمیده قامت مشاهده کرد، در نظروی عجیب آمد و از حال او پرسش فرمود و دانست که سرانجام جوانی پیری است. پس اتفاقاً بیماری فرسوده حال را ملاحظه کرد، از او نیز در شگفتی شد و دانست که عاقبت تندرستی بیماری است. چون اندکی فراتر رفت، کالبد میتی را بنظر آورد و دانست که فرجام حیات و بقا مرگ و فناست. از این رو فنای عالم و سستی و بی اعتباری جهان دفعه در ضمیر منیرش جلوه گر شد، در حیرت افتاد و با خود گفت لذا یدو نعم جهان فانی سودی ندارد و باید نعمتی طلب کنم که از عیب زوال و وصمت فنا مصون باشد. پس شب هنگام قصر سلطنت را رها کرده در طلب راز حقیقت برآمد، در اطراف هندوستان شرقی سرگردان شد. مدت شش سال در بیابانها آواره بود، بر ریاضتهای شاقه از جوع و عطش تن خود را فرسوده و نزار میساخت. نخست بسوی **برهمنان** رفت ولی تعالیم آنان شوق حقیقت طلبی او را تسکین نداد. تا آنکه بیچاره و درمانده گشت، بگدائی و دریوزگی قوت لایموتی بدست میآورد و در جنگل ها و صحراها سرگردان و پیوسته در طلب بود، روزی در ناحیه **پانیان** (نزدیک بنارس) در زیر درختی از نوع انجیر هندی که بآن **پانیان** **Panyan** میگویند بحالتی تباها افتاد، و پیوسته در آرزوی وصول بسر منزل حقیقت اندیشه میکرد. پس عهد نمود که از زیر آن درخت برنخیزد تا سر حقیقت و کوه معرفت را دریابد. مدت هفت هفته بدین منوال بسر آورد. روزی ناگهان نور دانش و فروغ حقیقت علم بردل او فرو تابید

و از عالم غیب در سینه او پرتو نور حق لمعان یافت و مرتبه « اشراق » حاصل کرد. پس برخاست و آنچه بر او الهام شده بود بخلائق باز گفت. آنگاه دیری تأسیس کرد و جمعی شاگردانش در آن دیر سکنی گرفتند. نخست مردانی چند از پیروان او در آن دیر جمع شدند. بعدها زنان معتقد را نیز اجازه ورود در آن دیر بداد. بودا بقیه عمر خود را در دشتهای وسیع هندوستان شرقی میگذراند و همه جا سر حقیقت و صلاح، و فلسفه سعادت و نجات را بآدمیزادگان میآموخت. شریعتی را که بزبان پالی دهام Dhamma (۱) گویند برای خلائق برقرار فرمود. سرانجام چون هشتاد سال از عمر پر حکمت و سراسر معرفت او بگذشت، جهان را بدرود گفت. لقب وی از همان درخت اشراق که «بودهی» نام داشت - یعنی - شجر معرفت - اشتقاق یافته است و از آن روز بعد شاکیامونی گوئیم به بودا» ملقب شد. اورا تاتا Tatagatha نیز لقب داده اند، یعنی «اصل حقیقت». چون هنگام مرگش رسید در آخرین دقیقه حیات بر فراز تختی از چوب که در زیر درخت صندل نهاده بودند افتاده و شاگردانش پیرامون او گریان بودند. او روی بآنان کرده گفت: «ای راهبان، شما میدانید که سرانجام هر تر کیبی انحلال است، و عاقبت هر - موجودی عدم می باشد. پس شاد باشید و در راه حقیقت کوشش کنید» آنگاه دم در کشید و چشم فرو بست. همان لحظه صاعقه ای از آسمان فرود آمد و تندی عظیم غریدن گرفت. آناندا شاگرد مقرب او جسد او را سوزانید و خاکسترش را با طراف برده در ده نقطه از نقاط مختلف هندوستان در خاک مدفون کرد. اکنون بر سر هر یک از آنها معبدی بسبك مخصوص بودائیان موسوم به «استوپا» Stupa موجود است که همه در ایام باستانی ساخته شده و تا زمان ما باقی مانده اند. (۲)

این ستاره درخشان حکمت و معرفت که در بیست و پنج قرن انتشار دین بودا قبل از این در دامن هیمالیا و در کنار رود گنگه طالع شد و در سراسر سرزمین هند نور افشانی کرد، مدت افزون از هفت قرن تمام در مهد تولد خود رو به اوج و اعتلا بود. پس از آن گرچه در آن سرزمین خاموش شد و بر همان و مسلمانان هند

۱ - این همان کلمه دهارما Daharma سانسکریت است که بمعنای «شریعت» ترجمه میشود.

۲ - رجوع کنید به «سرزمین هند»، طبع طهران، ۲۰۸ تا ۲۳۰



هر دو طائفه بنوبت بر خلاف بودائی ها بر خاسته و بقلع و قمع دین ایشان همت گماشتند؛ ولی پس از آنکه در آن سرزمین محومنقرض گردید، در عوض در بلاد مجاور نفوذ یافت و در سراسر آسیای شرقی و جنوبی منبسط گشت و دین عام مردم آن ممالك شد. آشوکا امپراطور بزرگ هند (۲۷۳ ق.م. ۲۳۲ ق.م) در زمان سلطنت با عظمت خود باین دین در آمد و آنرا در جهان منتشر ساخت، دیرهای بسیار بسبک دیر اصلی بودا با همراود در سراسر ممالك هند برپا کردند و از آنجا با طراف ممالك آسیا انتشار یافت و همه جا معبد و صومعه و مدرسه راهبان بودائی برپا بود.

بودائی در ایران در کشور ایران نیز بعد از دوره اسکندر و خلفای او، دین بودا رواج یافته و تا قرن سوم هجری (دهم میلادی)، عصر پارث ها کمابیش انتشار داشته، حتی از بابل تا حدود سواحل مدیترانه پیش رفته است. در بلخ (بامیان) مجسمه‌ئی از بودا هنوز موجود است که بزرگترین و مرتفعترین پیکری است که از آن حکیم ساخته شده. راهبان بودائی را در خراسان و ماوراءالنهر (شمن) می‌گفته‌اند و دین ایشانرا شمنی یا «شمنیه» نام داده‌اند. ظاهراً این کلمه از ریشه سانسکریت «شرامانا» اشتقاق یافته است که لقب روحانیان بودائی بوده است در لغة الفرس اسدی در ذیل تعریف این کلمه این بیت از رودکی با استشهاد آورده شده که گفته است.

بت پرستی گرفته‌ایم همه این جهان چون بت است و ما «شمنیم»
کلمه «بت» که بمعنای صنم «Idol» در فارسی معمول گردیده ظاهر آخود از کلمه «بودا» اخذ شده باشد.

سرگذشت سیر و سلوک بودا با داستان یکی از بزرگان صوفیه یعنی ابراهیم ادهم مشابهتی تمام دارد. و حکایات چند که در روایات صوفیان درباره او آمده است (۱) طالب محقق را بر آن میدارد که منشأ آنها را در مبادی بودائی جستجو نماید. در همان داستان است که مولانا جلال الدین رومی میفرماید:

«ملك برهم زن تو ادهم و ارزود تایایی همچو او ملك خلود،

خفته بود او سه شبانه بر سر بر
 بر سر تختی شنید آن نیکنام
 بانگ زد بر وزن قصر او که کیست؟
 سر فرو کردند قومی بلعجب
 هین چه میجوئید؟ گفتند- اشتران!
 پس بگفتندش که- تو بر تخت و جاه
 خود همان بد دیگر اورا کس ندید
 چون ز چشم خویش و خلقان دور شد
 حارسان بر بام اندر دار و گیر،
 تق تقی و هایهویی شب ز بام،
 آن نباشد آدمی، ما ناپری است؟
 «ماهمی کردیم شب بهر طلب»
 گفت اشتر بام بر کی جست هان؟
 چون همی جوئی ملاقات آله؟
 چون پری از آدمی شد ناپدید
 همچو عنقا در جهان مشهور شد...!

بودا چه گفت بعد از وصول به مرتبه اشراق، نخستین باری که بودا در موعظه خود در بنارس، در محل سرفات سخن گفت و تعلیم داد، برای پنج تن از برهمنان بود که با و گرویده بودند. از آن پس روز گاری با طرفای جهان میگشت و راز نجات را بعالمیان باز میگفت و همان اصول را با مثال و عبارات گوناگون تکرار مینمود و از فضیلت اعتدال و میانه روی سخن میکرد و افراط و تفریط یعنی عیش و نوش و تن پروری و همچنین ریاضات شاق و زهد بیفایده هر دو را مذمت میفرمود. و «راه وسط» را تنها طریق وصول بر منزل مقصود و وسیله سعادت میدانست.

بودا هشت قاعده اخلاقی وضع کرد که هر کس آن قواعد را پیروی کند عاقبت بر منزل کمال یعنی مرحله «فنا» که از آن به «نیروانا» Nirvana تعبیر کرده خواهد رسید^(۱). هر مبتدی باید آن اصول را بر خود الزام کند تا بنهایت برسد، از اینرو هنوز در دیرهای بودائی- «سانگا» این دستورهارا به نوآموزان تعلیم میدهند و آنها در آن ممارست میکنند. آن قواعد هشت گانه اینست:

۱- جانوران را میازارید ۲- دزدی نکنید. ۳- زنا نکنید ۴- دروغ
 مگوئید ۵- غیبت و عیب جوئی از ابناء نوع ننمائید ۶- خودخواهی را ازل دور
 سازید ۷- کینه کسی را در دل مگیرید ۸- آنکه از همه مهمتر است آنستکه دل
 خود را از زنک چهل و نادانی پاک نمائید و نفس خود را بزور معرفت حق بیارائید.

چون نوآموز وارد این مرحله بشود چهار حقیقت را باید بیاموزد و آن حقائق اربعه را قوائم وارکان حیات نفسانی خود قرار دهد، از این قرار:

۱- حقیقت رنجها و آلام- که عبارت است از: تولد- پیری- بیماری- مرگ و بالاخره رنج حیات که سراسر درد و الم است.

۲- علت حقیقت رنج و الم- که عبارت از اشتیاق بلذائذ نفسانی و میل به بقاء و حب بطول عمر است.

۳- ترك رنجها و آلام در سلسله علت و معلول- که عبارت از ترك حظوظ نفسانی و دوری از لذائذ و شهوات است.

(علم باین سه حقیقت سالک راه را بسر منزل کمال میرساند و از دردها و آلام جهان فارغ میکند.)

آخر همه حقیقت چهارم- و آن بیان وسائل و اسبابی است که آدمی را به حقایق سه گانه قبلی میرساند در واقع طریقه «سیر و سلوک» و تربیت نفس است و آن وسائل همان طرق و راههای هشتگانه است که بعبارت دیگر باین کلمات خلاصه میشود:

۱- نظر راست- ۲- نیت راست ۳- کلام راست ۴- کردار راست ۵- معاش راست ۶- سعی و عمل در راه راستی ۷- اندیشه و تفکر در راه راستی ۸- تمرکز فکر در معنای راستی.

سالک مؤمن را تمرین این هشت طریق در مدت اقامت در دیر خود بمقصد خواهد رسانید.

باین ترتیب در پنج اصل اول يك تربیت عملی اخلاقی میآموزد و در سه اصل دیگر يك نوع تمرین و ممارست برای تربیت فکر و اندیشه برقرار میسازد.

بودا بر خلاف تعالیم براهمه به نفس ناطقه انسان که آنرا به سانسکریت **اتما Atma** میگویند، قائل نیست. ولی از طرف دیگر بامبداء انتقال روح آدمی یا تناسخ با ایشان هم عقیده است. گوید این انتقال و تربیت روح به قربانی کردن و عطیه و هدیه دادن ببرهمنان احتیاجی ندارد. وی بر آنست که روح از منزلی بمنزلی و از جسدی بجسدی بهمان دورانی که از آن به «کارما» تعبیر کرده اند، آنقدر انتقال می یابد و طی مراحل میکند تا عاقبت بمرحله کمال یا «نیروانا» میرسد و منقصت هستی از او سلب

میشود. مرتبه **نیروانا** در نزد **بودا** کمال اهمیت را دارد و آنرا میتوان ترجمه و تفسیر کرد بمقام: «فنا». یا عبارت دیگر ترك امال و امانی و حب نفس. بآن مقام و مرتبه وقتی توان رسید که مرد سالک بدرستی کنه حقائق اربعه را شناخته و بآنها معرفت تمام حاصل کرده باشد. مرد سالک به مرتبه فنا ممکن است هم در ایام زندگی موجود نائل گردد و هم بعد از مرگ و طی مراحل و منازل عدیده در دوران کار ما بآن برسد یعنی آن بستگی دارد بقوه مجاهده و ریاضت سالک در طول حیات.

مقام فنا در تعالیم صوفیه اسلام بسیار شبیه به همین قاعده «نیروانا» بودائی است و مرحله اسرار آمیز «عدم» در این بیت که مولانا در انتهای سیر تکاملی روح قرار داده با عقیده نیروانا بسیار مطابق افتاده است، میگوید:

پس عدم گرم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون

تمرکز قوای فکری در نزد بودائیانی که در نتیجه رعایت هشت طریق وصول حاصل میشود همان است که در نزد صوفیه اسلام به «مراقبه» و «تفکر» تعبیر شده است. در فلسفه جوکیان هند نیز همین عمل معمول و متبع و بنام **سمادی Samadhi** موسوم، و آنرا مقدمه مرتبه کمال «موکشی» **Mokshi** میدانند. این عمل روحانی عبارت از توجه تام و استغراق فکر است بروی يك نقطه یا يك موضوع روحانی تا بحدی که مغز بکلی در آن نقطه محو شود و دیگر اثری از خیال باقی نماند.

فرق بودائی بعد از مرگ **بودا** در ۴۸۳ ق. م دین او در طول قرون در مشرق و جنوب آسیا انتشار یافت، و اندک اندک بدو فرقه یادو مکتب بزرگ انقسام پذیرفت. یکی را فرقه **هینایانا Hinayana** یا -بودائی جنوبی- گویند. زیرا در نزد مردمان جنوب آسیا یعنی در کشورهای **سیام** و **برمه** و **ویت نام** و غیره رواج دارد. دومی را فرقه **مهایانا** (۱) **Mahayana** (۲) یا -بودائی شمالی- نام داده اند که در نواحی شمالی مانند **تبت** و **چین** و **کره** و **ژاپن** معمول و متبع است. این دو مکتب بعد از پنج قرن که از وفات معلم کل سپری شد از یکدیگر جدا و متمایز

۱- هینایانا- بسانسکریت یعنی «چرخ کوچک».

۲- مهایانا- یعنی «چرخ بزرگ».

گشتند. اختلاف و فرق بین آن دو اجمالاً در این است که در طریقه اولی مبتدی و نوآموز باید کوشش کند تا نفس خود را انفراداً تکمیل کرده بزینت کمال بیاراید و بمرتبۀ حقیقت «بودائیت فردی» برسد و کاری بدیگر نفوس بشری ندارد. ولی در مکتب دومی جنبه اجتماعی در تربیت نفس و تهذیب اخلاق بیشتر رعایت میشود و بر حسب مبادی آن هدف هر فرد انسانی نباید فقط آن باشد که خویش را کامل ساخته بمرتبۀ **نیروانا** نائل گردد، بلکه باید بمقام «بودائیت عامه» واصل شود تا آنکه دیگر نفوس را که در جهان دستخوش آلام و مصائب هستند بسعادت و نجات برساند.

بدین روش هر نوآموز که بسوی بودائیت سیر و سلوک میکند بنام **بودیست** و **Bodhisattva**^(۱) موسوم است یعنی موجودی که میرود نائل باشراق بشود و بالقوه مرتبۀ بودیثیت دارد.

در کتب و آثار مکتب **مهایانا** سرگذشت بوداها یا افرادی که بمقام بودائیت عامه رسیده و بدرجۀ نهائی از مدارج کمال قدم نهاده‌اند بسیار ذکر شده است و آنها مانند قدیسین نصاری و اولیاء صوفیه و یا **ریشی های** هندو نزد ایشان مقدس‌اند و آنها را صاحب قوه کشف و کرامات میدانند.

این دو مکتب دو فرقه اساسی و مهم دین بودائی است. ولی باید دانست که در آن دین مانند سایر ملل و مذاهب صدها فرقه و مکتب کوچکتر در کشورهای آسیای جنوبی و شرقی بظهور رسیده است و هر کدام را برای خود رسوم و عبادات و تشکیلات دیور و معابد گوناگون می‌باشد و در همه آنها فلسفۀ اساسی **گوتما بودا** اصلی اصیل و رکنی است. اما صور مختلف و اشکال متنوع حاصل کرده و بطرق و مذاهب متعدده رفته‌اند.

در همه آنها اصول هشتگانه اولیه چنانکه در فوق گفتیم معتبر شناخته میشود. حرمت قتل نفس جانور و قاعده عفو و گذشت از دشمنان و محبت نسبت به ابناء نوع در نزد همه متبع است.

۱- کلمه **بوداسف** که در کتاب معروف «**بوداسف و بلوهر**» در قرن سوم هجری بمربی ترجمه شده ظاهرآ معرب همین **بودیست** و **وا** میباشد.

آثار باستانی

اکتشافات باستانشناسی که در قرن نوزدهم در هند و ممالک خاوری بعمل آمده همه اخبار و روایات قدیمه راجع بتاریخ دین بودا و حیات او را تأیید کرده است و محقق شد که در زمان آشوکا این دین از هندوستان بخارج منتشر گشت. کتیبه های آشوکا و ستونهای او که از آنها یکی در لومبینی - Lumbini در ۱۸۹۶ کشف گردید زاد گاه بودا را مسلم ساخت. همچنین در اکتشافاتی که در ترکستان و چین و تورفان (مغولستان)^(۱) بعمل آمد نشان داد که چگونه دین بودائی از طریق مرکز آسیا و شمال چین به مشرق دور و عاقبت بسرزمین ژاپن رفته است.

۱- تورفان Turfan در شمال غربی چین و مغولستان شهر کوچکی باستانی است که مسکن مردمی نیمه چینی و نیمه ترک نژاد میباشد و در حدود ۱۵ هزار نفر سکنه دارد در دیور تاریخی آن آثار و نوشته های بودائی و مانوی بسیار کشف شده است.

۱- لومبینی: نام پیشه ایست در شمال هند سرحد نیپال، در سال ۱۸۹۶ در آنجا ستونی مشتمل بر کتیبه اشوکا کشف گردید که در آن محل تولد بودا ساکیمونی را تصریح میکند.

گفتار هفتم

اسلام

طلوع اسلام : چون روزگاری افزون از چهارصد سال بگذشت، دولت عظیم خسروان ساسانی رو با انحطاط و زوال نهاد؛ در سلطنت روحانی ایشان یعنی آئین زردشت نیز آثار انحلال و افتراق پدید آمد و در وحدت ملی ایرانیان فتوری بزرگ رویداد، دین زردشت از داخل بفرق چند مانند مانوی^(۱) و مزدکی^(۲) و زروانی^(۳) و غیره انقسام یافت، و از خارج نیز، دیانت مسیح در کشور ایران دائماً توسعه و انتشار حاصل می‌کرد. مقارن همین احوال در اوائل مائه هفتم میلادی طلیعه دینی نو در سمت مغرب نمودار شد، بذر کلمه اسلام که در جزیره العرب^(۴) افشانده شده بود شجره ئی طیبه گردید که اصل آن در زمین حجاز ثابت و فرع آن سرب آسمان افراشت، همینکه در ۶۵۰ م، آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم از جهان رفت، آئین اسلام در ایران زمین استقرار یافت. از آن زمان تا کنون بیش از سیزده قرن

۱- مانویه «Manichaeism» رجوع شود بگفتار نهم از بخش دوم همین کتاب.

۲- مزدکی رجوع شود بگفتار نهم از بخش دوم.

۳- زروانی Zurvanism نام فرقه ایست مذهبی که از دیرباز در دین زردشتی بظهور رسید و در اواخر عهد سلطنت ساسانیان انتشاری عظیم یافت. این فرقه با آنکه معتقد باصل ثنویت هستند برای «زمان» نیز جنبه الوهیت قائلند و پیروان آن تا اوائل عهد اسلام همچنان در ایران باقی بوده اند.

۴- برای دانستن دیانت عرب قبل از اسلام «عصر جاهلیت» رجوع شود بگفتار هشتم از بخش دوم همین کتاب.

است که این دین مبین نه تنها کیش رسمی ایرانیان می باشد بلکه دامنه آن از آن خاک تجاوز کرد از یکسو تا ساحل سند و سیحون و از دیگر سو تا کنار محیط اطلس امتداد یافت. در عصر حاضر افزون از ۳۵۰ میلیون نفوس بشری پیروان این دین بزرگ اند. اکنون هنگام آنست که نظر کنیم و معلوم سازیم که مبادی آن دین چیست؟ و تعالیم آن از چه قرار است؟ و اصول و فروع آن چگونه است!:

در قرآن شریف آمده است: «ان الدین عند الله الاسلام وما دین اسلام» **اختلف الدین او تو الکتاب الا من بعد ما جاء هم العلم بغیا بینهم** (۱) و نیز فرموده است: «ومن یمتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین» (۲)

اسلام در لغت بمعنی انقیاد و تسلیم و سر اطاعت فرو آوردن است، و در اصطلاح بمعنی دین و شریعتی است که محمد بن عبدالله (ص) بجهانیان آورده است. این کلمه بمعنی لغوی آن در قرآن آمده است: «... و له اسلام من فی السموات والارض...» (۳) یعنی آنچه در زمین و آسمانست او را اطاعت میکند و نیز بمعنای اصطلاحی در قرآن مجید ذکر شده مانند: «وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ایکم ابراهیم هوسماکم المسلمین» (الحج) ۲۲/۷۷.

از بدو بعثت آن پیغمبر تا کنون این اسم مبارک برای دین شریف اطلاق شده و میشود، و از این قرار، مسلمان آن کسی است که بدین محمد بن عبدالله و کتاب او ایمان آورده باشد. دین اسلام شریعتی است که خداوند بر آن پیغمبر مرسل الهام فرمود و او بنوع بشر تبلیغ کرد و مجموعه کلام الهی که بوسیله جبرئیل (روح القدس) بر قلب او نازل شده، کتابی است که آنرا قرآن گویند.

دین اسلام در درجه اولی بر مبنای قرآن مجید که کتاب آسمانی اسلامیان است استوار می باشد و سپس بر یک سلسله اخبار و احادیث که از اقوال و افعال آن پیغمبر

۱- (آل عمران) ۱۹/۳

۲- (آل عمران) ۸۵/۳

۳- (آل عمران) ۷۳/۳

عربی روایت شده و آنرا «سنن رسول» گویند، قرار دارد. و قرآن شریف متابعت آن سنن را لازم شمرده و میفرماید: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر...» (۱)

مبنای اعتقاد اسلام آنست که به توحید الهی و نبوت محمد (ص) ایمان آرند و بقلب معتقد شوند و بزبان اقرار کنند و شهادت دهند.

قاعده اول اسلام: اساس اول اسلام اقرار بلفظ شهادتین «لا اله الا الله، محمداً ایمان بجنان رسول الله» است و پس از آن ایمان بکتاب الهی «قرآن» و اقرار بلسان و بملائکه و انبیاء مرسلین و بمعاد یعنی بازگشت در روز قیامت است.

توحید توحید بزرگترین اصل اسلام میباشد و در هیچیک از ادیان جهان برای ایمان به وحدانیت خداوند متعال مانند اسلام تأکید نشده. حتی عقائد مسیحیان که مبتنی برثالوث (اب و این و روح القدس) میباشد نزد اهل اسلام قابل قبول نیست. ذات احدیت را در مظهر اسماء و صفات او که شامل عدالت و حکمت و سمع و بصرو قدرت و رحم و دیگر صفات الوهی است می شناسند.

ملائکه موجودات لطیفه مجردهئی هستند که در پیرامون عرش عظمت الهی قرار دارند و به تسبیح او مشغول و او امر او را انجام میدهند. چهار ملک مقرب از آن میان مقامی عظیم دارند. آن چهار عبارتند از: جبرئیل که حامل وحی است، عزرائیل که قابض ارواح است، اسرافیل که منادی بعث اموات در روز قیامت است و بالاخره میکائیل که او نیز از فرشتگان مقرب میباشد.

ایمان به توحید الهی و نبوت محمد باید بکلمه شهادتین در ابتدا یکبار در عمر اقرار شود و در ضمن نمازهای پنجگانه در شبانه روز تکرار گردد.

اعتقاد بانبیاء سلف مسلمانان بر آنند که او امر و احکام الهی بوسیله انبیاء مرسلین و نبوت محمد در هر عصر و زمان بنوع انسانی ابلاغ شده است و انبیاء بعضی

صاحب کتاب آسمانی هستند و به «اولوالعزم» ملقب اند، آنان ناسخ شریعت ماضی و شارع دین جدید میباشند. انبیاء بزرگ عبارتند از: آدم صفی پدر آدمیان، موسی کلیم صاحب توریة، عیسی مسیح صاحب انجیل، ابراهیم خلیل صاحب صحف، داود صاحب زبور، سلیمان صاحب حکم و مواعظ و دیگران تا آنکه آخر همه محمد عربی (ص) خاتم الانبیاء است. و او در ماه رجب ۶۱۰ م. در مکه بر سالت مبعوث شد تا خلق را بسعادت ازلی بشارت دهد و از شقاوت بر حذر دارد. «وما ارسلناک الا مبشراً و نذیراً» (۱) و از روایات اسلام است که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة». بنابراین بعد از او دیگر دینی و پیغمبری نخواهد بود.

قاعده دوم هر مسلمان مؤمن علاوه بر اعتقادات قلبیه باید اعمال و عباداتی **عمل به ارکان** با اعضا و جوارح خود بجای آورد که ترك آنها گناه کبیره است و آن عبادات را فروغ دین خوانند، و آن هشت امر است از این قرار:

- ۱- صلوٰة، نمازهای پنجگانه در شبانه روز صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا.
- ۲- صوم، ماه رمضان در هر سال.
- ۳- زکوة، یعنی اعطای صدقات معینی در راه خدا بمساکین و مستحقان.
- ۴- حج، یعنی زیارت خانه کعبه در شهر مکه لا اقل یکبار در تمام عمر بشرط توانائی مالی و بدنی.

- ۵- جهاد، یعنی جنگ مقدس در راه خدا و به نیت نشر دین او.
- ۶- خمس، یعنی اهداء پنج يك مال در راه خدا و رسول.
- ۷- و ۸- امر بمعروف و نهی از منکر، یعنی دیگر مسلمانان را بکارهای نیک بدارد و از کردار ناپسند باز دارد.

طهارت، یعنی «غسل و وضو» که مقدمه صلوٰة خمس شبانه روزی است و موجب نظافت جسمانی است، در نزد مسلمانان پاکی بدن از لوازم ایمان میباشد. و از احادیث نبوی است که: «النظافة من الایمان». مسلمان هنگام اداء فریضه صلوٰة باید روی خود را بقبله متوجه سازد. قبله یعنی خانه کعبه که در مکه قرار دارد. در تمام مساجد

مسلمانان نماز گاهی که بحساب ریاضی درست محاذی قبله قرار گرفته است، میسازند و آنرا «محراب» میگویند. قبل از هر نماز با صدای بلند کلماتی که شامل شهادتین و اعلام اقامه نماز است در مساجد یا بر فراز مناره های بلند تکرار میکنند و آنرا «اذان» گویند. در رکعات هر نماز سوره **فاتحة الكتاب** را که سوره نخستین **قرآن** است و پس از آن هر مقدار از **قرآن** را که میسر باشد قرائت میکنند. جزئیات شرایط و آداب و تکالیف صلوة و صوم و زکوة و حج و سایر امور ایمانی و اعمال دینی در کتب مفصله دینی مسطور است که علم آنرا «فقه» و داننده آنرا «فقیه» گویند.

البته ذکر جزئیات احکام و عبادات را در این مقال مجال نیست و جوینده باید به کتب مفصله اصول و فروع رجوع کند. (۱)

قرآن نزد مسلمانان اولین منبع فیض و سرچشمه علم است و آن عبارتست از مجموعه وحی محمدی که در طول مدت ۲۲ سال یعنی از سال بعثت - ۶۱۰ م. تا وفات پیغمبر (۲۹ صفر ۱۰ هـ. برابر با ۶۳۲ م) بتدریج نازل گردید و او در هنگام نزول وحی یا بعد از آن آیات نازل را برای صحابه خود قرائت میفرمود و بعضی از ایشان که خط و کتابت میدانستند مانند **زید بن ثابت الانصاری**، کاتب وحی، آن آیات را بر پوست حیوانات یا سطح اجاریا ساق برک خرما و یا استخوان کتف شتر مینوشتند. مجموعه این آیات بعد از وفات پیغمبر متفرق بود. در زمان خلافت **ابوبکر** شروع به جمع آوری آن آیات گردید و آنرا «مصحف» نام نهادند. در زمان خلافت **عثمان بن عفان** در سال ۶۵۰ م. بتدوین کامل مصحف اقدام کردند و قرآن فعلی مدون شد که تنها کتاب آسمانی است که بی تحریف بعصر ما رسیده. سه نسخه از آن را به **دمشق و بصره و کوفه** فرستادند و یک نسخه در مدینه نگاهداشتند تا حاجت و ایاس باشد. بعضی کلمات و اعراب در آیات به قرائت های مختلف آمده است. علمای اسلام هفت قرائت را اصلی و معتبر شناخته اند. و هر قاری را در راوی معتبر و موثق است که باندك اختلاف آیات را روایت کرده اند.

۱- طالب علم فقه باید بکتاب مفصله رجوع نماید که از آن جمله است رسائل اعتقادات که علماء بزرگ نوشته اند و از آن جمله رساله «اعتقادات» شیخ صدوق رساله بسیار معروف و مفیدی است.

این است که حافظ فرموده: «قرآن زبر بخوانی با چارده روایت.»

نام شریف قرآن بر آن کتاب مکرر در خود کتاب آمده است چنانکه فرموده: «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهر و ن تنزیل من رب العالمین» (۱).

مذکور است که اولین وحی وارده بر پیغمبر (ص) شش آیه اول سوره «العلق»

است که در کوه حرا بر قلب آنحضرت وارد شد و آن در فضیلت علم است. «اقرأ باسم

باسم ربك الذی خلق ... الخ». سوره ۹۶

قرآن را به صد و چهارده قسمت تقسیم کرده اند که هر قسمت را «سوره» گویند

و بر او نامی نهاده اند. اجزاء هر سوره را «آیه» نامیده اند. اولین سوره، سوره فاتحه

الکتاب دارای ۷ آیه و آخرین آنها سوره الناس است، مشتمل بر شش آیه. نود و

پنج سوره در مکه نازل شده و آنها را سور مکی گویند، نوزده سوره در مدینه که

آنها را مدنی گویند. سور مکی غالباً در مسائل اصولی مانند دعوت به توحید و رد شرک

و تحریک بایمان میباشد. سور مدنی که غالباً سورتوانند و دارای آیات مطول بیشتر

شامل مسائل فروعی مانند احکام دین از صوم و صلوة و حج و زکوة و جهاد و دیگر

امور معاش و معاد است. دستورهای عالیه شریفه اخلاقی که راهبر بسعادت انسانی است

در سور مکی و مدنی هر دو بسیار آمده همچنین حکایات سیر و تواریخ و امثال و شرح حال

انبیاء عظام و اشاره بدیگر کتب آسمانی در قرآن بفرآوانی ذکر شده است. علماء

اسلام در تبیین و توضیح معانی آیات و کلمات قرآن مطالعات و تحقیقات بسیار کرده اند

و کتابها تألیف فرموده و علمی بوجود آورده که آنرا علم-تفسیر-نام نهاده اند.

کتب تفسیر متعدد و مفسرین اسلام از شمار بیرون اند در آن میان قدیم ترین کتابی که در

این علم بر طبق روایات ماثوره از پیغمبر تدوین شده و سندیت دارد تفسیر «جامع-

البیان» تألیف محمد بن جریر الطبری (متوفی ۳۱۰ هـ) و دیگر تفسیر جامع و

مختصری است بنام «انوار التنزیل» تألیف قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر البیضاوی

متوفی ۶۸۵ هـ. و از تفاسیر شیعه امامیه تفسیر «مجمع البیان» تألیف شیخ امین الاسلام

فضل بن حسن طبرسی متوفی ۵۰۲ هـ. بعربی و تفسیر (روض الجنان و روح الجنان)

تألیف شیخ جمال الدین ابوالفتوح رازی متوفی به ۵۳۸ هـ. بفارسی است.

اهل سنت و جماعت اکثریت مسلمانان در جهان پیرو «سنت و جماعت» هستند و آنها را «سنی» یا «عامه» میگویند. از سیصد و پنجاه میلیون مسلمانان عالم افزون از سیصد میلیون اهل سنت و جماعت را احصاء کرده اند. این جماعت که باصطلاح «ارتودکسی» اسلام را تشکیل میدهند. امر خلافت یعنی «جانشینی» پیغمبر (ص) را عام میدانند و بر آنند که هر مسلمانی از اهل صلاح و سداد با کثرت رأی ارباب حل و عقد و صالحین امت باین مقام انتخاب شود اطاعت امر او بر مسلمانان واجب است و همچنین کلمه **اولوا** را در این آیه شریفه شامل خلیفه انتخابی میدانند: **«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم»** (۱).

سنن نبوی کلمه «سنت» بمعنی طریق و راه است و اهل لغت گویند: «سن فلان یا احادیث طریقاً من الخیرای ابتداءً امرأً من البر من لم يعرفه قومه» (۲) و چون عامه طریقه پیغمبر را پیروی میکنند و به سنت آن حضرت رفتار مینمایند ازین سبب ایشان را «سنی» لقب داده اند، در اصطلاح، اهل سنت آنانند که بعد از پیغمبر خلفاء ثلاثه **ابوبکر و عمر و عثمان** را جانشین «خلیفه» اودانند و آنها را «راشدین» لقب داده اند. برخلاف اهل شیعه که **علی** را خلیفه بلا فصل میدانند. اعمال اسلامیان مستند بر روایاتی است که در موقع مختلفه از کلمات و اعمال رسول خدا راویان موثق نقل کرده اند، بشرط آنکه موافق قرآن باشد.

سنن و روایات منسوب به پیغمبر در مجموعه هائی از احادیث مضبوط است که مهمترین آنها نزد سنی هاشم کتاب می باشد و آنها را «صحاح» جمع صحیح - گویند یعنی احادیث صحیحه، چون احادیث غیر معتبر و اکاذیب نیز بسیار روایت شده که قابل وثوق نیستند. و آن شش مجموعه که محل اعتماد میباشند ازین قرارند:

۱- **جامع الصحاح بخاری** از محمد بن اسمعیل البخاری (متولد ۱۹۴ متوفی ۲۵۶ هـ)، او اول کسی است که احادیث صحاح نبوی را جمع آورده و بصورت کتابی مدون نمود و آن کتاب حاوی ۷۲۹۵ حدیث است. وی آن احادیث را از میان ششصد

۱- النساء ۴/۶۲

۲- تاج العروس، لسان العرب

هزار حدیث برگزیده است. کتاب صحاح بخاری را بسیار معتبر میدانند و در عالم اسلام موثق است. ایق کتاب بغالب السنه اروپائی ترجمه و طبع شده.

۲- **مجموعه صحاح مسلم**، با مقدمه‌ئی در باب علم روایت و حدیث. تألیف مسلم ابن حجاج نیشابوری^(۱). در ۲۰۶ متولد شد و در ۲۶۱ هـ در گذشت.

۳- **مجموعه ابوداود**، سلیمان بن داود الفارسی (متولد ۲۰۲- متوفی ۲۷۵ هـ)

۴- **مجموعه صحاح ترمذی** - محمد بن عیسی اهل ترمذ، (خراسان)

متوفی ۲۷۹ هـ.

۵- **جامع السنن**، احمد نسائی اهل نساء (خراسان) متوفی ۳۰۳ هـ.

۶- **جامع السنن**، ابن ماجه قزوینی (متولد ۲۰۹- متوفی ۲۷۳).

باری، این کتب سته، مجموعهات احادیث صحاح، همه بعد از قرآن مجید محل رجوع و مورد استناد ائمه و فقهاء میباشد و در شام و مصر و ترکیه و هندوستان و دیگر بلاد اسلام مکرر بطبع رسیده‌اند.

این مجموعهات در خلال قرون سوم و چهارم هجری تألیف شده و آن در موقعی بوده است که فرهنگ اسلامی در منتهای اوج خود بوده. ولی این نکته نباید فراموش شود که اساس دین مبین بر قرآن مجید قرار دارد و اگر حدیثی و روایتی مورد شبهه قرار گیرد باید آنرا با میزان قرآن سنجید، هر گاه اختلافی پیدا شود قرآن حاکمیت دارد و آن حدیث مردود است.

اهل سنت علاوه بر قرآن و حدیث بر اموری که مسلمانان بر

اجماع

آن اجماع کرده باشند نیز اهمیت شرعی و قیمت قانونی میدهند

۱- چنانکه ملاحظه میشود علمائی که در فتون مختلفه اسلام از فقه و تفسیر و حدیث و غیره تحقیقات کرده و هم چنین آنها که در طول تاریخ اسلام در علوم گوناگون تألیفاتی نموده‌اند، غالباً از مردم ایرانند. مخصوصاً در دوره تمدن زر بن اسلام از بدو خلافت بنی عباس تا حمله مغول قرن هفتم از علماء ایران در رشته‌های مختلف علم و ادب و فلسفه اسلامی آثار جاویدان باقی مانده است و از اینجاست که در روایات نبوی این حدیث در فضیلت ایشان آمده است: **«لَوْ كَانَ الْعِلْمُ فِي الْاَثَرِ يَا لَنَا لَهُ رِجَالٌ مِنْ اَهْلِ فَارَسٍ»**

ای کاش بازماندگان ایشان نیز همین سنت و میراث اجدادی خود را حفظ میکردند تا در این زمان مانند سالف ایام شایسته مدلول این حدیث شریف واقع میشدند.

و بر آنند که هر امری که اکثریت امت محمد (ص) بر قبول یا رد آن اتفاق کنند از نظر دین صحیح و معتبر است. ولو که در قرآن یا در مجموعه احادیث نص صریحی بر حرمت یا حرمت آن امر نیامده باشد. بر صحت اصل اجماع به حدیثی از قول پیغمبر استناد میکنند که فرمود: «**لا تجمع امتی علی خطاء**». گویند بسیاری از رسوم و عادات اعصار قدیمه نزد اعرابی که در صدر اسلام بدین محمد گرویدند در اسلام نیز معمول بوده است و در عصر خلفای بنی عباس و دوره عظمت تمدن اسلام اباحه یا منع آنها مورد عنایت فقهاء قرار گرفت، ولی نسخ آنها بسبب تأصل و رسوخی که در اذهان حاصل کرده بودند امکان پذیر نبود، ناگزیر اصل «اجماع» وضع گردید و فقهاء دین بر صحت آن فتوی دادند و استدلال کردند که - چون اجماع مسلمانان در مدینه در زمان حیات پیغمبر بآن طریقه رفته بوده اند از اینرو صحت عمل ایشان مورد تصویب ضمنی شارع اسلام قرار گرفته، و مادام که نص صریحی بر حرمت آنها وارد نشده باشد اباحه آن مجرزا است. معذک بعضی از فقهاء اجماع را خاص اهل علم میدانند. بنا بر این صحت آنرا منوط بآن می‌شمارند که صحابه پیغمبر و تابعین و تبع تابعین، یعنی سه نسل متوالی از زمان پیغمبر (ص) ببعده، بر آن روش رفته باشند.

قیاس چهارمین اساس در احکام اسلام بعد از کتاب و سنت و اجماع همانا اصل قیاس است و آن چنانست که نسبت بامری خواه از اصول عقاید و خواه از فروع و اعمال، هر گاه بانص صریحی از قرآن و حدیث منطبق نباشد و اجماع امت نیز در آن باب سکوت کرده باشند ولی در امری دیگر که شبیه و نظیر آن است حکمی وارد شده باشد، فقها میتوانند این را بقیاس آن حکم مباح یا حرام دانند. وضع این اصل ظاهراً برای آن بوده که در امور شرعی و دینی عمل برای فردی و شخصی نشود.

مذاهب اربعه در قرن دوم و سوم هجری در نزد پیروان سنت و جماعت چهار مکتب فقهی تأسیس گردید که تا کنون در عالم اسلام همچنان موجود اند و در ممالک اسلام اتباع فراوان و بایکدیگر اختلاف دارند و این چهار از این قرارند:

۱- مذهب حنفی: تابع ابوحنیفه، نعمان بن ثابت کابلی (متولد سنه ۸۰

متوفی ۱۵۰هـ). بیشتر مسلمانان ممالک شرقی (مانند ترکیه و هندوپاکستان و افغانستان و آسیای مرکزی) پیروان مذهب حنفی اند.

۲- مذهب مالکی: تابع ابو عبد الله مالك بن انس (متولد ۹۵ و متوفی ۱۷۹هـ) بیشتر مسلمانان ممالک شمال آفریقا تونس و الجزیره و مراکش پیروان اویند.
۳- مذهب شافعی: تابع محمد بن ادریس الشافعی (متولد ۱۵۰هـ. متوفی سنه ۲۰۴هـ). بیشتر مسلمانان در مصر و سوریه و ترکیه و عراق باین مذهب اند.

۴- مذهب حنبلی: تابع احمد بن محمد بن حنبل مروزی (متوفی ۲۴۱هـ). بیشتر در عربستان خاصه در حجاز و نجد متبع است.

هر يك از این چهار نفر امام فقیه بنوبت خود در مسائل فقهی و اصول و فروع دین طریقی خاص وضع کردند و هر يك از ایشان شاگردان و تلامیذی تربیت نمودند که در طول ادوار تاریخ اسلام سلسله علمای روحانی را تشکیل داده است که نسلاً بعد نسل و طبقه بعد از طبقه در طول ایام و اعصار و در بلاد و امصار پیشوائی و زعامت عامه را بر عهده داشته اند. از قرن سوم بعد در شهرهای بزرگ مانند: بغداد و دمشق و نیشابور و شیراز و سمرقند و بخارا و قاهره و قیروان و اشبیلیه و قرطبه و دیگر بلاد، مدارس عالیّه تأسیس شد و هزاران نفر طلبه علوم اسلامی در آنجا گردآمده بکسب مبادی فقه و اصول و کلام و تفسیر مطابق مذاهب اربعه در نزد اساتید و فقها اشتغال جستند.

هم اکنون بعضی مدارس عالیّه بزرگ در مراکز ممالک اسلام، مانند: جامع الازهر در مصر و مدرسه دارالعلوم دیوبند در هند و مدارس دینی در نجف و قم و امثال آنها بهمان رسم قدیم علوم دینیّه را بگروه بسیاری از طلاب که از اقصای بلاد شد رحال کرده بآنجا میآیند تعلیم میدهند.

مجتهدان و مفتیان که در مسائل شرعیّه و امور زندگی بر روی چهار اصل مذکور فتوی میدهند و قضات که در مسائل حقوقی داور می کنند غالباً از متخرّجین این مدارس عالیّه میباشند. شأن و تکلیف مردم مجتهد نه تنها رهبری عامه مسلمانان است بلکه وظیفه دینی او حمایت از اسلام و دفاع از توسعه زندگی و کفر و نفوذ دیگر ادیان میباشد. در غالب ممالک اسلامی در این ایام حکومتهای غیر دینی «قانونی» دمکراتیک تشکیل داده اند، بسیاری از

اختیارات طبقه فقها از ایشان سلب و به محاکم و مراجع مدنی و فرهنگی محول گردیده است

متکلمین

فلسفه مذهبی اسلام که با اصطلاح فنی علم «کلام»، و زبان خارجی «تئولوژی» یعنی «علم لاهوت» نامیده میشود، از بدو تمدن عباسی در

بغداد تدوین شد. طبقات متکلمین از همان زمان تا کنون، طبقه بعد از طبقه، در مدارس عالی اسلام مبادی فلسفه دین را در متونی که متقدمین آن طائفه نوشته اند تعلیم میدهند. علم کلام سعی میکند مسائل اصولی را بادلّه عقلی و نقلی ثابت نماید پیشوای این جماعت که مذهب اودر زمان حاضر در سراسر بلاد سنت و جماعت متبع و معمول میباشد، **ابوالحسن علی بن اسمعیل الاشعری** است که در سنه ۳۲۰ هـ در **بصره** تولد یافت و در سنه ۳۳۰ هـ در **بغداد** وفات کرد. مکتب «**اشاعره**» در کلام منسوب باوست. متن معتبر و موثق در علم کلام نزد اهل سنت که هم اکنون در مدارس اسلامی تدریس میشود شرح «مواقف العنصیه» - تألیف میرسید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶ هـ) است.

قبل از آن مکتب دیگری در علم کلام منسوب به «**معتزله**»، وجود داشته که آنانرا فلاسفه عقلانی و منطقی اسلام گویند. این مکتب قدیم که در قرن دوم مخصوصاً در زمان خلافت المامون عباسی رواج بسیار یافت اکنون رو بضعف و زوال نهاده و تقریباً از میان رفته است.

ابوالحسن اشعری خود در بدو امر پیرو معتزله بوده، بمشرب او نیز بتقلید از معتزله، طریقه استدلال منطقی و تمسک بپراهین عقلی بقصد اثبات مبادی ایمانی، همچنان مجاز و معمول میباشد. ظاهراً قبل از ایشان استعمال منطق و استدلال ببرهان در نزد متکلمین عامه مجاز نبوده است، و احکام دینی را «تعبداً» قبول میکرده اند.

مکتب «**اشاعره**»، مخلوطی است از مبادی اهل ظاهر، که قائل بسطح نصوص دینی میباشد آمیخته با مبادی فلسفی که قائل باستدلال و برهان و استعمال منطق است. آنان در باب صفات الهیه میگویند که صفات الهی موجود است ولی مافوق صفات بشریه میباشد و همچنین در باب «رؤیت» یعنی مشاهده جمال الهی بر آن اند که جمال حق را میتوان رؤیت کرد ولی نه با قوه باصره ظاهری انسان.

دیدن روی ترا دیده جان می باید وین کجا مرتبه چشم جهان بین منست
نسبت بمسئله جبر و «اختیار» و «فاعلیت مختار» که از اهم مباحث کلامی مسلمانان
است، اشعری بر آن رفته که انسان را از خود اختیاری نیست و درعین آنکه مسئول
نیك و بد اعمال خویش است، او پیرو قاعده «جبر» میباشد بر خلاف معتزله که قائل به
«تفویض» یعنی ازادی عمل میباشد. و بر خلاف متکلمین شیعه که می گویند: «لا جبر
ولا تفویض بل امر مین الامرین».

خلاصه اشعری در تمام مسائل ایمانی و شرعی از توحید و نبوت و قدمت قرآن و مسئله قدر
و معصیت و توبه و شفاعت و دیگر امور تحقیقات بسیار فرموده و برای هر يك عقیده و اسلوب
خاصی وضع کرده است. مذهب اشعری در ادوار اخیر خلافت عباسیان (چهارم و پنجم
هجری) در تحت دولت و قدرت سلاطین سلجوقیان در شرق اسلام انتشار یافت و متبع
و معمول گردید تا حدیکه در مدرسه نظامی بغداد که در قرن پنجم بزرگترین جامع
علمی اسلام بود و بوجود مدرسی دانشمند و جلیل یعنی حجة الاسلام ابو حامد محمد -
الغزالی الطوسی (متولد ۴۵۰ - متوفی ۵۰۵ هـ) رونق و شهرت عالمگیر حاصل کرد؛ اصول
اشعریه در ایران نیز رواج یافت. پس از آن سلاطین ایوبیه و سلاطین مماليك در مصر
و خلفاء ترك عثمانی نیز همان مکتب کلامی را پذیرفته و در سراسر کشورهای خود در
ترکیه و شام و مصر و شمال آفریقا تعمیم دادند. در آسیای مرکزی و هندوستان پیشوای
علم کلام شخصی است بنام شیخ ابو منصور محمد الهاتریدی السمرقندی (متوفی به
۳۳۳ هـ). این عالم متکلم در ماوراءالنهر میزیسته و مکتبی خاص بخود و شبیه بمکتب
اشاعره تأسیس فرموده، او نیز از مخالفین معتزله است، اکنون در آسیای مرکزی و
پاکستان و هندوستان پیروان او بسیارند.

بعد از اهل سنت و جماعت نوبت بفرقه شیعه امامیه میرسد که

فرق اسلام

بزرگترین اقلیت اسلامی را تشکیل داده اند. چون مذهب ایشان

مذهب رسمی ما و اصول عقاید ایشان کیش ما و پدران ماست بسزا آنرا موضوع گفتاری
مستقل قرار داده ایم. اکنون در اینجا فقط از سایر فرق اسلام که در اقلیت کوچکی قرار
دارند اشارتی باختصار میشود: البته طالب علم برای اطلاع از جزئیات عقاید و تاریخ آنها
بمکتب مفصله باید رجوع کند.

خوارج

فرقه **خوارج** مانند شیعه در نتیجه اختلاف مسلمانان بر سر مسئله

خلافت در اواسط قرن اول هجری بوجود آمدند. ایشان بر آن

اصل و قاعده رفتند که هر کس از امت **محمد** که اجماع مسلمانان او را بخلافت انتخاب کنند، میتواند جانشین رسول خدا شود، خواه سیدی قرشی و خواه غلامی حبشی باشد. در بعضی مسائل کلامی دیگر نیز عقیده ایشان با اهل سنت و جماعت متباین گردید: مثلاً در موضوع معاصی کبیره بر آنند که مرتکب ذنب بزرگ از دائرۀ ایمان و اسلام خارج میشود و گفتند ایمان اگر با عمل قرین نباشد مقبول نیست. در ابتدای عصر خلافت **امویان** این فرقه بسط و انتشاری زیاد داشتند و باقیام مسلح خود غالباً اسباب زحمت خلفاء اموی و عباسی را فراهم میکردند. لیکن در اواخر زمان **بنی عباس** از وسعت دائره ایشان کاسته شد و محدود ب بعضی نواحی شرقی عربستان گردید. در این زمان دو فرقه کوچک از ایشان بنام «**بابضیه**» و «**ازارقه**» هنوز در سواحل عمان- **بلده مسقط** و خلیج فارس و عراق و شمال آفریقا باقی مانده اند که معتقد به «مدح شیخین» یعنی **ابوبکر و عمر و قدح صهرین** یعنی **عثمان و علی** هستند.

فرق منقرضه در طول تاریخ اسلام بسیاری از فرق و پیروان مکتبهای کلامی و **فرق مبتدعه** و احزاب دینی در عصر خلفاء بنی عباس در عراق و یادر یمن و شام و شمال آفریقا بظهور رسیده اند که اکنون اثری از ایشان باقی نمانده است، نام آنها فقط در کتب تواریخ و مجموعه های ملل و نحل ذکر شده است مانند **مرجه و قدریه** و **جهیمیه** و **معتزله** و **قرامطه** و غیره و غیره (رجوع شود به الملل و النحل شهرستانی و دیگر کتب مفصله).

ولی از طرف دیگر بعضی از فرق جدید و عقاید نو در اسلام بظهور رسیده که همه از ریشه اسلام متفرع شده اند و در زمان حاضر وجود دارند و دارای پیروان و اصول مبادی و کتب و معابد مخصوص بخود هستند. یکی از آن جمله که از همه مهمتر است «**وهابیه**» در عربستان اند و نیز از فرق موجوده «**بابیه**» در ایران و «**احمدیه**» در هندوستان میباشند. در این مختصر از این سه طایفه باختصار اشاره میکنیم.

وها بیه

فرقه **وها بیه** را شخصی بنام **محمد بن عبدالوهاب** در قرن

دوازدهم هجری در دیار **نجد** (عربستان مرکزی) انتشار داد.

وی مدعی بود که اسلام از سادگی و بساطت اولیه خود منحرف شده و بایستی مسلمانان بروش قدیم صدر اسلام باز گردند.

وهابیه خود را «محمديه» میخوانند در اصول و فروع پیرو تعالیم شیخ الاسلام **تقی الدین بن تیمیه** (متوفی ۷۲۸ هـ در دمشق) میباشند که از مشاهیر ائمه فقههای ظاهری و مجدد و مفسر مکتب **حنبل** است. این شیخ در قرن هشتم هجری بظهور رسید و تألیفات بسیار بقلم آورد. بر علیه مکتب **شافعی** قیام کرده اهل اسلام را بمتابعت از سلف و اطاعت از ظاهر اسلام دعوت نمود. لیکن تعلیمات او در زمان خودش رواجی چندان نگرفت و همچنان بود تا اینکه در حجاز و نجد در عصر حاضر رسمیت یافت.

وهابیه در تفسیر **قرآن** بترجمه ظاهر آن اکتفا کرده و از تأویل دوری می-جویند و احترام بمقام نبوت محمدی را بحدی که آنرا تالی مقام الوهیت قرار دهند کفر میدانند. نزد ایشان بنای معابد عالی و مقابر فخیمه برای مشایخ دین و ائمه حرام است و انجام تشریفات مجلل در اداء مراسم مذهبی غیر جائز است، استعمال توتون و تنباکو و بازی ورق و ربا، بمعنای جدید صرافیه، نزد ایشان ممنوع است. این مبادی و عقاید همچنان در نزد قبایل مرکزی عربستان و دیار نجد افزون از یک قرن باقی بود تا آنکه پیشوای ایشان **عبدالعزیز بن سعود** در اوائل این مائه (قرن بیستم میلادی) چهاردهم هجری) **شهر ریاض** پایتخت نجد را متصرف گردید و آنجا را مرکز نشر دعوت وهابیه قرارداد. در سال ۱۹۲۴ م. = ۱۳۰۳ هـ. ش. بعد از جنگ اول جهانی **ملك حسين**، شریف **مکه** را از آنجا رانده و آن شهر مقدس و بیت الله الحرام را متصرف و خود را سلطان حجاز اعلام نمود، قسمت عمده شبه جزیره عربستان را بتصرف درآورد. پیروان تعالیم وهابیه هم اکنون در خارج از کشور عربستان نیز موجودند و در هندوستان و پاکستان بسیارند. عمارات قبور چهار تن از ائمه شیعه علیهم السلام را که در قبرستان **بقیع** خارج از **مدینه**، وجود داشت در سال ۱۳۰۵ هـ. ش. خراب کرده آنرا بازمین هموار نمودند و تا کنون مجاهده مردم شیعه جهان در تجدید بنای قبور مقدسه مذکور به بجائی نرسیده است.

بابیه دیگر از فرق مبتدعه **بابیه** یا **بهائیه** در ایران اند که آنها را
بابیهائی به مخترع آن دین **سیدعلی محمد شیرازی** که خود را «باب
 امام غائب» معرفی می کرد منسوب داشته و «بابیه» گویند، و به نسبت پیشوای دیگر
 ایشان که پس از او در حقیقت مؤسس دینی مستقل گردید، یعنی **میرزا حسینعلی**
مازندرانی ملقب به «**بهاءالله**» به «**بهائی**» موسوم شدند. این فرقه در اواسط قرن
 نوزدهم مسیحی در حدود سال ۱۲۶۰ هـ. در جنوب ایران بظهور رسیدند. همینکه باب در
شیراز ظهور کرد جمعی از مردم او را **مهدی** منتظر پنداشتند و براو گرویدند و او
 کتابی عبری نوشته و مدعی شد که از طرف باری تعالی براو نازل شده است و آنرا «**بیان**»
 نامید: علماء شیعه او را کافر و مرتد دانسته و در زمان **محمدشاه قاجار** او را مردی
 مفسد و و واجب القتل شمرده در سال ۱۲۶۶ هـ. در تبریز بقتل رسید.
 باب مذکور قبل از مرگ نامه‌ئی نوشته و پیروان خود را بظهور پیشوایی دیگر بعد
 از خود بشارت داده و او را «من یظهر الله» نامیده بود. همواره بابی‌ها منتظر ظهور آن
 شخص بودند. در آن اوقات، یعنی در اوائل سلطنت **ناصرالدین شاه**، بعد از توطئه‌ای
 که بقصد قتل شاه بعمل آمد جمعی از پیروان باب بخاک عثمانی تبعید شده و جمعی دیگر
 خیلی مخفیانه در ایران بسر می بردند. تا آنکه سیزده سال بعد از قتل باب، **میرزا حسینعلی**
 که از اصحاب باب بود خود را امام منتظر اعلام کرد و مدعی شد که وی همان «من
 یظهر الله» است. او را به لقب «**بهاءالله**» ملقب کردند. وی نیز کتابهای چند نوشته
 که نزد بهائیان کتب آسمانی شمرده می شود. یکی از آن جمله موسوم به «**ایقان**» است.
 که آنرا نیز عبری نوشته است. از آن بعد از بابیه قدیم (از **لیه پیروان میرزا یحیی**،
 ملقب به **صبح ازل** برادر **میرزا حسینعلی** که خود را خلیفه باب میدانست) اثری
 چندان باقی نمانده و همه در بهائیت مضمحل شدند.

میرزا حسینعلی را دولت عثمانی تا آخر عمر در قلعه **عکا** در **فلسطین** توقیف
 کرد، برای احتراز از فتنه و فساد مانع از مسافرت او بخارج می بود. وی مدت ۲۴ سال
 در آن مکان با جمعی از مریدان خود بسر آورد ولی باب ارسال و مرسل او با ایران
 مسدود نبود و پیوسته مراسلات و نامه هائی به بهائیان ایران مینوشت که اتباع وی

آنها را مقدس شمرده «الواح الهی» نام میدادند. او را کتابی است بنام «ایقان» که نزد جماعت بهائی کتاب آسمانی و مقدس شمرده می‌شود. در این نوشته‌ها وی معتقدان خود را بیک حکومت بین‌المللی و بعضی تعالیم «مدرن» و قواعد صلح‌جویانه و هم‌چنین به بعضی مبادی نوین اجتماعی که از نظر عصر و افکار زمان پسندیده مینمود دعوت میکرد. از جمله خود را طرفدار اصل وحدت ادیان و مخالف وطن پرستی اعلام کرد و گفت: «لا فخر - لحب الوطن بل الفخر لحب العالم». کم کم تعالیم او از خاک ایران بخارج تجاوز کرده و در امریکای شمالی نیز پیروانی بدست آورد. **میرزا حسینعلی بها** در سال ۱۸۹۲ میلادی (۱۳۱۱ هـ) وفات یافت و در **عکا** مدفون شد پسر خود **عباس افندی** ملقب به **عبدالبهّا** را جانشین خود قرار داد. او نیز همچنان مدتی در محبس **عکا** بسر میبرد تا انقلاب عثمانی بوقوع پیوست و دولت مشروطه عثمانی در ۱۹۰۸ م روی کار آمد در نتیجه او نیز آزادی یافت.

عبدالبهّا تا آخر عمر در بندر **حیفا** منزل گزید و با کمال فطانت و تدبیر با داره امور و تعلیم بهائیه اشتغال داشت، وی سفری طولانی برای نشر دعوت خود بمصر و شمال آمریکا و اروپا نمود و باز به حیفا بازگشت. نظر بخدماتی که سیاست دولت انگلیس در ایام جنگ اول نموده بودند از طرف دولت مزبور لقب «**نایت هود - Sir**» در سال ۱۹۲۰ باو اعطا شد. در سال بعد ۱۹۲۱ م. وفات یافت و او را در دامنه جبل **کرم** ل جنب بندر **حیفا**، در همان بستان که بابیه جسد باب را از تبریز آورده و مدفون ساخته بودند، بخاک سپردند. وی پس از خودنوه خویش **شوقی افندی** را جانشین خود قرار داد که او نیز بنوبت خود در سال (۱۹۵۸ م.) وفات یافت.

بهائیهها خود را قائل به توحید و طرفدار وحدت انسانیت و ادیان معرفی کرده اند و معتقد باصل و طینت و ملیت نیستند و جنبه بین‌المللی بتعالیم خود داده اند. در خارج ایران دو معبد دارند که آنرا «**حظیره القدس**» نام نهاده اند. یکی در شهر **عشق آباد** واقع در **ترکمنستان شوروی** که اکنون بموزه آن شهر تبدیل شده و دیگری در ساحل دریای **چاه میشیگان** نزدیک شهر **شیکاگو** در امریکا. فعلا امور روحانی و مذهبی آن طائفه در دست اداره انجمن های محلی است که بنام «محل روحانی» در هر شهری تشکیل میشود.

فرقه بابیه در اواسط قرن سیزدهم هجری در موقعی قیام کردند که استبداد سیاسی در عصر سلطنت قاجار و ظلم و فساد اجتماعی در ایران به اوج خود رسیده بود. در واقع جنبشی بود که بر ضد رژیم بظهور رسید، مانند نهضت‌های فرق سالفه چون باطنیه و اسماعیلیه و حروفیه و امثال آنها. بهمین سبب مانند آنها ایشان نیز محل عقاب و آزار قوه حاکمه قرار گرفتند، ناگزیر دیانت خود را کتمان میکردند تا در امان بمانند. پس از انقلاب مشروطیت ایران چون اقلیت بهائی مورد خصومت اکثریت مردم ایران بودند، در قانون اساسی و دیگر قوانین مدنی نام و عنوانی پیدا نکردند و مسکوت ماندند. از این رو دائماً در خفا و کتمان بسر برده و میبردند. در این اواخر پیشوای ایشان، شوقی افندی، آنانرا امر بظاهر کرد، آنها هم از پرده بیرون آمده دین خود را فاش ساختند. در نتیجه این تظاهر در غالب بلاد در زحمت و درد سر بسیار افتادند. در سال ۱۳۳۳/۱۹۵۴ ش. معبد آنها در طهران و خانه قدیمی مولد باب در شیراز که مطاف آن طائفه است مورد تعرض عامه قرار گرفت.

بهر حال جماعت **بهائی** فعلاً باید تئولوژی و افکار خود دلخوش و سرگرم اند، و پیروانی معتقد و متعصب دارند ولی در سیاست و اجتماع امروزی ایران نقش مهمی ندارند. از خصائص ایشان این است که در جامعه آنها طبقه روحانی و کشیش **Clergy** تأسیس نشده، فقط وعاظ و مبلغینی دارند که بنام «یادی امر» به نشر تعلیمات ایشان مشغول می‌باشند.

احمدیه دیگر از فرق مبتدعه اسلام **فرقه احمدیه** هستند که **یا قادیانیه** **میرزا غلام احمد قادیانی** در ۱۸۷۹ م. در بلده قادیان پنجاب (هندوستان) ابداع نمود. وی ادعا کرد که مهدی منتظر و مسیح موعود هر دو در شخص او ظهور کرده اند، مدعی شد که عیسای مسیح را بر سر صلیب آویختند لیکن در حالی که هنوز زنده بود حواریون او را فرود آورده و محرمانه زخمهای او را معالجه کردند. پس از فلسطین بکشمیر آمده و در آنجا چندی بزیست تا وفات یافت. و قبر او هنوز در شهر **سری نگر** پایتخت کشمیر موجود است و اینک غلام احمد مظهر اوست که بعالم آمده و مسیح عصر خویش می‌باشد، او خود را امام صلح دوست زمان خود معرفی کرده و مدعی شد که

دارای همان سلامت روح و صفای اخلاق عیسای مسیح است، بنابراین اصل «جهاد» را که از فروع ثابتہ دین اسلام است نسخ کرد. وی برای صحت این امر چنین استدلال می کرد. که «جهاد بمعنی کوشش و جهد در طلب حقیقت و مبارزه در راه عدالت و حقانیت است نه غزا و جنگ با کفار و مشرکین». وی در سال ۱۹۰۶ وفات یافت و هنوز پیر و ان او در هندوستان و پاکستان و آفریقا و جاوه زیادند و مساجدی چند در اروپا ساخته و کتب و آثار بسیار منتشر کرده اند. مرکز عمده انطایفه شهر **لاهور** است.

این بود بیان مختصری از دین اسلام و عقاید اصولی و فروعی اهل سنت و جماعت و ذکر بعضی از طوائف و احزاب دینی منشعب از اسلام که فعال در جهان موجود هستند. البته مکتب های دینی و فرقه های مذهبی گوناگون بسیار در گوشه و کنار ممالک اسلام وجود دارند که شرح حال و عقاید و تاریخ دیانت آنها خارج از حوصله این مقال است. و کلام معجز نظام قرآنی شامل حال ایشان میشود که: «**من الدین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً کل حزب بما لدینهم فرقون**» (۱)

گفتار هشتم

تشیع

پس از آنکه دین مبین اسلام در اثر شمشیر غازیان عرب و تعالیم ائمه دین در کشور ایران مستقر گردید، مردم آن کشور هم از قرن نخستین هجری از دیانت اسلام نوعی خاص را مطابق مذاق خود برگزیدند که آنرا «مذهب شیعه» گویند و از آن به «تشیع» تعبیر میکنند. از آن زمان تا کنون که نیمه دوم قرن چهاردهم هجری است، مبادی تشیع مشرب عمومی و مذهب اکثریت مردم این سرزمین میباشد. چون این فرقه اسلامی در تاریخ ماضی و جاری کشور مانقش بسیار مهمی داشته و منشأ آثار عظیمه شده و اینک دین رسمی مملکت ماست سزاوار است که گفتاری جداگانه بشرح و بیان آن مخصوص سازیم :-

شیعه، در لغت بمعنی «پیرو» است، عرب گوید «شایع فلاناً، ای وalah و تابعه علی امر، و هو من الشیعه، و شیعة الرجل اتباعه و انصاره» (۱) در قرآن مجید این کلمه بهمین معنی آمده است: «و ان من شیعتی ل ابراهیم.» (۲)

فرقه شیعه امامیه شیعه در اصطلاح، بطور اطلاق بجماعتی از مسلمانان گفته یا اثنی عشریه میشود که علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه بلا فصل پیغمبر میدانند، اصل آن «شیعه علی» بوده بعداً بذکر مضاف اکتفا نموده و مضاف الیه را حذف کرده اند. این جماعت از مسلمانان که بعد از اهل سنت و جماعت بزرگترین قسمت

۱- اقرب الموارد . ص ۶۲۶

۲- المصافات :- ۸۱/۳۷

جامعه اسلام را تشکیل می‌دهند نزدیک به هفتاد میلیون نفوس احصاء تقریبی در آمده‌اند^(۱). اکثریت آنان در ایران اقامت دارند و قسمتی دیگر در ممالک هندوستان و پاکستان و افغانستان و عراق و شام و مصر و یمن و آفریقا متفرقند.

ظهور شیعه شیعیان با اهل سنت و جماعت در موضوع خلافت و جانشینی
در تاریخ اسلام پیغمبر اختلاف دارند و بر آنند که خلیفه بلافضل و وارث بحق
او در امر پیشوائی امت **علی بن ابیطالب** است. زیرا که وی ابن عم و داماد پیغمبر بوده
و دیگران غاصب حق موروث او بوده‌اند.

متکلمین شیعه استدلال می‌کنند که چون مقام نبوت امری الهی است که از طرف
خداوند تعیین می‌شود و مقام جانشینی نبی که متضمن امامت مؤمنان و هدایت خلایق به سبیل
رشاد در دنیا و آخرت است نیز تبعاً امری الهی می‌باشد و افراد انسانی نمی‌توانند برای این
مقام کسی را انتخاب کنند. ازین رو لقب «**امیر المؤمنین**» خاص **علی** است که بدلائل
و نصوص چند، از طرف پیغمبر (ص) بدین مقام تعیین شده بود. اما بر حسب ظاهر **علی**
مرتضی بعد از **عثمان بن عفان** (در سال ۶۵۶ م. = ۳۶ ه. ق) به اجماع اهل حل و عقد در
مدینه بخلافت برگزیده شده، مدت چهار سال خلافت فرمود. پس از آن در سال
۶۶۱ م. = ۴۰ ه. ق. بدست یکتا تن از **خوارج کوفه** بشهادت رسید. فرزند اکبرش **امام**
حسن (ع) جانشین او شد. لیکن آنحضرت پس از ششماه از خلافت کناره گیری کرد
و **معاویه بن ابی سفیان** اموی که در دمشق جای داشت و بر سر خلافت با **امیر المؤمنین**
علی بجنگ و جدال می‌پیوست، خلیفه بلا معارض گردید و از آن پس خاندان
امویه در اسلام تشکیل سلطنتی مستقل دادند.

تاریخ اسلام بعد از آن مشحون است بذکریک سلسله جنگها و محاربات خونین
بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه، که مهمترین آنها فاجعه **کربلا** است، و آن در روز
عاشورا (دهم محرم) سنه ۶۱ ه. اتفاق افتاد. در آنروز **امام حسین بن علی** با هفتاد

۱- علت اینکه احصاء تحقیقی از جماعت شیعه جهان بدست نمیتوان آورد اینست که عدد نفوس
شیعیان در هندوستان و پاکستان و افغانستان بدستی معلوم نیست، زیرا در آن بلاد اقلیت شیعه با جواز
اصل «**تقیه**» بالضرورة مذهب خود را کتمان می‌کنند و دیانت خود را مخفی میدارند.

تن از اصحاب او در نزدیکی **کوفه** بامریزید بن معاویه اموی بشهادت رسیدند .
 از آن زمان تا امروز عالم اسلام بدو قسمت منقسم شده : قسمت اکثریت -
 چنانکه در گفتار سابق بیان شد - سنیان هستند که خلافت را عام می‌شمارند، قسمت
 دوم اقلیت شیعیانند که خلافت را خاص **علی** و اولاد او میدانند . بشرطی که از نسل
 فاطمه بنت محمد (ص) باشند، ازین لحاظ جماعت اولی را «**عامه**» و جماعت دوم را
 «**خاصه**» می‌گویند . چون کار اختلاف بین این دو فریق در طول مدت سیزده قرن
 متأسفانه بدشمنی و تعصب انجامید دو نام دیگر نیز یکدیگر اطلاق کردند: شیعیان
 سنیهارا «**ناصبی**» لقب دادند و سنیان شیعیان را «**رافضی**» گفتند . و این دو اصطلاح
 زننده را در مقام خصومت غالباً در باره یکدیگر استعمال میکنند. (۱)

اصول دین نزد نزد شیعیان علاوه بر اصول ثلاثه توحید و نبوت و معاد که
شیعیان در آن با اهل سنت و جماعت شریکند اصل «**امامت**» نیز افزوده
 میشود، یعنی ایشان معتقدند که مسلمان رستگار کسی است که به امامت **علی** و
 یازده تن از اولاد او اقرار کند. از اینرو بر کلمه شهادتین کلمه شهادت دیگری
 نیز می‌افزایند و در ضمن اداء شهادتین و اذان تکرار میکنند و می‌گویند «**اشهد ان علیاً**
ولی الله» . و بر آنند که هر کس بر این اصل ایمان ندارد و این شهادت را در دل و
 بر زبان نیاورد، ایمان او درست نیست. در میان صفات مختصه بذات الهی ، شیعه به اصل
 «**عدل**» نیز اهمیت خاصی قائل شده و مانند معتزله آنرا اعظم صفات باری تعالی دانسته
 و جزء اصول خمس دین خود قرار داده‌اند و انطایفه انسان را مکلف و مسئول عمل
 خود میدانند از اینرو ایشان را **اصحاب العدل** نیز گفته‌اند .

انتشار شیعه علی تشیع هم از ابتدا غالباً در میان عناصر ایرانی نژاد و در بلاد
در ایران ایران با نیروئی خاص بظهور رسید .

برای این امر چند سبب است: یکی آنکه **علی بن ابیطالب** در آغاز خلافت خود، محل
 خلافت را از مدینه به شهر **کوفه** منتقل فرمود . از این سبب بکشور ایران نزدیکتر

۱ - سنیان را «ناصبی» از آن سبب گفته‌اند که نصب عداوت خاندان رسول کرده‌اند. و شیعیان
 را «رافضی» از آن جهت لقب داده‌اند که خلفاء ثلاث رافض کرده‌اند .

ترشد و ایرانیان باه و اصحاب او تقرب حاصل کردند. دیگر آنکه، از آثرمان که علی شاهزاده خانم ایرانی، **شهر بانو** دختر یزدگرد سوم ساسانی را بمزاجت فرزند خود **حسین بن علی (ع)** در آورد، بین خاندان او با خاندان سلطنتی قدیم ایران رشته قرابت و خویشاوندی پیوسته شد و ایرانیان در برابر عنصر عربی خاصه امویان شام بحمیت بهوا خواهی **علی** و اولاد او برخاستند. دیگر آنکه، نزد ایرانیان از دیر باز عقیده به حق «سلطنت توارثی» رکنی بود و ریشه‌ای اصیل داشت. این عقیده را پس از قبول اسلام نیز با خود در دین نوین داخل کرده مبانی کلامی و سیاسی خاصی بر روی آن بنیاد نهادند. قاعده اطاعت از شاه و اعتقاد به «سلطنت من جانب اللهی» در اخبار و آداب باستانی ایرانی آریائی نژاد بسیار قدیم بود و روایات و اخبار ایرانی قبل از اسلام در این باره به فراوانی وجود داشت. در تاریخ اسلام مسئله «اتحاد مذهب و سیاست» یادستور: «**الملك والدين توأمان**» که **اردشیر بابکان** نخستین پادشاه ساسانی وضع فرمود، بسیار مستحکم بوده چنانکه یکی را از دیگری جدا نمیتوانستند کرد. باین علل پیروان ایرانی **علی** و اولاد او از یکطرف بحکم سیاست علیه عنصر عربی و بالاخص خلاف حکومت اموی شام، در تحت لوای شیعی، بمخاصمت برخاستند، از طرف دیگر قاعده و اساس اصل امامت را این چنین وضع کردند: که نور منبعث از مقام علوی آسمانی یا «ویدعه الهی» از روز ازل از **آدم صلی الله** که اولین انبیاست، همچنان بر حسب مشیت کامله پی در پی به پیغمبری منتقل می گردید، تا آنکه پس از **محمد** عربی که خاتم الانبیاء بود به ابن عم و داماد او منتقل گشت و از او نسل بعد نسل به **حسین** و اولادش تا به **محمد بن حسن المهدی** که خاتم ائمه اثنی عشر و امام حی غایب است سپرده شد، از این جهت ایمان بخداوند مستلزم ایمان به انبیاء و ایمان به انبیاء بالضروره مستلزم ایمان بائمه از ولد **فاطمه زهراء** است، و آنها وارث نور الهی انبیاء سلف اند و پیشوای مؤمنان و مسلمانان اند و به صفت «عصت» موصوف میباشند، یعنی گرد گناه بدامان مقدس ایشان راه نیافته و سلطنت عالم و امامت بنی آدم حق موروث و موهوب ایشان است.

مشاهد ائمه در عراق - نجف کربلا و کاظمیه و سرمن رای و مشهد طوس و نیز بقاع و مقابر امام زادگان در اطراف ایران، مانند شاهچراغ، **احمد بن موسی**، در شیراز و **فاطمه**

معصومه بنت موسی در قم و شاه عبدالعظیم در ری و صد هاست مقابر دیگر از اولاد و اجفاد ائمه
همه زیارتگاه عام و خاص و مرکز توجهات قلبیه و محل توسل مردم در اطراف ایران است .
فرق شیعه شیعیان بعد از شهادت **علی** از قرون اول تا قرن هفتم هجری ،

یعنی در عصر **بنی امیه و بنی عباس** ، به شعب و فرق مختلف
تقسیم شده اند که اسامی و بیان عقاید آن جماعات در کتب ملل و نحل به تفصیل مسطور
است ، ولی بسیاری از آنان بطول زمان از میان رفته و منقرض شده اند ، آنچه که در
وقت حاضر باقی مانده سه فرقه مهم قابل ذکر میباشد :

۱- **اثنی عشریه** : دوازده امامی

۲- **اسمعیلیه** : هفت امامی

۳- **زیدیه** : پنج امامی

فرقه شیعه اثنی عشریه یا **امامیه** باین اسم از آن وجهه موسومند که بامامت دوازده
امام یعنی **علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بن علی** و نه تن اولاد او نسلا بعد
نسل اقرار دارند و ایشانرا امامان مقتضی الطاعه میدانند. (جدول ص ۱۰۷ و ص ۱۰۸)
تبرای از دشمنان اهل بیت رسول و تولای بدوستی ایشان دواصل ثابت از اصول
ایشان است. آنچه در منقبت ائمه و مرائی در مصائب ایشان و مذمت مخالفان و قدح اعدا
به نثر و نظم عربی و فارسی سروده اند باین مهم از ادبیات ایرانیان است. قطعه ذیل که دو
بیت اول آن احتمالا منسوب به جلال الدین دوانی و شش بیت دیگر در ذکر اسامی
چهارده معصوم منتسب بشیخ بهائی است از منظومات متداول نزد شیعیان می باشد و در
هنگام مناجات میخوانند :

«قد تبرأت من العجبتین تیم و عدی ومن الشح العتل المستخف الاموی
أنا لا اعرف حقاً غیر حبر فی الغری وثمان بعدائنین و مختوم خفی»

....

«بنی عربی و رسول مدنی واخیه اسدالله المسمی بعلی
و بزهرآفتاب و بام ولدتها و بسبطیه و شبلیه همانجل زکی
و بسجاد و بالباقر والصادق حقاً و بموسی و علی و تقی و نقی

وبذی العسکر والحجة القائم بالحق الذی یضرب بالسيف بحکم ازلی
وعلیهم صلواتی و سلامی بالوف بنهار و لیال و غداة وعشی
آخرین ائمه دوازده گانه **محمد بن حسن المنتظر** امام مهدی غائب است که در
سال ۵۲۶۰ هـ / ۸۷۴ م. در سردابی در شهر **سامره** در چند میلی شمال بغداد ناپدید شد یعنی
«غیبت» فرمود، ولی تا وقت حاضر حی و موجود است و زمام امور عالم در دست اوست،
جهانیان بانتظار او میباشند و او در آخر الزمان چنانکه **پیغمبر** (ص) خبر داده است
ظاهر خواهد شد و عالم را پس از آنکه ظلم و بیاداد فرا گرفته از عدل و داد پر
خواهد ساخت (۱).

در نزد شیعه **امامیه** تمام ائمه اثنی عشر از نور واحدند و فرقی مابین ایشان
نیست. ولی چهار تن از ایشان از جهتی مانند علم یا حوادث عظیمه در عمر، یا شهرت و
معروفیت مقام خاصی دارند:

اول- **علی بن ابیطالب** (ع) است که وارث علم انبیاء و وصی پیغمبر و ولی او
می باشد. خاص و عام بعلم و مقام او از علم و حکمت و شجاعت و فصاحت و عدل و تقوی و نیکو
کاری و احسان معترفند. خطب و سخنان او در کتاب **نهج البلاغه** جمع آوری شده
که بلغت عرب و از آثار ادبی جهان مشحون بحکم و معانی عالیه است. (شهادت در
کوفه ۶۶۱ م.)

دوم - **حسین بن علی** (ع) است که در شجاعت و شهامت و تفدیه نفس در عالم
ضرب المثل می باشد و بواسطه آنکه جان خود را در سبیل عدالت و حق فدا نمود و
بسلطنت باطل و ظالمانه **اموی** تمکین نکرد، مصیبت **کربلا** واقع شد، حادثه ای که

۱- از جمله احادیث و روایات عدیده که از پیغامبر در اثبات امامت و غیبت و ظهور محمد بن
حسن المهدی المنتظر وارد شده بیک روایت در اینجا کثفا می شود و آن این است :

... روی ابو جعفر عس ابیه عس آیه قال: قال رسول الله

«ان مهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشمه الناس بی خلقا و خلقا
یکون له غیبة و حیره تضل فیها الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب یلا الارض عدلا
و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً»

(شیخ طبرسی، اعلام الوری، طهران، ص ۳۹۹)

در نزد شیعه مایه سوگواری سالیانه در طول مدت سیزده قرن است. هنوز عزاداری حسین جزء آداب شیعیان قرار دارد، از روزیکه این مصیبت بوقوع پیوسته ریشه عقیده تشیع در جهان اسلام استحکام گرفته و شاخه فرقه شیعه که از ریشه اسلام متفرع گشته شجره‌ای محکم شده است. (شهارت در کربلا ۶۸۰ م.)

سوم - **جعفر بن محمد الصادق** امام ششم است که در علم و دانش معروف زمان و روایات بسیار در اصول و فروع دین از او بجای مانده است. تعلیم دینی و اخلاقی او مکتب خاص شیعیان را در برابر مذاهب اربعه اهل سنت تشکیل میدهد که بنام **فقه و اصول جعفری** مشهور و معروف است. (وفات در مدینه ۷۶۵ م.)

چهارم - **علی بن موسی الرضا** امام هشتم که علوم مرتبه او در علوم دین در نزد عموم مسلمانان و منزلت رفیع او در جامعه اسلامی بجائی رسید که **مأمون خلیفه عباسی** او را بولیعهدی برگزید و با جلالت و حرمت بسیار از مدینه بخراسان دعوت کرد و بالاخره در **سناباد** از **قراء طوس** وفات یافت. مشهد مبارک او اکنون در همان بلده برای عالم تشیع زیارتگاهی عظیم است که تالی قبله قرار دارد. (وفات در طوس ۸۱۸ م.)

تاریخ ائمه اثنی عشر بطور خلاصه در جدول صفحه بعد نموده میشود.

نقش تشیع از آن زمان که ایرانیان در شهر **کوفه** گرد **علی بن ابیطالب** جمع شده و به خواهی خاندان او برخاستند، (مائه اول هجری) در تاریخ ایران تا این زمان جنبش تشیع در تاریخ سیاسی کشور ایران سهم مهمی داشته و منشأ حوادث بزرگ است. در زیر لوای این اختلاف عقیده که ایرانیان با اکثریت جامعه اسلام یعنی اهل تسنن داشته اند، انقلابات خونین و جنگ و جدالهایی تاریخی بوجود آمده که در هر عصر و زمان سبب تحولات سیاسی و مبدء وقایع مهم است.

اولین قیام شیعی بدست موالی ایرانی در اسلام بسر کردگی **مختار بن ابی عبیده الثقفی** بر علیه امویان غاصب بخونخواهی امام حسین بن علی در کوفه در سال ۶۶ ه. بوقوع پیوست. و آشورش گرچه سال بعد بدست **مصعب بن زبیر** که از مدعیان خلافت بود سرکوبی شده و مختار بقتل رسید ولی آثار آن بروز گاران باقی ماند.

جدول تاريخ مصورين و اسماء اثنا عشر

مدفن	تاريخ وفات	تاريخ تولد	پدر	اسم و لقب و كنيه	شماره
مدينة النبي (يثرب)	٢٧ صفر ١٠ هـ . ٥٣٢ م .	١٢ ربيع الاول (عام الفيل) ٥٧٠ م .	عبدالله	محمد ، المصطفى ، ابوالقاسم	١
نجف	٢١ رمضان ٤٠ هـ .	١٣ رجب ٥٩٧ م .	ابوطالب	علي ، المرتضى ، ابوالحسن	٢
مدينة	١٣ جمادى الثاني ١٠ هـ .	٢٠ جمادى الثانيه ٦١٥ م .	محمد بن عبدالله	فاطمه ، الزهراء	٣
بقيع - مدينة	٢٧ صفر ٥٥٠ هـ .	١٥ رمضان ٥٣ هـ .	علي بن ابيطالب	الحسن ، المجتبي ، ابو محمد	٤
كربلا	١٠ محرم ٦١ هـ .	٣ شعبان ٥٤ هـ .	علي بن ابيطالب	الحسين ، سيد الشهداء ، ابو عبدالله	٥
بقيع - مدينة	١٢ محرم ٩٥ هـ .	١٥ جمادى الاولى ٣٦ هـ .	حسين بن علي	علي ، زين العابدين ، ابو محمد	٦

بيق - مدينه	٧ ذيقحه ١١٤ هـ	٣ صفر ٥٧ هـ	علي بن الحسين	محمد ، الباقر ، ابو جعفر	٧
بيق - مدينه	٢٥ شوال ١٤٨ هـ	١٧ ربيع الاول ٨٣ هـ	محمد بن علي	جعفر ، الصادق ، ابو عبدالله	٨
كاظميه - بغداد	٢٥ رجب ١٨٣ هـ	٧ صفر ١٢٨ هـ	جعفر بن محمد	موسي ، الكاظم ، ابو ابراهيم	٩
طوس - مشهد	٣٠ صفر ٢٠٣ هـ	١١ ذيقده ١٤٨ هـ	موسي بن جعفر	علي ، الرضا ، ابو الحسن	١٠
كاظميه - بغداد	٣٠ ذيقده ٢٢٠ هـ	١٨ رمضان ١٩٥ هـ	علي بن موسي	محمد ، النقي ، ابو جعفر	١١
سامره	٣ رجب ٢٥٤ هـ	١٥ ذيقده ٢١٢ هـ	محمد بن علي	علي ، النقي ، ابو الحسن	١٢
سامره	٨ ربيع الاول ٢٦٠ هـ	١٠ ربيع الثاني ٢٢٣ هـ	علي بن محمد	الحسن ، العسكري ، ابو محمد	١٣
الله اعلم	١٥ شعبان ٢٥٥ هـ		حسن بن علي	محمد ، المهدي ، ابو القاسم	١٤

قیام **ابو مسلم مروزی** در خراسان در مائه دوم هجری بر علیه **امویان**، و تأسیس خاندان **عباسی** که از **بنی هاشم** اند در عراق، در حقیقت يك قیام شیعی بدست معتقدین بخاندان نبی بشمار می آید. **عبدالله بن طاهر** و اولاد او در خراسان در مائه سوم همچنان به وادخواهی **بنی هاشم** متمایزند. دولت **بویه** میان در عراق و فارس و مخصوصاً سلطنت **عزالدوله** و **امیر عضدالدوله دیلمی** که به تشیع معروفند در مائه چهارم يك دولت شیعی است. پایتخت این امیر **شهر شیراز** در زمان خود مرکزیت خاصی بشیعیان داده و نه تنها آثار قبور اولاد ائمه از زمان ایشان در این شهر برقرار است، بلکه شعائر و آثار علویان و مشاهد آل ابیطالب، بیادگار عصر **بویه** میان در تمام ایران بفرآوانی موجود میباشد.

پس از حمله **هلاکو** و تأسیس سلاله **ایلخانیان مغول** در مائه هفتم علماء شیعه و مبلغین آن طایفه در آن جماعت بت پرست نفوذ کرده و آنان را به اسلام و تشیع تبلیغ نمودند، تا اینکه **الجایتو سلطان محمد خدا بنده** آخر قرن هفتم آن مذهب را پذیرفت و در سکه و خطبه نام ائمه اثنی عشر را ذکر و نقش نمود.

جماعت شیعه که در هر عصر بصورت جامعه «دراویش» یاد رده فرق مخفی سری در آمده و علیه سلاطین جابر عصر قیام میکردند در اواسط قرن هشتم برخلاف خانهای مغول برخاسته و در مغرب خراسان در **شهر سبزوار** سلطنتی مستقل بنام **سربداران** تأسیس کردند که متجاوز از نیم قرن دوام داشت.

امیر تیمور لنگ گورکانی جغتائی، که در آخر مائه هشتم خروج کرد، گرچه سنی حنفی بود ولی برای جلب قلب شیعیان ایران بحب خاندان **علی** تظاهر تمام داشت و با سلاله **سربداران سبزوارد** دوستی میورزید. وقتی جفای مردم شام را در عصر **امویه** نسبت بخاندان **علی** بهانه قرارداد بر آن کشور تاخته، دمشق را بقهر و غلبه تسخیر نمود، بشرحی که در تواریخ مسطور است.

در دولت نر **کمانان قراقوینلو** در مائه نهم هجری در آذربایجان توسعه عقاید شیعه بحدی رسید که **جهانشاه بن قره یوسف ترکمان** سلطان آذربایجان و فارس به آن دین مباهات میکرد

بالاخره درمائه دهم هجری (شانزدهم میلادی) اکثریت مردم ایران در سربابه علانیه بمذهب شیعه امامیه گرویده بودند در آئزمان بار دیگر درویشان شیعی «قرلباش» مذهب «قرلباشی» قیام کردند و یک سلاله ملی سلطنت ایران بظهور آوردند که بنام سلسله صفویه در تاریخ معروف است از آن سبب که آنها از اولاد شیخ صفی-الدین اردبیلی صوفی معروف (وفات ۷۳۵هـ) میباشند. ایشان که خود را از اولاد علی میدانستند دیانت رسمی ایران را در سال ۹۰۷هـ. طریقه شیعه اثنی عشریه و تابع فقه جعفری اعلام کردند. از آئزمان تاکنون که افزون از چهار صد و پنجاه سال میگذرد، آئین شیعه اثناعشریه مذهب رسمی سلطنتی دولت ایران است.

پس از انقلاب مشروطیت در متمم قانون اساسی مصوب شعبان ۱۳۲۵هـ. (اصل اول) مذهب رسمی دولت و ملت ایران را تائظهور امام عصر شیعه جعفری شناخته است. قوانین مدنی و جزائی که بعد از آن از مقامات قانونگذاری ایران گذشته غالباً مأخوذ و مبتنی بر فقه جعفری میباشد.

کتاب اخبار شیعه در اصل نبوت و اصلت قرآن شریف با اهل سنت و جماعت و کلام شیعه هم عقیده اند، ولی در مبدأ دیگر اساس دین که عبارت از - جمعیت اخبار و احادیث باشد با آنها اختلافی دارند. یعنی بسیاری از احادیث و روایات که مروی از صحابه است و ازائمه تأیید نشده است قبول ندارند. شرط صحت و اصلت اخبار و روایات را در آن میدانند که بسند صحیح و سلسله رواة معتبره یکی ازائمه اثنی عشر و خاندان رسول منتهی شده باشد.

علماء بزرگ امامیه روایات و احادیث مربوط به اصول و فروع دین را که پایه قانون شرعی و علم فقه و اصول فقه و فروع دین ایشان است از مائه سوم هجری، بعد از غیبت امام دوازدهم، جمع آوری کرده و در چهار مجموعه بزرگ مندرج ساخته اند و در امور معاش و معاد خود از آنها متابعت مینمایند. از اینقرار:

الکافی در اصول و فروع - تألیف شیخ محمد بن یعقوب ملقب به ثقة - الاسلام از اهل قریه کلین (ورامین) متوفی سال ۳۲۸هـ. مدفون در بغداد
۲ - من لایحضره الفقیه - تألیف شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی (وفات سنه ۳۸۱هـ) مدفون در ری.

۳- التهذیب- تألیف شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی (وفات ۴۶۰ هـ. مدفون در نجف)

۴- الاستبصار - ایضاً تألیف شیخ طوسی مذکور در فوق .

مجموعه احادیث و روایات شیعه را مرحوم شیخ محمد باقر مجلسی در **اصفهان** ، که از فحول علما و محدثین شیعه در مائه یازدهم می باشد در کتاب کبیری بنام **بحار الانوار** جمع آوری فرموده است که در حقیقت دائرة المعارف آن طایفه محسوب میشود . باید گفت که در بعضی مسائل فرعی و جزئیات عبادات و تکالیف شرعی اختلافات زیادی مابین فقه خاصه با فقه عامه وجود دارد که بحث در آن جزئیات از حوصله این درس مختصر خارج می باشد .

یکی از کتب مهم که در علم کلام شیعه امامیه مستند و مدرک ایشان است کتاب **تجريد العقاید**، تألیف حکیم و ریاضی دان معروف عالم اسلام **خواجه نصیر الدین محمد طوسی** (متوفی ۶۷۵ هـ.) است . مخصوصاً شرحی را که علماء شیعه مانند **علامه یوسف بن مظهر حلی** (مائه هشتم) و دیگران بر آن کتاب نوشته اند محل استناد و متابعت علماء روحانی و متکلمین می باشد . از این کتاب و شرح آن بالسنه مختلفه ترجمه و طبع متعدد کرده اند . کتاب « **باب الحادی عشر** » در اصول عقاید طائفه امامیه نیز تألیف اوست . علامه مذکور است .

تعالیم اخلاقی مجموعه کلمات قصار و خطب طولانی و مواعظ و ادعیه و اشعار شیعه و روایات و احادیث که از ائمه و مشایخ شیعه باقی مانده و بعضی

ما رسیده است ، مانند : **نهج البلاغه**، **جوامع الكلم** از **علی بن ابیطالب** و **صحیفه سجادیه** یا مناجاتهای امام **علی بن حسین** و سخنان احادیث منقول از ائمه مانند **جعفر بن محمد الصادق** و **علی بن موسی الرضا** که در کتب اخبار مانند: **اصول کافی** و **عیون اخبار الرضا** و غیره ثبت شده و دیگر کتب که علماء شیعه نوشته اند همه ادبیات بزرگی را تشکیل میدهد که در عداد لطیفترین و عالیترین تعالیم اخلاقی جهان می باشد. ایشان دستورهای متین و قواعد استوار برای صلاح حال عباد و نظام امر معاش و معاد خلایق وضع فرموده اند و حقاً سرگذشت تاریخ زندگانی **علی بن ابیطالب** و اولاد و احفاد

اوهمه نمونه‌ای کامل از بروز صفات عالیّه و مکارم خلاق مانند شجاعت و تقوی و زهد و سخاوت و احسان و عفت است.

مخالفین اهل تشیع در بعضی آداب و رسوم مانند رسم «عقد متعه» که آنرا «فحشاء شرعی» میدانند و نیز زجر و شکنجه بدنی در روز مصیبت (عاشورا) که آنرا برخلاف اصل «حفظ بدن» که از واجبات است می‌بینند و هم چنین قاعده «تقیه» که آنرا برخلاف اصول شجاعت و شهامت و مبتنی بر جبن و بددلی می‌شمارند، از آنان عیب می‌گیرند و آن جماعت را به تعصب مفرط و ضیق صدر و قبول بعضی خرافات و اوهام متهم می‌دارند. گویا از جواهر و لالی حکم و معارف که در کلمات عالیّه و سخنان بزرگان آن فرقه وجود دارد بی‌خبرند، چه اگر شیعیان بدرستی آن آداب را پیروی نمایند و آن سخنان را آویزه گوش هوش کنند، مجالی برای دق و طعن مخالفین ایشان باقی نخواهد ماند، و انصاف کدام فرقه و جماعت در جهان است که عوام آن از آفت ضیق صدر و تعصب و قبول بعضی خرافات مصون مانده باشند.



فرقه دوم - شیعه اسمعیلیه یا «هفت امامی» نام فرقه‌ایست که بعد از وفات **اسمعیلیه** امام ششم - یعنی **جعفر بن محمد الصادق** (قرن دوم هجری) امامت را حق فرزند ارشد او **اسمعیل** (۷۷۰ م.) میدانند و او را امام هفتم و آخرین ائمه می‌شمارند. این جماعت پایه مبادی و عقائد خود را بر «**ادوار سبعه**» نهاده‌اند و گویند که در هر دوری امامی موجود است که چون عداد آن ائمه به هفت برسد آن دور به انتها رسیده و دوره دیگری آغاز می‌شود. از اینجاست که آنرا **سبعیه** نام داده‌اند. ایشانرا علم کلام و فلسفه خاصی است که مجال بحث تفصیلی آن نیست.

اجمالاً، ایشان بر آنند که خداوند عالم را بوسیله قوای غیبیه دیگر که از آنجمله «عقل کلی» است خلق فرمود و از او «ماده اولی» بوجود آمد و از آن «مکان و زمان» آفریده شد پس از این پنج عامل، جهان هستی صورت وجود حاصل نمود. تکلیف هر فرد مؤمن آنست که از طریق این عوامل خمسه بمبدء رجوع نماید تا بالاخره به

عقل کلی اتصال و وحدت حاصل کند .

عقل کلی ، در عالم ماده ، بصورت آدمیان مجسم میشود و ائمه سبعة اولاد **علی** همان تجسم عقل کلی هستند.

درمائه سوم هجری **عبدالله بن مأمون** نام از ایرانیان اهواز، که گویند واز اصحاب **جعفر صادق** بوده این مبادی را مدون ساخت و گفت که از ابتداء خلقت تا انتهای عالم ، در هفت دوره هفت امام و پیشوا که مظهر عقل کلی بوده اند ظاهر شده و در کنار هر «امام» يك «ولی» قرار دارد از اینقرار : ۱- **آدم و شیث** ۲- **نوح** ۳- **اسام** ۴- **ابراهیم** ۵- **موسی** و **هرون** ۶- **عیسی** و **بطرس** ۷- **محمد و علی**. دور هفتم که از همه کاملتر است ، از **اسمعیل بن جعفر** شروع میشود.

حوادث سیاسی و تاریخ ممالک شرقی اسلام مشحون از انقلابات و حوادثی است **دعوت اسمعیلیه** که بواسطه نشر دعوت **اسمعیلیه** و قیام و شورش پیروان ایشان در ایران و ممالک همجوار بوقوع پیوسته است. ایشان درمائه چهارم هجری سلطنتی معظم در مصر تشکیل دادند که با نسیاب به **فاطمه زهرا** (ع) بنام «**فاطمه مین**» موسوم گردید. (از ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ م.) هم چنین سلطنت فدائیان **الموت** و پیروان **حسن صباح** (از ۱۰۷۲ م. تا ۱۲۵۶ م.) که مدت دو قرن در شمال ایران جایگاهی متین در کوه های شمال قزوین برقرار کرده و باعث زحمت خلفاء **بغداد** و سلاطین **سلجوقی** و **خوارزمی** و دیگر امرا و بزرگان عصر بوده اند، در تاریخ سیاسی ایران فرقه **اسمعیلیه** که آنها را «**ملاحده**» یا «**باطنیه**» یا «**حشاشون**» نیز میگویند اهمیت بسزا دارند . بالاخره **هلاکو خان مغولی** آنها را برانداخت در سال ۶۵۶ هـ. جماعت **اسمعیلیه** در عصر حاضر هنوز در ایران و هند و مشرق آفریقا پیروان بسیار دارند و امام حاضر ایشان **کریم آقاخان** است که در اروپا اقامت دارد در بعضی بلاد ایران مانند بیرجند و نیشابور و محلات و کرمان فراوان اند .

فرقه سوم شیعه فرقه سوم شیعه که در وقت حاضر در کشور یمن رسمیت دارند **زیدیه** به «**زیدیه**» معروفند و آنان چون در قرن دوم هجری بهوا-
زیدیه

خواهی زید بن علی بن حسین بر خاسته‌اند با اسم او منسوب گردیده‌اند. زید بن علی دومین فرزند امام زین العابدین در سال ۱۲۶ هـ. در کوفه قیام کرد و با هشام بن عبدالملک اموی جنگیده کشته شده و جسدش را بدار آویختند. این فرقه از تمام فرق شیعه در اصول و فروع باهل سنت و جماعت نزدیکتر میباشند. منتها در اصول معتقدند که خلافت پیغمبر خاص علی و اولاد او از بطن فاطمه زهراست و بس. هر علوی که از این اصل و نسب باشد و بزهد و علم و تقوی متصف، و باشمشیر در مملکت اسلام قیام کند حق خلافت رسول را دارد و با امامت او اذعان باید کرد. از زید روایت است که گفت: «کل من خرج من ولد فاطمة شاهراً بسیفه فهو امام». بنابراین ممکن است که دو یا سه امام در وقت واحد در اطراف جهان امامت کنند تا آنکه بر حسب تقدیر الهی یکی بر دیگران غلبه نماید. زیدیه تاحدی خلافت ابو بکر و عمر را منکر نیستند و آنهارا خلیفه میدانند و میگویند علی متعاقب ایشان باستحقاق مقام خلافت را احراز کرد از این رو بر خلاف شیعه اثنی عشریه سب و لعن خلفاء ثلاث را جائز نمیدانند. در فقه و فروع نیز بفقّه عامه و مکتب شافعیّه بسیار نزدیک میباشند.

تا قبل از انقلاب اخیر در یمن، سلاطینی که به لقب «امام» ملقب‌اند و از اولاد حسن بن علی (ع) هستند از قرن یازدهم هجری تا کنون بطریقه زیدیه در آن کشور سلطنت میکنند.

غلاة شیعه این بود مختصری از مفصل و اندکی از بسیار که درباره تشیع و فرق آن سخن گفته شد. خلاصه کلام آنکه شیعیان همه مثل اعلی و غایت قصوای کمال کونین را در وجود علی بن ابیطالب نمایان میدانند و به محبت او و اولاد او مباحثات میکنند، حتی بعضی از ایشان که آنها را «غلاة» گویند، تا جایی در حق آنحضرت مبالغه و غلو کرده‌اند که مقام او را به درجه الوهیت بالا برده و وجودش را مستحق پرستش می‌شمارند. چنانکه شاعری متخلص به طراز یزدی در مدح آن امام همام گفته است:

ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائی
 بر سر افسر سلطان ازل ظل همائی
 در پس پرده نهان بودی وقومی بضالالت
 حرمت ذات تو نشناخته گفتند «خدائی»

غلاة گرچه ظاهراً از میان رفته و کمتر اثری ازیشان باقی مانده ولی روزگاری
 در حدود غرب ایران و عراق عرب فراوان بوده اند. هم اکنون کمابیش در بعضی بلاد یافت
 میشوند و باشاربها و سبلت های آویخته که شعار ایشان است به معتقدات و اصول خود
 سرگرم اند.

باری اگر پیروان علی و اولاد آنحضرت از روی صدق و حقیقت تعالیم و مواعظ
 ایشان را دستور زندگانی خود قرار دهند و کردار و رفتار ایشان را سرمشق قول و
 فعل خود بدانند، هر آینه راه بخاح و طریق سعادت را می پیمایند و گرنه مجرد
 گفتار بی کردار و تعصب بدون تحقیق متضمن اندک سود و صلاح و رستگاری
 و فلاح نخواهد بود.

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق

بدرقه رهت شود همت شحنة النجف

گفتار نهم

وحدت ادیان

غریزه دینی نوع انسانی بحکم غریزه ای فطری که در نهاد او متمکن است همیشه بیک عقیده روحانی می گراید. اقوام بنی آدم بهر مرحله از مدنیت که رسیده اند و منتسب بهر جنس و نژاد و خون و رنگ که بوده اند و در هر صقعی از اصقاع جهان که منزل گزیده اند، همه را دغدغه ای باطنی در ضمیر موجود بوده و هست که منتهی باعتقاد بغیب میشود و بصورتی از صور دینی و ایمانی درمی آید. این خار خار باطنی و اندیشه نهانی دین اوست. ظاهر آ اشاره بهمین غریزه فطری در آیه شریفه آمده است: «**فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم**» (۱)

نخستین کلمه ای که از عیسی در «عظ جبل» منقول است این است که فرمود: «خوشابه ال مسکینال در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» (۲) مسکنت در روح همان تعظیم آدمی است در برابر قدرت غیبی و خضوع اوست در پیشگاه نیروی سرمدی. این احساس طبیعی و غریزه فطری که در طول اعصار و قرون در اطراف کره ارض همواره محرك و موجد فکر دیانت در مغز بشر بوده است او را در طریق ارتقاء و تکامل از تصورات ساده بدوی به ادیان راقیه لطیفه امروزی رسانیده و مبشر آن است که در ادوار آینده نیز همان عامل درونی و محرك ضمیر او را بسوی مراحل

بالا تر و والا تر سوق بدهد .

از اینجاست که پیشوایان مذهبی جهانی که هر يك در عصری و زمانی و در کشوری و مکانی بظهور رسیده اند ، در عین آنکه همه باختلافات موجوده در افکار و عقاید بشری واقف بوده اند ، خود را مثبت بلکه متمم دیگران خوانده اند و لاحقین سابقین را نه تنهائی نکرده بلکه مقام ایشان را اثبات فرموده اند .

عیسی باز در وعظ جبل گفت : « گمان نبرید که آمده ام تا توریة یا صحف انبیارا باطل سازم بلکه تا با تمام رسائم. » (۱) در قرآن مجید مکرر اشاره شده است به کلمه واحده که متفق علیه ارباب ادیان و اهل کتاب میباشد : « قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا ارباباً من دون الله . » (۲) و نیز فرموده است : « قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیین من ربهم لا نفرق بین احد منهم » (۳)

با آنکه غریزه اعتقاد به عالمی روحانی مانند سایر مواهب خدا
اختلاف صوری ادیان داد در فکر ابناء انسانی مشترک است و با آنکه انبیاء عظام و
جهان و نتایج شارعین بزرگ یکدیگر را نفی نکرده اند ، معذک در محیط های
غم انگیز آن مختلف و در طول زمانهای دراز ، ادیان و مذاهبی در کره خاک
 بوجود آمده اند که همه بایکدیگر ظاهراً اختلاف بسیار دارند ؛
 این مغایرت و تباین مابین عقاید و افکار دینی در طول تاریخ بشر موجب کشمکش و تراحم
 بسیار گردیده است و میوه های بس تلخ بیار آورده . بین پیروان ادیان بزرگ و یا اتباع فرق
 کوچک که متفرع از آن اصول اند در طول سنین و اعصار بیشمار و در سراسر ممالک و امصار
 جنگها و پیکار های خونین ایجاد کرده است . گاهی امرا و سلاطین حریص در
 زیر لوای مذهب بر ممالک مجاور خود حمله برده و شهوت جهانگیری و کشورستانی
 خود را بدین وسیله تشفی داده اند ، گاهی صاحبان منافع و سیاست و ارباب دهاء و

۱- متی : ۱۸/۵

۲- آل عمران : ۶۴/۳

۳- آل عمران : ۸۴/۳

کیاست دین را مانند حربه‌ئی برنده بر ضد دشمنان و رقیبان خود بکار برده‌اند. گاهی کشیشان و روحانیون و پیشوایان مذاهب برای آنکه مخالفین خود را درون اجتماعات بشری در داخله ممالک و بلاد مقهور و مغلوب سازند، تشکیلات قساوت آمیز و دستگاههای هولناک بمنظور تضیق و فشار و «تفتیش عقاید»^(۱) بوجود آورده‌اند، چه بسیار افراد که بجرم زندقه یا الحاد و به تهمت کفر و انکار بقتل رسیده، و چه بسیار نفوس زکيه که یا از دم شمشیر گذشته و یا بدار آویخته شده و یا آنکه زنده طعمه آتش گشته‌اند. تلفات جانی و خسارات مالی که جنگهای مابین پادشاهانها (بت پرستان - مشرکین)^(۲) با اهل کتاب. و یا مابین ملل خدا پرست (چون اسلام و مسیحیت)^(۳) و یا مابین فرق متفرعه از این ادیان (مانند کاتولیکها، پروتستانها، رسنیان، باشیعیان)^(۴) و امثال آنها بر نوع انسانی وارد ساخته بیش از حد احصاء و شمار است. خلاصه آنکه تاریخ سیاسی ادیان جهان مانند دفتری کلگون است که در آن «هر جا ورقی باز کنی خون بچکانی». آنچه که در سراسر اختلاف مذاهب و در کشاکش اعتقادات و افکار بین نوع بشر جنگ و جدال و خونریزی و قتال صورت گرفته و آن جرمهای شنیع و جنایات فجیع که مرتکب شده‌اند سراسر تاریخ چند هزار سال تمدن انسانی را پر از داستانهای خونین و سرگذشت‌های مصیبت بار ساخته است.

شرح جنگهای مذهبی و داستان تنازع فرق و احزاب دینی و بیان جرائم و جنایات و قتل و سفک به بهانه دین از حوصله این رساله كوچك خارج است؛ همینقدر كافی است که کتاب تاریخ گذشته هر يك از کشورهای جهان را برداشته و بر صفحات آن

۱- «تفتیش عقاید Inquisition» نام محکمه‌ای بوده که دستگاه روحانی مسیحیان کاتولیک در قرن سیزدهم میلادی در اسپانیا بقصد کشف و محاکمه و مجازات منکرین و ملحدین تأسیس نمودند و هزارها نفوس را بانها کفر و زندقه با کمال قساوت هلاک کردند. ۲- پادشاهان pagan کافرو مشرک، پادشاهان نیزم paganism - شرک، انگار دین الهی. ۳- جنگهای بین مسلمانان و نصاری که بحروب صلیبیه Crusades معروف و در طول زمان از قرن یازدهم تا پایان قرن سیزدهم میلادی در اراضی شام و فلسطین بوقوع پیوست در تواریخ بتفصیل مذکور است. در این زرد و خورده‌ها هزارها نفوس از طرفین بهلاکت رسیدند و تمام مردم ممالک اروپای غربی باملوک مسلمان مصر و شام گرفتار خونریزی بودند ۴- جنگهای تاریخی که بین صفویه در ایران و ترکهای عثمانی در طول چهار صد سال واقع شد نمونه از جدال خونین «شیعه و سنی» است

نظری افکنیم و از این مناظر هولناک و خونین که بنام «دین» برپا شده عبرت بگیریم از نخستین روز که تمدن بشری توسعه یافت و اقوام و امم از تأثر متفکرین جهان از حال یکدیگر اطلاع پیدا کردند و بین مردم جهان بایکدیگر روابط تجارتي و فرهنگی پیوسته گردید، از همان روز احساساتی **از اختلاف ادیان** از دوستی و دشمنی و حب و بغض نیز نزد ایشان پدیدار شد. اختلاف مذاهب اهل عالم خاطر دانا یان بشر را مشغول داشت حکما و دانشمندان در طول ازمنه و قرون بسیار در این باره بفکر تافتاده و مطالعات و اندیشه ها داشته اند و حاصل تحقیقات ایشان يك قسمت از علم «تاریخ ادیان» یا «تطبیق ادیان» یا «ملل و تحل» را بوجود آورده است.

اختلاف محسوسی که در ظاهر عقاید بشری نمودار بود، غالباً کار را بقدری بر محققین مشکل کرد که همه از کثرت و تعدد و پیچیدگی ادیان و مذاهب جهان و تباین و تضادی که در مسائل مربوط بخلقت یا حیات بعد از مرگ، یا موجودات اول عالم و یا مبدأ و یا معاد و امثال آن موجود است دچار حیرت و سرگردانی شدند. متفکرین، یعنی ملاحان بحر حقیقت، در این لجه بی کران و دریای ژرف شبیه به غریقی بوده اند که راه بساحل نجات نمی برده اند؛ تابعدی که بعضی از ایشان از صراط المستقیم ایمان بکلی منحرف گشتند و روح آشفته و عصیان در ایشان ظاهر گردیده و عاقبت سر و کارشان بزندقه و انکار کشید. بعض دیگر در وادی حیرت و سرگردانی افتاده و در این مرحله به پیچارگی و عجز شکوه ها ساز کردند از تراحم عقاید و پیچیدگی مسائل کلامی فریادها و ناله ها برداشتند.

عبدالکریم شهرستانی که مطالعات خود را در امر ادیان و مذاهب گوناگون بصورت شاهکار عظیم و وحید خود یعنی کتاب «**الملل و النحل**» در عالم ادب اسلامی بجای گذاشته، ظاهرأ همین حالت حیرت بر او دست داده بوده است وقتی که گفت:

«لقد طفت فی تلك المعاهد كلها ورددت طرفی بین تلك المعالم
فلم أر الا واضعاً كف حائر علی ذقن او قارعاً سن نادم»

دیگری از مشاهیر متکلمین و حکماء اسلام^(۱) در مقام بیان حیرت و سرگردانی نفس آشفته خود به قالب این کلمات تعبیر کرده است :

« نه‌ایه ادراك العقول عقال و غایه سعی العالمین ضلال
ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوی أن جمعنا فیه قیل وقال »

باز در این رباعی شیرین فارسی همین اعتراف بی خبری و اقرار بنادانی و عجز از درک حقیقت به زبانی تأثرانگیز بیان شده است .

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دو سال رنج بردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد

حکیم عمر خیام که بشرح فلسفه « بدینی Pessimism » درین حکماء و شعراء ایران معروف است ، در این رباعی شمه‌ئی از همین گونه احساسات را ابراز داشته است که میفرماید :

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند بروز گفتند فسانه‌ئی و در خواب شدند

هم چنین **حافظ لسان الغیب**، در ابیات پر شور خود از حالات روح سرگردان و تشویش نفس متحیر خویش بسیار سخن گفته است ، از آن جمله میفرماید :

« چو هر خبر که شنیدم رهی بحیرت داشت

از این سپس من و رندی و وضع بی خبری ! »

و نیز میفرماید :

« کس ندانست که منزل که مقصود کجاست ؟

آنقدر هست که بانگ جرسی می آید »

هم در غزلی دیگر بینهایت نفز و لطیف به اندیشه‌های مشوش خود بدینگونه

اشاره فرموده است :

۱ - ظاهر آ این دوبیتی‌های عربی و فارسی منسوب است به **امام فخرالدین عمر رازی**

صاحب تفسیر معروف که از ائمه علماء اسلام در قرن ششم هجری است .

حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوشادمی که از آن چهره برده برفکنم
 عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم دریغ و درد که غافل ز کار خویش تنم.. الخ
ابوالعلاء المعری شاعر معروف و فیلسوف عرب^(۱) که بالحادث و زندقه متهم
 است روح آشفته او از جدائی و تباین ارباب مذاهب موجوده در موطن او یعنی بلاد شام
 که جایگاه عقاید گوناگون از مسیحی و مسلمان و یهود و غیره بوده و هنوز هم هست ،
 چندان باضطراب افتاده که در اشعار خود دائماً به تعبیرات لطیف از این اختلاف و بینونت
 شکایت میکند. از آن جمله در شهر **لاذقیه شام** که از قدیم سکنه آن نیمی مسیحی
 و نیمی مسلمان بوده اند این تباین مشرب و تضاد مذهب او را بیشتر متأثر ساخته که
 در این ابیات چنین میگوید:

فی اللاذقیة ضجة	ما بین احمد و المسیح
هذا بنا قوس یدق	و ذاك بمأذنه یصیح
كل یعظم دینه	یالیت ادری ما الصحیح؟

ظاهراً همین افکار پریشان در نهاد او نائره طغیان و عصیان را مشتعل ساخته است
 که در قطعه دیگر پیروان تمام ادیان بزرگ عالم را بیاد انتقاد گرفته و بعضی عقاید و
 آداب ایشان را، که از اعصار دیرین و روز گاران قدیم در آن دیانات باقی است، محل طعن
 و دق قرار داده و همه را کمراه و سرگشته وادی ضلال دانسته است و میگوید:

عجبت لكسرى و اشیاعه	و غسل الوجوه ببول البقر
و قول اليهود اله یحب	رسیس العظام و ریح القتر
و قول النصاری اله یضام	و یظلم حیاً ولا ینتصر
و قوم أتوا من اقاصی البلاد	لرمی الجمار و لثم الحجر
فیا عجباً من مقالاتهم	أیعمی عن الحق كل البشر؟

۱- **ابوالعلاء** شاعر متفکر اعمای عرب، دوفرن پنجم هجری (۱۰۵۸-۹۷۹ م.) متولد در
 فربه **معرة النعمان**، شام، مدفون در معره

اختلاف مذاهب در بسیاری از جوامع بشری که اختلاف صوری ادیان و مذاهب موجب ظهور فکر گوناگون کشمکش غنیف بین جماعات و تشتتی شدید در میان ادیان جمعی است طبقات مردم ایجاد میکرده ظهور و پیدایش يك گونه مذهب عمومی و دین جمعی Syncretistic را که شامل و جامع عقاید مختلفه و موجب وحدت فکری باشد ایجاد می نموده است، زیرا که تباینات دینی و اختلافات مذهبی قهرأ موجب مفاسد و حوادث مخرب در جامعه می شده و حیات اجتماعی را در خطر می انداخته و عنایت بزرگان و متفکران و حتی سلاطین را در هر عصر و زمان بعلاج آن در دو اصلاح آن فساد جلب مینموده است. پس راه حل آن مشکل را در ایجاد وحدت ادیان و توافق مابین مبادی مذاهب جستجو میکرده اند. از این جاست که در آثار حکماء و دانشمندان و در کتب و کلمات متفکرین جهان، در زمینه دعوت باتحاد ادیان یعنی باصطلاح امروزه: «همزیستی مسالمت آمیز» کلمات و ارشادات بسیار یافت میشود.

در اینجا مثالی برای تبیین مقصود لازم است: کشور هندوستان را برای نمونه ذکر میکنیم. این مملکت از دیرباز کانون مذاهب گوناگون و مجمع ادیان مختلفه بوده و هست. در اطراف بلاد آن سر زمین وسیع کیشهای متعدد و متنوع چون هندوئیسم و بودیزم و جینیزم و زردشتی و مسیحیت و اسلام با یکدیگر برخورد میکرده اند. در عصر سلطنت شهریار دانشمند، اکبر بن همایون، کار اختلافات دینی بجائی رسید که آن پادشاه ناگزیر بمنظور رفاه و آسایش مردم کشور خود مبتکر يك مذهب واحد و عام موسوم به «دین الهی» گردید. پس این دین را بامشورت بعضی از دانشمندان روشنفکر که در دربار او بودند بصورتی منظم در آورد و بالاخره در یکی از روزهای سال ۹۷۵ ه. در مسجد جامع شهر اکبره آنرا بخلایق اعلام داشت و امر فرمود که هر شب جمعه بر همانان هندو و مشایخ اسلام از شیعه و سنی و کشیشان ژزویت و اخبار یهود و مؤبدان زردشتی و راهبان بودائی و غیرهم در ایوانی مخصوص در حضور او حاضر شده بایکدیگر احتجاج و استدلال نمایند. هم او و نواده روشنفکرش شاهزاده داراشکوه و بعضی دیگر از امراء و راجه های خیر خواه و بسیاری از مشایخ صوفیه مسلمان و «پاندیت» ها یعنی بر همانان و علماء هندو، همه مردم آن سر زمین را

بوحدت دینی و مدارا و تفاهم مذهبی دعوت میکرده اند. چندانکه در صف هندوان آئزمان شاعری موسوم به «چندر بهان برهمن» چنین گفت:

«بانی خانه و بتخانه و میخانه یکی است»

خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکی است»

هم چنین در میان شعرای مسلمان هندوستان در آن عصر، عرفی شیرازی چنین میگوید:

«چنان بانیك و بدسر كن كه بعد از مردنت عرفی

مسلمانانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند»

کبیر شاعر هندو زبان، یکی از معلمین طریقه «بهکتی Bhakti» یعنی احترام باهل دیانات و ایمان بخدای واحد است (وفات ۱۵۱۲ م.) و بابا نانک Nanak مؤسس دین سیکهیزم (متولد ۱۴۶۹ م. متوفی ۱۵۳۸ م.) و رام داس Ramdas (وفات ۱۵۸۱ م.) چهارمین پیشوای جماعت سیکهیزم و تولسیداس Tulcidas شاعر هندو (وفات ۱۶۲۳ م.) که همه صاحبان فکر و ارباب نظر و روحانیت بوده اند و بالسنه مختلفه محلی در نواحی هندوستان بزبان شعر یا نثر سخن گفته اند، همه در زمینه وحدت ادیان و تساهل مذهبی از خود سخنان نفوذ و اندرزها بجای گذاشته اند؛ آنها همه معلم مشرب لطیف توحید و یگانگی و منادی تسامح در ادیان و داعی صلح بین اقوام و ملل و نحل بوده اند. گرچه «دین الهی» اکبر پادشاه دوامی نیاورد و تعالیم بر اهله و صوفیه دانشمند تأثیری چندان ننمود، معذک باعث شد که اولاً مذهب جمعی سیکهیزم در پنجاب مستقر گشت و اکنون بالغ بر شش میلیون نفوس پیروان آنست. ثانیاً موجب شد که لاقل در بعضی از منته و امکانه در آن کشور مردم مختلف المذهب بایکدیگر قرونیه چند بتوانند بصلح و سلام زندگانی کنند.

تعالیم صوفیه اسلام برای حل معمای اختلاف ادیان و مشکل مبشرین وحدت ادیان تنازع بین ارباب مذاهب همواره بهترین راه را نشان داده است، زیرا با اعتقاد بمبدء «وحدت وجود» که رکن اساسی تعالیم ایشان است مسئله «یگانگی ادیان» بالتبع در پیش میآید و در این مقام است که

همه ابناء بشر دست از ینوبت و عناد و دوگانگی و جدائی برداشته و ره نور طریق صلح و سلم و محبت و مدارا میشوند. خدارا واحد و انبیاء را از نور واحد و ادیان ایشان را جامه های گوناگونی می شمارند که بر اندام شاهد واحد آراسته است، و میگویند:

«هر در که زدم صاحب آن خانه توئی تو!

هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو!

در می کده در دیر که جانانه توئی تو!

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو!

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه.

در آن میان شیخ محی الدین بن العربی^(۱) یکی از بزرگترین مشایخ صوفیه است، مکتب لطیف او نزدیک به هشتصد سال است که همواره مورد متابعت ارباب وجد و حال و اصحاب ذوق و عرفان می باشد. این مرد صاحب دل نیز همین نکته را در این قطعه بصراحت تمام بیان می فرماید و آئین محبت و کیش عشق را بالاترین ادیان جهان قرار میدهد و می فرماید:

«لقد كنت قبل اليوم انكر صاحبی اذالم یکن دینی الی دینه دان»
 «فاصبح قلبی قابلا کل صورة فمرعی لغزلان و دیرا لرهبان»
 «و معبد اوئان و کعبة طائف و الواح توریة و مصحف قرآن»
 «أدین بدین الحب کیف توجهت رکائبه، فالحب دینی و ایمانی»

مولانا جلال الدین^(۲) کیفیت اختلاف عقاید و آراء مردم جهان و همچنین دعوت خلق را بصلح عام و محبت تام که موجب ترک حضام مهلك و شقاق مفسد می باشد، در ضمن تمثیلات لطیف و مؤثر و اشعار شورانگیز در مثنوی خود بیان فرموده.

۱- ابن العربی (محیی الدین بن عبدالله بن العربی) از مشایخ متصوفه قرن هفتم هجری (متولد ۵۶۱ متوفی ۶۳۸ هـ) متولد در اندلس (موریسیه) و متوفی در دمشق صاحب کتاب «الفتوحات المکیه» و کتاب «فصوص الحکم» و تفسیر قرآن در تصوف و غیره.

۲- مولانا جلال الدین محمد البلخی ثم الرومی، صاحب مثنوی معنوی، بزرگترین شاعر صوفی ایران متولد در ۶۰۴ هجری در بلخ و متوفی در سال ۷۶۲ هـ. در قونیه آسیای صغیر. فرقه دراویش مولویه در ترکیه منتسب باو هستند.

از جمله در قطعه تمثیلی ساده، ولی پر معنی آنرا تشبیه میکند بچند نفر از مردم بلاد مختلف که دیناری داشتند و بر سر آن بودند که با آن انگوری بخرند، ولی چون الفاظی را که برای معنی «انگور» وضع شده و هر قوم بزبان خود میگفتند مختلف بود، حقیقت انگور را رها کرده در سر لفظ آن بمشاجره پرداختند (۱). می فرید:

«چار کس را داد مردی يك درم .	هر یکی از شهری افتاده بهم .
پارسی و ترك و رومی و عرب ،	جمله با هم در نزاع و در غضب .
فارسی گفتا «ازین چون وارهیم	باید این را هم به انگوری دهیم»
آن عرب گفتا ، «معاذ الله لا	من «عنب» خواهم نه انگورای دغا
آن یکی کو ترك بود گفت، ای «کرم،	من نمیخواهم عنب خواهم «آزم»
آنکه رومی بود، گفت، «این قیل را	ترك کن خواهم من «اسطافیل» را
در تنازع دست بر هم می زدند	که ز سر نامها غافل بدند
طالب سری عزیزی صد زبان	گر بدی آنجا بدادی صلحشان

ارباب ادیان این چند نمونه و شاهد از کلمات صوفیان عظام برای اثبات در اصول کلی متحدند مقصود کفایت میکند و اگر هر آینه بکتاب و نوشتجات ایشان مراجعه شود آنقدر نزاع صلح و سلام و اندرز بمحبت و وحدت می یابد که تکرار آن از حوصله این مقال خارج خواهد بود .

تجزیه و تحلیل و مقایسه و تطبیق اصول عقاید ملل و دیانات معلوم می نماید که پیروان کیشها و اصحاب مذاهب باهمه اختلافی که در فروع دارند جملگی در جوهره اصلی و حقیقت مبدء بایکدیگر متفق میباشند، تنها در عبادات و رسوم و آداب ظاهری و کلمات و اصطلاحات صوری است که بین آنها تباین و مغایرت مشهود میشود. هر چند در بعضی مبادی کلامی و اصول فلسفی ایشان نیز اختلافات ظاهری و جزئی ملاحظه میتوان کرد، معذک در مبانی و کلیات و اصول اتفاق ذاتی و جوهری دارند. گوئی هر يك بنوعی راه اتحاد و یگانگی میپیمایند و در حقیقت همان مبانی واحده ادیان بمنزله لب و مغز آنها

میباشد و دیگر امور قشر و پوستی بیش نیست که بر حسب عادات راسخه و رسوم متداوله در طول مروریام و دهور در اذهان متشکل شده و جمال رخسار حقیقت را پوشانیده و بهر دینی رنگی و صورتی جدا گانه داده است. تعالیم واحده که در اصول دیانات بشری یافت میشود همان مبادی است که از برکت آن قوام و بقاء جامعه بشریت بحصول پیوسته و موجب سعادت و آرامش جماعات و افراد بنی آدم شده است. اگر اولاد آدم توانسته اند در این کره خاک چند صباحی بسعادت و سلام زیسته و طریق سعادت و نجاح و ترقی و تقدم را طی کنند تنها در پر تو همان اصول مشترک و مبادی واحده بوده است و بس. اکنون سزاوار است که از بعضی از این مبانی مشترک و مبادی واحده چند کلمه بایجاز سخن گوئیم، و نمونه و مثالی چند ایراد کنیم:



اعتقاد به نیروی اولین امر مشترك که در اصول معتقدات همه ادیان حیه راقیه **واحد غیبی ازلی**، با وجود همه اختلافات صوری که در انواع و اجناس والوان بشری **یایگانه پرستی** موجود است و همه آدمیان بر آن بوجهی اتفاق دارند، همانا اعتقاد به «یک نیروی جاویدی غیبی متعال» است که آفریدگار کیهان و بی نهایت وزنده جاوید و مدبر عالم وجود میباشد و همه کمایش بر آنند که درک کنه حقیقت آن قدرت غیبی مافوق توانائی فکر و اندیشه بشر است.

مفهومه من اعرف الاشياء و کنهه فی غایة الخفاء

«یهوه» در نزد یهود و «هو» در نزد مسلمانان و «اوم» در نزد هندو، رمزی واسمی از همان قوه غیبیه واحده است و قرآن باین معنی اشاره میفرماید: **«قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی»** (۱)

در کیش هندو که هر چند بزرگترین نمونه «پاننیزم» و شرک و قول به تعدد آلهه «Polytheism» شمرده میشود، معذک مبنای آن کیش بر این است که - در کیهان یک موجود اعلی، علة العلل سایر موجودات و مافوق همه آلهه، ازلی وابدی و بدون آغاز و انجام و مبرا از زمان و مکان و منزله از صفات و اضافات وجود دارد. (۲)

۱-سورة الاسرا :- ۱۷/۱۱۰

۲- سرزمین هند ص ۱۶۹

در مذهب «ودیک» از آن موجود اعلی و متعال گاهی به Visvcdoca یعنی «آله کل» تعبیر کرده اند و آنرا مانند خدائی مافوق همه خدایان متعدده پرستش مینمایند، گاهی او را پوروسا «Purusa» یعنی ذات علوی، گاهی برانا یعنی «روح مطلق» نام میدهند. اسامی دیگر نیز بر آن نهاده اند که همه معنای «وجود مطلق واحد علوی» را می فهماند. (۱)

بودا هر چند در تعالیم خود از ذات الوهیت بعنوان «اله» بحثی مستقل بمیان نیاورده، ولی در تلوسخنان خود بوجود یکتای يك قوه نهائی که جهان بسته بذات اوست اذعان میکند و این قوه غیبی را منتهای حقیقت و سرمدی میداند و از آن به تاتاسگاتا «Tathagata» تعبیر کرده و برای او اوصافی قائل شده که بسیار شبیه باوصافی است که هندوان درباره رباعلای خود «برهما» بیان کرده اند. این اصطلاح که گاهی بعنوان لقب شخص بودا نیز استعمال شده، اشاره است بقدرت واحده ازلی یعنی همان که ارباب ادیان تعبیر به «خدای واحد» کرده اند.

هر نفس بشری از آن دقیقه که متوجه به حقیقت مرگ و زوال عمر خویش شده، منتسب بهر قوم و ملت و وابسته بهر کیش که بوده در این عقیده ثابت گردیده که قوه قادره غیبی مدبر عالم را مرگ و فنائی و ابتدا و انتهای نیست و او همیشه باقی و جزا و همه چیز فانی است. همچنان بر آن رفته است که از درون دل انسان رابطه ئی نهانی با آن قدرت محیط بر جهان برقرار است. و هر آدمی نه، بلکه هر جانور و گیاه و سنگ را، راهی با آن حقیقت مطلق در میانست و از این معنی تعبیر باین عبارات شده است که بزرگان جهان بزبان های گوناگون گفته اند :

«الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق»؛ «در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست»
 «ملکوت آسمان در دل انسانست» امثال این کلمات تامات. ندائی که در درون قلب آدمی همیشه بلند است و او را با مورمبقیه امر و از کارهای مهلکه نهی میکند، از درگاه همان قوه غیبی ازلی برخاسته میشود.

«در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست!..

نخستین حکمی که در احکام دهگانه بموسی نازل گردید امر به «توحید» بود و در آنجا گفت: «ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد و من هستم یهوه خدای تو، هیچ صورتی نتراشیده و هیچ تمثالی برای خود مساز و بر آنها سجده مکن (۱)». کلمه توحید در دیانت اسلام از همه ادیان روشن تر و صریح تر است که فرمود: «**قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له كفواً احد** (۲)»

اتفاق مادیون و الهیون مادیون که اصول و قواعد «فلسفه طبیعی» را پیروی میکنند، جوهر فرد از دیر باز یعنی از، زمان ظهور علم فلسفه مادی در کشوریونان، ظهور دیمقراطیس Democritus حکیم مادی (تولد ۴۶۰ ق.م. وفات ۳۶۲ ق.م.) تا امروز مشرب ایشان بامبادی الهیون و ارباب ملل و انبیاء علی الظاهر مغایرت دارد. ایشان بسبکی و روشی دیگر عالم را مطالعه کرده و علی الظاهر منکر وجود قدرت شاعره الهیه مافوق «طبیعت عمیاء» میباشند، ولی پس از گذشت قرنهای دراز که در عالم ماده به کنجکاوی پرداختند و بیش از هزاران تجربیات حسی و تجزیه ها و تحلیلهای عملی که در عالم عناصر کردند و در آزمایشگاههای خود رنجها برده و بررسیها نمودند، عاقبت عالم هستی را از دو چیز مرکب دیدند: قوه «Energy» و ماده «Matter»

علم شیمی جدید از زمان حکم فرانسوی لوازیه Lavoisier (۱۷۶۴ م) تا کنون از یکطرف بتجزیه و تحلیل «ماده» پرداخته و ثابت کرده است که عالم مرکب از نود و چند عنصر مفرد و بسیط است که هر يك آنها نیز بنوبت از دقایق بسیار خرد - «Molecules» ترکیب یافته و هر يك از آن دقایق نیز از يك یا چند جواهر صغیر فرد - «Atoma» مرکب شده اند و منشأ آنها همه حرکتی و جنبشی نهانی و اسرار آمیز است که در آن جواهر فرد از ازل بوجود آمده است و فهم حقیقت آن میسر نیست. علم فیزیک، از طرف دیگر هم از زمان نیوتن انگلیسی بتحقیق و مطالعه «قوه» مستور در ماده

پرداخته است و نوامیس و قوانین بعضی نیروهای موجود در عالم طبیعت را مانند حرکت، حرارت، نور، الکتریسته و صوت و غیره در تحت مطالعه و تسخیر در آورده است. بالاخره در نتیجه تحقیقات دراز، آینشتن Einstein و دیگران باین نتیجه نهائی رسیده اند که ماده و قوه هر دو مظهر شیئی واحد هستند: « $E=mc^2$ »^(۱) و آن هر دو از جوهر فرد یا Atom بوجود آمده اند ولی ظاهر آمعفی و مستور. در این سنوات اخیر دماغ کنجکاو بشری تا حدی بر نیروی نامتناهی مستقر در آن جوهر بسیار خرد و صغیر راه یافته و تجزیه آن موفق شد، و دانست که در درون آن ذره حقیر که برای هیچ آلت بصری رؤیت آن ممکن نیست، چنان قوه ای عظیم ذخیره است که فی المثل بکمتر از یک ثانیه می تواند کره ارض را منهدم سازد!!! پس با انعام بعظمت و قدرت و مجهول بودن کنه و حقیقت آن ذره ناچیز در برابر نیروی نامتناهی که در آن مستتر است سر تعظیم فرود آوردند. کوئی در اینجا مادیون و طبیعیون با موحدین و الهیون هم آواز شده و هر دو گفتند:

«دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی»

بعضی از بزرگان عارفین که از راه جذب و حال نیز همین راه را رفته و به مقصد رسیده اند، صدها سال قبل از علماء طبیعی بقدرت و عظمت ذره «آتومی» که جسد آدمی را تشکیل می دهد پی برده و آنرا ستایش کرده و گفته اند^(۱).

انزعج انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر؟
وانت الكتاب المبين الذی با حرفه اضمز المضمّر!!

«بعد ازینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است»

تطبیق تعالیم انبیا و مبادی فلاسفه انبیا یعنی هادیان روحانی بشر با نیروی نهانی وجود
از دریچه دل سروکار دارند. در حقیقت راهنمای
۱- اعتدال و میانه روی

آدمیان به اموری هستند که هائف و جدان و «روح

قدسی» آنرا بقلب ایشام الهان می کند. همچنین بشر را از کارهایی نهی میکنند که «معلم

۱- آلبرت آینشتن حکیم آلمانی (۱۹۵۵-۱۸۷۹ م.) واضع این معادله است: یعنی «انرژی

برابراست با ماده ضرب در مربع سرعت نور»

وحی» آنرا ناپسند می‌شمارد. آن روح نهفته در مغز بشر چیست؟ و از کجاست؟ همان است که آنرا «عقل» یا «سروش» نام داده‌اند. در حقیقت مبادی اخلاقی که انبیاء برای سعادت ابناء بشر وضع کرده‌اند درست منطبق است با آنچه که خود و وجدان انسان با و املاء می‌کند. پس هر چه حکم عقل است همان حکم شرع است (۱) از اینجاست که حکماء یونان، یعنی پیروان منطق و استدلال، در مبادی اخلاقی خود قائل به حسن و قبح عقلی شده‌اند و بر آنند که خرد ذاتی نیکی و بدی را با آدمی می‌آموزد.

از جمله امور پسندیده عقلی یکی که بدون استثناً مورد قبول تمام فرق ادیان بشری و سراسر مکاتب فلسفی جهان بلکه پایه نظام تعلیمات اخلاقی ایشان است همانا اصل «اعتدال» می‌باشد. در همه مکاتب فکری، اعم از ارباب مذهب و اصحاب فلسفه، «اعتدال» یعنی آنچه در «وسط» قرار دارد ممدوح و پسندیده است و آنچه در دو طرف آن، یعنی «افراط و تفریط» واقع است مذموم و نکوهیده شمرده می‌شود. قرآن مجید را در فضیلت میانه روی تمثیلی است لطیف که در کلماتی فصیح و زیبا این دستور را بیان می‌کند، و در این آیه می‌گوید: **و لا تجعل یدک مغلوله الى عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً (۲)**

بودا اساس تعالیم خود را بر روی ستایش «راه وسط» (۳) قرار داده و این همان است که در قرآن شریف به «**عراط المستقیم**» تعبیر شده. زیرا خطی که از مرکز دائر می‌گذرد مستقیم است و اقصر خطوط. ولی خطی که از قطبین عبور می‌کند، منحنی و اطول خطوط است. از اینرو مسلمانان از درگاه خداوند همه روزه «راه راست» را طلب می‌کنند چونکه نزدیکتر بمقصد است. در طبیعت بشری تمایلی موجود است بسوی افراط، یعنی هوا و هوس و زیاده روی در ملذذات، این تمایل را در زبان تمثیل به «**وسوسه شیطان**» تعبیر کرده‌اند. میل و شهوت انسان با امور باطله فانیه جهان که ظاهری فریبنده دارند و انسان را گمراه می‌کنند «**کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ماء**» مانند لذائذ جنسی و تمتع از مال و حب جاه همیشه بشر را از حد اعتدال و نقطه پسندیده وسط دور می‌کند

۲- «کما حکم به العقل حکم به الشرع» از اصول و قواعد دینی اسلام است

۲- الاسراء ۱۷/۱۳

۳- وسط «**Middle Path**» از اصول اولیه مذهب بودائی است (نظر کنید به ص ۷۷)

وسرا انجام بیکی از دو طرف ناپسند افراط یا تفریط میکشاند. ازینرو احترام از آنها راهم مواظب بزرگان انبیای بزرگان وحی وهم حکماء عظام بلسان منطق دائماً توصیه میکنند. و هر دو گروه پایه تمام مبادی سعادت انسانی را بر قاعده «عدالت» یعنی **طریق وسط** قرار داده اند که «خیر الامور» است.

استاد الفلاسفه **خواجه نصیر الدین محمد الطوسی** در رساله معروف «اخلاق ناصری» در حکمت عملی و تهذیب اخلاق که صفات شریفه نفسانی را بر حسب مکتب ارسطو و دیگر حکماء یونان بحث و تحقیق کرده است پایه و مبنای تمام مکارم نفسانی را بر عدالت نهاده و گفته است:

«در فصلی از کتابی که حکیم **ارسطاطالیس** راست در فضایل نفس و **ابو عثمان دمشقی** از یونانی عبری نقل کرده است و استاد **ابو علی** (مسکویه) آن فصل را بعینه در کتاب «الطهارة» ایراد کرد است.

اشارتی ظاهر است بدین حال و در اینجا آن فصل بفارسی نقل کرده شد و آن این است: مرتبه اولی از مراتب فضایل که آنرا سعادت نام کرده اند این است که مردم اراده و طلب در مصالح خویش اندرین عالم محسوس و امور حسی که تعلق بنفس و بدن دارد صرف کند و از تصرف او در احوال محسوس از **اعتدال** که ملایم آن احوال بود خارج نشود. و در این حال طبع مردم هنوز ملابس اهواء و شهوات بود الا آنکه اعتدال نگاهدارد و از افراط تجانب نماید...»

و نیز در جای دیگر در شرف عدالت بر دیگر فضایل و بیان تعادل عناصر که موجب بقای عالم اند میفرماید:

«.... باری تعالی به فضل و عنایت خویش چنان تقدیر کرده که هر چهار (عنصر) در قوت و کیفیت متکافی و متساوی افتاده اند تا یکدیگر را بکلی افنا نتوانند کرد. و اشاره بداین معنی قول صاحب شریعت است آنجا که گفته «بالعدل قامت السموات والارض» غرض آن است که ناموس بعدالت کلی فرماید تا اقتدا کرده باشد بسیرت الهی...» و در این معنی **خواجه شیراز** نیکو فرموده است:

چون دورفلک یکسره بر منهج «عدل» است

خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل
علاوه بر نوامیس شرایع آسمانی، در قوانین بشری که مدبر امور اقوام جهان و ناظم جوامع انسان است چنان وحدتی مشاهده میشود که گویا قانون گذاران امم عالم که همه خردمندانی حکیم بوده اند، در ازمنه مختلف و امکانه گوناگون بر قبول، اصل «عدالت» همه متفق بوده اند و بر اساس «عدل» است که حقوق بشری را پایه گذاری کرده اند. پس عجب نیست اگر هر قانون و شریعتی خواه الهی و خواه بشری در جامعه انسانی وضع شده یا بعد بشود همه در معنی و مقصد متحد باشد.

هنگامیکه در سال ۱۹۰۱ م. لوحه قوانین **هامورابی** Hammurabi پادشاه بابل (۱۹۵۵ ق.م.) در ویرانه شوش کشف گردید. علمای غرب با تعجب مشاهده کردند که این مقنن باستانی در چهار هزار سال قبل ۲۸۲ ماده قانون وضع کرده و نه تنها بر قانون گذاران روم و واضعین حقوق رومی سبقت گرفته، بلکه شش قرن قبل از آنکه موسی، شارع عبرانی، قوانین خود را از پیشگاه یهوه دریافت فرموده باشد خداوند حق عدالت را برای بشر بقلم این پادشاه بابلی وضع و مقرر کرده بوده است، این معنی چندان موجب حیرت گردید که در همان اوایل **ویلهلم دوم** William-2 امپراطور آلمان (۱۸۸۸-۱۹۱۸ م.) در نامه مشهوری که یکی از امیرالهای خود نگاشته، مدعی شد که باری تعالی نیروی تقنین و حق تشریع را بنوبت به برگزیدگان خود الهام میفرماید. بزعم او **هامورابی و موسی** Moses (۱۴۰۰ ق.م.) و **شارلمان** Charlemagne (۸۰۰-۸۱۴ م.) امپراطور فرانسه و **لوتر** Luther (۱۵۴۶-۱۴۸۳ م.) مصلح پروتستان در آلمان، و بالاخره **ویلهلم اول** William-I (۱۸۷۱-۱۸۸۸ م.) پادشاه پروس و امپراطور آلمان وجد اعلای او، همه از این برگزیدگان آلهی بوده اند. که قدرت وضع قانون از طرف خداوند بآنها اعطا شده بوده است.

این نامه گرچه سبب جنجال و گفتگوی بسیار شد، ولی با همه اجمال یک پرتو حقیقت ثابت از آن متجلی است و آن همان نکته وحدت اصل حقوق بشری و اتحاد اساس قوانین جهانی است که همه بر پایه «عدالت» برقرار اند.



۲- صدق و راستی انبیاء عظام، یعنی شارعین ادیان و شرایع و حکماء بزرگ، یعنی مؤسسين مکاتب فلسفی عقلانی، هردو گروه، آدمی را بصدق و راستی اندرز داده‌اند و آن صفت پسندیده را مایه سعادت و بقا شمرده، کذب و ریا را باعث زوال و شقاوت دانسته‌اند. هیچ‌گونه اختلافی در این باب مابین افراد و جوامع انسانی موجود نیست. نزدشت دروغ را بزرگترین سیئات و مظهر خدای شر «اهریمن» میداند. راست‌پنداری و راست‌گفتاری و راست‌کرداری را مسبب نجات روان و جلوه گاه‌خیر «یزدانی» می‌شمارد. وی درست‌مانند بود است که او نیز در تعالیم خود بر راستی توصیه کرده و دروغ‌گوئی را یکی از محرمات هشتگانه شمرده است (۱) در احکام عشره موسی همچنان آمده است که: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده» (۲) قرآن می‌فرماید: «والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون لهم. مایشاؤون عند ربهم ذلک جزاء المحسنین» (۳). و نیز در جای دیگر پیغمبر اسلام از خداوند صدق و راستی را طلب میکند: «رب ادخلنی مدخل صدق و اخر جنی مخرج صدق» (۴). حکیمان و برهمنان هند که آخرین حلقه در سلسله ایشان مهاتما گاندی، حکیم معاصر زمان ماست، همه در کتب و آثار خود این عبارت را تکرار کرده‌اند که «خدا راستی است و بس» و سعدی گفته است:

«صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست»

بحکم عقل صفت شریفه صدق است که علت بقاء و دوام هیأت جامعه انسانی در طول تاریخ تمدن او بوده و باعث توفیق او در زندگانی مادی و معنوی و کامیابی در حیات فکری و اقتصادی شده است. انحراف از آن بالبداهه مستلزم شقاوت و بدبختی و بالاخره زوال جامعه بشری خواهد شد.

«صدق کوش که خورشید زاید از نفست»

که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست.

۱- رجوع شود بگفتار ششم از همین رساله ص ۷۸.

۴- الاسراء ۱۷، ۷۹

۳- الزمر: ۳۹/۳۳

۲- سفر خروج ۱۶، ۲۰



دیگر از مسائل متفق فیه که هادیان ابناء بشر در آن همه هم
۳- عفت و پاکدامنی آوازند همانا ملکه حمیده عفت و پا کدامن است. از آنجائیکه
 بقا و دوام هیئت جامعه انسانی بر پایه استحکام «خانواده» برقرار
 است و سعادت خانواده جز با پاکدامنی و عفت نفس و برچیدن افراد امن خود را از شهوات
 و ملذات جنسی میسر نیست، از این رو ملکه شریفه عفاف نفس هم در کلمات انبیاء و
 هم در سخنان حکما مستحسن شمرده شده و در تمام ادیان و مکاتب فکری بدون استثناء
 آنرا توصیه کرده پلیدی دامن و شهوترانی را پیغمبران و متفکران جهان گناهی عظیم
 شمرده و گفته اند. «نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود»
موسی در احکام عشره زنا را منع کرده ^(۱) **عیسی** در این درس اخلاقی از این
 درجه بالاتر رفته و گفته است که :

«شنیده اید که به پیشینیان گفته اند، زنا مکن. لپکن من بشما میگویم هر کس
 بزنی نظر شهوت اندازد هماندم در دل خود با او زنا کرده است...» ^(۲) در قرآن مجید
 در این باره چنین آمده «**ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة و سوء سیلا**» ^(۳) و در جای
 دیگر گفته: «**قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی
 لهم ان الله خبیر بما یصنعون**» ^(۴) دستور عفت و پا کدامن بینه جزء هشت اصل
 ابتدائی دین بود است (رجوع شود به ص ۷۷ از همین کتاب).

از جمله سخنان بسیار عارف و حکمای ایران در فضیلت پا کدامن، یکی در این
 غزل از **شیخ سعدی** اندرز جامعی است که ختام سخن قرار میدهیم :

«پاکیزه روی را چو بود پا کدامن	تاریکی از وجود زداید بروشنی
گر شهوت از خیال دماغت بدر رود	شاهد بود هر آنچه نظر بروی افکنی
شاخی که سر بخانه همسایه میرود	تلخی بر آورد مگرش بینج بر کنی»



دیگر از امور متفق فیه که بزرگان عالم در آن اشتراك عقیده

۴- احترام بذوی الحیات دارند ، احترام بجان ذوی الحیات است، نهی قتل نفس و نکوهش کم آزاری بجانوران خونریزی در تمام ادیان بشری آمده و این عمل در همه مذاهب الهی و مکاتب فلسفی بسیار مذموم و از گناهان کبیره بشمار میاید.

بود اهمیت آن آزردن جانوران را از محرمات شمرده، یعنی کشتن همه حیوانات را منع کرده و آنرا یکی از احکام عشره مذهب خود قرار داده ، در احکام موسی نیز از این عمل نهی شده است (۱). عیسی آن حکم را بحدی محترم شمرده و تا آنجا رفته که گفته است: «شنیده اید که باولین گفته شده است قتل مکنید و هر که قتل کند سزاوار حکم شود لیکن من بشما میگویم که هر که بیرادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد (۲). در شریعت اسلام همچنان قتل نفس از محرمات کبیره شمرده شده است: «ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق» (۳). بلکه اهمیت آن در نزد شارع اسلام بقدری است که قتل نفس فرد واحد را در عرض قتل جمیع مردم قرار داده که: «انه من قتل نفساً بغير نفس اوفساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً و من احیایها فکانما احیای الناس جميعاً» (۴)

فردوسی حکیم طوس این معنی را بپارسی زبانان چنین اندرز داده :

«میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنگ دل که خواهد که موری شود تنگدل»
سعدی فرموده :

«زیر پایت گریبدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل»

۱ - سفر خروج: ۲۰/۱۴

۲ - متی: ۲۲/۵

۳ - الانعام: ۶/۱۵۱

۴ - المائدة: ۳۱/۵



مذمت افراط در حب دنیا و علاقه بمال و منال و حرص به زخارف
این جهان، در تعالیم همه رهبران بشری، انبیاء و حکما، ذکر شده
است. پیمبران عظام و متفکرین بزرگ بالسنه کونا کون در
طی اعصار و قرون، بنی نوع انسان را به بطلان جهان مادی و خسران

۵ - زهد و و پارسائی

امور دنیوی و فناوی اعتباری مال دنیا متوجه ساخته و بزهد و ترك دعوت کرده اند. صفت
حمیده زهد که آنرا در اصطلاح اهل علم «Asceticism» گویند، از زمان حکمای یونان
قدیم تا امروز صفتی پسندیده و ممدوح شمرده شده. مسیحیان پا کدل هم از بدو امر در این
راه قدم نهاده و دامن از مال و منال و لذایذ و حظوظ دنیوی بر چیده و دیرها برای تارکان
دنیا برپا ساخته اند. اینک افزون از هزار سال است که رسوم و آداب «رهبانیت» در
نزد ایشان مستحسن و متبع می باشد، و در سراسر عالم مسیحیت زهد و انزوای در دیرها و
صومعه ها را وسیله تقرب بدرگاه الهی میدانند. این روش اخلاقی در نزد مصریان قدیم
و احبار یهود و صوفیه و دراویش اسلام رواج کامل داشته و دارد. هندوها و جین ها
بخلوص عقیدت تن خود را عرضه انواع ریاضیات شاقه قرار میدهند تا دارای ملکه
مسك نفس و ضبط هوی و هوس شده و بمقام صفای باطن یعنی «مکشی» نائل گردند.
ایشان زهد و ریاضت را مقدمه تکمیل نفس در این حیات ظاهری می شمارند. بودا
همین مبدء را شبیه بدستور مسیحیان به پیروان خود تعلیم داده است (۱) و دیرهای
مخصوص و سازمانهای متینی تأسیس کرده که آنرا «سنگها» Sangha مینامند و
بسیار شبیه به صومعه ها و دیرهای «Monasteries» رهبانان مسیحی است در آنجا
راهبان بودائی بگدائی و در یوزگی و زهد مطلق عمر میگذرانند. وی دستور داده
است که هر آدمی باید برای تربیت نفس خود چند صباحی در آنجا باراهبان دیگر زیر
نظر معلم کامل روز بگذراند.

عیسی در باب زهد کلامی آسمانی دارد و تشلیلی لطیف آورده و فرموده است:

۱ - اشتراك و یا شباهت مبادی در تعالیم بودائی و مسیحی بقدری است که حتی در بعضی امثال
و حکایات که در انجیل منتسب به عیسی می باشد در جاتا کا- کتاب سرگذشت حیات بودا- عیناً نیز آمده
است، هم چنین در کتاب امثال ایزوپ بعضی از آنها دیده میشود.

«کنجهای خود را در زمین نیندوزید، جائیکه بیدوزنک زیان میرساند و جائیکه دزدان نقب میزنند و دزدی مینمایند، بلکه کنجهای بجهت خود در آسمان نیندوزید..... زیرا هر جا کنج توست دل تو نیز در آنجا خواهد بود...»^(۱) در دیانت شریفه اسلام که دین سعی و عمل و مذهب اجتماعی است گرچه «رهبانیت» در آن منسوخ است^(۲)، ولی باز از حرص و آرزو جمع مال و اندوختن زروسیم بسیار نکوهش شده و در قرآن عذابی دردناک بکیفر جمع زروسیم و حب مال مقرر گردیده، و فرموده است: «والذین یکنزون الذهب والفضه و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم»^(۳)

داستان مفاوضات و اندرزهای یکی از بزرگان عهد قدیم با صاحب مال حریصی که ثروت بسیار اندوخته بود، در حکایات و روایات غالب ملل آمده است. نزد یونانیان داستان سلون حکیم^(۴) و کریسوس^(۵) پادشاه دولتمند سارد^(۶) و در نزد یهود داستان موسی و قارون^(۷) ازین قبیل است^(۷) که در قرآن مجید نیز ذکر شده^(۸). در اخبار دیگر ملل همه نظائر این داستان دیده میشود. همه جا مرد فرزانه الهی حریص دنیا طلب را نصیحت کرده که - «احسن کما احسن الله علیک» و او را به تباهی مال و بیهودگی زخارف جهان عمل خیر اندرز فرموده، لیکن او نشنیده «و عاقبتش شنیدی»^(۹). عاقبت کار آن حریص سیه روز به فتنای اموال او و فرو رفتن کنجهایش بزیر زمین خاتمه می پذیرد.

احوال کنج قارون کایام داد برباد - در گوش گل فرو خوان تازر نهان ندارد^(۱۰)

۱- متی: ۱۹/۶

۲- در حدیث شریف است که: «لارهبانیه فی الاسلام»

۳- التوبه ۳۴/۹

۴- سلون Solon حکیم یونانی اهل آتن، مقنن و فیلسوف قدیم، متولد ۶۳۸ ق م. متوفی

۵۵۹ ق م.

۵- کریسوس Croesus پادشاه لیدی قرن ششم ق م که مغلوب کوروش کبیر گردید و مانند قارون ضرب المثل ثروت وافر و مال گزاف است.

۶- تاریخ هرودت، ۲۹.

۷- سفر اعداد ۱۶، تلمود ۸- الفصص: ۲۸/۷۶ ۹- گلستان: باب ۸ ۱۰- حافظ

در انجیل کلمه ایست که صورت مثل سایر حاصل کرده میگوید: **زردوستی ریشه همه بدیها است** یعنی: (۱)

« **Tha love of money is tha root of all evil** » ، همین کلمه در روایات اسلامی بعینه وارد شده از کلام پیغمبر که فرمود: « **حب الدنيا رأس كل خطیئة** » (۲)

به بداهت عقل هر گاه محبت مال بحد افراط برسد و آدمی در این راه از حد اعتدال تجاوز کند موجب و منشأ مفاسد اخلاقی دیگر در نهاد او میشود. امراض ناپسند نفسانی مانند حرص و حسد و بخل و خست و غیره همه از لوازم آنست. که مبتلا می گردد. و بالعکس چون این غریزه در تحت قبضه وجدان باشد باعث ظهور صفات شریفه و مکارم اخلاق در نفس آدمی می گردد و به کرم و بینیازی و دستگیری از ینوایان و برواحسان و اعطاء صدقات و قناعت آراسته میشود. قبح آن يك و حسن این يك در همه ادیان و مذاهب، بزبان همه حکماء و متفکرین جهان، بالسنه مختلف، تعلیم داده شده و آنقدر در این باب سخن گفته اند که نقل آنها مافوق طاقت است. از سخنان بسیار ما فقط باین دو بیت **خواجه شیراز** اکتفا می کنیم:

« توانگر دل درویش خود بدست آور

که مخزن زرو کان درم نخواهد ماند

بر این رواق زبرجد نوشته اند بزر

که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند...»

نمیتوان تصور کرد که در جامعه بشری دینی و مذهبی و یا مکتبی فلسفی وجود داشته باشد که در این نصیحت و پند با **حافظ شیراز** هم آواز نباشد.



دین تحقیقی باری، مسائل کلی اصولی در تعالیم اخلاق مشترک بین ارباب
و دین تقلیدی دیانات بسیار است و این گفتار مختصر را مجال بحث و تحقیق
در همه آنها نمیشاید. همین قدر، از این چند امر اساسی که در تعالیم انبیاء عظام و حکم

و مواعظ فیلسوفان جهان بدون استثناء وارد شده، مادر اینجا بر سیل نمونه چندی از آنها را ذکر کردیم. همان کافی است که بتوان باین قضیه کلیه پی برد که تمام شرایع جهان در اصول کلی ایمان و مکارم اخلاق وحدت نظر و اتفاق رای دارند. برای سراسر ابناء بشر در هر گوشه از جهان که زیست کنند و در هر قوم و ملت که زائیده شده باشند و بهر لسان و لغت که تکلم نمایند و به هر رنگ و بشره که ملون باشند و به هر دین و آئین که رفتار فرمایند، کلید سعادت زندگانی جسمانی و روحانی آنها در رعایت همین اصول عامه است که همه پیشوایان و راهنمایان در آن انبازند. بنابراین بر هر دانش طلب حقیقت جو که سالک راه هدی و پیرو طریق فضیلت و تقوی است، مطالعه مذاهب و ادیان و بحث و فحص در عقاید و آراء اهل عالم این نتیجه مفید را متضمن است که باندیشه های ارجمند و به پندهای ذقیمت پیشوایان فکری بزرگان جهان پی میبرد. از این سبب است که معلمان نوع انسانی افراد بشر را بکسب علم ادیان و تحقیق در اصول دین و ایمان دعوت کرده اند. که «العلم علما» :- علم الادیان و علم الابدان».

فی الحقیقه وظیفه انسان عاقل آنست که با چراغ عقل در وادی تاریک جهان برود و راه را از چاه معلوم سازد. بصورت و ظواهر دین تقلیدی که میراث عقاید والدین اوست قانع نماند بلکه با قدم سیر و سلوک در بیابان عمر در جستجوی راز حقیقت بر آید و کوشش کند تا بسر منزل مقصود برسد.

دانشجویان سعادت مند هر گاه در طلب حق باشند باید از عادات راسخه گذشتگان و رسوم و تقالید پدران خود قدمی فراتر نهاده و شخصاً براهنمائی عقل سلیم در طلب گوهر حقیقت بر آیند، محقق باشند نه مقلد، طلب کنند تا ایمان حقیقی آنها را حاصل شود و ایشان را بمعرفت کامل و علم الیقین برساند. سعی کنند از کسائی باشند که قرآن مجید در وصف آنها فرموده :

(فبشر عباد الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه، اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب) (۱)

یعنی، هر چه میشنوند با پیما نه خرد بسنجند و خوب را از بد جدا سازند. نیک

را بپذیرند و زشت را بدور افکنند.

نه آنکه مانند بت پرستان مکه که در برابر دعوت بتوحید و یگانه پرستی که دینی عقلانی و درست و مستقیم بود بمتابعت پدر و مادر خود استدلال کرده گفتند :

(... بل نتبع ما وجدنا علیہ آبائنا...) (لقمان : ۲۰/۳۱)

بعضی از بزرگان ایمان بتحقیق را با آب باران و دین به تقلید را با آب ناودان تشبیه کرده اند، اولی از منبع فیض آسمان نامتناهی فرودمی آید و دومی از پشت بامی محدود قطره ئی چند فرومیچکد. اولی کام تشنه را سیراب میکند ولی دومی عطش را فرو نمی نشاند:

هرچه کوئی باشد آنهم نقد پاک	کاسمان هرگز نبارد سنگ و خاک
آسمان شو ابر شو باران بیار	ناودان بارش کند، نبود بکار
آب باران باغ صدر نک آورد	ناودان همسایه در جنگ آورد!

پایان بخش اول

بخش دوم

چاپ دوم

نگفتار

در

تایخ ادیان

مصر - بابل - یونان - روم - چین - یهود
نصاری - عرب - ایران

مجموعه دروس

علی صنعت

دروازة اشکة ادبیات شیراز

بسرمايه کتابخانه ابن سینا - تهران

آذرماه ۱۳۴۱

چاپ تابان

حق طبع قانوناً مخصوص مؤلف است

فهرست مطالب

گفتار اول - مصر ۱۷ - ۱

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۰	خدای مؤنث	۱	کشور مصر
۱۰	فراعنه و کاهنان	۲	مصر باستانی
۱۱	حیات بعد از ممات	۴	خط تصویری، هیرو گلی فیک
۱۳	برق توحید		پیدایش دین و تطور آن
۱۴	چکامه : «فرعون موحد»	۵	در مصر قدیم
۱۵	« اخناتون (هورفر) »	۷	تعدد آلهه
۱۶	« سرود خورشید »	۸	اسطوره خدایان ثلاثه
۱۷	« مرگ اخناتون »	۹	پرستش آفتاب
		۹	فرعون پرستی

گفتار دوم - بابل ۳۱ - ۱۸

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	ظهور عقیده به رب الارباب	۱۸	کشور بین النهرین
۲۵	یا خدای بزرگترین	۱۹	پیدایش بابل
۲۶	خدای آشور	۲۱	خانمه عظمت بابل
۲۶	معبد و کاهن	۲۱	کلده
	سه علم صحیح بر ریشه سه علم خرافی		تطور دیانت بدوی به
۲۷	۱- نجوم	۲۳	یولی تئیزم در بابل
۲۹	۲- سحر	۲۴	تشکیل آلهه ثلاثه
۳۱	۳- کیمیا		

فهارسوم - یونان ۴۵ - ۴۴			
صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۰	عقیده به عالم عقبی	۳۳	یونان «گریس»
۴۱	موجودات غیبیه (انیمیزم)	۳۴	کشور یونان
۴۲	مناسک و عبادات	۳۷	زبان
۴۳	عیدها و جشنها	۳۸	دین یونانیان باستانی
۴۳	وحدت ملی و معبددلفی	۳۹	اشعار حماسی دوشاعر
۴۴	معتقدات مخفی طبقه خواص	۳۹	ظهور فلاسفه
۴۴	انتشار دومکتب فلسفی	۴۰	عقاید عامه

فهارسچهارم - روم ۶۲ - ۴۶			
صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۲	ژوپیتر و آلهه متعدد	۴۶	شبه جزیره ایتالیا
۵۳	اعتقاد به نومادرخانه	۴۷	امپراطوری روم
۵۳	کلمه «رولیر یون»	۴۸	انحطاط و انقراض روم
۵۴	دین دولتی روم	۴۹	لاتین های باستانی
۵۵	نفوذ اتروسکان ها		ترقی و پیشرفت رومیان در
۵۶	اقتباس از یونانی ها	۵۰	هزاره اول ق.م.
۵۸	تأثیر کشور های شرق	۵۱	آئین لاتین های قدیم
۶۰	پرستش امپراطور	۵۱	پرستش روما

فهارسپنجم - چین ۷۵ - ۶۳			
صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۷	تعالیم کنفوسیائیزم	۶۳	چین
۶۷	عبادت آسمان		کنفوسیائیزم - زندگانی
۶۸	نظام عالم	۶۴	کنفوسیوس
۶۸	دستور اخلاقی	۶۵	آئین کنفوسیوس

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۷۲	مؤسس ناثوئیزم		
۷۳	مذهب ناثوئیزم	۶۹	پرستش اجداد
۷۴	اسلام در چین	۷۰	پرستش شخص کنفوسیوس
۷۵	مسیحیت در چین	۷۱	فلسفه ناثو

گفتار ششم - یهود ۱۱۵ - ۷۶

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	تأثیر عقاید مزدیسنی و فرهنگ	۷۶	عبرانیان
۹۵	پارسی	۷۷	دین بادیه نشینان
۹۶	ظهور دوفرقه صدوقیان و فریسیان	۷۹	تحول افکار نزد قوم بنی اسرائیل
۹۷	غلبه رومیان و انقراض یهودیه	۸۱	نخستین پیشوای توحید
۹۸	ظهور مسیح	۸۲	موسی پیغمبر و کتاب او
۹۹	ویرانی اورشلیم، آوارگی یهود		
۱۰۰	تلمود	۸۳	توریه یا تاریخ یهود
۱۰۳	یهودیت بین اسلام و مسیحیت	۸۵	تأسیس شریعت موسی
۱۰۵	یهود در اسپانیا	۸۶	احکام عشره و کتاب توریه
۱۰۷	طریقه کابالمسم و پیروان آن	۸۷	در ارض موعود
۱۰۸	انتشار یهود در اروپا	۸۹	ظهور انبیاء
۱۰۹	در عصر جدید	۹۱	داستان اسارت بابل
۱۱۲	تأسیس دولت اسرائیل	۹۲	دوره تجدید معبد
۱۱۳	اعیاد یهود	۹۳	بعد از اسارت بابل
۱۱۵	یهودیان ایران	۹۴	نفوذ فرهنگ یونانی

گفتار هفتم - نصاری ۱۵۷ - ۱۱۶

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۱۸	اخبار انبیاء بظهور مسیح	۱۱۶	عصر ظهور عیسی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
علل انتشار مسیحیت	۱۱۹	شارلمانی ، امپراطوری مقدس	۱۳۶
سرگذشت عیسی	۱۲۰	رهبانیت	۱۳۶
سه مرد مجوس	۱۲۱	عصر اصلاح مذهبی	۱۳۸
دورهٔ شباب	۱۲۱	دین مسیح در عصر حاضر	۱۴۰
یحیی ماعدان	۱۲۲	کیش ترسائی در ایران	۱۴۱
بعثت عیسی	۱۲۳	نصرانیت در عصر ساسانی	۱۴۲
حواریون	۱۲۴	ارمنستان	۱۴۳
آویختن عیسی در اورشلیم	۱۲۵	قتل عام شاپورد دوم	۱۴۳
کلمهٔ الهی	۱۲۷	انفصال کلیسای ایران از روم	۱۴۶
اعتقادات مسیحیان	۱۲۸	قیام نسطوریوس	۱۴۶
افتراق کلیسای نصاری	۱۲۸	نصارای ایران در عصر انوشیروان	۱۴۷
نالوث اقدس	۱۳۰	کلیسای ایران در ادوار اسلامی	۱۴۹
مقدسات خمسه یاسبعه	۱۳۱	انحطاط کلیسای ایران	۱۵۰
علم لاهوت	۱۳۲	عیسویان ایران در عصر حاضر	۱۵۲
عیسویت در روم	۱۳۳	عیسی در شعر فارسی	۱۵۳
بروز اختلافات کلامی	۱۳۵		

فصل هشتم - عرب ۱۸۵ - ۱۵۸

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
کشور عربستان	۱۵۸	عرب قبل از پیغمبر اسلام	
قوم عرب	۱۵۹	یا عصر جاهلیت	۱۶۲
ملوک نصرانی عرب		دیانت اعراب عصر جاهلیت	۱۶۴
۱- مناذره یا بنولخم	۱۶۱	آلهه معبود اعراب	۱۶۶
۲- غسانیه یا بنوجفنه	۱۶۱	آلهه مأخوذ از مفاهیم معنوی	۱۶۸
۳- بنو کنده	۱۶۲	آلهه حیوانی (توتم)	۱۷۰

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
خدایان باستانی	۱۷۰	آداب و رسوم ۱ - ختان	۱۸۱
ایمان به الله	۱۷۲	۲ - کهانت	۱۸۱
کلام الازرقی	۱۷۴	۳ - سحر	۱۸۲
اوثنان عرب دراوزان عجم	۱۷۵	عقیده به روح	۱۸۲
ارواح موزیه - جن، غول و عفريت	۱۷۹	صابان	۱۸۳
بيت العتيق	۱۸۶	رابطه صابان باديگراديان	۱۸۴
		عقايد و آثار صابان	۱۸۴

گفتار نهم - ايران ۴۰۱ - ۱۸۶

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
اديان ايرانيان باستانی	۱۸۶	افسانه ظهور ميترا	۱۹۱
آئين مغان	۱۸۶	انتشار ميترا ائيزم	۱۹۲
در کتيبه داريوش	۱۸۷	مبادی و رسوم و عبادات	۱۹۳
در منابع عبری	۱۸۷	آئين مانی	۱۹۴
در قرآن مجيد	۱۸۷	منابع مانوی	۱۹۵
منابع يونانی معتقدات مغان	۱۸۸	مبانی و تعاليم مانی : ثنويت	۱۹۷
سحر و جادو	۱۸۹	سازمانهای دينی مانويان	۱۹۸
صناعت شراب سازی	۱۹۰	سير مانويه در ممالك محروسه روم	۱۹۹
آئين مهرپرستی يا ميترا ائيزم	۱۹۰	آئين مزدك	۲۰۰

بنام خداوند بخشاینده مهربان

گفتار اول

مصر

کشور مصر کشوری که نزد عبرانیان به **مصرائیم** و نزد عربان به **مصر** موسوم است، در قدیم نزد مردم باستانی آن کشور **کمیت kemit** نام داشته یعنی «زمین سیاه». این تسمیه از آن وجه است که همه ساله در وادی نیل در اثر فیضان آن رود بزرگ رسوبی تیره رنگ بر سراسر اراضی قابل کشت و زرع آن گسترده میشود. یونانیان هم از عهد هومر آن سرزمین را «**اچیپ توس Egyptus**» مینامیده اند. این کلمه از نام دیرین شهر «**ممفیس**» اشتقاق یافته و هم اکنون در تمام السنه اروپائی آن کشور به «**Egypte**» نامبردار است. مردم قدیم آن دیار بموجب کتاب المقدس^۱ از اولاد **مصرایم بن حام بن نوح** میباشند.

آن قوم کهن سال که قبطی ها (**Copts**) از اعقاب آنها در آن کشور هنوز باقی مانده اند، مردمی سفید پوست بوده اند که بواسطه تجارت یا مهاجرت یا در نتیجه جنگها و محاربات با اقوام سامی «**Scmetics**»، یعنی سکنه قدیم بین النهرین و شام و فلسطین، آمیخته و مخلوط شده اند.

کشور مصر عبارتست از دره باریکی که رود عظیم نیل از وسط آن میگذرد و از کوهستانها و باطلایهای جنوبی تا دریای مدیترانه (بحر الروم) در شمال امتداد دارد، چند

واحه «Oasis»، یعنی قطعات اراضی خرم و دیزرع در وسط بیابانهای ریگزار در طرفین رود نیل جابجا یافت میشود و آخر همه ناحیه «دلتا» یعنی مصب رود نیل اراضی وسیعی است در دهنه آن رود که در جنوب دریای روم قرار دارد.

وادی، یادره کم عرض نیل بطول آن رودخانه عظیم همه جا قابل کشت و زرع و محل سکناى بشر بوده است. آن دره خود نیز بد و ناحیه متمایز تقسیم میشود، مصر علیا که از نخستین آبشار در جنوب شروع میشود. و مصر سفلی که منطبق با قسمت شمالی دره نیل و منتهی به ناحیه دلتا است، طول این دره از آبشار نخستین تا ساحل بحر ۵۵۰ میل و عرض متوسط آن دوازده میل و مساحت کل آن در حدود سیزده هزار میل مربع است.

این سخن را از دیر باز گفته اند که - «کشور مصر عطیه رود نیل است» زیرا فیضان سالیانه آن شط عظیم که هر ساله از ماه خرداد تا ماه مهر ادامه دارد مقدار زیادی گل و لای از کوهستانهای مرکزی افریقا با خود حمل کرده بر سطح زمین آن دره میکستراند و وادی نیل را قابل زراعت حبوبات و غلات و پنبه و دیگر نباتات گرمسیری میسازد.

دره نیل از دو طرف محدود بکویرهای ریگزار است: یعنی سطح زمین از صحراهای افریقا در مغرب با شیب بسیار کم تدریجاً رو بار تقاع نهاده در نزدیکی دریای احمر بیک سلسله جبال منتهی میشود که در امتداد و به موازات آن دریا قرار گرفته و از سنگهای خارا و نیز از یک نوع سنگ مرمر (رخام) تشکیل شده است. از سنگ همان کوهستان است که مصریان از دیر باز بناهای تاریخی خود را مانند اهرام و مجسمه ها می تراشیده اند. کویر مغربی نیل فلاتی عظیم و پهناور است که پنج شش واحه کوچک و بزرگ در آن متفرقاً وجود دارد.

مصر باستانی
کشور فراغنه هم از ازمه بسیار کهن مملکتی منزوی و محصور بوده است، زیرا از شمال به دریا و از مشرق باز بدریا و کوهستان و ریگزارها و از مغرب بکویر عظیم و ریگستان و از جنوب به کوهستانها و باطلاقها منتهی میشود این وضع جغرافیائی دره نیل را از سایر نواحی عالم جدا

ساخته است .

آبشارهای مصر علیا عبارت از شش آبشار است که در کوههای جنوبی و در سرزمین نوبه قرار دارند . مصریهای قدیم در سوا الفایام آن ناحیه را تسخیر کرده و بذاك خود ملحق ساخته بودند .

تاریخ کشور مصر از پنج هزار سال قبل آغاز میشود . سی قرن قبل از میلاد ابتدای وحدت مردم مصر است که نخستین بار تمام سکنه وادی نیل علیا و سفلی در تحت لوای يك پادشاه بنام «منس» Menes در آمده و شهر هلیوپولیس Heliopolis در مصر سفلی ، نزدیک قاهره ، پایتخت او گردید و اول سلسله سلاطین مصر بوجود آمد .

تاریخ مصریان قدیم از آن زمان تا قرن ششم ق . م . که دوره غلبه ایرانیان (شاهان هخامنشی) بر آن کشور است مرتباً وجود داشته و کمابیش درست است . پس از آنها یونانیها ، یعنی اسکندر و خلفاء او بطالس (بطلمیوس ها) Ptolemics ، بر آنها سلطنت میکردند ، تا اینکه رومیان آن کشور را (در ۳۰ سال ق . م .) ضمیمه امپراطوری قیصره ساختند و عاقبت در قرن هفتم (۶۴۰ م) اعراب ، سلمان آن دیار را فتح کردند و تا کنون که قرن بیستم میلادی است تمدن و دین و فرهنگ اسلامی و زبان عربی در آن ملک استیلا دارد و آثار تمدن ملی قدیم آن کشور تقریباً از میان رفته است .

از حسن اتفاق در قرن سوم قبل از میلاد (۲۸۰ ق . م .) کاهنی یونانی از اهل سبنی توس Schènyitus در ناحیه دلتا تاریخ قدیم آن کشور را بزبان و خط یونانی به تفصیل نگاشته که درست بزمان ما رسیده است و بعد از آنکه حفاریهای ار کئولوژیک دانشمندان رابه آثار و کتیبه های قدیم مصر راهبری کرد معلوم شد آنچه که باخط قدیم مصری (هیر و گلیفیک) بر سطح الواح نوشته شده بامندرجات تاریخ آن کاهن موافق است و مورد تأیید قرار گرفت .

تاریخ مصر قدیم یا سلاطین فراغه بمنوجب این اسناد و منابع به سی سلسله تقسیم شده است که از زمان سلطنت منس Menes تا هنگام حمله اسکندر بر آن کشور

متوالیاً فرمانروائی می کرده اند.

خط تصویری مردمی که در طول سه هزار سال مراحل تطور و تکامل طبیعی **هیروگلی فیک** را می پیموده اند و در دره نیل زندگی را بصورت بدوی همجی آغاز کرده تا آنکه به عالی ترین مرتبه تمدن رسیدند، آنها یک نوع خطی تصویری در آن عهد باستانی اختراع نمودند که آنرا هیروگلی فیک (Hieroglyphic) نام داده اند. ایشان بوسیله تصاویر اشیاء و اشخاص و طرح رسوم هندسی معانی و مقاصد خود را به یکدیگر می فهمانیده اند. ظاهراً در هزاره سوم قبل از میلاد این خط بظهور رسیده و نضج گرفته و تا عصر مسیحیت (قرن سوم میلادی) وجود داشته و معمول بوده. در قرن هشتم ق. م. خط عامیانه ساده تری برای مقاصد روز مره تجار تی از آن استخراج کرده بوده اند که آنرا دمو تیک (Demotic) نام داده، بالاخره هر دو خط اکنون یک هزار و پانصد سال است که بکلی بر افتاده و از خاطر ها فراموش شده است. زبان مصریان قدیم و خط آنها جزء آثار مرده و آثار منقرضه قرار گرفته اند^۱. دانشمندان باستان شناس بدست یاری بعضی کتیبه ها که در آن واحد بر حسب رسم زمان به سه خط نوشته می شده که یکی از آنها لسان یونانی بوده است اخیراً توانستند با تطبیق اسامی خاص و کلمات واحد الفبا و رموز آن خطوط را بدست آورند. این کشف عظیم معجز آسا که از افتخارات قرن نوزدهم است بالاخره صورت قطعی علمی حاصل نمود.

زبان مصری های قدیم که چون دیگر مظاهر فرهنگ ایشان از پنجهزار سال قبل شروع شده زبانی از ریشه لغات بنی حام بوده که بعدها السنه سامی نیز در آن تأثیر بسیار کرده و در عصر حاضر بزبان قبطی منتهی گشته. البته السنه فاتحین مصر مانند یونانی و لاتین و عربی هر یک بنوبت خود در آن زبان مؤثر بوده اند. از

۱- در سال ۱۷۹۹ م. هنگامیکه سپاهیان فرانسوی با ناپلئون اول، بنایارت، بمصر تاختند در ناحیه دلتا (نزدیک اسکندریه) در محلی بنام رزتا (Rosetta) بعضی از آنها لوحه سنگ سیاهی بدست آوردند که مطلب واحدی را به سه خط مختلف یعنی یونانی دمو تیک و هیروگلی فیک بر روی آن کتیبه کرده بودند و آن متن فرمانی بوده است که بافتخاری یکی از سلاطین بطلیمیوسی (خلفاء اسکندر) صادر شده بود، آن خطوط را دانشمندان بکمک خط یونانی در آن کشف و قرائت کردند و آن سنگ لوحه که فعلاً در موزه بریتانیاست. کلید خواندن خط مرده دیرین مصری را بدست داد.

ساله بیست و پنجم تا انقضای عهد غلبه رومیان بر مصر (از ۲۵۰ ق. م. تا ۶۴۰ م) این زبان ادوار تطور و تکامل خود را طی میکرده تا آنکه بصورت زبانی ساده و قابل کتابت درآمده است.

حتی نصاری قدیم مصر در اوائل عصر مسیحی بعضی کتب مقدسه خود را به همین زبان قبطی ترجمه و تحریر میکرده اند.

پیدایش دین و تطور علماء انثروپولوژی Anthropology بر آنند که گذشت آن در مصر قدیم - زمان و تکامل احتیاجات بشری پی در پی دوائر وسیع تر از تو تمیزم و انیمیزم و جوامع عظیم تر بوجود میآورد، بطوریکه قبایل ناپولی نیزم و حاله و عشایر صحرا کرد بدوی بصورت سکنه ده و قریه و

پس از آن بشکل مردم شهرها و بلاد درمی آیند. هم چنین عقاید ساده بدوی در نزد وحشیان و طوائف همجی ابتدائی ساکن در جنگلها و غارها که مبتنی بر مبادی تو تمیزم و آنیمیزم بوده پس از تشکیل جوامع مدنی و سیر و ارتقاء اقوام و امم در مراحل تمدن، صورت ادیان بزرگ ملی حاصل میکند.

همین ناموس تطور ادوار مدنیت در دو وادی نیل و فرات و همچنین در دوشبه جزیره یونان و ایتالیا و حتی در زوایای قارات بزرگ عالم از عصری بس قدیم بوقوع پیوسته است. یعنی از امتزاج و آمیزش قبائل و طوائف ساده بدوی تمدن انسانی اندک اندک طی مراحل کرده پس از گذشت قرنهای دهات و قصبات متفرق درآمده و آنهانی ز رشد و نمو حاصل کرده اند و شهرهای بزرگ و بلاد پر جمعیت بوجود آورده اند و بالاخره پس از هزاران سال در هر گوشه ملتی عظیم و قومی بزرگ موجود گردید که عاقبت بنام ملل مختلفه باستانی جهان در تاریخ مکتوب بشر ثبت شده اند. عواملی که ایجاد این تطورات را کرده فراوان بوده اند و این سیر تکاملی بیشتر در اثر تنازع بقاء و کشمکش حیات و قانون غلبه قوی بر ضعیف و همچنین در اثر ازدیاد روابط مدنی، مانند صلح و آشتی و مزاجت ها و دشمنی ها و نیز بوسیله اختلاط

و آمیزش افراد قبائل بایکدیگر، بمرور زمان این تحولات بوقوع پیوسته تا آنکه سرانجام ملتی واحد بوجود آمده و در عرصه‌ای وسیع در تحت ریاست و امر یک قائد و پیشوا «پدر قوم» قرار گرفته است.

بذراعتقاد بمبادی غیبی و روحی و ایمان بآلهه‌عذیده که در دائر اجتماعات کوچکترا کشته شده در ابتدا جرثومه‌ای ضعیف بوده و روز افزون رو بار تقاء و نشو و نما نهاده تا آنکه بصورت خدایان بزرگ و عظیمی که در رأس دیگر آلهه قرار داشته‌اند در آمده و خدای کل آن قوم و رب الارباب آنملت بشمار رفته است. مانند آمون رع و اوزیریس در نزد مصریها و ماردوخ نزد بابلیها و زئوس نزد یونانیان و ژوپیتر نزد رومیان و اهور مزدا نزد ایرانیان. هر يك از آن ملل برای آلهه خود روابط آنها با خدای كل و رب الارباب افسانه‌ها و اساطیر بسیار خلق و اختراع کرده‌اند. مذهب مصریان قدیم نیز از اطاعت این قانون تكامل Evolution مستثنی نبوده است. در آنجا همچنان مبادی ساده بدوی یعنی پرستش ارواح (انیمیزم) و ایمان بر و انهای مجردة غیبی مبدء ظهور و پیدایش آلهه بعنوان «شیء مقدس» یا (نابو) یا جانور و گیاه که (توتم) آنملت بوده‌اند بصورت بسیار بدوی و ساده نشأت گرفته تا بتدریج منجر بعبادت خدایان متعدد یعنی «پولی‌تئیزم» Polythèism گردیده است. اوضاع جغرافیائی و حوادث تاریخی و کیفیت تکوین و ایجاد بلاد و مدن مصری در پیدایش و ظهور آلهه متعدده و در سبک پرستش آنها البته تأثیری بسزا داشته است. پس از آنکه دیانت ایشان از مبدء اعتقادات بدوی و همجی شروع گردید و پس از طی تكامل هر شهری خدائی خاص خود بوجود آورد و عاقبت تمام آن مردمی که در سه هزار سال قبل از میلاد در کنارتیل بصورت يك ملت واحد در آمدند و همه در حاشیه آن شط بزرگ زندگی میکردند پس از طی ادواری دراز در تنازع مستمر و بحکم فوز افضل و غلبه اقوی بتدریج بیک مجموعه آلهه Panthèon معتقد شدند که هر يك از آنها بنوبت خود در ناحیه خاصی تاریخی و اساطیر جدا گانه دارد. ضمناً معتقدات و آلهه ممالك مجاوره مانند مردم شام «فنیقی‌ها و کنعانی‌ها» و نیز مردم شمال افریقا «لیبی‌ها» در مجموعه خدایان ایشان نیز تأثیر کرده است.

بعد از آنکه زمانی دراز تعدد آلهه افزون از شمار موجب سرکشتگی و زحمت

شد، تدریجاً آنها را به ترکیبات سه گانه و نه گانه تلخیص و بخدایان کمتر معتقد شدند، یعنی در بعضی شهرها به سه خدا و در بعضی دیگر به نه خدا اکتفا جستند. بمناسبت وحدت سیاسی وحدت دینی کم کم منجر بآن شد که اصل ایمان بیک خدای بزرگ و نیرومند بمیان آید، بالاخره در همان وقت که فرعون و احدی بر تخت سلطنت مصر نشست او را پسر خدائی که بر آسمانها حکومت میکرد و موسوم به «عامون رع» بود دانستند.

تعداد آلهه در دوره پولی تثنیزم اشکال عدیده جانوران که هر یک در آغاز توتم شهری یا قبیله ای بوده است مورد عبادت قرار گرفت، مثلاً در شهری شیر و در شهری دیگر تمساح و در ناحیه ئی شغال و در محلی موش صحرائی و یا لک لک و یا قوچ را حافظ و نگهبان و معبود شهر خود قرار دادند. مخصوصاً گربه در پیش تو نقاط محل عبادت بود.

چون شهرها بهم آمیخته گردید و ارتباطات بلاد افزایش گرفت این حیوانات متعدد را که مظاهر قوای غیبی شمرده میشدند با بدن انسان آمیزش داده و ترکیب کرده بصورت موجوداتی وهمی در آوردند که سر حیوانات داشته ولی بر پیکر انسان قرار گرفته بوده است.

چنانکه در شهر ممفیس - Memphis - خدائی مورد ستایش و حرمت قرار گرفت بنام «رع» که سر قوچ داشت و بدن انسان.

خلاصه کلام این که: نباید گفت: «دیانت مصریهای باستانی» بلکه آنرا چنین تعبیر باید نمود «تطور و تحول سه عامل اساسی و سه عنصر بزرگ در عقاید دینی نزد مردم مصر قدیم». آن سه عامل که در امر زراعت و کشاورزی مؤثر بوده اند همانا عبارت بودند از: آفتاب تابان و زمین بارور و رود سرشار نیل. از اینرو هم از آغاز ایمان بخدای مظهر نیل یعنی (اوزیریس) و خدای مظهر آفتاب یعنی (هروس) یا (عامون) و خدای مادینه مظهر زمین یعنی خدای مادر (ایزیس) زوجه اوزیریس. با هم ترکیب شده، و ایمان به یک ثالوث و سه گانه پرستی بوجود آورد، که بر افسانه ها و اساطیر بسیار کهن قائم و استوار و قرنهای اعتقاد مردم آن سرزمین گردید.

اسطوره‌خدایان ثلاثه از این خدایان سه گانه قوه تصویریه مصری در طول اوزیریس، ایزیس، چند قرن افسانه‌ای ساخته است که یکی از اسطوره‌های هروس Osiris, Isis, Horus باستانی جهان می‌باشد و در کتب تاریخ و ادب معروف است.

پرستش اوزیریس ظاهراً از لمبی بمصر نفوذ یافت. نخست، او را چون خدای کشت و زرع می‌پرستیده‌اند بعداً او را خدای مستقلی دانسته‌اند که از آمیزش خدای زمین (مذکر) جب Geb با خدای آسمان (مؤنث) Not زائیده شد. پس چون رشد یافت با خواهرش ایزیس Isis مزاجت کرد. این خدای مؤنث را الإلهه مادر می‌دانسته و می‌پرستیدند. روز کاری دراز در نیل سفلی این هر دو خدا، زوج و زوجه، معاً مورد احترام بودند تا آنکه از ایشان فرزندی زائیده شد بنام «هروس» خدای آفتاب ناگهان اوزیریس محل بغض و حسادت برادرش ست (Set) - خدای خشکسالی و زمین بایر (بصورت گراز) قرار گرفت. وی پس از تدابیر شوم و توطئه‌های ناپسند بر اوزیریس غلبه یافت و او را بقتل رسانید و جسد او را بر تابوتی از چوب سدر نهاده بروی رود نیل افکند، زنش - یعنی الإلهه ایزیس - بطلب او برآمد و پس از رنجهای فراوان عاقبت آن جسد را در سواحل شام یافته و بمصر باز گردانید و آنرا مخفی ساخت، تا آنکه طفل آنها - هروس - که مادرش زمانی دراز او را در باطلاقتها و نیزارهای کناره رود نیل پرورش داده بود بعد رشد رسید. ست Set بار دیگر از مراجعت برادر - اوزیریس - بمصر آگاه شد پس او را بدست آورد و از روی بغض و خشم جسدش را بچهارده قطعه پاره پاره ساخت و هر قطعه را در ناحیه‌ئی از نواحی مصر مدفون نمود از آن زمان آن اراضی از برکت جسد اوزیریس دارای خاصیت انبات و نمو غلات شد.

در این هنگام هروس بطلب انتقام خون پدر برآمد و در جنگی طولانی بر عم خود پیروز شد و با آنکه يك چشم او کور گردید ولی عم را اسیر ساخته نزد مادر آورد و ایزیس او را غفو کرد پس هروس قطعات چهارده گانه جسد پدر را بیکدیگر متصل ساخت و بیاری ثات Thoth (خدای حکمت و خرد - بصورت لك لك) او را زنده ساخت. لیکن

اوزیریس دیگر در جهان نماند والوهیت و ربوبیت سطح زمین و عالم زندگان را بفرزند خود وا گذاشت و خود خدای مردگان و تحت الارض شد و در عالم اموات ابدالاباد سلطنت فرمود .

پرستش آفتاب عبادت آفتاب در شهرها و بلاد و ادی نیل در طول مدت سه هزار سال بصورت‌های گوناگون در آمده است . زیرا در همه جا چشمه جهان تاب خورشید برای آنها مبدء حیات و زندگى و موجب ناز و نعمت بوده است . پس برای هر ساعتی از ساعات روز خدائی از هیکل آفتاب تو هم اختراع کردند . چنانچه رع (Ra) مظهر خورشید نیم روزی که منتهای عظمت و اوج کمال اوست ، خدای خورشید صبحگاهان خپری Kheprea در زورقی نشسته با آسمان صعود می کند و از طرف دیگر خدای آتوم - Atum خورشید شامگاهان - در زورقی دیگر روبه افول و هبوط سیر مینماید .

در اغلب شهرها آفتاب را بشکل حشره سوسک - «جمل» scarab مجسم میساخته اند . قوه و اهمه فلاحان مصری که مشاهده می نمودند این خزنده فعال و ساعی چگونه در روی زمین و در حاشیه مزارع دائما در حرکت است و از سر کین گلوله ساخته در آن تخم گذاری میکند ، بحکم قیاس می گفتند که کره نیر جهان نیز چون آن حشره موجودی جنبنده است که در مزرع سبز فلک پیوسته متحرک میباشد . پس برای آن خزنده حرمت و قدوسیت خاصی قائل شده و آنرا منشأ آثار و عجائب دانستند ، تا بجائی که شکل او را در روی مهرها و نگینها و طلسمات و یا بر روی سینهها و پیشانیهای مجسمه سلاطین و فراعنه نقش کردند و از او برکت و سعادت جستند .

فرعون پرستی قرص آفتاب در شهر هلیوپولیس و پس از آن در دیگر بلاد نه تنها خود مرکز نیروی طبیعی در عالم وجود شناخته شد ، بلکه زادگان خورشید در روی زمین - بصورت سلاطین و فراعنه Pharaons آمدند . تا آنکه آنها بیاری او بتوانند کشور خود را مرفه و آباد ساخته و بعظمت و جلال هر چه تمامتر سلطنت کنند . ازینرو «فرعون پرستی» در آن کشور بظهور رسید

و در عصر فراعنه با بنیان اهرام ۲۲۰۰-۲۶۰۰ ق.م. یعنی پادشاهان خود را پسر «رع» لقب دادند و منارهای مربع القاعده مخروط Obelisks که کنایه از شعاع آفتاب است، بنام ایشان با نقوش و خط‌هیر و کلیفی، در گوشه و کنار بنا کردند. این عقیده افزون از هزار سال در نزد آن مردم جریان داشت تا بحدی که ملکه مصر خود کاهن معبد آفتاب شناخته گردید و از فرعون که مظهر جلال و فرزند خورشید بود و آفتاب در وجود او نور و حرارت میدمید اگر فرزندی بوجود میآمد هم از اولین لحظه تولد مقام و منزلت خدائی را احراز میکردند.

چون شهر تب Thèbes مرکزیت یافت و آبادی و رونق گرفت و بشهر «صد دروازه» ملقب شد، خدای آفتاب نزد مردم آن بلاد بنام عامون Amon موسوم گردید و او را با خدای رع Ra که معبود سایر بلاد بود آمیزش داده و خدای دو گانه مرکبی بنام «عامون - رع» محل پرستش عامه شد. معبدی که در خرابه‌های کرناك Karnak در این اواخر کشف شده بنام اوست و آن معبد از عظیمترین آثار مکتشفه باستانی مملکت مصر است که نقوش و صور آن دو خدا را بر دیوارهای آن رسم کرده‌اند.

در شهر ممفیس که وقتی در مصر سفلی مرکزیت یافت خلایق خدای دیگری را پرستش میکردند بنام پتاح Ptah که او را خالق کل موجودات میدانسته‌اند که عالم را از گل آفریده‌است و معتقد بودند که او نیز مانند اجساد مومیائی اموات در کفنی سراپا پوشیده شده‌است تا علامت و نشانی از قدمت عهد او باشد.

یکی دیگر از خدایان بشمار که مورد پرستش آن قوم بوده خدای مؤنث خدای مادینه‌ایست بنام انی تیس «Anaitis» که مادر کل است و نظیر همان اناهیتای (ناهید) پارسیان یا ایشتر آشوریان است که در همه این مذاهب بصورتی وجود داشته و در نزد اقوام ایران و بین النهرین و شام بنام خدای عشق و زاینده و مادر موجودات مورد پرستش قرار میگرفته‌است.

مصریان فرعون Pharaon را زاده آفتاب و مظهر رب الارباب فراعنه و کاهنان میدانستند که او بر جامعه کشیشان (کهنه) ریاست داشته

است. وادعیه او مؤثر در عوامل طبیعت بوده و نزد اوزیریس حق شفاعت داشته و میتوانسته از او آمرزش طلب کند.

زیر دست فرعون هیئت کاهنان جای داشته‌اند که صاحبان مشاغل روحانی بوده‌اند و این شغل بورا ئت از پدر به پسر چندین قرن پیایی منتقل می‌شده است و وظائف این جماعت عبارت بوده از انجام تشریفات مذهبی، مراسم قربانی‌ها، تلاوت ادعیه که مقدمه سحر و جادو است. همانطور که مذهب مصریها تطوری از آنیمیزم بدوی است، علم سحر نیز تکاملی از اوراد وادعیه مذهبی بوده است. طلسمات، معالجات، کلمات، تلقینات، تریلات و اوراد، لعن و نفرین، طلب برکت و سعادت همه از اعمال جاریه کاهنان بوده است.

اشاره بساحران مصری و معجزات موسی در برابر فرعون در قرآن مجید نیز مفصلاً مذکور است.^۱

حیات بعد از ممات اعتقاد به حیات بعد از ممات یا احترام به اموات نزد مصریان صورت خاص و بی نظیری دارد، ایشان يك سلسله توهمات و تصورات در این باره داشته‌اند که جزئیات آن در ضمن آثار مکتشفه در قبور باستانی کشف شده و معلوم گردیده است.

مصریان قدیم بر آن بوده‌اند که روح بعد از تهی شدن قالب به عالم اموات که در طبقات تحت الارض واقع است، هبوط میکند و در آنجا در محضر خدای اوزیریس، در دیوانی خاص مرکب از چهل خدای قاضی باعمال اورسید کی میشود، و ترازویی برپا میکنند که خدائی بنام **Anubis** (انوبیس) آن میزان را در دست دارد و در يك کفه پر مرغ قو و در کفه دیگر نامه اعمال او را در این جهان میگذارند. آنگاه روح میت بوسیله مناجاتی از خویش دفاع کرده و ارتکاب اعمال زشت و کارهای ناپسند را انکار میکند. پس اگر کفه اعمال نیک او بچربد، او را به بهشت جاویدان یا «چمن اوزیریس» میبرند که مدت سه هزار سال در آنجا بسر خواهد برد. ولی اگر کفه اعمال او سبک باشد روح او را معذب می‌سازند و در هاویه دوزخ محکوم به انواع مجازاتها میشود، تا آنکه مصفی و مطهر گردد. اگر کارهای بد او بقدری باشد که

۱- نظر کنید به قرآن مجید سوره یونس: ۷۷ و سوره طه: ۲۰ و ۵۸

از حد تطهیر بیرون باشد عفریتی با دندانهای ضخیم مانند تمساح او را خائیده و بلع می نماید .

ارواح بعد از سه هزار سال بار دیگر از « چمن اوزیریس » بروی زمین بر- میگردند و در جسد قدیم خود حلول کرده و دوباره زندگی را از سر می گیرند . بشرط آنکه اجساد آنان محفوظ و بی عیب مانده و در آنها فساد راه نیافته باشد . همین عقیده باعث گردید که صنعت حفظ اجساد نزد مصریان قدیم بصورت کاملی موجود گردد، و در مقابر عظیمه بهنر « مومیائی » اجساد فراغنه بعد از گذشت دوسه هزار سال اینک سالماً بیرون آمده و هم اکنون در موزه های جهان در معرض تماشای خاص و عام است .

مصریان برای هر آدمی سه وجود و پیکر قائلند: و برای آنها آنقدر فروع و حواشی قائل شده اند که مسئله بصورت پیچیده و مشکلی درآمده است.

اول - جسد خاکی است که بایستی بعد از مرگ مومیائی شود و ادعیه و تریالات خاصی بر آن بخوانند و درون مقابر بسیار معظم که بشکل هرم ساخته شده بسیارند .

دوم - قالب مثالی و یا ظلی است که آنرا « Kâ » می گفتند ، که عین صورت انسان است و شبیه است با آنچه در ایران « همزاد » میگویند ، برای آنکه این روح مثالی بسهولت بتواند به بدن باز گردد بایستی در کنار نعش مرده انواع اغذیه و مشروبات و همچنین مجسمه های كوچك بگذارند که در هنگام رجعت روح « Ka » بخدمت او قیام نمایند . نیز در جنب جسد هر میت مجموعه کتاب مانندی مشتمل بر ادعیه و مناجاتها و تریالات می نهاده اند که در هر موقع بتواند میت آنرا تلاوت کند .

سوم - روح جاودانی و روان علوی است که آنرا با « Ba » گویند و آن همیشه حی و باقی است و میتواند در چمن اوزیریس زنده بماند . او را در تصاویر معابد و مقابر باستانی بصورت مرغی بر فراز قلب انسان نشان داده اند که دو بال خود را از دو طرف گسترده است .

تأثیر این عقاید خرافی دیرینه مصریان در ادیان و مذاهب دیگر که وارث آنانند هنوز کمابیش مشهود است.

برق توحید در حدود ۱۴۰۰ ق.م. فراغه مصر در شهر بزرگ تب Thebes برای ایمان بخدای عامون که معبود آن شهر بود اهمیت بسیار قائل بودند و آنانرا در غالب بلاد مصر باخدای رع Ra ترکیب کرده هر دو را باهم بنام «عامون-رع» میپرستیدند.

در قرن ۱۴ قبل از میلاد فرعونى جوان بر تخت سلطنت مصر نشست موسوم به **عامن هوتپ چهارم** Amenhotep IV. در ضمیر این سلطان جوان اندیشه پرستش خدای یکتا و ترك آلهه متعدده درخشیدن گرفت. و او که از عبادت آنهمه خدایان بشمار بستوه آمده بود قرص آفتاب را که موسوم به (آتون Aton) بود بخدائی برگزید و بر آن یکی دلبسته و هزاران خدای دیگر را ترك کرد و عبادت عامون را منع فرمود و از شهر تب که محل پرستش آن بود نقل مکان کرده شهری نوین را بنام **اخناتون** بنیاد نهاد. و در آنجا معبدی بزرگ برای آتون بساخت و خود را نیز اخناتون یعنی (مؤمن آفتاب) ملقب فرمود، پس سرودهای دلاویز خطاب بخدای یگانه خود انشاء کرد و بر دیوار معبد نوین نقش فرمود. هم اکنون در این زمان در محلی بنام **تل العمارنه** آن معبد ویران و آن سرودها کشف گردیده و محل عبرت بینندگان است.

ولی این نخستین برق توحید دیری نپائید و بعد از فوت او (۱۳۵۸ ق.م.) فرعونى دیگر که بنام **توت عنخ عامون** معروف است بجای او نشست و او بار دیگر عبادت عامون را احیا کرد و همچنان عامون پرستی و تعدد آلهه و ایمان به او زیریس و دیگر خدایان در میان مصریان بروز کاران دراز باقی بماند. تا آنکه بعد از غلبه رومیان بر مصر و بعد از آن در قرن چهارم بواسطه غلبه دین مسیح آن عقاید دیرین از میان رفت و **تئودوسیوس**^۱ قیصر روم در سال ۳۹۱ م. معابد مصریها را

۱ تئودوسیوس اول Theodosius ۳۹۰-۳۴۵ م. امپراطور روم غربی ملقب

به «کبیر» است.

مسدود و عبادت خدایان متعدد باستانی را منع کرد.^۱

نویسنده سطور وقتی داستان این فرعون یگانه پرست را به **چکامه فرعون موحد** تفصیل بنظم آورده ام و همچنین از سرود خورشید که ابتکار آن سلطان موحد بوده است ترجمه‌ئی ساخته که اینک در ذیل بطور خلاصه نقل مینمایم :

مصریان بودند در عهد قدیم	بی خبر از وحدت رب کریم
گونه گونشان بدخدایان از ضلال	از نهنگ و کربه و مار و شغال
نقشها بر گنبد و دیوالها	ساخته صدمعبد از سنگ و رخام
سوخته در آتش او هام خام	کرده صدگون پیکرو تمثالها
بسته دل، آن آتش غفلت خوردگان	بر (اوزیریس) آنخدای مردکان
خوانده رود نیل را رب قدیم	که بداو سر چشمه ناز و نعیم
تا بماند جسم خاکی جاودان	بعد مردن اندرین گور جهان
بس هرمها ساخته مانند کوه	در کنار نیل با فرو شکوه
کرده تن را از هنر مانند موم	ساخته پنهان در آن تابوت شوم
مانده دور از حق بهر روز و شبی	هر طرف بسته دل اندر کو کبی
بسی خبر از روی آنماه تمام	شمس را کرده عبادت در ظلام
ماه ما را در زمین کرده رها	رب دانش خوانده مه را در سما
نزد اهل (تب) بدوران قدیم	بد (عمون) در هیکل ربی عظیم
بسته دل اندر (عمون) آنقوم ضال	بود آن بت نزدشان رمز کمال
سر چو حیوان و جسد همچون بشر	آدمی تن، با سری چون قوچ نر
پیکر زشتی که کم بودش شبیه	طلعتی مذموم و منفور و کربه

۱ - در عصر استیلاء یونانیان و پس از آنها در زمان رومیان در کشور مصر خدائی بنام **Serapis** که از خدایان قدیم مصری اقتباس شده بود، محل عبادت و پرستش قرار گرفت و بطالسه - خلفاء اسکندر **Ptolemies** - پرستش او را دین رسمی خود قرار دادند و این دین همچنان تا قرن سوم بعد از میلاد یعنی مدت پنج قرن در اسکندریه رواج داشت. گویند در زمان قیصر انطونیوس، ۴۲ باب معبد خاص سراپیس در مصر وجود داشته است.

تاجی از پر بر نهاده بر جبین
خلق کمره را خدائی بد چنین !
اخناتون (هورفر)

اندر آن دور سیاه و روز تار
بود سلطانی خردمند و خبیر
نختگاهش شهر تب بود آن زمان
از سلاله هجدهم ، در شهر تب
رفت از تب در جهان آوازه اش
پادشاهی بد حکیم و هوشمند
روز و شب در جستجوی روی رب
تافت قبل از عیسی آن مهر جلال
از (عمون) بیرید و از آئین او
قرص خور را چون اتون داد و لقب
فرهور آسمان بودش بسر
شد آتون رب بلند و پستی اش
پیش قرص خور که بد فر وجود
پیش آنچشمی که از خور یافت نور
چون به یکتائی مهر او دل به بست
پس بنام حق آتون را یاد کرد
چون عمون را بود در تب دستگاه
نختگاهی اوزنو همچون سپهر
کرد ویران جمله معبد های زشت
محو از دلها نمود اثبات او
شد فراموش خلق را از پند او
مصریان را چون ز جهل آزاد برد
پیش خورشید بلند مستدام

مصر را فرعونى آمد هوشيار
هم جوان در عمر و هم در عقل پير
پيش تختش بود كوته آسمان !
اهل تب از جان و دل او را محب
تختگاهش شهر صد دروازه اش
طالب حق گشت از رأى بلند
بود دائم از ادب اندر طلب
يـك هزار و سيصد و پنجاه سال
بر (آتون) دل بست و اندر دين او
اخناتون نااميد خود را از ادب
لاجرم خواندند او را «هورفر»
آفرينش شد طفيل هستى اش
كرد فرعون از سر دانش سجود
اين خدايان جمله خفاش اند و كور
ز آن سبب شد در جهان يـك تـا پـرست
شهرها در هر طرف بنياد كرد
شهر تب را خواست ويران و تباه
كرد نامش (اخناتون) بر ياد مهر
بست هر بتخانه و دير و كنشت
از او زيريس و همه اموات او
هم از بريس و زن و فرزند او
آن خدايان ثلاث از ياد برد
زورقش بشكست در بحر ظلام

معبدی بر نام هور او بر فراشت	خواند نامش در دعا هر صبح و چاشت
گفت باید ترك او هام و غرور	راه باید جست از خلاق نور
چند باید كرد سجده از فساد	بر نبات و جانور، آب و جماد؟
پیش نور هور باروی سیاه	چند سر گشته بمانیم و تسباه؟
چونكه خورشید است یکتا در سما	هست تنها او عبادت را سزا!
پیش او بر خاك پیشانی بسود	کرد نقش معبد این زیبا سرود:

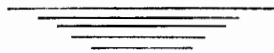
سرود خورشید

آفتابا، تو خدای واحدی	نیست در پیرامنت شبه و ندی
از توشد پیدا همه بگزیده‌ها	هست پنهان کارتو از دیده‌ها
این زمین يك پاره از کردار تست	از مشیت ساختی آنرا درست
هست این طاق بلسند نیلگون	يك نمون از صنع تو، ای ذوفنون
بر شده چرخ کهن را صانعی	هر صبا از خاورش تو طالعی
مینمائی صیحدم رخسار خویش	عالمی خیره کنی در کار خویش
آفتابا، روشنی از تست و بس	تو چو صحرائی و ما چون خار و خس
چهر زیبایت چو از خاور دمید	نقش زیبایی به گیتی شد پدید
چون تو بر خیزی بوقت بامداد	اهل عالم جمله بر خیزند شاد
چون تو بنشینی بهنگام پسین	عالمی یکسر نشینند دل غمین
از رخ تو در همه ذرات تاب	چون شوی پنهان روان افتد بخواب
سکر و هشیاری ز فیض عام تست	خواب و بیداری هم از انعام تست
چون بخواب آیند خلق از دوریت	مست گردد عالم از مستوریت
من در آنهنگام بیدارم بدل	مهر چهر خوب تو دارم بدل
ای ترا از تو حیات و جنب و جوش	جان خاموش از تو آمد در خروش
بودن ما سر بر از بود تست	زنده حیوان و نبات از جود تست
آفتاب، ای مرکز دور وجود	چشمه تو منبع احسان وجود
آفتاب؛ ای عالم از تو تابناك	جان گراید سوی تو زین تیره خاك

خوش بتاب، ای قرص مهر دلفروز	هست در گیتی ز تو این ساز و سوز
خوش بتاب، ای تابشت آرام جان	از تو شد این نوسن تن، رام جان
خوش بتاب، ای ظلمت از تو سرنگون	نور تو بر رستگاری رهنمون
خوش بتاب، ای مشعل نور از سما	از تو تابش شد، پرستش شد زما
خوش بتاب، ای نورت آبادی ما	تابش تو مایه شادی ما
این خدایان جمله از تو زنده اند	مالك الملکی و ایشان بنده اند
وصف ایشان کهتری و مهتری	پاک تو، کز این خدایان برتری
ای ز تو ما را حیات و زندگی	ای خدائی از تو از ما بندگی
نور رخسارت که مهر انور است	يك فروغ از نور ربا کبر است

مرگ اخناتون

اخناتون، تا بود اندر مصر شاه	فر فرعونیش دادی عز و جاه
خاك مصرش چون خرد آمیز بود	زیر پایش بس طرب انگیز بود
تافتی مهر یگانه بر سرش	بود چون خورشید تابان افسرش
مرغ جانش چون زقید و هم رست	کشت او یکتا دل و یکتا پرست
عاقبت آمد بر ایام او	بعد هفده سال پر شد جام او
پس روان پاک فرعون جوان	سوی خورشید درخشان شد روان



گفتار دوم

بابل

کلمه می‌زوپاتومیا Mesopotamia در یونانی به «بین‌النهرین» کشور بین‌النهرین ترجمه میشود زیرا نام کشوری است که بین دو رود واقع شده . ولی بزبان عرب آنجا را «عراق» گویند یعنی «کشور ساحلی» چونکه تمام آبادی آن کشور در کنار آندو شط بزرگ امتداد یافته است. آندو رود یکی «دجله» است که بفارسی سابقاً «اروند رود» نام داشته و دیگری «فرات» . این دو رود که اولی از کوهستانهای ارمنستان، شرق اناتولی، سرچشمه میگردد و دومی که از جبال تاروس در آسیای صغیر شروع میشود بطول ۲۹۰۰ کیلو متر جریان دارد و برود اولی (دجله) متصل میگردد و دجله بطول ۲۰۰۰ کیلو متر است . هر دو رود بیکدیگر پیوسته و شط العرب را تشکیل میدهند که در نزدیکی بصره به خلیج فارس فرو میریزد .

این سرزمین بسیار مسطح که از رسوب گل ولای آن دو رود در طول مرور هزاران سال تشکیل شده از دیر باز محل سکونت افراد بشری بوده، در آنجا مهدی قدیم برای تمدن انسان فراهم گردیده است . قدیمترین قومی در تاریخ ، بنام سومریها Sumerians پیش از هزاره سوم قبل از میلاد در آن سر زمین سکنی داشته‌اند .

سرزمین عراق از طرف شرق بکوهستان فلات ایران و از شمال بیکرشته جبال در ناحیه ارمنستان و آسیای صغیر و از مغرب و جنوب بدشتهای وسیع و صحراهای پهناور که متدرجاً بطرف دریای پیش میرود منتهی میشود و جنوب آن خلیج

فارس است. ازینرو آن سرزمین از ممالك مجاور بکلی جدا افتاده است. بین النهرین زمینی حاصلخیز دارد، و بواسطه آب و خاک فراوان از نقاط مهم کشاورزی روی زمین میباشد و از همین لحاظ از قدیم الایام و از اعصار باستانی یکی از مراکز عمده تمدن بشری بوده است.

گستردن کل و لای کسوهستانها در بستر این دو رود از قدیمترین ایام باستانی جریان داشته و هنوز هم ادامه دارد و همه ساله چند متر زمین بطرف دریا پیش میرود، بطوریکه در اعصار سالفه هریک از این دو رود جدا گانه بدریا فرو میریخته اند، بعدها در نتیجه افزایش کل و لای و انبساط زمین و ایجاد اراضی جدید الاحداث بر طول این کشور افزوده شده. و شط العرب از آمیزش آندو پدید آمده است و امروز ساحل خلیج فارس از محل اتصال دو رود افزون از ۱۳۰ کیلومتر فاصله دارد هشت هزار میل مربع مساحت آن کشور است.

گسترش طبیعی کل و لای عرصه ای بسیار مسطح و مستوی تشکیل داده است چنانکه پست و بلندی در اراضی وسیعه آن کشور کمتر پیدا میشود و ناحیه حاصلخیز آن در حدود چهل میل عرض دارد و همینکه رسوبات زراعتی بسیار ممتازی در دو ساحل آن در رود پهن می شده، وادی آن هر دو را محمل و جایگاه زراعت قرار داده و بطول ایام شهرهای بسیار پر جمعیت در کنار آن رود خانه های بزرگ بوجود آمده است.

دو تمدن بسیار کهنسال از هزاران سال قبل از میلاد در خاک **پیدایش بابل** بین النهرین وجود داشت که اولی را سومریا Sumeria و دومی را اکادیا Akkadia می گفته اند. سومر ناحیه جنوبی، یا بین النهرین سفلی در جوار خلیج فارس قرار داشته است و آنان قومی بوده اند که افزون از سه هزار سال قبل از میلاد در آن ناحیه سکنی گرفته و دارای تمدن و فرهنگی بسیار کهنسال بوده اند و آثار باستانی ار کئولوژیک بسیار گران بها و مهم در خاک آنها کشف شده که حاکی از قدمت تاریخی ایشانست.

ناحیه اکادیا Akkadia در شمال بین النهرین و در وادی فرات واقع است و

مردم آن باسویری ها معاصر بوده اند .

در حدود دوهزار و یکصدسال قبل از میلاد قومی از نژاد سامی که آنها را **عاموری** می گفتند بر آن هردو کشور تاختند و هردو را تسخیر نمودند و در قصبه کوچکی بنام بابل^۱ در ساحل رود فرات (۱۶۰ کیلو متری بغداد) سلسله سلطنتی تشکیل دادند که **هامورابی Hammurabi** ششمین پادشاه از همان سلاله است. قلمرو سلطنت هامورابی وسعت بسیار حاصل کرد و تمدنی عظیم بوجود آورد. این سلطان بزرگ قوانین بسیار مفید و عادلانه برای اتباع کشور خود وضع کرد که بر الواح سنگی منقوش و در تختگاه خود شهر بابل نصب فرمود.^۲

از زمان اوتاهنگام سلطنت خلفاء اسکندر (سلوکیدها) در قرن دوم قبل از میلاد، بابل آبادترین شهرهای بین النهرین بلکه جهان و معبد فرهنگ و مهد تمدنی بزرگ بوده است و از بزرگترین شهرهای آسیا شمرده میشده .

در قرن چهاردهم قبل از میلاد، در نواحی کوهستانی شمالی بین النهرین ، قومی جوان و سلحشور بظهور رسیدند بنام «آشور» یکی از پادشاهان ایشان از زیر بار سلطنت بابل بیرون آمده و پرچم استقلال برافراشت (در حدود ۳۷۰ ق.م.) قدرت و نیروی آشوریها بجدی رسید که بابل را فتح کرده و آن شهر شهیر تابع سلطنت آشور Assyria شد. در زمان یکی از پادشاهان ایشان بنام سناکریب Sennakerib قدرت و جلال سلطنت آشوریها باوج کمال رسید .

در زمان سلطانی دیگر بنام آشور بانپیال که پایتخت خود را در بابل قرار داد دوره جدیدی از آبادی و عمران در آن شهر بظهور رسید که به «عصر بابلی جدید» معروف است . بابلی ها باتفاق قوم آریائی همسایه خود موسوم به «ماد» که در شمال و شرق ایران تأسیس سلطنتی کرده بودند بر مملکت آشور تاخته و آنها را زبون و مغلوب ساختند دوباره دوره مجد و اعتلای بابل قدیم تجدید شد.

۱- بابل مشتق از کلمه سومری قدیم «باب ایلو» است . تحت اللفظ به باب الله «دروازه خدا» ترجمه میشود .

۲- یکی از این الواح در ۱۹۰۱ م . بوسیله دموورگان باستانشناس فرانسوی در خرابه های شوش کشف گردید .

خاتمه عظمت بابل پایان این تاریخ طولانی چنین است که چون **بخت النصر** (نبوکدنسار) **Nebuchadnezzar** دوم، هم از آن سلاله، بر تخت بابل نشست، سلطنتی با قدرت و حشمت آغاز کرد. این پادشاه بر ملک یهود تاخته شهر اورشلیم را فتح و در ۵۸۵ ق.م معبد اسرائیل را غارت کرد و آن قوم را با اهل و عیال کوچ داده با سارت به پایتخت خود بابل برد. ولی اندکی بر نیامد که کوکب اقبال پادشاهان بابل رو با فول نهاد و در فارس پادشاهی بزرگ بنام **کوروش** هخامنشی قیام کرد و در سال ۵۳۹ ق.م. آن شهر را فتح نموده و اسراء یهود را آزاد ساخت.

اگزرسی پادشاه ایران بر خرابی آن شهر افزود تا اینکه **اسکندر یونانی** در ۳۳۰ ق.م بابل را بسهولت تسخیر کرد و آنرا پایتخت امپراطوری خود میخواست قرارداد، ولی خلفاء و جانشینان او - سلوکیدها - **Seleucids** آن شهر را رها کرده و تختگاهی نوین در چند میلی شمالی آن در ساحل دجله بنیاد نهادند که به **تسیفون Ctesiphon** معروف است.

از آن پس بابل دائماً رو بویرانی نهاد و اکنون از آن شهر دوهزار ساله جز خرابه وسیعی در نزدیکی قصبه «حله» اثری باقی نمانده است.

کلده **Chaldea** نامیست که بر قسمت جنوبی بین النهرین گفته میشده و در ناحیه بین بابل و خلیج فارس قرار داشته و بعدها آنرا عمومیت داده در دوره های بعد تمام آن کشور را کلده نامیده اند، در کتب مقدسه اشاره به کلده بسیار شده که غالباً مقصود همان ملک بابل است. کلدانیان از نژاد سامی اند و اصل آنها از عربستان جنوبی است قومی متمدن و دارای خط و کتابت بوده اند.

نام این کشور در کتب مقدسه بنام **شنعار**^۱ ذکر شده است و گاهی سر زمین کلدانیان گفته شده. شهرهای قدیم **اکادیاد کلده** قدیم عبارت بوده اند از: **بابل، نیپور، اداب، اما، اروک، اور، واریدو** غالباً این شهر هادر کنار

فرات جای داشته‌اند.

اهالی **اکاد** از نژاد سمیتیک بوده ولی **سومریها** از نژادی نامعلوم و قدیمی‌اند که در پنجهزار سال قبل دارای تمدنی عالی شده‌اند. در علم حساب و اعداد آنان یک سیستم ستینی اختراع کردند که بعد ها با سیستم عشرات آمیخته شده و هنوز کمابیش موجود است.

سومریها از خط تصویری ترقی کرده بمرحله اختراع خط الفبائی میخی یا کونیفرم Cuneiform رسیدند^۱ و جود شهرها با سلاطین مستقل در نزد آن هر دو قوم تکامل یافت و هر شهری سلطان و حکمرانی پیدا نمود.

قدیمتر و مهمتر از همه بلاد شهر «اور»^۲ Ur مولد ابراهیم خلیل است که اولین سلسله سلاطین کلدی در آنجا بوجود آمدند، این شهر ها با یکدیگر روزگار آن دراز گاهی بصلح و گاهی بجنک و جدال سرگرم بودند تا اینکه عاقبت شهر اروک بر دیگران غلبه کرد و آنها صورت وحدت قومی و ملتی یگانه پیدا نمودند (در حدود ۲۶۰۰ قبل از میلاد). بعد از آن **اکادها** که نژاد سامی بودند بر آن کشور غلبه یافتند (۲۴۰۰ ق.م.) و تمدن اکادیا را تأسیس کردند و اولین امپراطوری بین‌النهرین در زمان ایشان بظهور رسید که از **ایلام** تا **آشور** و تا مدیترانه ادامه داشت و **سارگون** Sargon نام پادشاه اکاد اولین پادشاه آن کشور وسیع است. بعد از اکادی ها سومری‌ها بر آن ملک غلبه یافته و سلاله سلطنتی بزرگ تشکیل دادند که از اربل تا خلیج فارس و از شوش تا لبنان (۲۰۲۵ ق.م) در زیر نگین آنها درآمد. در آن زمان شهر اور ساقط گردید و اقوام **ایلامی** در مشرق و **عاموری** ها چنانکه سابقاً گفتیم در مغرب بر کشور اکاد تاختند و اولین سلاله سلطنت خاندان هامورابی در شهر بابل تشکیل گردید (۱۸۹۴ ق.م) و آن سلاله شهر بابل را تختگاه قرارداد و از آن پس آن سرزمین هم بکشور به بابل **Babylonia** معروف گردید.

در حدود ۷۰۰ ق.م. بابل در تحت امر آشوریها درآمد و سنا کرب پادشاه آشور آن شهر را قتل عام کرد. در این زمان است که کلدانیان از جنوب با ایرانیان در مشرق

۱- این کلمه از کلمه «**گونیایا**» یعنی «کاوه یا میخ» از لاتین گرفته شده.

متفقاً بطرف شمال عراق پیش راندند.

آشور بانپال پادشاه آشور در ۶۲۶ وفات یافت. در ۵۳۹ ق. م. چنانکه گفته شد ایرانیها بر بابل غلبه یافته سردار ایرانی بنام **گوبریاس Gobrias** از طرف کورش کبیر بابل را فتح کرد.

در ۳۳۲ ق. م. اسکندر آن شهر را فتح نموده و در ۳۲۳ در آن شهر بمرد. از ۳۱۲ تا ۱۷۱ ق. م. آن بلده عظیم در تحت تصرف یونانیها (سلوکیداها) بود و بعد از ایشان پارتها (اشکانیان) آن شهر را تصرف کردند (۲۲۶ - ۱۷۱ ق. م.). پس از آنها آن شهر تاریخی بدست ساسانیان (۲۲۶ تا ۶۴۱ م.) افتاد.



هر چند دیانت بابلی خود وارث دین باستانی مردم سومراست ولی **تطور دیانت بدوی** بنوبت خود مراحل تکامل و ارتقا را پیموده و وقتی بزمان **به پولی تثیزم در بابل** عظمت بابل رسید و اجدا سلوب تصویری منظم و دستگاه فکری نسبت مرئانی گردیده بود. عبارت دیگر، ریشه دیانت بابلی در ادوار تاریک تاریخ سومریها و اکادها مخفی و مستور است. بدون شبهه میتوان گفت که آن مبادی دینی از دیانات بدوی و عقاید ساده یعنی **فتیشیزم و آنیمیزم** ابتدائی آغاز شده و مراتب نشو و ارتقاء را طی کرده و چون تمدن بابل نضج یافت بصورت کامل **پولی تثیزم** نمودار گردید. آثار الواح کلی با خطوط میخی که اخیراً در ویرانه های بلاد و معابد بین النهرین یعنی کشور بابل بدست آمده همه مؤید این مدعا است.

این سیر تکاملی در مدتی دراز قریب چهار هزار سال یعنی ۴۳۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد، در پرتو استقلال سیاسی بین النهرین و استقرار سلاله های سلاطینی که در آن زمان طولانی بنوبت خود پیایی حکمرانی می کردند، طی درجات کرده است. نخست، اعتقاد بآلهه خاصی در شهرهای کوچک ظاهر شد. یعنی هر شهری و بلدی خدای خاص خود را داشته است که حافظ آن شهر و معبود ساکنین آن بوده و ساکنین هر بلد مقام و اهمیت خدای خود را بالاتر و بیشتر از خدایان دیگر بلاد میدانسته و بر سر آن آلهه بایکدیگر تفاخره ها و رقابتها داشته اند.

بنابر این عدد خدایان با سامی مختلف در تاریخ دینی بابلی بین النهرین فراوان است، هم در الواح کلی اکتشافی بوسیله باستانشناسان و هم در متون و منابع کتب مورخین یونان مانند هرودوت و دیگران نام آنهمه آلهه عدیده بتفصیل ذکر شده است. بلاد بین النهرین مانند اوروک، اوریدو، لاکاش و بالاخره شهر اور Ur (مولد ابراهیم خلیل) هریک بنوبت خدای مخصوصی داشته تا آنکه عاقبت نوبت بسواد اعظم و شهر بزرگ یعنی بابل رسیده است. پس خدای آن شهر در صدر آلهه سراسر مملکت قرار گرفت. وقتی که سلطنت واحدی در کشور بین النهرین در پرتو سلطنت سلاله هامورابی تشکیل شد، مردم آن خاک سر با آسمان برافراشته و خدایان خود را در آسمانها جستجو کردند و روشنای فلکی و کواکب و نجوم آسمانی را مظاهر الهه شمردند. همانطور که مجسمه ها و تمائیل آن خدایان در معابد روی زمین افراشته میشد، بزعم ایشان ارواح لطیفه آلهه در آسمانها زندگی میکردند و با یکدیگر گاهی بصلح و گاهی بجنگ و زمانی به محبت و دوستی و وقتی با خصومت و دشمنی بسر میبردند. تعداد این خدایان بشماره کواکب آسمان میرسید. در مجموعه آلهه Pantheon اعصار سومری و آکادی افزون از چهار هزار اسم خدا بنظر میرسد که هریک مظهر نیروئی از مظاهر طبیعت بوده اند.

اندك اندك جامعه متفرق بین النهرین وحدت ملی و مرکزیت قومی حاصل نمود و شهرها بمرور زمان آمیزش و اختلاط عظیم پیدا کردند. مردم از خدایان بی شمار خسته شدند، در نتیجه شش خدا بر دیگران غلبه یافتند، دو مجموعه که هریک ثالوثی «Triade» مرکب از سه خدا بودند مورد پرستش عام قرار گرفتند. آن دو مجموعه الهه سه گانه عبارت بودند از:

اولا - ثالوث اول مرکب از:

- ۱- انو Anu، رب آسمان خدای شهر بزرگ ارک Eurk
- ۲- انلیل Enlil، رب محیط جو و تحت الارض و خدای جنگ
- ۳- ائا Ea، خدای میاه در شهر اریدو در ناحیه نیپور Nippur

ثانیاً - ثالوث دوم مر کب از:

۱- شمش خدای آفتاب در شهر لاری .

۲- سین Sin خدای ماه و میاه در شهر اور.

۳- نین تود Nintud خدای مادینه (مؤنث) - مادر کل یا دایشتر Ishtar

در شهر کیش Kish که در سایر ادیان دتتر الهه نظیری دارد.

چون هر خدای مذکر ناگزیر از همسر و زوجه‌ای بود، آن خدایان مؤنث نیز در معابد مخصوص خود محل عبادت واقع میشدند. روز کاری این خدایان ششگانه همه باهم بصلح و صفایست کرده و هیچیک عبادت دیگری را مانع نمیشد، حتی در زمان سومرینها خدای ایشتر مادر کل از همه معروفتر گردید^۱ و او را ربه والا هه بهار که موقع نوالد و تناسل موجودات است و منتهای حاصلخیزی روزگار میباشد دانستند و شوهرش تاموس Tammuse خدای آفتاب بود و خودش مظهر زهره - ناهید - که نزد پارسیان ایران نیز وقتی مورد پرستش قرار گرفته (اناهیتا) Anna - Hita نامیده شد .

بالاخره باید گفت که ایجاد عقیده به ثالوث یعنی تشکیلات سه گانه خدایان مرحله ثانوی است که مرتبه‌ای فیما بین تعدد الهه و وحدت آله میباشد .

ظهور عقیده چون شهر بابل بزرگترین شهر هاشد و مرکزیت یافت به رب الارباب یا بطوری که در تمام آسیای غربی شهری بزرگتر از آن نبود خدای بزرگترین و تختگاه سلاطینی نامدار و ملوکی عالیمقدار گردید؛ خدای آنشهر بالطبع نیز در صدر آلهه آن کشور قرار گرفت. از زمان سلطنت هامورابی (۲۰۳۵-۲۰۶۷ ق.م) تا زمان خلفاء اسکندر (سلوکیدها) قرن دوم ق.م مدت دوهزار سال آنشهر شهر مرکزیت قطعی داشت و خدای آنشهر همچنان در آن مدت به معبودیت کل مورد پرستش عام و خاص بود، و گروه آلهه متعدده را تحت الشعاع خود قرار داد و دیگران قوای غیبی و نیروهای آسمانی خود را خواه ناخواه تسلیم و تفویض قدرت او کردند. در تمام نوشتجات و آثار ادبی که از عصر عظمت بابل بزمان

۱ - نظر کنید به کتاب «الواح بابل» ترجمه نویسنده طبع تهران ، ص ۱۹۲

ما رسیده همه جابطیل الوهیت **ماردوخ Marduk** خدای بابل نواخته شده و او را خدای بزرگی که درخور شأن و مقام آن سواد اعظم است ذکر کرده اند و صورتش را چون پادشاهی باشکوه باتاج و ریش مرصع جالس بر سریر مجد و عظمت نشان داده اند.^۱

خدای آشور
 در اواسط این مدت طولانی که دوره مجد و شکوه شهر بابل است تنها زمانی که آشوریه از شمال بیابل تاخته و آشور را در تحت امر خود در آورده اند، آفتاب عظمت بابل ناگزیر تیره شد و بالطبع دیگر خدایان ثلاثه مثل انوان لیل و انا همه از زیر حکم ماردوخ بیرون آمده زیر سایه آشور Assor قرار گرفتند. خدای آشور که در نینوا تختگاه آن قوم مکان داشته اندك اندك بجای ماردوخ خدای سراسر مملکت بابل میشود. رزم آوران و سلحشوران قوم آشور خدای خود را نیز مانند يك خدای جنگجو و سپاهی نشان دادند یعنی پیکر آشور را بصورت دایره ای از نور و دو عقاب نموده اند که از وسط آن نیم تنه مردی نمودار میشود که دستها از هر طرف گشاده و گاهی نیز تیر و کمانی کشیده است.

همینکه بعد از چندی بابلیها بر آشوریه با زفائق آمده و دوره سلطنت جدیدی در بابل آغاز گردید (از ۱۷۰۰ تا ۱۴۰۰ ق.م.) باردیگر خدای ماردوخ عرض اندام نمود.

باری، این خدای بزرگ با افواج آلهه کوچکتر همچنان در معابد بابل و دیگر بلاد بین النهرین همه جا مورد پرستش بود تا عاقبت در زمان غلبه و رواج دین مازدیسنی که در پر توشمشیر جنگ آوران ایرانی در عصر سلطنت هخامنشی حمایت میشد ماردوخ جای خود را باهور مزدا داد و آفتاب عظمت و اشتها را و رو باقول نهاد. در مدنیت بابل معبد نقشی بسیار مهم دارد. در شهرهای بین-
معبد و کاهن (۲)
 النهرین همه وقت معبد از بلندترین و مرتفع ترین ابنیه بوده است که در وسط شهر از خشت خام یا آجر پخته قد برافراشته و بر بام همه

۱ - نظر کنید به کتاب (الواح بابل) ترجمه نویسنده، طبع طهران، ص ۱۸۴، ۱۸۵

۲ - نظر کنید بکتاب (الواح بابل) ترجمه نویسنده، طبع تهران ص ۱۱۳

خانه‌ها و مساکن مردم مشرف بوده است و در برابر مذبح در داخل معبد انواع حیوانات و فوا که و مبلغ‌های بسیار وجه نقد و جنس برسم قربانی نیاز خدای آن معبد می‌شده. در آنجا بوده است که مدارس برای تعلیم منشیان و نویسندگان خط میخی برپا کرده و این طبقه را تربیت می‌نموده‌اند. اضافه بر آن، معبد مرکزیت کسبی و تجارتنی نیز داشته است. املاک موقوفه و اراضی وسیعی را اداره می‌کرده. کاهنان که متولیان معابد بوده‌اند، در حقیقت تنها طبقه روشنفکر و دانشمند کشور را تشکیل می‌داده‌اند. آنان خط و کتابت می‌دانسته و برای عامه مردم ادعیه و اوراد می‌خوانده و برای گرفتاران و مبتلایان و آسیب‌دیدگان افسون‌ها و مناجات‌ها تقدیم در گاه آلهه می‌کرده و نیز از مغیبات خبر می‌داده رؤیاها را تعبیر می‌نموده‌اند، همچنین کواکب را رصد کرده سر نوشت بشر را از روی حرکات آنها معین می‌ساخته‌اند و بالاخره همین طبقه کاهنان چون املاک فراوان و ثروت گزاف معبد را در دست داشته‌اند و داد و ستد می‌کرده‌اند ازینرو بسیار غنی و صاحب ثروت شده بوده‌اند.

خلاصه آنکه طبقه کاهن در طول مدت چهار هزار سال همچنان با کمال قوت در جامعه بابلی و آشورو کلدیه باقی و برقرار بوده‌اند.

الواح گلی که بعد از هزاران سال در این ایام از زیر خاک بیرون آمده و خطوط میخی مکتوبه بر آنرا کشف و قرائت کرده‌اند. کیفیت دستگاه معابد و نظم کهنه و علوم ایشانرا بتفصیل روشن ساخته است.^۱

سه علم صحیح	کهنه بابل در مطالعه و رصد کواکب علم خرافی نجوم
بر ریشه	Astrology را بوجود آوردند. در زیر آسمان صاف و افق
سه علم خرافی :	روشن بین‌النهرین هم از عصر سومری عبادت کواکب آغاز
۱ - نجوم	شده است.

دراور ابراهیم خلیل نخستین کسی است که بر علیه الوهیت اجرام سماوی برخاسته

۱- نظر کنید بکتاب (الواح بابل) ترجمه نویسنده این کتاب، طبع طهران،

و آنهارا فانی و آفل اعلام کرده است.^۱

در همان هنگام که شهرهای کوچک خدایان خاص خود را میپرستیده و آلهه متعدده اختراع کرده بودند تا آنجا که چهار خدای شمش (آفتاب) و سین (ماه) و انو (خدای آسمان) و ایشتر (خدای زهره) در اکثر بلاد پرستش میشده همواره خلایق بر این عقیده بودند که مجموعه روشنان فلکی و اجرام علوی سر و کار و رابطه ای مستقیم با جامعه بشری در این خاکدان دارند و میتوان نهفته ها و مغیبات و سر نوشت انسان را بوسیله آنها معلوم ساخت و از اینرو همواره ستارگان را از سیاره و ثابت در معرض مطالعه و رصد قرار میداده اند و حرکات و مواقع آنها را ثبت میکردند. در نتیجه از همین مبادی خرافی که بیشتر مبتنی بر موهومات بود مجموعه علمی بظهور رسید که آنرا «نجوم Atrology» گفتند بطوریکه در تمام ممالک جهان این علم را حاصل تمدن بابلی دانسته و آنرا عموماً «علم کلدانیان» لقب داده اند «Chaldean Science» از قرن هفتم قبل از میلاد این علم خرافی کم کم قدم بمرحله واقعیت نهاد و معلومات و جدول ها و ارقام که در ابتداء بنیت تأثیر حرکات کواکب و سعد و نحس نجوم رسم شده بود خود مستقلاً ثبت گردید. یونانیان بعدها آنرا توسعه داده و تکمیل کردند تا اینکه در قرن سوم قبل از میلاد بصورت علم هیئت Astronomy درآمد که علمی است مبتنی بر قواعد ریاضی و رصد حسی کواکب.

از این قرار میتوان علماء کلدانه مانند سلوکوس نبوریمانی (Naburimani) را اسلاف کوپرنیک و گالیله دانست. و حتی تئوری مرکزیت شمس و حرکت زمین

۱- قرآن، سوره الانعام ۶/۸۰-۷۶ «كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض... تا... و ما انا من المشرکین»

جامی حکایت مکاشفه و قیام ابراهیم را بر علیه بت پرستی و عبادت کواکب در منظومه ای لطیف برشته شعر در آورده و چنین گفته است:

ای درین بتکده طبع فریب	برده غوغای بتان از تو شکیب
طبع را بند خرد بر پا نه	پای اندیشه در این غوغا نه
بنگراین انجم و مهر و مه را	بت ره گشته «خلیل الله» را
تا فتنندی بدلتش راه قبول	گر نه بشکستید آن سنگ افول... الخ

(سبحه الابرار، عقد ۵)

بدور آفتاب بدو از ایشان بظهور رسید و بعدها بوسیله علم حقیقتی ثابت گردید . بابلی ها هفت ستاره سیاره را بخوبی شناخته و به آنها هر یک نامی داده اند و زمان را به هفت روز قسمت کرده اند و هر روز را منتسب به یکی از آن ستارگان میدانستند ، باین ترتیب تقسیم ایام هفته در جهان بظهور رسید و همچنین ثوابت اطراف منطقه البروج که در مدار حرکت آفتاب قرار دارد ، به بروج اثنی عشر یا دوازده مجموعه کواکب تقسیم نمودند و برای هر یک بزبان خود نامی نهادند مخصوصاً اسامی حیوانات را که شاید در آغاز آلهه و توتم های محلی بوده اند بهر یک از آن بروج نهادند ، اولی را حمل و دومی را ثور خواندند ... الخ .

هم چنین بحساب دقیق اوقات کسوف و خسوف ماه و آفتاب را تعیین نمودند . این اسم گذاری و تقسیم بندی صور آسمانی و تدوین تقویم که تا امروز نزد علماء علم - الفلك جهان ثابت و برقرار مانده همانا میراث عصر بابلی است و از تمدن و فرهنگ ایشان این یادگار عظیم در بشریت باقی و برجاست .

ترقی علمی بابلیها در فنون ریاضی مخصوصاً در علم حساب از عجائبی است که بحکم ضرورت در اثر مطالعه نجوم برایشان میسر شده است . ایشان با آنکه به سیستم اعشاری اعداد مانند بشر امروز تا حدی آگاه بوده اند . ولی هنوز صفر را اختراع نکرده و از این علامت که از اختراعات دماغ هندیان است ، بی خبر بوده اند . ایشان سلسله اعداد را به سیستم ستینی تقسیم بندی نموده اند که واحد آن عشره (ده) نیست بلکه ستین (شصت) است .

این سیستم بقول یکی از دانشمندان^۱ بقدری عملی و قابل استفاده است که در جهان متمدن تا زمان حاضر متداول و معمول مانده است و در بسیار موارد زندگانی روزمره هنوز همان سیستم استعمال میشود مانند تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه و تقسیم ساعت به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ ثانیه و قس علیهذا .

فن معالجه انسان ، یا علم طب ، امروز یکی از علوم صحیحه و منظم انسانی است و اطباء عالم مقدار جهان آن علم را بر مبادی

۲ - سحر

۱- کتاب «الواح بابلی» تألیف E. Chiera ترجمه نویسنده ، طبع طهران ، ص ۲۳۳

صحیح و استوار بنیان نهاده اند. باید گفت که آن علم همانا از فن سحر معمول بابلی‌ها زائیده شده^۱ و آن علم خرافاتی باستانی امروز بدین درجه کمال و اتقان رسیده است.

اقوام ابتدائی در بین النهرین در طول دوره تمدن سه هزار ساله خود همواره بر آن بوده اند که ارواح خبیثه از بدن شخص بیمار بیدن شخص سالم نفوذ کرده و او را در تحت استیلاء خود در میآورد و برای نجات او از چنگال آن روح شریر باید ریشه‌ای فلان گیاه یا بر کی از فلان درخت یا سنگی از فلان کوه را سائیده یا پخته و افسونی براو دمیده و بدست کاهن که در همان حال باین معنی «طیب» نیز بوده است بگوش آن مریض بخوانند و یا باو بخورانند، یا بر بدن او طلایه کنند تا نجات یابد.

در متون طبی که از الواح گلی بابلی قدیم بدست آمده در باره تب همین معنی تصریح شده و دواهای خاصی که علاج شیطان شریری را که در بدن آدمی تب ایجاد میکند شرح داده و نسخه‌ها نوشته اند و افسون‌ها و اوراد و ترتیلات که کاهن بر سر بیمار آن تلاوت میکرده بشرح و بسط بسیار ثبت نموده اند. این عملیات که مسلماً تأثیر روحی شدیدی در دماغ مریض میکرده و روحیه او را برای مقاومت با مرض قوی میساخته است، خود پایه دیگری از معالجات بابلی است. کلمات :- «مجنون» یا «دیوانه» و یا «لیوناتیك» که در السنه امروزی عالم موجود است همه حاکی از حلول جن یا دیو یا تأثیر ماه در بدن آدم سالم است که عقل را مریض و از طریق صحت منحرف میسازد.

مطالعه در جگر کوسفند، و ایمان بآنکه مبدأ حیات و نیروی زندگی جگر است، نیز از عقاید خرافاتی بابل است. ایشان کوسفندی بر رسوم و تشریفات بسیار پرورش داده و از نباتات مخصوص او را تغذیه کرده و در طول ایام متوالی براو اوراد

۱- اشاره به انتشار تعلیم سحر در بابل در قرآن مجید هم آمده است در این آیه شریفه : «ولكن الشياطين كفروا، يعلمون الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت ... الخ» و همین آیه است که در ادوار تاریخ اسلام در ادب عرب و عجم سحر بابلی‌ها و آن دو فرشته موصوف موضوع اشعار و روایات و حکایات بیشمار گردیده است. حافظ گوید:

کر بایدم شدن بر هاروت بابلی صد گونه ساحری بکنم تا بیارمت

وافسون‌ها تلاوت میکرده، سپس او را قربانی و کبد او را بیرون آورده و خشکانده، آن‌گاه بر روی صفحه‌چین خورده‌آن با وضع خطوط و علائم گوناگون آثار غیبی و حوادث آنی را استخراج میکرده‌اند. این اندیشه موهوم و این عقیده خرافاتی، هر چند ارزش و قیمت علمی نداشته است، ولی این فایده را متضمن شده که انسان بابلی به ترکیب اعضاء داخلی بدن حیوانات متوجه گردیده و رفته رفته علم تشریح را بوجود آورده است.

۴- کیمیا

در مملکت بین‌النهرین و در اعصار تمدن سومری و اکادی و سپس بابلی و کلدانی طلا ارزش خاصی داشته. ایشان سیستم «واحد زر» را در نقود خود برقرار کرده بوده‌اند. از آنجا که آنسزمین از این معدن گرانبها خالی است ناگزیر این فلز ذی‌قیمت را بوسیله تجارب از سایر ممالک جهان بالخاصه از مصر و شبه جزیره سینا بزحمت و صعوبت فراوان بدست می‌آورده‌اند. اندیشه تصرف در فلز فراوان و ارزان قیمت مانند مس و آهن و تبدیل آن بصورت فلز کمیاب و گرانبها مانند زر و سیم از دیرباز در فکرایشان رسوخ یافته و دواهایی بسیار برای نیل باین مقصود فراهم ساخته و افسون‌هایی بر آن میدیدند. سنگ اکسیر یا «حجر الفلاسفه» را اختراع کردند که آنرا مایه این صنعت بی‌زحمت و پرفایده میدانسته‌اند.

مجموعه کتب خرافاتی را که از عصر ایشان شروع شده و تا امروز در غالب ممالک مشرق زمین مانند ایران معمول است و معتقدین و پیروان فراوان دارد «علم کیمیا» گفته‌اند. اگر واقعاً این تحقیقات و مطالعات و آزمایشهای دور و دراز در طول مدت پنج هزار سال که از بدو تمدن ایشان تا کنون میگذرد عملاً مس و سرب را زروسیم نساخته ولی نتیجه‌ئی برای بشریت دربرداشته است که هزاران بار گرانبهاتر از خروارها زرناب میباشد و آن همانا اسرار نهانی ذی‌قیمتی است که بوسیله علم «شیمی» از طبیعت و خواص اجسام و اجرام آلی و غیر آلی و عناصر عالم

ماده کشف گردیده است، «کاین خاک بهتر از عمل کیمیا گری است» .
هرچند بسیاری از محققین آغاز تحقیقات انسانی را در علم کیمیا منسوب
بمملکت فراعنه و کشور مصر، میدانند ولی شك نیست که بابلیها نیز در این باب
سهمی موفور و عملی مأجور داشته‌اند.

گفتار سوم

یونان

یونان
مملکتی که در نزد اهل مشرق به یونان و پیش مردم مغرب به گریس Greece مشهور است در نزد مردم آنکشور به هلاس موسوم بوده است. این اسامی از مصادر مختلف اشتقاق حاصل کرده است :
«گریکوس» Graikos نام بسیار قدیمی است که بیکی از قبایل نیاکانی یونانیان قدیم می گفته اند و بعد در زبان لاتین همان نام را اختیار کرده این کشور را «گریسیا»^۱ گفته اند. بعدها در السنه اروپائی همین نام و عنوان برای آنکشور قرار گرفت. اما مردم یونان از نژاد آریائی اند و از شمال رود دانوب بجنوب، در هزاره دوم ق.م. تاخته اند. ایشان وطن خود را «هلاس»^۲ نام داده و خود را «هلنا»^۳ میگویند. چون بعضی از قبایل قدیم آن مردم از شبه جزیره اصلی گذشته و در سواحل غربی آسیای صغیر جای گرفتند، نام این قبیله مهاجر «ایونی»^۴ و نام نفوس آنها که در آن کولونیها ساکن شدند از قدیم «ایونیان» بود. از اینرود در نزد ملل مشرق به «یونانی» معروف گردیدند، بعدها این اسم عام را بر تمام مردمی که از آن ریشه و نژاد بودند اطلاق کرده همه آن نواحی را «یونان» و اهالی آن را «یونانی» گفتند.

۱- Graecia نام قدیمی است که رومیها برای کشور یونان وضع کرده بودند.

۲- Hellas ناحیه و شهری بوده است در شمال شرقی یونان ولی در زبان شعرا این کلمه بمعنای عام یونان استعمال شده.

۳- Hellenes نام مردم کشور یونان و نیز نام افسانه جد اعلا ی تاریخی یونانیان است.

۴- Ionians و Ionia نامی است که بعداً بسواحل غربی آسیای صغیر نهادند.

کشور یونان سرزمین یونان شبه جزیره کوچکی است که در جنوب شرقی اروپا قرار دارد. یک سلسله جبال در شمال آن بنام کوه الیمپوس Olympus آنکشور کوچک را از سایر اقلیم اروپا جدا ساخته. از طرف جنوب بدریای مدیترانه و از مشرق بدریای «اژه» Aegea و از سمت مغرب به دریای «ایونی» Ionian - Sea و دریای آدریاتیک محدود میشود. این کشور در آن هنگام که دریای روم (مدیترانه) شاهراه مرکزی عالم متمدن بشمار میرفت، موقعیت بسیار ممتازی حاصل کرد و بر ممالک اطراف خود تسلط یافت.

قدیمترین تاریخ مکتوب آن دیار از حدود ۷۷۵ قبل از میلاد موجود است و قبل از آن وقایع با داستان و افسانه، یا بعبارت دیگر تاریخ حقیقی با اساطیر و همی بقدری آمیخته و مخلوط شده که تجزیه آن امکان پذیر نمیشد. بدان روزگار کهن نام «عصر پهلوانی» Heroic Age نهاده اند زیرا که سراسر مشحون بر داستانها و رزم نامه های پهلوانان است. نیاکان این ملت تاریخی که در عصر خود بذروه اعلائی تمدن و حضارت رسید، از چهار قبیله بزرگ برخاسته اند که آنها همه از یک اصل بسیار کهنسال آریائی منشعب شده بوده اند. آن قوم قدیمی اصلی را «هلن»^۱ می گفته اند. هلن ها با اجداد آریائی ایرانیان و هندوان همه از یک بن و ریشه منشعب اند و نام ایشان در اشعار حماسی هومر مذکور است.

یکی از آن قبایل اربعه آشیان ها Achaeans و دیگری ایونی ها Ionians و سدیگر دوریان ها Dorians و چهارم الولیان ها Aeolians میباشند.

از این قبایل فقط اعقاب و اولاد دو قبیله یعنی «دوریانها» و «ایونیانها» به عصر تاریخ رسیده اند و از سرگذشت روزگار ایشان اسنادی مکتوب در دست مانده. ولی از دیگران اثری بجای نیست. مردم دوشهر بزرگ آتن Athens^۲ و اسپارت ۱ - Hellen نام افسانه ای پهلوانی است که نیای یونانیان می باشد و از اینرو هلن Hellen مجازاً برای مردم یونان استعمال شده.

۲ - Athene در میتولوژی یونان بمعنی الهه حکمت و هنر و جنگ است که در نزد رومیان به «می نروا» نامیده شده و نیز نام شهر بزرگ یونان و پایتخت آنست که در زمان حاضر چهارصد هزار نفر جمعیت دارد.

Sparta^۱ که نام آنها بزرگ‌ترین ثبت صفحات تاریخ است بنوبت از اولاد این دو قبیله اخیر الذ کر می‌باشند.

در آنروز کار شهرهای مستقلی که هر يك خود دولتی بود و حکومتی داشت تشکیل گردید ولی همه دارای زبان و ادبیات واحد و رسوم و عادات و فرهنگ کمابیش یگانه بودند و بالاخره مجموعاً يك ملت عظیم را بوجود آوردند.

در قرن ششم قبل از میلاد **ایونیان** ها بزرگترین و مهمترین قسمت یونان را تشکیل میدادند و در این زمان است که از این ملت در عالم ادبیات و هنر و فلسفه آثار فناناپذیر بروز کاران بازمانده است.

در حدود ۵۵۰ ق.م. یونان با امپراطوری عظیم و نو بنیاد پارس همسایه شد و شاهنشاهان هخامنشی بدان کشور آغاز تاختن کردند. دولت پارس در آن زمان نیرومندترین قوای عالم متمدن بود. در ۵۴۲ ق.م. **کوروش** شهر **Sard**^۲ را فتح کرد و دیگر شهرهای یونانی آسیای صغیر در برابر او خاضع گشتند. **داریوش** از ترعه **هلسپون Hellespont**^۳ گذشته قسمت عمده از شبه جزیره را تسخیر کرد و تا مقدونیه ضمیمه ایران شد.

سرانجام در ۴۹۰ قبل از میلاد یونانیان بر سپاهیان ایران پیروز گشتند و در جنگ **مرا تون Marathon** در خشکی و در نبرد **سالمین Salamin** در دریای اژه بسال ۴۸۰ ق.م. قوای دری و بحری ایران شکست یافت و **اگزرسس** کرچه شهر آنان را فتح کرد ولی عاقبت بخاک آسیا عقب نشینی نمود.

این جنگها و محاربات با خصمی نیرومند ناگزیر سبب شد که تمام ملت یونان در تحت قیادت و پیشوائی يك شهر در آیند، ازین سبب شهر **آتن Athene** نزدیک به نیم قرن مقام اولی و ریاست مطلقه را حاصل نمود. و بعد از يك سلسله جنگهای داخلی، پیشوائی و زعامت سراسر یونان زمین بشهر **اسپار تا Sparta** منتقل گردید و بعد از

۱ - **Sparta** نام شهری است از شهرهای یونان، مرکز ناحیه پدو پونوسوس در ایالت **لاکونیا Laconia**

۲ - **Sard** شهر باستانی است و پایتخت کشور لیدی در آسیای صغیر.

۳ - **Hellespont** نام قدیم ترعه ایست که در زمان حاضر به «داردانل» موسوم است.

آن این مقام نصیب شهر تب^۱ شد که تا اواسط قرن چهارم ق.م. ادامه داشت. درمائه چهارم ق.م. پادشاهی بنام فیلیپ^۲ از اهل مقدونیه بر تمام یونان غلبه یافت و امپراطوری عظیمی بدست فرزندش اسکندر کبیر^۳ در عالم ایجاد گردید. در زمان اوست که یونانیان از یکطرف ایران را فتح کرده و تامشرق هندوستان پیش رفتند (۳۳۰ ق.م.) و از طرف دیگر تامصر دست یافتند. در اینموقع است که یونانیها با قوم موحد «یهود» تماس حاصل نمودند. و مرکز یهودیه Judea را فتح کردند و در آن زمان فرهنگ و علم و هنر و زبان و لغت یونانی از ممالک اطراف مدیترانه تا اواسط آسیا انتشار یافت. این دوره را عصر هلنی Hellenistic Age نام داده اند. پس از آن خلفاء اسکندر (سلوکیدها) و پس از ایشان اشکانیان در ایران حکومت داشته اند و تا چندین قرن، حتی بعد از غلبه و نصرت رومیها، فرهنگ و آداب و فلسفه یونانیان که از آن به هلنیزم تعبیر کنند در عالم متمدن مقام اعلی ورتبه اکمل را دارا بوده است و حتی در مذاهب اهل کتاب یعنی یهود و مسیحیان و سپس مسلمانان تأثیری بسزا کرد.

در زمان عیسی، (قرن اول میلادی) زبان یونانی آنقدر در سراسر ممالک اطراف مدیترانه متداول شده بود که اکثر مردم بآن تکلم و تحریر میکردند و این خود باعث انتشار انجیل بزبان یونانی در اطراف بسیط زمین گردید.

بعد از سقوط امپراطوری اسکندر ضعف و اختلال بسیار در اوضاع و احوال یونانیان راه یافت و هنگامی رسید که قومی جوان و نیرومند در پیرامون شهر رم^۴ قدم بعرصه وجود گذاشته و شروع بجهانگیری و کشور کشائی کنند و یونان را نیز جزو ممالک مفتوحه خود در آورند. عاقبت در اواسط قرن دوم قبل از میلاد

۱- Thebes در یونان قدیم نام شهری معروف است در مرکز ناحیه بئوتیا Boeotia همچنین نام شهر بزرگی است در مصر علیا در نزدیکی شهر جدید لوکس Loxos که معبد کارناک در آنجا واقع بوده است.

۲- Phillpe فیلیپ پادشاه مقدونی. ۳۳۵-۳۸۲ ق.م.

۳- Alexandre اسکندر کبیر ۳۲۳-۳۵۶ ق.م. فاتح شرق و آسیای وسطی.

۴- Rome (رومیة الکبری) پایتخت روم قدیم و ایتالیای جدید است در ساحل رود تیبر، و اکنون قریب دویلیون سکنه دارد.

(۱۴۶ ق.م.) شهر کورینت^۱ که یکی از بلاد مهم یونان بود در برابر رومیان ازپا درآمد و از آن زمان ببعد کشور یونان بنام آشیا^۲ یا کریشیا یکی از کشورهای تابعه روم گردید.

پس از آنکه کشور روم در آخر قرن سوم میلادی بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد، دولت بیزانطیه^۳ و مملکت یونان که جزو آن بود بوجود آمد سلطنت روم شرقی صورت یونانی حاصل کرد، یعنی امپراطوری روم شرقی در حقیقت مملکتی یونانی بود که در اطراف تختگاه قسطنطنیه تشکیل شد. بعد از آن ترکهای مسلمان (سلطان محمد فاتح) در سال ۱۴۵۳ م قسطنطنیه^۴ را فتح کردند و آن سلطنت کهن سال یونانی بکلی منقرض شد. (فعلاً دولت پادشاهی بنام یونان در آن شبه جزیره موجود است).

پولس St. Paul حواری و رسول عیسی (ع) در قرن اول در خاک یونان مخصوصاً در شهرهای آتن و کورینت برای تبلیغ مسیحیت سعی بلیغ کرده و بهر سو مسافر تھا نموده و بعد از آنکه رومیها بدین مسیح درآمدند امپراطوری خود را بر اساس مسیحیت برقرار ساختند دین مسیح مذهب تمام مردم یونان زمین گشت که تا کنون نیز اهالی آنجا به همان دیانت متدین اند. (رجوع شود به گفتار هفتم همین کتاب)

زبان زبان یونانی قدیم از دسته السنه هندواروپائی یا آریائی است و با زبانهای سنسکریت و اوستا و فرس قدیم و السنه اسلاو نیک^۵ و السنه اسکاندیناوی و سلتیک^۶ خواهر شمرده میشود و آن زبانی است

۱- Corinth : م شهری است در یونان قدیم که در ناحیه جنوب واقع بوده معروف به تجمل و هنر و تجارت است.

۲- Achaia آشیا ناحیه ای از یونان است که در اشعار هومر این کلمه بنام تمام کشور یونان استعمال شده است و رومیان نیز همین کلمه را برای یونان استعمال میکردند.

۳- Byzantium نام شهری کهن سال و قدیمی است در ساحل بوسفور که در سال ۳۳۰ میلادی پایتخت امپراطوری روم شد.

۴- «قسطنطنیه» یا کنستان تینوپل پایتخت کنستانتین اول، اولین امپراطور مسیحی روم (۳۷۷-۲۸۰ میلادی) که شهر بیزنطیه قدیم را پایتخت خود قرارداد.

۵- Celtic - Slavonic

بسیار شیرین و بلیغ و دارای قوت تعبیر و قدرت فصاحت. کتابهای مذهبی یهود قبل از تولد عیسی غالباً بزبان یونانی ترجمه شده بودند.



در آغاز دین و مذهب یونانیان قدیم يك نوع اعتقاد به آلهه دین یونانیان باستانی متعدد (پلی تئیزم) بوده که در باره آنها قائل بجسم و صورت انسانی Anthromorphism بودند و برای خدایان خود از مادینه و نرینه اشکال و افکار بشری قائل شده و مدت دوسه هزار سال این رشته عقاید نزد ایشان دائماً در تحول و تطور بوده است.

هنگامیکه هلن ها یعنی اجداد یونانیان قدیم از شمال بجنوب آنسر زمین پراکنده شدند قبائلی آریائی نژاد و نیم وحشی بودند که بر حسب معتقدات قدیم نژادی خود غالباً مظاهر طبیعت را میپرستیدند و همان خدایانی که در کتاب ودا نزد اجداد هندوان قدیم محل عبادت بودند ایشان نیز پرستش میکردند. در رأس آنها خدای آسمان قرار داشته است که او را زئوس پاتر Zeus paterus یعنی «پدر آسمان» مینامیدند و این مظهر همان الهی است که نزد هندوان باستانی به Dyuspitar دیوس پی تار و بعدها نزد رومیها به ژو پیتتر Jupiter موسوم شده است. مجموعه خدایان «Pantheon» معبود یونانیان که همه از زیشه آریائی هستند و نزد ملل قدیمه آریائی کمابیش وجود دارند عبارتند از:

۱- زئوس Zeus-Paterus (خدای خدایان) پدر کل.

۲- اپولو Apollo - خدای آفتاب.

۳- پوزیدون Poseidon - خدای دریاها.

۴- هستیا Hestia - خدای مؤنث و مادر - الاله کانون خانوادگی.

۵- دمی تر Demeter - خدای مؤنث - مادر زراعت و غلات.

۶- هرمس Hermes - خدای حکیم و آفریننده.

۷- آرس Ares - خدای جنگ.

بعد از آنکه فبایل آریائی هلنهای مهاجم بر مردم بومی غلبه یافتند و تمدن آنها

را تدریجاً در خود هضم کردند از خدایان و معبود های محلی نیز آلهه‌ای چند را اقتباس نمودند. در جزائر شرقی مدیترانه و سواحل غربی آسیای صغیر ساکنین بومی نیز که دارای تمدن و فرهنگی به نسبت زمان خود متکامل بودند، بعضی خدایان محلی را می‌پرستیدند که یونانیان هم با آنها گرویدند از این قرار :

هراس Heras زن زئوس.

اتنا Athena خدای حکمت و خرد و معبود شهر آتن.

آرتمیس Artemis دختر زئوس و خواهر اپولو (که رومیها اورا بنام دیانا نامیدند).

افرودیت Aphrodite آلهه مادینه خدای عشق و محبت که نزد رومیها به «ونوس» زهره نامبردار است .

بیشتر این آلهه که مقتبس از عقاید ملل مغلوبه سواحل مدیترانه بود و مورد پرستش یونانیان قرار گرفت خدایانی مؤنث اند که برای آنها جنبهٔ امیت و مادری قائل شده بودند زیرا در پانتئون اقوام آریانی قدیم خدای مؤنث کمتر دیده می‌شود. **اشعار حماسی** در رأس هزاره اول قبل از میلاد دو شاعر بزرگ در یونان **دو شاعر** زمین بظهور رسیدند: یکی **هومر** شاعر حماسی Epic در قرن نهم قبل از میلاد. دیگری **هزیود** Hesiod شاعر تعلیمی Didactic در قرن هشتم قبل از میلاد. اشعار و حماسه های آن قوم که بزبان این دو شاعر گفته شده در حقیقت بمنزلهٔ ادبیات دینی و اسناد مذهبی ادوار اخیر آن مردم است .

پس از زمانی دراز خرد خرد عقیده بدوی آریائی یعنی «پرستش قوای طبیعت» و اعتقاد به خدایان آنها از میان رفته و برای هر يك از آنها شخصیت انفرادی قائل شدند و خدایانی تازه بوجود آمدند که در صورت و اندیشه و کردار درست مانند بشر پنداشته می شدند .

ظهور در حدود قرن ششم ق.م. فلاسفه و متفکرین عقلانی یونان از **فلاسفه در یونان** دائرةٔ اوهام و تصورات شعریه آن دو شاعر قدمی فراتر نهادند و دیگر در برابر خدایان مجسم و مصور بصورت انسانی سر تسلیم فرو نیاوردند .

سقراط ، پدر فلسفه Socrates (در ۴۷۰ ق.م.) در آتن خلق را بمعنویات دعوت کرد و پس از او شاگردش افلاطون (Plato - ۳۴۷-۴۲۷ ق.م.) و پس از او ارسطو (Aristotle ۳۲۲-۳۸۴ ق.م.) آنان حکماء الهی روحی بودند که خلق را بتفکر در فلسفه متافیزیک (ما فوق الطبیعه) راهنمایی کردند .

عقاید عامه
در این قرن در فکر مردم عوام نیز تحولات بسیار بظهور رسید و مجموعه آلهه نزد ایشان عبارت شد از خدای زئوس «پدر» که بر فراز قله اولیمپوس نشسته و گردا گرد او دوازده خدا شش مذکر و شش مؤنث جمع شده بودند. همچنان بزعم ایشان در اطراف آنها بعض موجودات روحانی دیگر که همه دارای احساسات و عواطف بشری بودند زندگانی میکردند. از طرف دیگر بواسطه تکامل و رونقی که هنرهای ظریفه در نزد یونانیان حاصل نمود این دور نمای مجلس زئوس و مجمع آلهه را با قلم صنعت رسم کردند و آنچه درباره آن خدایان قوه هنری و ذوق شعری بآنها الهام میکرد بادست صنعت مجسم ساختند . تابجائی که پیکر زئوس که فید یاس^۱ نگار کرده است مظهر ایمان و رمز مذهب شمرده میشود .

در عقاید قدیم یونان سخنی از قدمت آفرینش و خلقت عالم نبود و زئوس را خالق کل یا قادر کل یا عالم مطلق نمیدانستند بلکه او را پدری مهربان تصور میکردند که مظهر لطف و رحمت است و برای آسایش و آرامش خلایق و تسکین آلام و تخفیف شدائد جهانیان سعی جمیل مبذول میدارد. هر يك از خدایان دیگر که در حول و حوش او جمع شده بودند هر يك مسئول و نماینده يك قسمت از احساسات و مظاهر حیات بشری میبودند که سهمی از مبادی اخلاقی را ایفا میکردند .

عقیده بعالم عقبی
آنچه که از منظومات دو شاعر باستانی هومر و هزیود بر میآید یونانیان قدیم سعادت حقیقی را فقط در زندگانی در این جهان میدانسته اند و در تصور ایشان شقاوت و عقابی در عالم دیگر وجود نداشته

۱- فید یاس Pheidias نام پیکر نگار معروف یونانی است در قرن پنجم قبل از میلاد که

آثار هنری او هنوز باقی است .

واز مسئله حیات بعد از مرگ چندان سخنی در میان نبوده. فقط نادراً به عقیده‌ای بر میخوریم که میگفته‌اند اموات را بمکانی در زیر این جهان سوق میدهند که متعلق به خدای هادس Hades است و آن‌هاویه‌ایست رعب‌انگیز و نامطلوب. ولی هم در آنجا بهشتی بنام الیزه Elysium وجود دارد که نیکبختان و سعادتمندانرا با آنجا میبرند و نیز جهنمی موجود است بنام تارتاری Tartari که سیه بختان و اشقیای آنجا فرو می‌افتند. خدایانی که ناظر و قاضی اعمال اموات‌اند همه خلق را بر حسب اعمال نیک و یابد محاکمه کرده و هر کس را بهر جا سزاوار است میبرند.

یونانیان علاوه بر آلهه مختلف بموجودات مجرد روحانی
 «انیمیزم»
 عیدیده عقیده مند بوده‌اند که بعضی از آنها به درجه الهیت
 رسیده و مقام پرستش را احراز کرده بودند مانند :

هادس Hades و هیپریون Hyperyon و دیونوسوس Dionysus
 و کرونوس Cronus و اورانوس Uranus و هلیوس Helios و بسیاری دیگر.

بعضی دیگر از این موجودات غیبیه روحانی به آن منزلت عظمای الوهی
 نرسیده ولی بزعم ایشان در زندگی آدمی اثری بسیار داشته‌اند مانند :

گراس‌ها Graces (مظاهر جمال و زیبایی) و موزها Muses (ارواح هنربخش)
 و نیمف‌ها Nymphes (حوریان) و نریدها Nereides (فرشتگان بحر) و نیادها Naiades (فرشتگان میاه) و بسیاری دیگر که هر کدام موجودی لطیف و شبحی
 نامرئی می‌باشند و وظیفه‌ای خاص دارند بشرح و تفصیل طولانی که از حوصله این
 مقال بیرون است. همچنین برای خدایان و آلهه نیز خدمتگزارانی روحانی قائل
 بوده‌اند که هر يك وظیفه‌ای در دستگاه آنها انجام میداده، مانند: ایریس Iris
 (قوس قزح) پیک زئوس، هب Hebe ساقی او، و هور Hours کنیزك او.

نیز برای اموری دیگر مانند: شب، روز، فجر، ظلمت، خواب و جنگ و غیره
 قائل بشخصیتی خاص بوده‌اند و نیز میگفته‌اند که از ترکیب این خدایان با انسان
 مولودهای زشت و نامطبوعی بوجود می‌آمده‌اند مانند سیکلوپ Cyclope.

و هارپی 'Harpy'، و گورگون 'Gorgon'، و سربوس 'Cerberus'، و اسفینکس 'Sphinx'، و غیره.

بالاخره عدد مجموعه این موجودات مجرده از خدایان بزرگ و کوچک و ارواح و اشباح و همیه و شیاطین و پهلوانان بشری که منزلت الوهیت یافته و آدمیان شیطان صفت، در میتولوژی یونان، افزون از سی هزار نام شنیده می شود بطوری که هیچ ملت دیگر در تعداد آلهه بیای مصریها و یونانیها نمیرسد.

مناسک و عبادات مناسک در دین یونانیها عبارت بوده است از اعمالی برای جلب لطف و کسب موافقت خدایان بمنظور انجام آرزوها و آمال آدمیان. این اعمال بوسیله تقدیم نذورات و هدایا و خواندن نمازها و مناجاتها انجام میگرفته است. هم چنین انواع حلویات و حبوبات و میوه های نورس در محراب و معبد بیکى از خدایان تقدیم میکردند و سپس ادعیه و اورادی میخوانده و مشروب مقدس از شیر و شراب مینوشیده و سپس آن هدایا و نذورات را آتش میزدند، آنگاه بگذرانیدن قربانیها پرداخته باتشریفات خاصی برای هر يك از خدایان جانوری رامیکشته و سپس اجساد آنها را همچنان طعمه آتش میساخته اند. قربانی نزد ایشان بیشتر از گوسفند و گاو و غیره بود چنانکه برای الاله پوزیدن^۱ (خدای دریاها و اسبها)، اسب، برای خدای دمیتر^۲ (خدای مادینه حامی زراعت) مرغ قو، برای خدای هکات^۳ (یکى از خدایان دیگر مؤثر در زمین و آسمان و دریا)، بز و برای اپولو^۴ (خدای آفتاب) سگ. بهمین قیاس در مذبح خاص هر يك از خدایان حیوانی خاص قربانی میکردند.

هم چنین عنایت و توجه مخصوص داشته اند که قربانی حیوانات ذکور برای خدای مذکر و جانوران ماده برای خدایان مؤنث اختصاص داشته باشد.

۱- Poseidon خدای دریا که نزد رومیها نپتون نام دارد.

۲- Demetrius خدای غلات و حبوبات خواهر زئوس است.

۳- Hecate خدای مادینه، خدای زمین و ماه و حامی سحر ساحران.

۴- Apollo الاله نور آسمانی و خدای علم و هنر. نام دیگر آن هلیوس میباشد.

عید ها و جشنها یونانیان روز خاصی مانند شنبه و جمعه برای عبادت نداشته‌اند ولی در تمام اثناء سال ایامی معین را برای احتفال و جشن رعایت میکرده‌اند. این ایام سالگه مخصوصی بوده‌است که مردم از چهار گوشه کشور به نیت شرکت در آن جشنها در حال کرده در نقاط معینی اجتماع مینمودند از آنجمله جشن **انتستریا Anthesteria** در شهر آتن در برج دلو (زمستان) بیاد خدای **دمیتر Deméter** که در آن منحصرأ زنان شرکت میجستند. دو دیگر جشن **تسموفوریا Tesmophoria** در (سنبله) پائیز. سدیگر جشن **ژیمنومار دیا** در ماه سرطان (تابستان)، که برای ورزشهای پهلوانی و زور آزمائی در شهر اسپارتا برپا بوده‌است. چهارم جشن **هرارا Herara**، در شهر آرسوس بیاد الاهیة هرا زوجه زئوس. و نیز جشنهای **اپولو** و **ارتمیس** در شهر **دئوس** در فصل بهار منعقد میگردیده‌است.

وحدت ملی و معبد دلفی میتوان گفت این جشنها مظهر یگانگی ثقافی و وحدت فرهنگی تمام ملت و قوم یونان بوده‌است. علاوه بر این جشنها در یک امر دیگر تمام آن مردم متفق الکلمه بوده بمنزله کانون واحدی که پیرامون آن افکار مردم یونان دور میزده‌است و آن همانا اعتقاد به کاهن شهر **دلفی Delphi** میباشد.

در آن شهر باستانی کاهن مخصوص **اپولو** اقامت داشته و در آنجا در زیر کمر کوهی، معبدی بنام آن خدا ساخته بودند و بر فراز آن کوه شکافی در صخره وجود داشته که از آن روزن گاهی بخاری و دودی بر میخاسته است و بر کنار آن زنی کاهنه می‌نشسته و مردم از هر سو آمده مسائل و مستدعیات خود را پیش او بیان میکرده‌اند و وی با کلمات و عباراتی مرموز بر سوالات ایشان پاسخ می‌گفته و کاهنان دیگر آنرا بشعر ترجمه میکرده‌اند. علاوه بر سوالات مذهبی و امور دینی، بزرگان و پیشوایان سیاسی نیز غالباً فرستاده و نماینده خود را بدانجا میفرستاده و در مقام امور قضایای مشکلرأی آن کاهنه را استفسار میکرده‌اند. آخرین خبری که

از این غیگونی کاهن دلفی در تاریخ ثبت است مربوط به ژولیان امپراطور روم (وفات ۳۶۳ م.) میباشد که در قرن چهارم میلادی از آن کاهنه سؤالانی کرده است.

معتقدات مخفی

قربانیها و اعیاد و جشنها مراسمی دینی بوده که برای عامه خلق اختصاص داشته است. ولی طبقه خواص نیز معتقدانی داشته اند که از دیگران مخفی و مستور بوده و همه کس

طبقه خواص

بحریم عبادات و مراسم دینی ایشان راه نمیبوده است و محرمانه مبادی و تعلیماتی در باب حیات بعد از ممات و غیره بایشان تعلیم میداده اند و اسرار نهفته و رازهای نگفته را بگوش آنها می سپرده اند! برای آنکه روح ایشان باخدایان اتصال یافته و از دروازه مرگ بهسولت عبور کنند و به روضات جاودانی Elysium برسند تشریفات و مناسک خاصی انجام میداده اند.

انتشار دو مکتب

پس از آنکه اسلوبهای مختلف فیلسوفان و حکماء یونان در آنسرزمین انتشار یافت، اندک اندک فلسفه در نزد عامه جنبه دینی و مذهبی حاصل کرد و افراد خلق بیشتر به یکی از دو مکتب از مکاتب مختلف عقلی گرویدند. اولین مدرسه فلسفی مکتب رواقیون (استوئیسیزم)^۱ است و دومی مکتب پیروان اپیکور^۲ که اولی سعادت روح را تعلیم میدهد و برای جسم اهمیت واقعی قائل نیست و دومی يك گونه عقیده به وحدت وجود مادی وضع کرده و سعادت جهان را در امور ولذائذ حسی میداند. در قرن پنجم میلادی که مذهب مسیح در سراسر خاک یونان غلبه نهائی یافت هنوز معتقدین باین مبادی فلسفی

فلسفی

۱- فلسفه «رواقیون» Stoicism نام يك مذهب فلسفی است که بمناسبت آنکه معلم ایشان در «رواق» آنرا تعلیم میداده باین اسم موسوم شده و مؤسس این فلسفه زنو Zeno (۲۶۴-۳۳۶ ق.م.) حکیمی است که فلسفه خود را به سه قسمت تقسیم کرده: منطق، طبیعت، علم اخلاق و نزد ایشان سعادت مند کسی است که تسلیم نوامیس و قوانین عالم هستی شده و حیات را عام و منشأ سعادت جاودانی بداند.

۲- فلسفه عملیه و مادیه Epicureanism منتسب به فیلسوفی بهمان نام است (۲۷۰-۳۴۲ ق.م.) در این مکتب فلسفی سعادت را در ملذات جسمانی و روحانی و عقلانی میندازد و نیز فلسفه دیمقراطیس را پیروی کرده و عالم را مرکب از ذرات صغار صلبه میداند.

در یونان فراوان بودند تا آنکه ژوستینیان *Guslinian* قیصر در (۵۲۹ م) امپراطور روم شرقی رسماً به مبادی مذاهب فلسفی یونان خاتمه داد و دین مسیح عمومیت حاصل کرد. در عصر حاضر بعضی بقایا و آثار ادوار پائین‌زم قدیم یونان هنوز در میان مسیحیان آن شبه جزیره کما بیش باقی مانده است.

گفتار چهارم

روم

شبه جزیره ایطالیا

شبه جزیره‌ای در جنوب اروپا قرار دارد که اکنون بنام «ایطالیا» Italy موسوم است. ولی در قدیم الایام یعنی در حدود (۵۵۰ ق.م) این نام فقط شامل يك ناحیه كوچكى در منتهای حد جنوبی آن شبه جزیره میشده است تدریجاً این كلمه روز بروز بر توسعه مفهوم خود افزوده تا آنكه در حدود قرن اول تاریخ میلادی تمام شبه جزیره بدین نام یعنی «ایطالیا» خوانده شده است.

در قرون اولیه میلادی تمام شبه جزیره بلکه يك قسمت از معموره ارض در تحت سلطه و حکمرانی شهر روم Rome بود. روم شهری بود در ساحل غربی آن شبه جزیره. هر کس که در آن شهر میزیست یا در دائره تابعیت حکومت آن شهر درون بود، در هر جای عالم که زائیده شده «رومی» شناخته میشد و دارای حقوق مخصوصی بود.

شهر روم را نخستین پادشاه آن قوم که موسوم به رومولوس «Romulus» بود در قرن هشتم ق.م. تأسیس کرده است. از آن تاریخ این سلطنت كوچك روز بروز توسعه و عظمت حاصل کرد و نواحی و بلاد و ایالات مجاوره را یکی بعد از دیگری در حیطه تسخیر درآورد. هفت پادشاه پیاپی براریکه سلطنت آن شهر نشستند. رفتار آخرین ایشان تارکینوس لو سوپر بوس^۱ که مردی ظالم و مستبد

۱- تارکینوس Terquin le Superbe هفتمین و آخرین پادشاه روم در حدود

بود اهالی آن شهر را بعضیان برانگیخت. پس از شورش، خود مردم حکومت را بدست گرفته و اساس دولت جمهوری را در آن شهر برقرار کردند. گرچه در ابتدا زمام امور آن شهر در دست خاندانهای اشراف بود، لکن بتدریج بر حقوق و اختیارات عامه مردم افزوده میگشت. بالاخره هر فرد از ساکنین «Citoyens» شهر رم صاحب رأی در حکومت گردید. در دوره جمهوری، شهر رم بر نفوذ و اقتدار خود پیوسته میفزود، نخست بر تمام شبه جزیره ایتالیا مسلط گردید و سپس دایره آن وسعت گرفت تا عاقبت بر سراسر حوزه دریای مدیترانه (بحر الروم) استیلا یافت. دولت رومیان دائماً پیشرفت کرده و توسعه مییافت تا آنکه با ممالك شرق تماس حاصل کرد و نخستین بار در حدود ۲۰۰ ق.م بود که سپاه روم در شام با لشکر انطیوکوس کبیر (سلوکیدی) مصاف داده او را درهم شکستند و روم مقام نظارت و حمایت «Protectorate» بر تمام نواحی شام و آسیای صغیر را بدست آورد. از آن پس بسط قدرت روم در ممالك مختلفه جهان بطریق صلح و مسالمت انگیز حاصل میشد، یعنی ممالك مختلفه پیایی بر تری و حاکمیت رومیان را اذعان میکردند.

شوکت و عظمت و مجد رومیان همچنان رو با وج بود تا آنکه در داخله دولت روم شقاق و اختلاف پیدا شد و بعضی طبقات بر علیه بعضی دیگر بر قابت و حسادت برخاستند و در نتیجه این کشمکش برای آنکه بین آنها توافق حاصل شود بالاخره يك هیأت سه نفری مرکب از :

۱- سزار ۲- پمپی ۳- کراسوس حکومت را بدست گرفتند.

اندکی بر نیامد که پمپی در یکی از جنگهای داخلی بقتل امپراطوری روم رسید و کراسوس نیز با جل طبیعی بمرد، و کارمبک به سزار منحصر گشت. ژولیوس سزار Julius Caesar گرچه کمال قدرت و اعتلاء را حاصل کرد ولی دولت او دیری نپائید و دشمنانش در روم او را در سال ۴۴ ق.م. بکشتند و جنگ داخلی شدیدی در روم برپا شد. پس بار دیگر يك هیأت سه نفری جدید برای حکومت مقرر گردید مرکب از : اوکتاویوس و انطانیوس و لاپیدوس ،

دو نفر اخیر بتدریج از میان رفته نابود شدند، بار دیگر حکومت مطلقه بدست يك تن افتاد و او **اوگتاویوس** بود. مردی صاحب عزم و بسیار جاه طلب، که خود را امپراطور روم اعلام کرد (در ۳۱ ق. م.). و لقب او **اوستوس Augustus** یعنی «با عظمت و قدرت» را بر خود نهاد.

در زمان **اوستوس** امپراطوری روم بنهایت وسعت رسید زیرا از حدود رودخانه های رن و دانوب تا سواحل فرات و از دریای شمال و اقیانوس اتلانتیک تا صحرای افریقا در زیر فرمان روم درآمد.

در زمان امپراطوری **کلودیوس Claudius** (۵۴-۴۱ م.) و **تراژان Trajan** (۹۸-۱۱۷ م.) روم میان قسمتی از خاک بریطانی را فتح کردند و هم در ایام امپراطوری **تراژان** (۱۱۵ م.). رومیان، گرچه خاک ایران را نتوانستند مسخر سازند، ولی با لشکریان پادشاهان اشکانی در سواحل دجله مصاف دادند و **ارمنستان** را بتصرف درآوردند. در واقع تمام عالم متمدن در تحت حیطه فرمانروائی رومیان درآمد. **انحطاط و انقراض** دولت روم نیز مانند سایر ممالك و دول جهان دوره عظمتی **روم** داشت، اندك اندك فساد اخلاق و افراط در مناهای در نزد رومیان منتشر گشت، دشمنان داخلی و خارجی قوی گشتند و امپراطوری رو بضعف و زوال نهاد و مفاد آیه کریمه: «لكل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون»، درباره آنان نیز صورت پذیرفت.

آخرین امپراطور روم شخصی است بنام **ثئودسیوس Theodosius** (۳۹۵-).

۱- در زمان سلطنت این مرد است که **عیسی بن مریم** متولد گردید و در زمان جانشین وی **تیبیریوس Tiberius** است که او را بصلیب آویختند. و در زمان امپراطوری دیگر بنام **نرون Neron** که مرد سفاک بی باکی بود (۶۸-۳۷ م.)، **پولس St. Paul** رسول برآمده به انشردعوت مسیح پرداخت. بالاخره سرداری از رومیان بنام **تیتوس Titus** در سال ۷۰ میلادی شهر اورشلیم را قتل عام و خراب ساخت و بعداً امپراطور شد. گویند خبر این قتل و ویرانی را مسیح قبلاً داده بوده است. رجوع شود به انجیل متی: ۲۴ و مرقس: ۱۳ و لوقا: ۱۹/۴۱.

پولس St. Paul (۶۷ م.) نام یکی از حواریون عیسی است و او از یهودیان زائیده در **شهر طرسوس** میباشد که مبلغ عیسی نزد اقوام و ملل غربی گردید و دین مسیحیت را به آنها تبلیغ نمود. اسم اصلی آن **ساول** بوده است.

۳۷۹ م. وی امپراطوری وسیع خود را مابین دو پسر خود، بدو قسمت شرقی و غربی، تقسیم کرد و این انقسام آنچنان ادامه یافت که دیگر برای رومیان اتفاق و وحدت بهیچ رو حاصل نشد. امپراطوری غربی که تختگاهش شهر روم بود روز افزون روبه ضعف و ناتوانی نهاد، تا عاقبت طوائف جرمن شمالی بر آن ملک غلبه یافتند^۱ در قسمت شرقی نیز امپراطوری تحولات بسیار حاصل کرد.

کنستانتین کبیر Constantine اولین قیصر روم غربی در ۳۰۰ میلادی مذهب مسیح را قبول کرد و دین مسیحیت را مذهب رسمی کشور خود قرارداد و تختگاه خود را از روم به **بیزانس** منتقل ساخت و آن را **کنستانتینوپول Constantinople** نام داد که بنام (بیزانس) بزبان یونانی در تاریخ نامبردار است.

مانند سایر ممالک چون هند و ایران و یونان در شبه جزیره **لاتین های باستانی ایتالیا** نیز، قبل از هجوم آریانها در اوائل هزاره دوم قبل از میلاد، مردمی ساکن بوده اند که در عالم خود تمدن و فرهنگی داشته و صاحب معتقدات دینی خاصی بوده اند.

در اواسط هزاره دوم اقوام آریائی از شمال بآن کشور رو آوردند و از کوههای آلپ عبور کرده در سواحل رودخانه ها از آنجمله رود **تیر Tiber** سکنی گرفتند. نام این قوم بزبان اصلی **لاتین «Latins»** است و سرزمین آنها را **لاتینیوم** - **«Latinium»** مینامیدند.

از اتفاقات در نواحی غربی آن شبه جزیره قومی دیگر در هزاره اول قبل از میلاد از راه دریا در شرق مدیترانه در ناحیه **اتروریا Etruria** فرود آمدند و آنها

۱- در انتهای این دوره انحطاط است که مسیحیت در آن کشور بسط و انتشار دائم حاصل کرد، گرچه رومیان در ممالک مفتوحه خود همواره با ملل مغلوب در امر مذهب و دین راه تسامح و تساهل می-پیمودند و کاری به عقائد و آئین ایشان نداشتند ولی از همان آغاز با مسیحیان بشدت و قساوت رفتار کردند و آنها را در معرض عذاب و عقاب بسیار قرار دادند، همین امر خود باعث ترقی و پیشرفت و توسعه آن دین در اروپا گردید.

گویند این فشار را دو سبب بوده، نخست آنکه پیروان مسیح بهیچ عنوان با عقاید مشرکین و پیروان عقاید «پاگانیزم» سازش نکرده و با آنها نمی ساختند. دیگر آنکه در قلب کشور ایشان یعنی در بلاد داخله ایتالیا با جدیت و استقامت خستگی ناپذیر به نشر دین مسیح مشغول بودند.

بامردم آریائی نژاد، سکنه اطراف رود تیمبر بالطبع کشمکش و تنازع پیدا کرده و مدتی نیز بر آنها غلبه و تسلط حاصل نمودند. همچنین در همان هزاره اول از طرف دریا نیز مهاجمین دیگری بسواحل جنوبی ایتالیا فرود آمدند که آنها از نژاد واصل یونانی بودند. باین ترتیب درمائه هشتم قبل از میلاد، قوم لاتین مابین دو مردم دیگر که رقیب و مخاصم ایشان بودند قرار گرفت. یکی اتروسکان ها در شمال و دیگر یونانی ها در جنوب. این هر دو قوم در عقاید و آداب و بالاخره در دیانت لاتین ها تأثیری بسیار کرده اند.

ترقی و پیشرفت چنانکه گفتیم یکی از شهرهائیکه لاتین ها بنا نهادند شهر رومیان روم است که پادشاهی از افراد قبیله لاتین بنام رومولوس در هزاره اول ق. م. Romulus آن شهر را در حدود ۷۵۳ ق. م. بنیاد نهاد. روم ابتدا شهر کوچکی بوده ولی وضع هفت تل بلند در داخل آن باعث شد که دسته های خاندانهای مختلف لاتین هر یک در اطراف تلی گرد آمدند و بتدریج همه باهم آمیزش کرده و ترکیب و اختلاط حاصل نمودند و باروئی بزرگ و محکم در قرن ششم قبل از میلاد در اطراف آن بلد بنا گردید و از آن پس شهر رم روبه آبادی و عظمت نهاد، تا آنکه بر تمام بلاد شبه جزیره تفوق یافت.

روزگاری دراز مابین رومیان و مردم کارتاژ Carthage در سر کشتیرانی و حکومت در حوزه مدیترانه نزاع و کشمکش بود. بشرحی که در تواریخ نوشته اند. عاقبت در قرن سوم قبل از میلاد بشکست کارتاژ و پیروزی نهائی روم خاتمه پذیرفت و امپراطوری رومیان نه تنها بر تمام شبه جزیره ایتالیا بلکه بر سراسر ممالک اطراف دریای روم بسط و استیلا یافت.

رومیان که از آغاز با حسن اداره و تشکیلات محکم و قوانین عادلانه پایه زندگانی قومی خود را استوار نموده بودند شهر خود را تختگاهی بزرگ برای جهان متمدن در روزگاری دراز قرار دادند.

پس از آنکه آنها بر سواحل یونان و آسیای صغیر و شام و مصر دست یافتند فرهنگ و آداب وادیان ملل مغلوب را نیز بنوبت خود اقتباس کردند. در طی روزگاران

مبادی وادیان آن ملل در عقاید ساده و بدوی قدیمی لاتین‌ها نفوذ یافت و دین ایشان ممزوجی از آن همه عقاید و کیشها گردید.

آئین لاتین‌های رومیان قدیم آئینی ساده و بدوی داشته‌اند خدای دیانا Diana که معبدش در کنار دریاچه نمی در کوه‌های آلبان در نزدیکی شهر روم قرار داشت، معبود تمام لاتین‌ها بود و همه قبایل و عشایر آن قوم در هنگام اعیاد سالیانه بدانجا رو آورده و ژوپیتر (خدای قدیم ورب الارباب) رامپیر ستیده‌اند ولی بعدها دیانا Diana الاله مخصوص سکنه شهر روم شد. او خدای مؤنثی بود شبیه به خدای آرتمیس در نزد یونانیان، که الاله قمر است و خدای شکارها و جنگلها و دختر ژئوس.

زنها دیانا را بخصوص بیشتر پرستش میکرده‌اند و معتقد بوده‌اند که او را شوهری است موسوم به ویریوس Virbius. در رأس معبد دیانا همیشه کشیشی قرار داشته‌است که ثروتی هنگفت از تحف و هدایای تقدیمی زائرین اندوخته بوده.

مذهب رومیهای باستانی به دین «نوما» Numen معروف پرستش نوما است و آن نوعی از آئینیزم بدوی میباشد و بسیار نزدیک به عقاید سحر و ساحری و مشتمل است بر یک رشته اواراد و افسون‌ها و تابوها و غیبگوئی‌ها. نوما یعنی «روح» که برای هر چیز، از آدمی و نبات و جانور و جماد و چشمه سار و رودخانه و اجاق و غیره وجود روحی را تصور میکرده‌اند. بعضی از آنها ارواح طیبه و خیر و بعضی خبیثه و شریر بوده‌اند. این ارواح که بعدها جنبه الوهیت پیدا کردند طبیعت مبهم و نامشخصی داشته‌اند و لی بعد ها شخصیت انفرادی پیدا کردند و برای آنها صورتی انسانی یا غیر انسانی قائل نشده و یا تزویج و زاد و ولد نداشته، برخلاف یونانیان، در میتولوژی روم، برای آنها افسانه‌ها و اساطیری تتراشیده بودند. در اساطیر روم میان قدیم پرستش پهلوانان دیده نمیشود و از قصه خلقت عالم و زندگی بعد از مرگ سخنی در میان نیست و از خدایان خود شبیحی مشخص در ذهن خود تصور نمیکرده‌اند تا آنرا بر روی احجار و یا ظروف نقش کنند و این صور

ذهنی موهوم برای پیکر و شکل خدایان در ازمنه بعد به تقلید از اتر و سکان‌ها و یونانی‌ها در آنها پیدا شد.

رومیان باستانی مردمانی شهرنشین و زارع و در همان حال جنگجو بوده‌اند جز خانه و مزرعه جایگاهی و جز توالد و تناسل و انبات محصولات کاری نداشته‌اند، ازینرو برای هر يك از جزئیات امور مربوط باین امور روحی را مؤثر میدانسته‌اند. مثلاً در کارهای مزرعه ساتورنوس یعنی روح کشتکاری و زراعت، سرس Ceres یعنی روح رشد و نمو نباتات، آپس یعنی روح حصاد و انباشتن غله، فلور یعنی روح شکوفه‌ها و گل‌های بستان، فونوس یعنی روح محافظ جنگل‌ها، لائوس یعنی روح مزرعه و کشتزار، پاریس یعنی روح چمنها و مراتع، ترمینوس نگاهبان سنگهای علامت سرحدی، فونس یا روح چشمه‌سارها و الترینوس یا روح آب جاری مؤثر میدانسته‌اند و بالاخره در رأس همه آنها بزرگترین خدایان یعنی ژو پیتتر قرار داشته که آب باران و نور آفتاب همه در دست او بود.

ژو پیتتر و آلهه در اساطیر رومیان ژو پیتتر خدای خدایان است، این اسم متعدده مشتق از دو کلمه لاتینی pater و Jou یعنی (پدر و آسمان روشن) می‌باشد چنانکه سابقاً گفته شد، اصل ژو و دیوس پیتتر در کتاب ودای هندو، و ژئوس رب یونانیان و تیو Tiu خدای آلمانهای باستانی و اقوام شمالی Teutonic همه از يك ریشه است و آن همانا خدای معبود آباء و اجداد آریانیان باستانی بوده در وقتی که هنوز متفرق نشده بودند. نیاکان همه این اقوام اورا خدای آسمان و روح رعد و برق و صاعقه می‌پنداشته‌اند، بعد از تفرق قوم آریان در اطراف جهان به این خدای علوی در هر جا لقبی و خاصیتی دیگر دادند، از آنجمله لاتین‌ها اورا ژو پیتتر گفته، حامی و پشتیبان جنگجویانش دانستند و رب الارباب شمردند و نیز اورا Maximus Jupiter - Optimus یعنی «خدای بهترین و بزرگترین» لقب دادند و برای او شعرای روم و صف‌ها گفته، پیکر نگاران تندیس‌ها و صورت‌ها، هر کس بر حسب اندیشه و پندار خود، نقش و نگار کردند و خلاصه اورا پادشاه خدایان و سرور کل آدمیان و عالمیان معرفی نمودند.

اعتقاد رومیان همچنان برای صور گوناگون و جزئیات زندگانی به **نوما در خانه** خانوادگی نیز بارواح (نوماها) عدیده اعتقاد داشتند، مثلاً روح **جانوس Janus** «حافظ دروازه‌ها و دهلیزها» و **وستا Vesta** روح کانون (اجاق) که مرد و زن باید در هر خانواده بنوبت خود راه و رابطه‌ای باین دو موجود روحانی داشته باشند و نیز ارواح موسوم به **لارها Lares**^۱ که حافظ مزرعه و آذوقه خانواده بوده. روح دیگری نیز مورد احترام بوده است موسوم به **ژنیوس Genius** که مظهر زورمندی و نیرو و مردانگی است و در بدن هر مرد مذکر وجود دارد و مرد باید که نسبت باو ادب و احترام خاصی رعایت نماید، در مقابل او روح خدای مؤنث **ژونو Juno** مورد پرستش جنس زنان بوده است.

بالاخره این نوماهای نیک و بد هم در مزرعه و هم در خانه بحالات و اوصاف گوناگون در ضمن تشریفات و جشنها با تلاوت اوراد و ادعیه و همچنین با اعمال و مناسک مخصوص ضمن کارهای سحری مورد احترام قرار می‌گرفته‌اند.

«**رولیزیون**» کلمه **رولیزیون Religion** که بالسنه اروپائی بمعنی «دین» **Religion** است، از زبان لاتینی اخذ و اقتباس شده و ریشه آن چنان که سابقاً گفته‌ایم^۲ از کلمه **Religase** یعنی «بهم بستن و منعقد ساختن» است و این کلمه با کلمه «عقیده» که آنهم از ریشه «عقد» گرفته شده است شبیه می‌باشد. ولی در نزد خود لاتینها این مفهوم را چنانکه ملل دیگر از آن درك می‌کنند، نمی‌رساند. نزد آنان رلیژیون عبارت از یک سلسله اعمال ظاهری و تشریفات صوری است که بمنظور جلب رضا و طلب مهر ارواح میبایستی انجام داد و حکم معامله و دادوستد با آنها را داشته. البته برای آنکه این تشریفات درست و صحیح انجام گیرد بوجود طبقه کشیش یا کاهن احتیاج بوده است که این ادعیه و مناسک را بی غلط و بدون نقص

۱- لارها **Lares** دئوئو بوده‌اند: یکی ارواح خبیثه شیاطین که در معابد مورد خوف و هراس بوده و آنها را ارواح مردگان شریر میدانسته‌اند و دیگر لارهای خانوادگی که ارواح اجداد بوده و منشأ خیرات و برکات، و حافظ خانه و خاندان مخصوصاً در هنگام عروسی و سور و ایام معین شادمانی شمرده می‌شده‌اند.

۲- رجوع شود به بخش اول همین کتاب: «گفتار اول»

بعمل آورند تا نتیجه مطلوب حاصل گردد. از اینرو در نزد لاتینها طبقه روحانی (کشیش) در معابد از دیرباز متشکل شده بوده است.

دین دولتی روم بعد از آنکه دولت روم تشکیل شد و سازمانهای اجتماعی در زمان امپراطوری روم نضج یافت دین رومیان بشکلی منظم و مرتب درآمد. ارواح صورت خدایان گرفتند و برای هر یک از آنها دسته کشیوها و کهنه خاصی معین شدند؛ ۱۰۴ روز در سال برای انجام مراسم دینی با اختصاص خدایان متعدد مقرر گردید، ریاست این کهنه با امپراطور روم بود که تشریفات مذهبی را انجام میداد پس از آن قضاة «Magistrates» موظف بانجام این امر میبودند. پس از آنها مأمورین مذهبی «Pontifices» برای خدمات دینی مأمور میگشتند. فهرست اسامی خدایانی که نزد دولت روم رسماً محترم و محل عبادت میدانسته بسیار مطول است. معروفترین آنها عبارتند از:

جانوس، ژوپیتر، مارس، وستا، نپتون، ولکان ویزونوس، اپولو، مینر و ادهر کول همه این آلهه را دولت روم برسمیت میشناخته است.

ژوپیتر از آن میان چنانکه گفتیم بیش از همه مورد احترام بوده که خدای نور و رعد و برق و صاعقه شمرده میشده و روزهای ایام بدر در هر ماه مخصوص عبادت او بوده و سرنوشت بشر و حوادث غیب در دست او و برق و صاعقه تازیانه کیفر او بود که بدکاران را بدان مجازات میکرده است.

مارس و کورینوس Mars و Quirinus دو خدای جنگ بودند دولت روم آنها را رسماً عبادت میکرده. همان است که در نزد یونانیان **آرس Ares** نام داشته. هر قدر که رومیها در جنگ خود فاتح میشدند بر عظمت و منزلت این دو خدا افزوده می شد.

دولت روم **جانوس و وستا** هر دو را با هم عبادت میکرد و آنها را در تمام تشریفات دینی یاد مینموده اند. **جانوس** چون محافظ درها و دروازه ها بوده در آغاز و شروع بهر کاری از او برکت میجسته اند. ساعت اول روز مخصوص ذکر او بوده و اولین روز هر ماه مخصوص عید او و ماه اول هر سال بنام او اختصاص

داشته و کلمه «ژانویه Janvier» که ماه اول سال اروپائیهاست، از نام این خدا ناشی شده است. معبد او در تحت حفاظت شخص امپراطور قرار داشته و کشیش خاص او از حیث مقام بالاتر از همه کشیشان بوده است. اما وستا Vesta خدای مؤنث، در ابتدا شعله آتش مظهر او بوده و در معبد او دوشیزگان او را عبادت میکردند. قبلاً گفتیم در قرن ششم میلادی شهر رم در تحت قبضه و نفوذ اتروسکان^۱ ها استیلای اتروسکان ها قرار گرفت. آنها مردمی فعال و جدی و تجارت پیشه بوده اند، دیواری در گرد شهر رم بنا نهادند که بقایای آن هنوز تا زمان مادر گوشه و کنار برجای مانده است. طرح شهری که گنجایش ۲۰۰ هزار نفر سکنه داشت ایشان ریختند. مبادی مذهبی ایشان در عقاید و افکار رومیها تأثیر فراوان نمود و در زمان ایشان معبد دیانا سابق الذکر در نزدیکی شهر رم تأسیس کردید. و بجای خدایان ثلاثه ژو پیترومارس دکرینوس یک مجموعه سه گانه دیگر مرکب از : ژو پیترو ژنوو می نرو مورد پرستش قرار گرفت. در روی یکی از تل های هفتگانه شهر روم بنای کاپی تولین معبدی مخصوص عبادت هر یک این دو ثالوث (خدای ثلاثه) بنا کردند و آن بنا نماینده هنر و معماری ایشان است بعدها ژنوو Juno را ملکه آسمان وزن ژو پتیر دانستند و این اولین بار است که موضوع مزاجت بین خدایان در عقاید رومیها ظاهر میشود و همانطور که مردها ژینوس را روح مردانگی دانسته با احترام می نهادند، زنهای نیز به روح خاص ژنو معتقد شدند.

می نرو Minerva که در تاریخ دیانت رومی خدای معتبری است، از آلهه اتروسکانها میباشد و او را خدای هنر و خرد (مانند آتنا در یونان) میدانستند. وی الاهیة مادینه ای بود که صنایع و حرف در تحت حمایت او قرار داشت و او را بعدها بصورت زنی مسلح بانیزه و زره و خود و سپر نمایش میدادند، این اولین بار ظهور «انتروپومورفسم» در خدایان رومی است که معبود خود را بصورت بشری مجسم ساختند و پس از آن در معبد کاپی تولین برای هر یک از خدایان تمثالها و مجسمه ها

۱- انتروپومورفسم Anthropomorphism یعنی تجسم خدا بصورت بشری.

برپا داشتند. مثلاً **جانوس** را بصورت مردی دارای یک سر و دو صورت نمایش دادند. **اقتباس از یونانی ها** در مقابل نفوذ اثر و سکنان هانفوذ تمدن و آداب یونان در رومیان نیز بنوبت خود بسیار عظیم بوده است که از طرف سواحل جنوبی ایتالیا بسوی شمال، بتدریج و بطول مرور زمان در نیمه دوم هزاره اول قبل از میلاد، نشر و انبساط یافته، مخصوصاً مناسک و تشریفات عبادت در پیشگاه خدایان را رومیان از یونانیان فرا گرفتند و آن روح پر حرارت و شوق و مملو از لطف و ذوق که افکار رومیان باستانی فاقد آن بود از یونانیان که منبع تمایلات لطیفه و عواطف ظریفه بودند بآنها نفوذ کرد. غیبگوئیهای کهنه از روی کتاب-های **سیبیلیان** «*Sibyllian*»^۱ نمونه‌ای از همین اقتباسات یونانی است. این کتاب‌ها بزبان یونانی و آنها را در معبد **کاپی تولین** کاهنان معینی نهفته که بتوارث به نسلهای بعد منتقل می‌شد و مردم از آنها در پیش آمد امور شخصی و کارهای خصوصی بدانوسيله استعمال میکردند و کاهنان مناجاتی مخصوص میخواندند و از روی آن کتابها کلماتی بی نظم میگفتند و دیگر کشیشان آنرا به لاتینی برای مستمعین ترجمه میکردند.

این کاهنان غیبگو غالباً یونانی الاصل بوده و بآن زبان سخن میگفته‌اند. گاهی نیز این کاهنان برای رفع شومی و جلوگیری از خطر حوادث خوفناک ساختن معبدی را بنام یکی از خدایان توصیه میکردند، همچنین پرستش خدای **پوزیدن** «*Poseidon*»^۲ را رومیان از یونانیها اقتباس نمودند، منتهی نام او را تبدیل کرده اسم رومی **نپتون** را بر او نهادند و همان عبادات و تشریفات که در یونان برای آن اله مرعی میشد درباره این نیز در روم عیناً معمول گشت.

۱- *Sibyl* نام زنی کاهنه بوده است که از اپولویاوالهام میشده، و قدیمی‌ترین کتابهای مجموعه منسوب به سیبل در ۱۹۳۲ در نزدیکی شهر **ناپل** کشف شد. گویند آن مجموعه مناجاتها و انبآت غیبیه را با آخرین امپراطور روم در دو یاسه مجلد فروخته‌اند. از روی این مجموعه ادعیه و افسونها را در مواقع حدوث مصائب و سوانح بدرگاه خدایان قرائت میکردند.

۲- پوزیدن خدای یونانی است که او را رب دریا و طوفان و زلزله میدانسته‌اند و رومیها نیز او را بنام **نپتون** قبول کردند. در روز ۲۳ ژوئیه که روز خاص او بود بنام وی جشن گرفته و او را بنام خدای دریاها شناختند.

هرمس^۱ نیز خدای دیگر است که او را هم از یونانیان گرفتند و باو لقب **مرکور** *Mercure* دادند و نیز **افرودیت** *Aphrodite* الاله دیگر یونانی که بنام **ونوس** رومی در آمده و باهمان تشریفات و عبادات معمول گردیده و او را چون «خدای باغ و بوستان» نیز بشمار آورده اند.

این خدایان جدید بعد از آنکه از محیط فرهنگ و افکار یونانی در دائره اندیشه رومیها داخل شدند، در روم صورت اصالت حاصل کردند. روایت است که یکی از رسوم رومیها آن بوده که گاهی بر حسب توصیه کاهن يك گروه از خدایان را ضیافت میکردند. از هر يك آنها مجسمه‌هایی از چوب ساخته و جامه‌های ظریف بر آنها پوشانیده و در اطراف میز شام مینشاندند. گویند در سال ۳۹۹ ق.م. در روم طاعون عامی منتشر گردید. خدایان بزرگ یعنی **هرکول** و **اپولو** و **دیانا** و **مرکور** و **نپتون** را باین ترتیب دسته جمعی مورد ضیافت قرار دادند.

رومیها نه تنها آلهه متعدده را از یونانیها گرفته و آنها را به اسامی لاتینی مورد پرستش قرار داده و بهمان سبك و تشریفات یونانی عبادت کرده‌اند، بلکه اساطیر و حماسه‌های یونانی نیز در میتولوژی روم نفوذ بسیار حاصل نمود که آنها را بصورت ایتالیائی در آوردند و بزبان لاتینی و بقوة تصویری رومی خود از نو جامه‌ای بر آنها پوشانیده و تدریجاً با اندك تغییری جزو موارث کشور روم شدند. از افسانه‌های مربوط بخدایان رومی مانند «**ژوپیتر**» «**مینروا**» اصل و مبدأ یونانی آنها بخوبی نمودار است.

۱- **هرمس** *Hermes* نزد یونانیان خدای ثروت و مال و حافظ تجارت است و نگاهبان طرق و شوارع. در روم «مرکوری» نام خدائی است دارای همان صفات و مقام که هرمس در یونان داشته و وظیفه او هدایت ارواح اموات و پيك و پیامبر خدایان دیگر است. رومیها در حدود چهار صدق.م. این خدا را از یونانیان اقتباس کرده و روز ۱۵ ماه می را بنام او جشن میگرفته‌اند.

۲- **افرودیت** *Aphrodite* الاله محبت و عشق نزد یونانیان که نزد رومیان بنام **ونوس** *Venus* مورد پرستش است و بسیار شبیه است بخدای **ایشتر** بابلی. حدس زده میشود که این الاله را یونانیان از ملل مشرق گرفته باشند. افسانه‌های قدیم و اساطیر درباره **افرودیت** فراوان است و گویند که وی دختر زئوس و اپولو است که در جزیره قبرس فرود آمد، و نیز اساطیر باستانی حکایت میکنند که از دریا آمده است.

همچنین برای پهلوانان خود مانند :

رومولوس 'Romulus'، تیبریوس 'Tiberius'،^۲ وائناس 'Aeneas'،^۳
 و دیگران اساطیری از مآخذ یونانی گرفته و شعرای رومی مانند : اوید 'Ovid'،^۴
 و ویرجیل 'Virgil'،^۵ آن حکایات را بزبان لاتین باشعار غرا در آورده اند که هنوز در
 صفحه روزگار باقی است.

پس از آنکه دایرهٔ ملك روم میان وسعت گرفت و آن دولت
 تاثیر کشورهای
 شرقی
 از شبه جزیرهٔ ایتالیا گامها فراتر نهاده و نیروئی جهانی
 گردید، نخست تمام اطراف مدیترانه در حیطهٔ قدرت ایشان
 درآمد. سپس بممالك دیگر تا جزائر بریطانیا و سواحل فرات ناختمند،
 تا کزیر از فرهنگ و آداب و همچنین از عقاید و ادیان اقوام و امم مجاور
 آگاهی یافتند و مشاهده کردند که دیگران نیز مذاهب و آئینهای غیر از آنچه
 نزد ایشان معمول است دارند، از این پس دیگر روزگار زندگانی باستانی ساده
 فلاحتی و شهرنشینی ایشان سپری گردید و دورهٔ امپراطوری روم شروع شد. قیصرهٔ
 روم در اقطاع جهان پرچم عظمت برافراشتند، افکار و آداب اقوام جهان بآنان
 درسهای جدید آموخت، دیگر بدین و آئین باستانی خود فکرایشان راضی و قانع
 نماند. جهان زندگی و عالم غیب برای آنان معنا و ارزشی دیگر پیدا کرد. شك و
 تردید عامل طلب و تحقیق شد.

از مشرق زمین که مهد عقاید روحانی و مرکز افکار باطنی میستیک *Mystic*
 است احساسات و افکار بشری بیشتر بروز و جلوه گری دارد، اقتباسها نمودند. نخست

۱- رمولوس *Romulus*، اولین پادشاه داستانی روم که گویند در حدود ۷۵۰ ق. م.
 زندگانی میکرده است و شهر روم را بنیاد نهاده، در ابتدا سرگذشتی افسانهای داشته است. گویند
 او را در زنبیلی از روی رودخانهٔ تیبر در شیر خوارگی برگرفتند و عاقبت در طوفانی ناپدید شد.

۲- تیبریوس نام یکی از سرداران و امپراطوران قدیم روم است (۴۲ ق. م.).

۳- آئناس *Aeneas* از پهلوانان افسانهای روم و یونان، موضوع منظومات ویرجیل شاعر.

۴- اوید *Ovid* شاعر قدیم رومی در حدود (۱۷ ق. م.) میزیسته است.

۵- ویرجیل *Virgil* شاعر معروف رومی؛ (۱۹-۷۰ ق. م.) مؤلف کتاب *Aenid*

از کشور فریژی «Phrygia»^۱ تعالیمی گرفته^۲ خدای سیبل «Sybile»^۳ مورد پرستش ایشان واقع شد. حتی کشیشها رسم عبادت او را از آسیای صغیر به روم آوردند و مردم روم بزیارت آن شتافته و از او توفیق و نجات طلب کردند. این عقیده - پرستش سیبل - در حدود ۲۰۰ ق.م. از آسیای صغیر به روم نفوذ کرد تا بجائی که حتی سنگ سیاه معبد سیبل را که مردم فریژی میگفتند منزلگاه اواست از آنجا بروم منتقل ساختند.

بعد از آن از یونانی های آسیای صغیر عقیده به الاله باکوس «Bacchus»^۴ (دیونیسوس یونانی) را گرفته و رسوم و عبادات محرمانه برای او مرعی شد و پرستش او در تمام ایتالیا انتشار یافت. سرودها و نمازهای سری برای او تلاوت میکردند. در حدود ۱۸۰ ق.م. مجلس سنای روم آن مذهب را قدغن کرد، زیرا طبقه عالیه و اشراف روم آن رسوم و عبادات محرمانه را خوش نداشتند، ولی این عقیده همچنان در آن کشور باقی ماند و عاقبت منسوخ نشد.

باری، مذاهب دیگر بتوالی و تدریج از ممالک مشرق زمین یکی بعد از دیگری بروم ارمغان میآمد که از آن جمله است مذهب ما-ما^۵ «Mà» دین مردم کاپادوسیا، شرق

۱- فریژی «phrygia» نام مملکت قدیمی است در مرکز آسیای صغیر که با قوم حیت جنگها کرده عاقبت مغلوب سپاهیان روم شدند.

۲- مثلاً عقیده به «Magna - Mater» یعنی «مادر بزرگ» را رومیها از فریژیها اقتباس کرده و او را مادر همه خدایان دانسته اند.

۳- سیبل «Sybile» الاله مؤنث معبود روم و فریژی است که او را خدای مادینه و زن ایتسی «Attis» میدانند و معبد بزرگ آن در شهر پسی نوس «pesynus» بوده و در آنجا سنگ سیاه کوچکی که میگفتند از آسمان افتاده است میپرستیدند.

۴- باکوس همان خدای دیونیسوس «Dionysus» است که نزد یونانیان الاله شراب و مستی میبود و او را فرزند زئوس رب الارباب میدانستند.

۵- ما- (Mà) نام اله باستانی مردم آسیای صغیر است که سپاهیان روم در قرن اول از مردم آنجا اقتباس کرده با خود بروم آوردند.

آسیای صغیر، و اعتقاد باسطوره ادونیس^۱ Adonis و پرستش ایزیس و ایزیریس از مصر نزد رومیان به سر اپیس Serapis^۲ ملقب شد. بالاخره پرستش همیترا (مهر پرستی) که از ایران آمد. هر یک از این ادیان بنوبه خود در آن کشور و نزد رومیها پیروانی پیدا کرد و در افکار دینی آنان بنوبت خود تأثیر فراوان گذاشت، تا آنکه کم کم عقیده رومیان بخدایان ملی باستانی خودست شده و اشراف و سیاسیون همه دارای افکار عرفانی و فلسفی شدند و مذهب رسمی دولتی متزلزل گردید.

قرن اول قبل از میلاد مصادف با سقوط جمهوری روم و تأسیس پرشش امپراطور
امپراطوری در آن کشور است. در این قرن افکار دینی مردم تحول عظیمی حاصل نمود. مذهب رسمی دولت قالبی بیروح شد، که علی الظاهر وجودی داشت ولی وجودی صوری و تهی از معنی. گرچه شهر روم جنبه تقدس و الوهیت پیدا کرده Dea-Roma نامیده میشد ولی خدایان قدیم نفوذ و قدرت خود را در قلوب اهالی کم کرده بودند. بر اثر فلسفه یونانیان افکار و عقاید جدید چندان براذهان مردم دانا و روشنفکر روم رسوخ یافته بود که در اندیشه ایشان «انکار» و «الحاد» رواج یافته، بعضی مادی و پیر و مکتب اپیکور^۳ بودند و بعضی وحدت وجودی

۱- ادونیس در اساطیر یونان نام جوانی است که معشوق افرو دیت (الاهه عشق) بود و گرازی او را در شکار گاه هلاک ساخت و از خون او بر زمین شقایق هاروئیده و از سرشك دیدگان افرو دیت نیز گلها روئیده شد. بالاخره جسد او را به عالم اموات بردند ولی هرشماه یکبار افرو دیت او را نزد خود بجهان میآورد. این اسطوره با داستان سیاوش و سودابه ایرانیها و ایشتر و تموس بابلیها شباهت بسیار دارد.

۲- سر اپیس نام خدائی است که بطلمیوس اول پادشاه یونانی مصر ابداع کرد- ۲۸۳-۳۲۸ ق.م. هویت او مخلوطی بود از ارباب انواع یونانیان و آلهه مصریان و برای اوصاف و افعال ایزیریس را از یکطرف و زئوس را از طرف دیگر قائل بودند. در اسکندریه معبد عظیمی برای او بنا کردند. در قرن چهارم مذهب مسیح آنرا برانداخت. (رجوع شود به گفتار اول)

۳- اپیکور Epicure نام فیلسوفی یونانی است (۲۷۰-۳۴۱ ق.م) در ساموس و بعد در آتن میزیست. گویند سعادت زاد در خوشی و ملذذات حسی میدانست ولی در حقیقت او سعادت را در تربیت روح و فضیلت نفسانی میداند و یک نوع وحدت وجود را قائل است. (رجوع شود به گفتار سوم همین کتاب)

و تابع فلسفه استوئیسزم Stoicism یا اینکه بکلی لاقید و بی اعتنا بامر مذهب ماندند.

سیسرون^۱ پیشوا و خطیب رومی‌ها در این عصر است. وی گرچه متمایل به فلسفه استوئیسزم بود ولیکن پابست بهیچ دین و روشی نمانده، بهمه چیز بادیده شک و تردید نظر میکرد. اشراف و رجال روم دیگر به امر مذهب اهمیتی نمیدادند. بقول یکی از علماء تاریخ ادیان در این عصر مسأله دین را از روی ایمان و عقیده بحث نمیکردند، بلکه این امر برای تفریح در سر میز ضیافت های خود موضوع مباحثه و گفتگو قرار میگرفت و از حد تأثیر سیاسی آن که عناصر رومی را بایکدیگر متحد میساخت که بگذریم دیگر ارزش معنوی نداشت.

پس از یک قرن وقتی که قیصر روم اوگستوس^۲ سعی میکرد که رسوم قدیمه را احیاء کند و به جنگهای داخلی خاتمه دهد، و استقراری در ملک ایجاد نماید، معبد ها را در رم تعمیر کرد و معابد جدید نیز بنانمود و مردم را مجبور ساخت که برای مراسم عبادت بدانجاها بشتابند. ولی مساعی او کافی نبود زیرا هر چند در شهر روم اندک توفیقی بدست آورد ولی شامل تمام مملکت پهناور روم نگردید.

از آنجا که امپراطورها تشخیص دادند وجود يك معبود واحد برای رومیها لازم است که در سراسر ایتالیا مورد پرستش و ایمان قوم لاتین باشد و همه عناصر رومی را در زیر پرچم واحد درآورد، در صدر آمدند که روح مردانگی «Genius» شخص امپراطور را معبود کل قرار دهند بهمین نظر اوگستوس معبدی در روم برای پدر خوانده خود ژول سزار بنا کرد که در آنجا مراسم احترام و تقدیس را نسبت باو بعمل آوردند و او را Divus-Julus لقب دادند. سنای روم در سال ۴۲ ق.م. بموجب قانونی برای ژول سزار منزله الوهیت شناخته بود. از آن زمان دین -

۱- سیسرون Ciceron رجل سیاسی و از خطباء معروف روم (۴۲-۱۰۶ ق.م.) که فصاحت زبان لاتین تا درجه مرهون کلام اوست، آثار او در فلسفه نیز نماینده رشد فکر فلسفی در رومیان می باشد.

۲- اوگستوس «Augustus»، قیصر روم، همیشه زاده ژول سزار که پس از او وارث امپراطوری وی شد. در سال ۶۳ ق.م در روم متولد و در سال ۱۴ م. وفات یافت.

امپراطور پرستی- در روم رواج یافت و بعد از مرگ نام قیصرها را در عداد خدایان ثبت کردند و معبدی بنام هر یک از آنها بنیاد نهادند که کشیشها و خدمه خاصی داشت. نرون Neron هم بنوبت خود از این مقام عقب نمانده و خود را هم شأن اپولو قرار داد. ایمان به پرستش امپراطور از آنجا ناشی شد که روم بواسطه بسط قدرت و توسعه ملك احتیاج بوحدت کاملی داشت که عناصر رومی را بیکدیگر متصل سازد و علاوه بر قانون و حکومت واحد يك ایمان قلبی یگانه نیز بر دل‌های آنها حکومت نماید، یعنی معبود واحدی را مافوق همه خدایان پرستش کنند، ازینرو شخص یا روح امپراطور برای این منظور به معبودیت عامه برگزیده شد.

بدیهی است پرستش انسان هر قدر که مقتدر باشد امری عرضی و سطحی است نه جوهری و ذاتی. دل انسان را بعالم غیب متصل نمیکند و جامعه بشری را بسکنه عالم وجود مربوط نمیسازد، از اینرو پرستش امپراطور طبعاً دوامی نیاورد، تنها اثری که داشت آن بود که در روم مثل مصر و بابل و یونان پرستش خدایان عدیده چندی بصورت عبادت فرد واحد درآمد. و مذهب رومیان نیز مانند مذاهب دیگر ملل امری موقتی و قابل زوال گردید. امروز مذهب رومیان از پرستش ژوپیتر و خدایان مختلف گرفته تا پرستش قیصر بکلی از میان رفته و بعد از مدتی جای خود را بمذهبی دیگر که بزرگتر و ساده تر ولی بامعنی تر بود و گذاشته است، و آن همانا مذهب مسیح باشد. دین عیسی دینی الهی و منطقی بود که نه تنها افراد انسانی را با جامعه وجود مربوط میساخت بلکه انسان را با خلاق ابناء نوع خود و بالاخره بدرگاه خدای واحد ازل متصل میکرد.

گفتار پنجم

چین

در نزد چینیان دین بمعنائی که در سایر بلاد جهان استعمال میشود وجود ندارد، ولی سه «مکتب» و یا عبارت دیگر سه «تعلیم» عام در سراسر آن کشور از روزگاری کهن وجود داشته است که عبارت باشد از بودیزم Buddhism، کنفوسیائیزم Confucianism و تائوئیزم Taoism. بسیاری خدایان نیز از نوع آنیمیزم همچنان مورد اعتقاد عوام میباشند که در عداد هیچیک از مذاهب سه گانه مذکور در نمیآیند.

گویند در لغت چینی کلمه‌ای برای مفهوم دین موجود نیست. درازمنه قدیمه مردم آن کشور کهنسال یک نوع عقیده به قوای طبیعت و یک سلسله ارواح داشته‌اند که بر طبق آن «آسمان» یا (شنگتای) را احترام مینهاد و برای آن قربانی میگذازانیده‌اند. همچنین پرستش ارواح اجداد یا آنیمیزم از خطوط برجسته آداب و فرهنگ چینی است که از اعصار قبل از تاریخ تا کنون در آن سرزمین وجود دارد.

در کتب کلاسیک چین ازازمنه بسیار کهن، یعنی از آزمان که رسم خط و کتابت معمول شده، بیش از سه مذهب مذکور نام مذهب دیگری دیده نمیشود آنها نیز بنوبت خود در اطراف و اکناف کشور تحولات بسیار حاصل کرده و بصور گوناگون درآمده‌اند.

بودیزم در آن میان مذهبی بیگانه است. یعنی اختراع دماغ نژاد آریائی میباشد، که در ۲۵۰۰ سال قبل در هندوستان بظهور رسیده و بعدها بکشور چین سرایت

کرده است. از این مذهب در گفتار ششم بخش نخست این کتاب بتفصیل سخن گفتیم^۱ اکنون میرویم که از دومکتب دیگر چینیان بحث نماییم.

گفتار سی و نهم

زندگانی کنفوسیوس بزبان چینی نام این مرد دانشمند، مؤسس وبانی کنفوسیائیزم، **کونگ فوتزو Kungfutzو** است، یعنی «کونگ معلم»، که این کلمه به لهجه لاتینی بصورت «کنفوسیوس» در آمده. او پیغمبر یا شارع دینی نیست بلکه ناقل روایات قدیم و مجدد آنها و منشی آثار کلاسیک است. وی بموجب روایات موجوده، با قرب احتمال در ۵۵۱ ق.م. متولد. و در ۴۷۹ ق.م. وفات یافته. در ایالت **لو Lu** از ایالات **شانگ** فعلی متولد شده. پدرش مردی سپاهی بوده است و در هنگامی که وی سیزده ساله بوده وفات یافته. خاندان او روز کاری با محنت و ملال میگذرانیده اند. در نوزده سالگی شغلی و کاری بدست آورد و مزاجت اختیار کرد، در سال ۵۳۱ ق.م. یک مکتب یا مرکز عملی برای اجتماع اهل فضل و دانش برپا ساخت که مدت پنجسال دوام داشت، بعد از آن مسافرتی برای وی پیش آمد و چند سال از موطن خود دور ماند و مدت ۱۶ سال در گمنامی و انزوا بسر آورد، تنها بکار تعلیم طلاب علم اشتغال داشت. در ۵۰۱ ق.م. سلطان ناحیه **تینگ** او را بشهر **چونگ تو** در ایالت **لو Lu** بحکمرانی منصوب فرمود. کنفوسیوس در آنجا با اصلاحات مفید دست زد و در نتیجه در نزد سلطان حرمت و عنوانی حاصل کرده بمقام وزارت ارتقا یافت. سپس شغلی مانند ریاست دیوانخانه (عدلیه) باو محول گشت. در این مأموریت نیز ابراز لیاقت فراوان فرموده و از تعدی و تجاوز اشراف و ملاک برضعفا جلوگیری کرد. قواعد و مقرراتی وضع نمود که بر طبق آن اشخاص بدعمل و نادرست سرافکنده و شرمسار میگرددیدند. مردان را با مانت و صداقت و زنان را به عفت و ادب تربیت میکرد، نام **نیک** او در السنه و افواه افتاد. از هر طرف طالبان علم و جویندگان دانش بمنزل لکاه او رهسپار میشدند، تا از خرمن فضایل عالیّه او خوشه چینی کنند. لکن طولی نکشید که دوره اصلاحات او پایان رسید و دشمنان و

حسودان اسباب سقوط اورا فراهم ساختند. کنفوسیوس از کاربر کنارشد و سالیانی چند با چند تن از شاگردانش که نسبت بوی وفادارمانده در صحبت او باقی بودند، سرکشته اطراف بلاد گشت، تا آنکه باردیگر باوشغل حکومتی تکلیف کردند، ولی وی استنکاف جست و گفت اگر سلطان با اختیار مطلق و آزادی عمل عطا کند وی در مدت سه سال اوضاع کشورش را دگرگون خواهد ساخت. ولی آن بلاد از حاصل تجربه و حکمت آن وزیر خردمند محروم ماند.

در سال ۴۸۳ ق.م. که باوفات بودا موافق میافتد کونفوسیوس را باردیگر به ایالت لو Lu دعوت کردند. سلطان جدید مقدم او را بادب و حرمت بسیار پذیره شد. لکن چون سن او به هفتاد رسیده استعداد مزاجی وی اجازه قبول مشاغل سنگین را نمیداد ناچار، وقت خود را به مطالعه آثار فرهنگ کهن (کلاسیک) چین میگذراند. تا اینکه بعضی از دوستان و شاگردانش چند تن پیایی دستخوش اجل شدند وی از این رهگذر بسیار افسرده و غمگین گشت. هفت روز بعد از آن در سال ۴۷۹ ق.م. او نیز جام اجل را در کشیده «وفات یافت و تشییع جنازه او را با جلال و شکوه بسیار انجام دادند. قبر کنفوسیوس اکنون در دهکده کیوفو Kih-Fow در چین مرکزی مورد احترام و محل ستایش عامه مردم است.

این شرح حال رسمی است که در منابع کلاسیک برای او روایت کرده اند. ولی بر حسب تحقیقات محققین و چین شناسان اخیر، معلوم شده که وی معلم پسران مردی محترم بوده و آنها را بحسن اخلاق و ادب تربیت میکرده و داستان وزارت او در دربار پادشاه مورد تردید است.



آئین کنفوسیوس آئین کنفوسیوس نیز عبارتست از يك روش و سیستم مبتنی بر اعتقادات قلبی و مناسک بدنی که بر طبق کتابهای قدیم (کلاسیک) چین وضع و مقرر شده. در این آئین بحثی از ذات الوهیت بمیان نیامده و از الهه متعدده یا خدای واحد سخن نمیگوید، کلیسا و معبد و کاهن ندارد، بالاخره کتاب مقدس آسمانی در میان ایشان نیست. چینی ها آنرا «مکتب تعالیم حکیم» نام

نهاده‌اند. این کتب کلاسیک که مأخذ و منبع این روش فلسفی است بنام «پنج قانون» موسوم‌اند که عبارتند از:

۱- شو کینگ یا کتاب مجموعه اسناد تاریخی، مشتمل بر یک رشته یادداشت‌ها و خطابه‌ها و مقالات که ظاهراً بعضی از خاقانهای عهد ماضیه آنرا جمع آورده‌اند.

۲- شی کینگ یا مجموعه غزلیات و اشعار، مشتمل بر ۳۰۵ منظومه و سرود مذهبی و غیر مذهبی.

۳- پی کینگ، مشتمل بر مجموعه‌ای از صور و ارقام و از پیش‌گوئی‌ها و علم بمغیبات. این کتاب نزد پیروان تائوئیسم نیز شأن و اهمیتی دارد و مورد احترام است.

۴- لی کی، کتابیست مشتمل بر ذکر عبادات و آداب و شرائع.

۵- چون چیو یا سالنامه بهار و پائیز، مشتمل بر ذکر وقایع و حوادث سالیانه تاریخی، از ۷۲۷ تا ۴۸۱ ق.م.

این کتاب پنجم در آن میان منسوب به شخص کوفوسیوس است و گویند که آن معلم بزرگ این کتاب را کلایا بعضاً بقلم آورده و آنرا از نظر گذرانیده‌است. برین پنج کتاب چهار مجموعه دیگر نیز اضافه میشود که آنها را شو Shu، گویند و عبارتند از:

۱- لون یو- مقالات کوفوسیوس، شامل کلمات قصار و سخنان حکیمانه و گزارش مکالماتی است که با او اتفاق افتاده.

۳- تاهسیاس- یا کتاب حکمت بزرگ که منسوب است به یکی از تلامذه آن دانشمند.

۳- چونگ یونگ- یا مبادی- «مین Mean»- در بیان حالت تعادل و تناسب موجودات، که گویند یکی از اعقاب کوفوسیوس نگاشته‌است.

۴- کتاب مانسیوس که اسم یکی از جانشینان آن معلم میباشد. گویند در حدود ۲۱۲ ق.م. یکی از خاقانهای چین امر فرمود که تمام کتاب‌های ازمنه قدیم

را بسوزانند. لیکن قوانین و مقالات کنفوسیوس از این فرمان مستثنی گشت از این رو در امان مانده و تا زمان حاضر همچنان مورد احترام و ستایش چینیان میباشد.

کنفوسیوس گرچه بآسمان و عالم علوی اعتقاد دارد و گذراندن قربانی را بیاد ارواح اجدادی تأکید میکند، ولی از عالم عقبی و حیات بعد از ممات سخنی میان نمیآورد

تعالیم کنفوسیانیسم

و از مسائل مذهبی نیز بحثی نمی نماید. وقتی گفت «تو که هنوز حیات را نشناخته ای چگونه ممات را خواهی شناخت؟ تو که هنوز عالم اجسام را تسخیر نکرده ای چگونه بر ارواح استیلا خواهی یافت؟» کنفوسیوس در حقیقت حکیمی اخلاقی است که سیر و سلوک آدمی را بطرف کمال هدایت میکند، تا اینکه انسان بسعی و کوشش خود کامل گردد و آدمی با فرهنگ ساخته شود و بطریق اعتدال و میانه روی عمر را بسر برده دیگران را نیز بهمان راه هدایت نماید و در همه حال و همه چیز از افراط و زیاده روی نکوهش میکند.

علم و خلوص نیت و تربیت نفس در اثنای حیات و ایجاد تلائم و توافق در روابط اجتماعی و خانوادگی و بالاخره حفظ صلح و سلام در عالم زندگی اصول و مبادی و مقاصد عالیه روش اوست.

تا سال ۱۹۰۵ م. (قبل از انقلاب چین) برای ورود بخدمات دولتی پادشاهی داوطلبان مجبور بودند در روی کتب کلاسیک کنفوسیوس امتحانی بگذرانند.

کنفوسیوس خود شارع و مبدع آئین و شریعتی نوین نمیباشد، بلکه با تمام عظمت و احترامی که حاصل نمود باز همان افکار

عبادت آسمان

و اندیشه های دیرین قوم خود را که پیش از او در کشورش قرنهارواج داشت، عیناً قبول کرد و همان عقاید تا امروز در کمال نیرومندی بردماغ مردم چین مسلط است. یکی از آن مسائل باستانی کهن که کنفوسیوس آنرا تأیید و تأکید کرده همانا عبادت آسمان است و آنرا بچینی شانتیتی یا باختصار «تن» میگویند. آن حکیم گفته است: «انسان کامل باید در برابر جلال آسمان سر تعظیم فرود آورد» او خود در پنجاه سالگی به مشیت آسمان پی برده و راز آنرا کشف کرده است و ولی ظاهر آوی

از کلمه آسمان همان معنایی را اراده میکرده که ما از کلمه «طبیعت» قصد میکنیم. در طول ازمنه وقرون متوالیه که از زمان او گذشته تا امروز، چینیان همواره تمایل داشته‌اند که کلمه آسمان را بمعنای «طبیعی» خود تفسیر کنند، بهر حال عبادت آسمان قرن‌ها در آن سرزمین وجود داشته و تا اوایل قرن بیستم که رژیم حکومت چین تغییر کرد، خاقانهای چین را رسم چنان بود که در فصل زمستان هنگامیکه آفتاب بمدار رأس‌الجدی میرسیده جشن میگرفته آن جرم علوی را با مراسم خاصی عبادت میکردند و در موقع رأس‌السرطان جشن دیگری برای عبادت «زمین» معمول میشد. از ۱۵۱۲ م. تا ۱۹۱۲ م. همه ساله این جشنها در معبد خاص آسمان در شهر پکن با تشریفات فراوان و منظم بمراسم صوم و با موسیقی‌های مخصوص و دیگر آداب انجام میگرفته‌است. در زمان حاضر اگر چه بساط امپراطوری در آن کشور نور دیده شده و جمهوریهایی سفید و سرخ در آنجا متوالیاً بظهور رسیده معذک «آسمان» مانند پدر علوی و خدای بزرگترین خدایان همچنان محل پرستش و احترام است :

نظام عالم در تعالیم کنفوسیوس مسئله نظام عالم (Cosmology) بدین- گونه مطرح میشود:- درازل يك قوه و نیروی عام کیهانی بجنبش آمده بدو صورت مثبت (Yin) و منفی (Yang) نمایان گردید، از فعل و انفعالات این دو قدرت، آسمان و زمین پدیدار شد و انسان خلق گشت و هیئت جامعه بشری بوجود آمد. در نظام اجتماعی و حکومتی و نیز در حیات فردی و شخصی همان اصول و نوامیس که در عالم کیهانی وجود دارد حکم فرماست. و آن دو قوه بصورت رموز و نشانهها بقلب حکما و متفکرین منتقل میشود و آنها آنرا اخذ کرده ضوابط و قوانینی برای بهبود حال بشر وضع میکنند.

دستور اخلاقی مبدأ اخلاق در نزد کنفوسیوس این قضیه است که - هر فرد بشر بفطرت اصلی خود نیک آفریده شده و این نیکی بالذات بامدد تعلیم و تربیت و مطالعه کتب پیشینیان باید تکمیل گردد .

هیئت جامعه بروی پنج رابطه برقرار است: ۱- پادشاه و رعیت . ۲- پدر و

فرزند. ۳- شوهر وزن. ۴- برادر مهمتر یا برادر کهنتر. ۵- دوست یا دوست. و این روابط باید بر روی محبت و احترام متقابل قرار بگیرد و ضابطه و اصل و روش کلی هر کس باید این دستور باشد: «بدیگران روامدار آنچه بخودروانمیداری، این همان قاعده‌ایست که در انجیل عیسی نیز آمده و به «دستور زرین» موسوم است.^۱

پرستش اجداد چنانکه گفتیم عبادت روان‌نیاکان و پدران گذشته «آنی می‌زم» یکی از رسوم معمول نزد چینیان باستانی بوده است و در طی ده‌ه‌ها و قرون این آئین را بعمل می‌آورده، و هنوز هم در دل میلیون‌ها نفوس راسخ و متمکن است. کتفوسیوس نیز در تعالم خود این عادت و رسم دیرینه را تأیید کرده و آنرا بهترین نشانه محبت و مودت فرزندی نسبت به پدران خود شمرده و از عالی‌ترین فضائل اخلاقی دانسته است. ظاهر آدر قدیم الایام مردم - اجداد همگانی - راستایش می‌کرده اند ولی بعدها این رسم تعدیل شده بصورت عبادت - اجداد انفرادی - در آمده و افراد هر خاندان تمام احترام خود را فقط نسبت به جد اعلای خود منحصر ساخته‌اند. در کلمات کتفوسیوس دیده می‌شود که گفت: «پرستش اجداد دیگران چاپلوسی و تملق است». صورت این مراسم چنان است که تمام افراد خانواده در معبد اجدادی خود اجتماع کرده و جوانترین افراد آن خاندان را حاضر ساخته و او را نماینده و مظهر تمام گروه رفتگان قرار می‌دهند پس آن‌گاه خوانها و الواح چوبی گسترده و بروی آنها اسامی اموات را خلفاً عن سلف نگاشته و آنها را ستایش می‌کنند. بالاخره

۱- انجیل متی: ۱۲ و ۱۳. این قاعده هم بصورت قضیه منفی و هم مثبت در دیگر تعالیم ادیان عالم مانند اسلام و هندوئیسم و جینیسم نیز موجود است.

در احادیث نبوی آمده است که پیغمبر فرمود:

«یا علی، ما کرهته لنفسک فا کرهه لغيرک و ما احبته لنفسک فاجبه لآخرک»

شیخ سعدی همین ضابطه اخلاقی را در قطعات و کلمات شیوای خود تکرار می‌کند از این قرار:

بشنو از من سخنی حق پدر فرزندی
چيست دانی سر دینداری و دانشمندی
گر برای من و اندیشه من خرسندی
«آن روادار که گریه تو رود پسندی»

هر بد که بخود نمی پسندی
گر مادر خویش دوست داری
با کس مکن ای برادر من
دشنام مده به مادر من

یاد دارم ز پیر دانشمند
«هر چه بر نفس خویش پسندی
تو هم از من بیاد دار این پند
نیز بر نفس دیگری میسند.»

در حضور آن جوان شمع‌ها روشن ساخته و پولهای کاغذی «چاو» میسوزانند و در مجمره، عود و عنبر و ادویه معطره سوخته. هم‌چنین در مواقع سالگره تولد و وفات اجداد در کنار قبور آنان جمع شده و بنام آنها دعا خوانده و خوراکی و نوشابه توزیع میکنند و این اعمال را نشانه حق شناسی و سپاسگزاری فرزندان نسبت به پدران میدانند.

در شرح احوال کنفوسیوس مذکور است که او خود نیز در باره اجداد خویش همین مراسم را رعایت میکرده و می‌گفته: «خدمت به گذشتگان و رفتگان بطوریکه کوئی آنان در نزد ما حاضرند، علامت بالاترین مرتبه فضیلت و محبت فرزند است». در وقت حاضر بر اثر بسط و نفوذ تمدن جدید این مراسم و آداب بسیار تخفیف یافته و معبد های خانوادگی اجدادی در اینیه نو بنیاد کمتر ساخته میشود و معابد قدیمه بزرگ هم متروک مانده‌اند.

چینیان در طول قرون ماضی يك نوع عبادت و احترام درباره
 شخص کنفوسیوس مرعی میداشته‌اند و او را تاسر حد پرستش
 ستایش میکرده‌اند. گرچه این خود از همان روش و سنت
 «پرستش اجداد» ناشی شده است ولی صورت اختصاصی بخود گرفته. یعنی در ابتدا
 زمانی در از اعقاب و اولاد شخصی او ویرا می‌پرستیده‌اند، تا اینکه در حدود اواخر
 قرن دوم ق.م. یکی از خاقانهای سلسله هان Han شخصاً بمقبره حکیم رفته قربانی
 گذرانید. در ۱۲۵ ق.م. امپراطوری دیگر احتراماتی که خاص شخص
 خاقان است به روح کنفوسیوس تقدیم نمود. در اوایل قرن هفتم او را بلقب «معلم
 کامل» ملقب ساختند، و در ۷۴۰ م. درجه و مرتبه شاهزادگی برای او قائل
 شدند و او را «آخرین حکیم» لقب نهادند. در قرن ششم میلادی مقرر داشتند
 که در هر شهری از شهرهای بزرگ کشور چین معبدی خاص او بنا شود.
 بالاخره آخرین خاقان چین یعنی امپراطریس (Dowager Dowager) در ۱۹۰۶ همان
 رسوم و آدابی که برای عبادت آسمان مقرر بود برای قبر کنفوسیوس نیز بعمل آورد.
 نام کونفوسیوس را و چهارتن شاگردان مقرب او و دوازده تن حکما را که در دائره نظام
 تعلیم او بظهور رسیده‌اند و هر يك بنوبت خود آثاری بجای گذاشته‌اند در روی الواحی

نقش کرده و در معابد عظیمه نصب نموده اند. همه ساله در دو فصل بهار و پاییز در حضوراً مورین عالیمقام کشور بنام پرستش او مراسمی در تمام معابد بعمل می آید: ادویه معطره میسوزند، غلات و مشروبات توزیع میکنند، حیوانات قربانی مینمایند، پس سرودهای خاصی با موسیقی بنام او مینوازند و برقص در می آیند و بر آنند که در هنگام نوازش موسیقی روح کونفوسیوس در آن جمع حاضر میشود. خلاصه آنکه افزون از دو هزار سال است که آئین و احترام باین مرد بزرگ در چین رسمیت دارد. در اوآن دولت هانشو (۱۹۱۲-۱۵۴۴ م.) آخرین سلاله سلاطین خاقان های چین، فرضیه آن بوده که دولت چین بر طبق مبادی و تعالیم آن استاد دانشمند باید تشکیل شود ولی هیچوقت کونفوسیانیزم مذهب رسمی دولتی نشده بطوری که مخالف سایر عقاید و ادیان باشد.

پس از انقلابات متوالی که در نیمه اول قرن بیستم پس از ۱۹۱۲ در چین روی داد، و رژیم حکومت آن کشور متوالیاً تغییرات نمود و قاعده آسمانی بودن خاقان که شالوده و مدار حکومت بود متروک گشت و اصول دموکراسی جدید متداول شد البته در ارکان ایمان به کونفوسیوس نیز تزلزل و سستی بسیار راه یافت. لیکن اصول تعالیم او که عبارت از - عمل منطبق بر منطق و رفتار به طریقه اعتدال - است در افکار چینیان حتی در متجددین ایشان تا کنون محسوساً باقی مانده است.

در روز ۲۷ اوت سال ۱۹۳۴ سالگره تولد کونفوسیوس مراسم بزرگی در آن کشور بعمل آمد.



تائوئیزم عبارت از يك روش و سیستم فلسفی است که در مملکت چین بصورت مذهب عمومی و عامیانه رواج دارد.

فلسفه تائو کلمه «تائو» بمعنی «طریق و صراط» است و با اصطلاح نیروئی Taoism است که زمین را با آسمان می پیوندد. این نیرو که از حرکت آسمانها بظهور میرسد موجب و موجد مظاهر حیوة در کره ارض میشود و آن در دو نقطه قطبین آسمان قرار دارد و موجب حرکت محوری افلاك است، همه چیز در

کرد آن دورمیزند، آن نیروی کیهانی امری است کلی نه شخصی. در کل اوقات و در کل اماکن حاضر است و ازلی و ابدی است. چون صورت فعلیت پیدا میکند بخودی خود دارای کمال انتظام و تناسب و منشأ اثر میشود و موجب خوشبختی و سعادت سراسر موجودات میگردد.

از **تائو** دواثر صادر میشود. اولی را **یین** (Yin) گویند و دومی را **یانگ** (Yang). اولی قوه سلبيه و دومی قوه ایجابیه است. اولی اصل مذکر عالم طبیعت و دومی اصل مؤنث آنست و آن هر دو دو نفس یا دو روح اند که گاهی تعارض دارند و گاهی تلائم. از این دو حالت اشیاء عالم و افراد بنی آدم بوجود میآیند. **یانگ** منبع نور آسمانی و حرارت و جنبش سماوات و موجود سفیدی و اعداد طاق است. ثمرات سعادت حیات از آن تراوش میکنند. ولی **یین** منبع ظلمت زمینی است، برودت و سکون ارض از او و او موجود سیاهی و اعداد زوج میباشد. غم و بیماری و مرض همه ناشی از او است.

بین باذرات خشن شریر آمیخته کرات مضره بوجود می آورد که **کوی** Kwi نام دارند. ولی **یانگ** باذرات لطیف خیر اختلاط یافته کرات نافع ایجاد میکند که **شن** Shen گفته میشوند. خدایان همه از جنس «شن» هستند ولی آدیان مخلوطی از شن و کوی میباشند. چون مرگ در میرسد گوهر لطیف پاک (شن) به آسمان صعود میکند، ولی جرم خشن ناپاک (کوی) در زمین میماند. به همین قیاس حیوانات و نباتات و جمادات بنوبت مخلوطی از آن هر دو عنصر میباشند. همچنین نظم انسانی نتیجه دو قوه ازلی تائو است.

بانی این فلسفه حکیمی بوده است بنام **لاو تزو** (Lao-Tzu) مؤسس **تائوئیسم** که در حدود ۶۰۰ ق.م. تولد یافته و حکیمی دیگر بنام **شانگ تزو** (متولد ۳۳۰ ق.م.). اسلوب فلسفی او را تکمیل کرد.

لاو تزو لقبی است بمعنی «استاد و معلم» ولی نام شخصی او **لی فن** - Li - میباشد. او اندکی قبل از کنفوسیوس در چین تولد یافت و بایکدیگر معاصر بوده اند. لیکن لی چون از او اسن بوده تعالیم وی در فلسفه کنفوسیوس تأثیرات بسیار کرده است.

این شخص در اواخر عمر سفری بمغرب کرده و ناپدید شده، و جز کتابی که بنام **تائوت چینگ (Tao -Te- Ching)** نگاشته دیگر نام و نشانی از او باقی نمانده است. مذهب این مرد حکیم شامل يك سلسله مبادی عرفانی «میسٹیک» است که فلسفه اقتصادی و سیاسی را ضمناً دارا میباشد. این آئین طرفدار سادگی و بساطت عیش و منادی راحتی و سعادت در زندگانی دهقانی است و معتقد است که بشر را باید به معصومیت فطرت اصلی خود نگاهداشت و این امر را به تربیت و تعلیم مصنوعی ضایع و تباه ساخت.

نفوذ فلسفه **لائو** در افکار چینیان تأثیری بسزا کرده و ملکه رضا و تسلیم که از خصائص آن قوم است و همچنین ملکه هنر دوستی و صنایع ظریفه در نتیجه مبادی تائوئیزم در آنان بظهور رسیده.

مذهب تائوئیزم تعلیم دینی تائوئیزم ناشی از فلسفه اصلیه آن است و آن مذهب سعی و عمل و کوشش و جنبش نیست، بلکه جهد و تلاش بشری را مذموم میداند و بر آن است که مرد متقی و صاحب فضیلت کسی است که با کرم نفس خویشتن را تسلیم قوه تائو نماید و باید بصفت کسر نفس و خضوع آراسته شود و در هر حال رضا و بردباری پیشه کند.

نزد ایشان پنج قاعده اصلی محترم است. از اینقرار:

- ۱- قتل نفس مکن ۲- شراب ننوش ۳- دروغ مگو ۴- دزدی مکن ۵- مرتکب زنا مشو. ده فضیلت نیز نزد ایشان محمود و پسندیده است. از اینقرار: ۱- محبت والدین ۲- وفاداری به خاقان و بمعلمان ۳- مهربانی بتمام مخلوقات ۴- صبر و خویشتن داری از اعمال بد ۵- فداکاری در راه خدمت بغیر ۶- آزاد کردن بندگان ۷- کندن چاه و کاشتن درخت ۸- ساختن راهها و پلها ۹- تعلیم نادانان ۱۰- خواندن کتابهای مقدس و تقدیم هدایا بدرگاه خدایان.

تائوئیست ها عمل سحر و کیمیا را مجاز میدانند و عده زیادی از کشیشان و روحانیون عالیمقام ایشان از مزاجت دوری جسته و برهbanیت زندگانی میکنند. ولی دیگران که کشیش های عادی دردهات هستند زن اختیار کرده و بانواع مشاغل

کسب معاش مینمایند، جامه کشیشی را فقط در هنگام انجام مراسم مذهبی به تن میکنند. وظایف ایشان خواندن اوراد برای رفع شرور ارواح خبیثه از مریضان و کارهای خرافاتی از قبیل ساختن طلسمات و داروها و مشروبات سحری و حل مشکلات عاشقان و ساختن مدفن مردگان و خواندن تریلات بر اجساد آنان است که از شیاطین در امان بمانند. بالاخره در تمام زندگانی عامیانه هزار گونه اعمال جادویی مینمایند و در تمام این اعمال و اعتقادات قاعده تقسیم به دواصل «یین و یانگ» مرعی مییابد. تائوئیست‌ها بتقلید از بودیست‌ها دیرها و معابد فراوان ساخته‌اند و آنها را بصورت خدایان گوناگون زینت داده. شانگ تزو در قرن چهارم ق.م. این دین را صورت منظمی داده و صاحب سازمانها و تشکیلات ساختند. وی بنای آن دیور و معابد را اجازه داد و چینیان او را نیز از نژاد آسمان میدانند و ریاست مذهبی در اولاد و اعقاب او از آن زمان تا سال ۱۹۲۷ باقی ماند. در این سال این شغل از طرف حکومت جمهوری چین لغو گردید.

در سال ۶۶۰ میلادی مذهب تائوئیسم بعنوان دین رسمی دولتی شناخته شد و مرتبت آنرا بالاتر از مذهب بودائی و کنفوسیائیزم قرار دادند ولی بعدها از آن مقام بتدریج انحطاط پذیرفت.

اسلام در چین در مملکت چین، خاصه در نواحی شمال غربی و غرب آن سرزمین پهناور، در وقت حاضر ۴۸ میلیون نفوس مسلمان را بتقریب احصاء کرده‌اند که از دو برابر سکنه ایران افزونتر است. گویند ۴۲ هزار مسجد در آن کشور وجود دارد. این دین شریف هم از صدر اسلام بوسیله تجار عرب که از جنوب عربستان از راه دریا بآنجا آمد و شد میکرده‌اند بآن کشور سرایت کرده است. منقول است که در زمان حیات نبی اسلام (۶۲۸ م.) گروهی از مسلمانان تاجر عرب بشهر کانتون Canton آمده‌اند. مسجد آن شهر از مساجد کهنسال دیرین عالم است که در طول سنین و اعوام دراز مکرر تعمیر و مرمت یافته‌است. در زمان خلافت ابو جعفر منصور عباسی ۷۵۶ م. لشکر اسلام از راه خشکی - ترکستان - قدم

بحاک چین نهاد . این لشکریان در آن ناحیه سکونت اختیار کرده و با افراد چینی آمیزش نموده اند ولی رسوم و آداب اسلامی خود را همچنان حفظ کرده و برخلاف چینیان از خوردن گوشت خنزیر اجتناب میورزند . چینیان کشتن حیوانات مفیده مانند گاو و گوسفند را حرام میدانسته اند مسلمانان برخلاف آنها از گوشت این نوع جانوران تغذیه کرده و هنوز اینگونه رسوم و آداب در نزد ایشان برقرار است ، زبان فارسی نزد ایشان جنبه زبان دینی دارد . گویند قرآن را بترجمه فارسی میخوانند .

مسیحیت در چین
در چین دیانت مسیح نیز قدیم است و بطن قوی این دین را عیسویان **نسطوری** از ایران در قرن ششم میلادی بآن کشور برده اند و چند قرنی در آنجا دوام داشته ولی بعداً محو گردیده ، تا اینکه در ۱۵۸۲ م. مبلغین کاتولیک - **ژوزویت** - به چین آمدند و از قرار معلوم در آن تاریخ اثری از مسیحیت در آن دیار نیافته اند و در پی ایشان راهبان ، از دوسلسله **دمنی کان ها** و **فرانسیس کان ها** ، به چین راه یافته اند . مدتی بین این هر سه دسته نزاع و مخالفت برپا بوده و ازین سبب نتوانستند دیانت مسیح را چنانکه باید منتشر سازند . در قرن نوزدهم نوبت به مبلغین **پرتستان** رسیده و از آن زمان دین عیسی را بسبک خودشان در آن کشور رواجی بسیار داده اند :

خلاصه آنکه - انبوه توده مردم چین عقیده دینی منظم و متشکلی ندارند و معتقدات ایشان عبارتست از ممزوج و مخلوطی از عقاید ارواح پرستی قدیم (آنی میزم) باستانی و تعالیم اخلاقی کونفوسیوس و مبادی سحری تائوئیست ها و تشریفات و رسوم بودیست ها .

گفتار ششم

یهود

عبرانیان Hebrews نام ملتی است از نژاد سامی که در آغاز پیدایش در دشت ها و بادهای شمال غربی جزیره العرب و در اطراف بلاد شام قرن‌ها به صحرانشینی و بیابان گردی روزگار میگذرانیده و در واحه‌های متفرق زندگانی مینموده ، سپس در طلب آب و گیاه به رسو کوچ کرده و در ظل خيامی که از پوست شترها و کوسفندهای خود ساخته بودند قرار میگرفته‌اند. این مردم بدوی بقبائل عدیده تقسیم میشده چنانکه هر قبیله برای خود واحدی مستقل تشکیل میداده و در رأس آن پدری بزرگ یا شیخی مقتدر حکومت میکرد است .

در آن ازمنه که نسل که قریب العهد بعصر حجر است آن قوم را حربه و افزاری جز سنگ و چوب نبوده . مبادی و معتقدات ساده دینی در نزد آنها در آغاز مراحل ابتدائی و درست مانند اعراب بادیه که اکنون در بطن جزیره العرب مقام دارند روزگاری در حال بدویت بسر میبرده‌اند. این قبائل نسبت بسکدیگر تاحدی هم آهنگی و معاضدت و نسبت به بیگانگان و همسایگان جدائی و مخالفت داشته‌اند ، این حب و بغض در عقاید دینی ساده و بسیط ایشان ظهور یافته و در طول سنین و اعوام بیشمار تدریجاً تکامل حاصل کرده و مراحل کاملتر را پیموده است ، کتب دینی قدیم قوم عبری که بمنزله اسناد تاریخی ایشان است این سیر و تحول طبیعی را بخوبی نشان میدهد .

دین بادیه نشینان

عقاید سادهٔ عبرانیان باستانی نخست باصورت‌هایی از پرستش جمادات «فیتیشیزم» و عقیده به موجودات وهمی و ارواح ناپیدا «پولی‌تئیزم» آغاز شده، بعدها بصورت تعداد الهه «پولی‌تئیزم» درآمده، عاقبت بعد از گذشت هزاران سال بمرحلهٔ توحید و یگانه پرستی «مونوتئیزم» رسیده است. داستان این تحول تاریخی طولانی اجمالاً از این قرار است: در روزگاری که قبایل بدوی عبرانی پهن دشت‌های بیکران را می‌پیمودند، بعضی سنگ‌های بیابان نزد عشیره و قبیله‌ئی مورد احترام خاصی قرار می‌گرفت. برجستگی صخره در عرصهٔ صحرائی وسیع البته جلب توجه می‌کند و اگر سنگی چند بصورت ستونی بلند درآمده و یا بوضعی غریب دورهم در یکجا گرد شده باشد مورد حرمت قرار می‌گیرد و اندک‌اندک در نفوس ساده‌مردم بادیه حق آنرا پیدا می‌کند که از آن اندیشناک بشوند و در برابرش سر تعظیم فرود آورند سپس از توهم گزند و آزار او قربانی‌های حیوانی بگذرانند.

صحرا نشینان ساده دل و نیم وحشی در آغاز برای آن سنگ‌های غریب يك روح حیاتی و نیروی مخفی در عالم وهم تصور می‌کرده‌اند و آنهارا جایگاه ارواح خوب و نیکوکار یا ارواح بدو شریر می‌پنداشتند. همچنین آنهارا منزل و مأوی انواع شیاطین از نرینه و مادینه میدانستند. پرستش سنگ‌های گوناگون در صحراهای پراکنده که هر يك خانه و سرای خاص روحی شمرده می‌شده منجر به ایمان بخدایان عدیده شده است. یعنی هر صحرائی منزلگاه خدای قبیله‌ئی بوده که در اطراف هم ن‌سنگ می‌زیسته‌اند. بدین‌صورت قبائل صحرا نشین مراحل مختلفه را می‌پیموده‌اند تا آنکه از فیتیشیزم و توتیمیزم به آنیمیزم گرائیده‌اند.

موضوع دیگری که در زندگانی بادیه نشینان عامل حیات و ممات بوده همانا عنصر «آب» است. برای مردم بدوی که در دل بیابان‌های خشك منزل دارند آب اختصاصاً سرچشمهٔ حیات می‌باشد. ازین رو چاه‌ها و چشمه‌سارها و انهار جاریه نزد ایشان ارزش جان شیرین داشته و تصور می‌کرده‌اند که در مجاری میاه قوه‌ای و نیروئی دائمی و جاویدان مستور است که ارواح خیر و نیکوکار به آنها اعطا کرده‌اند.

وارواح پلید و تبهار همواره میکوشند تا آن قوه حیات بخش را از آنها سلب نمایند، در نتیجه چشمه و چاه بخشکد یا آب رود از حرکت فروایستد.

بعد از سنگ و آب نوبت به گیاه - میرسد، درختها، خاصه اشجار همیشه سبز، نیز نزد اقوام بدوی دارای نیروئی غیبی و روحی نهانی تصور میشوند ازینرو اگر بیشه و جنگلی یافت شود هم مکان خیر و برکت است و هم محل آفت و مخافت. زیرا هم شیاطین و روان های پلید و ناپاک بصورت درندگان و گزندگان در خلال آن اشجار و بیشه ها کمین گاه میسازند و هم آلهه خیر و ارواح لطیفه آنها را سرسبز ساخته و از برکهای آنها در برابر آفتاب سوزان سایبانهای جانبخش برپا کرده، از وزش باد درون آن شاخسار صوت و صدائی مرموز برانگیخته که زبان آنرا بعضی افراد خاص در قبیله میتوانند بفهمند و برای دیگران بگویند و لاغیر.

بعد از سنگ و آب و درخت نوبت به جانوران - میرسد. درون بیشه ها و دردل صحراها کثام سبع و لانه مارها و حشرات سمی فراوان است. این موجودات ذی حیات و جنبنده محسوساً حی و زنده اند و دارای قوت و نیروی مرئی، ازینرو نزد تمام مردم بدوی درهمه جای عالم موجب بیم و وحشت و یا سبب عزت و حرمت می شوند.

بعضی جانوران چون گاو و گوسفند و بز و شتر و دراز گوش و مرغ خانگی و رکتوتر دارای روحی سودمند و پراحسان میباشند و بعضی دیگر چون گرگ و خرس و پلنگ و شغال و مار و کژدم و غراب و جغد صاحب روانی شریر و زیان آور و قتال اند. پس دسته اول مظهر روح خدایان سودمند و خوبند و دسته دوم نماینده الهه شریر و مضر، مردوحی بیابان نشین بهر یک از این دو دسته از جهتی احترام خاصی میگذازد که مقدمه بیم و یا امید او بدرگاه قوای نامرئی میباشد و بصورت اعتقاد بخیر و شر غیبی درمیآید.

پس از احترام اشیاء محسوس نزدیک چون سنگ و آب و درخت و حیوان نوبت - بقوای طبیعت - میرسد. مرد صحرانشین که دستخوش ظواهر قوای طبیعی است گاهی از نسیم و باران و آفتاب سود میبرد و زمانی از یباد و سیلاب و صاعقه

ورعد زیان میکند. ازاولی شاد میگردد از دومی غمگین میشود. ازینرو آنها را بنوبت دارای قوه خیر و شر دانسته و برای هر يك روحی قائل میشود و نسبت بآن روح يك گونه پرستش پیدا مینماید در اینجاست که اندك اندك بذر مبادی تعدد الهه «پولی تئیزم» در ضمیر او کاشته میشود.

تحول افکار اقوام و قبایل صحرائشین سامی نژاد همه مراحل عقاید و افکار نژاد اقوام بنی اسرائیل را بشرح فوق طی کرده اند، در آن میان بعضی از ایشان اندك اندك قدمی فرا تر نهاده و در روزگار ان بسیار کهن بيك نوع موجودات نامرئی ولی ذی حیات معتقد شدند که بصورت آدمی و شباهت پیکر اوست و مانند او در بطون بادیه های غریبه و در دل صحراهای دور دست سکنی دارد و خود نیز به قبائل و عشایر گوناگون منشعب میشود. این موجودات آدمی صورت و زشت نهاد ذی حیات غالباً دارای روح و سیرتی ناپسنداند و با آدمیزاد عداوت دارند و همواره در پی آزار اویند و باعث کمراهی و سرگردانی آدمیان از زن و مرد میشوند.

آنها را عربها «جن» و یا «غول» نامیده اند و آشوریان قدیم آنها را *Lilith* گفته اند. عبرانیان قدیم همین کلمه را برای ارواح آدمی صورت بکار برده و بعدها معنا و منزلت حوا - ام البشر - را باو داده اند.

باری چون از این مرحله فکر ایشان بالاتر رفت بتدریج بيك روح مقتدر و یگانه که دارای قدرت فوق بشری و بالاتر از دیگر قوای روحانی است پی بردند. در تمام السنه بسیار قدیم اقوام سامی کلمه ای یافت میشود. که همه با یکدیگر متقارب و بمعنای واحد «قوه قادر غیبی» استعمال شده. بابلی ها آنرا به ال *El* و سریانی ها به الیم *Elim*، و عبری ها به الهیم *Elohim*، و نبطی ها *Elah*، تعبیر کرده اند و همه آنرا برای مفهوم قدرتی نامرئی بکار برده اند که مافوق همه خدایان جمادی و نباتی و حیوانی است و ارواح مفیده یا مضره در

برابر قدرت او خاضع اند^۱ در نزد این اقوام این کلمه غالباً باضافه و انتساب بمكان یا محلی استعمال شده است و آنرا بدشتی معین یا قصبه و بلدی مخصوص نسبت میداده اند، وجود همین لفظ واحد در السنه قدیمه بابلی و آرامی و کلدانی و سریانی همه دلالت میکند بر وجود معنای عام آن نزد ایشان. یعنی این کلمه نزد بنی سام نام يك «قدرت کلی» است که شامل و مسلط بر خدایان کوچک و الهه جزء می- باشد چون نوبت به عربهای قحطانی رسید آنان نیز مانند دیگر امم سامی آنرا بنام «اله» تلفظ کردند که با اضافه الف و لام تعریف منتهی به کلمه مبارکه «الله» در زبان عرب گردیده است لفظ دیگری نیز در تمام السنه سامی موجود است که آنرا با تلفظات کونا کونا ایراد کرده اند. عبریها ملیخ Malech گفته اند، در عربی بصورت «ملک» در آمده و بمعنای سلطان و شاه استعمال شده است همچنین رب Rabbn که در عبری بصورت «ربی» در آمده بمعنی خداوند کار و آقا و بزرگ است بسیار محتمل است که طوایف بنی سام باقتضای محل سکونت خود که غالباً در پهن دشتهای بیکران یکنواخت و یکسان در اطراف شبه جزیره عربستان گسترده است و کمتر نظر انداز آن متنوع است و تغییراتی از کوه و تپه و جنگل و اشجار و سایه و روشن در برابر دیده آنها جلوه گر نمی سازد، زودتر از سایر اقوام بدوی جهان که در محیطهای تنگ و مضیق میزیسته اند به وجود واحد بحث بسیط که بر همه احاطه دارد و حد و پایانی برای ذات او نیست پی برده باشند. بعبارت دیگر همان بیابانهای بیکران و آفاق نامحدود ضمیر و ذهن ایشان را بذات احدیت مطلق و واحد صمد لایتناهی انتباه و بصیرت حاصل شده است.

پس در ابتدا بر آن رفتند که آن روح مقتدر یگانه علوی بصورت پدری بزرگ و نیرومند یا ملکی با اقتدار بر آنها حکومت میکند و همه افراد قبایل بشری در نزد او مانند پسران و دختران در برابر پدر سرافکنده و نزد شیخ بزرگ مطیع و فرمانبردارند.

نخستین پیشوای

توحید

در نزد قدیمترین مردم سامی این عقیده مبهم و تاریک بواسطه
مردی روشن بین و دانادل صورت و صراحه پیدا کرد،
این شخص بزرگوار که در کتاب توریة (سفر تکوین باب های

۱۱ - ۲۵) تاریخ حیات او مسطور است و اکتشافات باستانشناسی در کلد و بین -
النهرین شمالی وجود او را ثابت کرده است، مردی بوده «ابراهیم» نام پسر تارح (آزر)
که در یک قبیله قدیمی سامی در شهر «اور»^۱ در حدود ۱۹۰۰ سال قبل از میلاد بدینا
آمده است. وی بحکم ضرورت و در تحت تأثیر اوضاع اجتماعی و مقتضیات اقتصادی با
طائفه و عشیره خود اموال منقول خود را گرد آورده سپس از آن دیار بدر حال نموده
و در سواحل فرات بطرف مغرب مهاجرت فرموده است.^۱ ابراهیم چون در نواحی شمال
غربی عربستان به شهر حران Chararran و نواحی فلسطین (کنعان) رسید چندی در آنجا
ساکن شد و پس از آن فراتر رفته در سرحد کشور مصر اقامت کرد .

ابراهیم را بر حسب اسناد تاریخ مکتوب اولین منادی مذهب توحید و یگانه
پرستی باید دانست، زیرا ادیان اهل توحید همه باو منتهی میشود.^۲ از آنجمله در
دین یهود در سفر پیدایش - تکوین - که از اسفار خمسه، توریة و قسمت بسیار قدیم آن
کتاب است، از حالات او و مکاشفات او در پیش یهوه «Yahovah» خدای یگانه -
به تفصیل سخن گفته است . این پنج سفر از کتاب المقدس (عهد عتیق) همه بسیار
کهن و باستانی است . از آن میان سفر تکوین «Genese» مشتمل بر روایات دینی
و باطنی عبرانیان قدیم میباشد که از ابتدای خلقت تا هنگام وفات یوسف صدیق
در مصر بحث میکند و از عهد و میثاقی سخن میگوید که خداوند با ابراهیم بسته است
تا در پاداش اقرار بوحدانیت و ایمان و اطاعت از او امر و نواهی او خداوند سراسر ملک
ارض موعود یعنی کنعان را باو و به اعقاب او عطا کند. ابراهیم بدوستی خدا بر گزیده
شده و «خلیل الله» لقب یافت .

۱- بر حسب تحقیق بعضی از محققین جدید ظاهراً این عصر مقارن با هجوم آریانیهای شمالی بر
فلات ایران و کوهستان شرقی بین النهرین است و آن باعث شده که مهاجرین زیادی از بین النهرین بسوی
ممالک مغرب (شام و مصر) رو آورند و قبیله ابراهیم نیز از آنجمله بوده اند.

۲- رجوع شود بگفتار دوم جلد اول (فیتیشزم)

هم در این کتاب ابراهیم را معاصر با پادشاهی ذکر میکند موسوم به امرافل «Amraphel» (پیدایش: ۱/۱۴) این پادشاه بطن قوی همان هامورابی معروف پادشاه مقنن بابل میباشد و در باب هفدهم همان سفر داستان ظهور یهوه بر ابراهیم و کلام او بتفصیل مذکور است در آنجا میگوید:

«چون ابرام نود و نه ساله بود خداوند بر او ظاهر شده گفت: من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست و ترا بسیار کثیر خواهم گردانید... تا ترا و بعد از تو ذریت ترا خدا باشم، و زمین غریب تو یعنی تمام زمین کنعان را بتو و بعد از تو بذریت تودهم... اما تو عهد مرا نگاهدار و تو و بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود... الخ» و از آن تاریخ رسم «ختان» در ذریت ابراهیم بوجود آمد و تا کنون در نزد مسلمانان و یهود معمول است.

باری ابراهیم که مردی دولتمند و صاحب قبیله بود در نواحی غرب آسیا اهمیت و موقعیتی حاصل کرد تا آنکه در خاک مصر اعقاب او از ۱۷۵۰ ق.م. تا ۱۵۸۰ ق.م. روز افزون ازدیاد یافتند و به توالد و تناسل نفوسی کثیر گشتند. در این مدت دراز آن جماعت عبرانی نژاد در مصر سکنی گرفته «کولونی» بزرگی تشکیل دادند.

اگر ابراهیم را مبلغ نخستین توحید و اول پیشوای دین خدا

پرستی در اقوام عربی و عبری بدانیم اما شارع و بانی مذهب یهود، موسی Moses است. او از پیغمبران اولوالعزم است

موسی پیغمبر
و کتاب او

که در ۱۴ قرن قبل از میلاد بار دیگر ندای توحید در داده و اکنون افزون از سی قرن میگذرد که از آن مرد بزرگ دعوت یگانه پرستی در عالم بشریت انتشار یافته است. کلمه خدای واحد نخستین بار در کتاب مکتوب او - تورا - آمده است. نزد یهود ذات احدیت جنبه شخصیت فردی دارد نه آنکه آنرا جسم بدانند بلکه آنرا نافذ و ساری در روح و جان همه موجودات میدانند^۱ و او نزد ایشان رب امیدواری و رحمت است و معتقدند که عالم را بطرف مقصد و مقصودی اعلیٰ پیش میبرد که آنرا «ملکوت

۱- یعنی Immanent خداوند حی حاضر در هر مکان و هر زمان.

آسمان» نام نهاده‌اند. عبادات و تشریفات و آداب بسیار و تقدیم دعای خیر «رحمت» و دعای شر «لعنت» بدرگاه اواز مراسم قدیمه ایشان است. دعوت بتوحید «یهوه» در کتاب موسی کراراً تصریح شده. از آنجمله در سفر تثنیه ۵/۲۱-۶ این آیه آمده: «بشنو ای اسرائیل، یهوه خدای ما خدای واحد است. پس خدای خود را بتمامی جان و قوت خود دوست بدار...!» این آیه بمنزله شهادت نزد آن قوم است و همه روزه غالباً آنرا تکرار میکنند و در هنگام موت بمیت خود تلقین مینمایند. در مذهب یهود نظری به حیات عقبی نیست بلکه بیشتر تعالیم موسی مبتنی بر اخلاق عملی و مبادی اعمال روزمره مربوط بحیات دنیوی است.

پنج کتاب از موسی باقیمانده است که آنرا اسفارخمسه و به یونانی «Pentateuch» نامند. آنها عبارتند از:

- ۱- سفر پیدایش (تکوین) ۲- سفر خروج ۳- سفر لاویان ۴- سفر اعداد ۵- سفر تثنیه.

این پنج سفر^۱ قدیمترین کتاب تاریخ یهودیان است و ایشان تاریخ را بزعم خود از خلقت آدم شروع کرده و سرگذشت خود را دنباله داستان آفرینش قرار داده‌اند و برای خود تاریخ و تقویمی ساخته‌اند که خلق آدم مبدأ آنست. و آن حادثه را پنج هزار و هفتصد سال قبل از میلاد مسیح میدانند. گویند یهوه در آغاز آفرینش عالم را در شش شبانه روز خلق فرمود و در روز هفتم استراحت کرد و ازین رو آنرا روز استراحت قرار داد و آنرا «یوم سبت» نامند که بمعنای استراحت است^۲ هم از آن کلمه «شنبه» در فارسی پیدا شده تا کنون روز مقدسی است که احترام آن اختصاص بقوم یهود دارد. در توریة چنین آمده است: «در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و آرامش

۱- سفر یکسراول و سکون ثانی در لغت بمعنی کتاب کبیر و در اصطلاح: کتاب موسی را گویند

۲- سبت به عبری شبات «Shabbath» یعنی «استراحت» در روز هفتم از هفته، که آنرا یوم السبت میگویند و یهود در آنروز از هر کار دست کشیده فقط به عبادت میپردازند (از غروب جمعه تا غروب شنبه). این حکم جزو احکام عشره موسی است ولی بعد از دوره اسارت بابل بیشتر معمول و متداول گردید.

گرفت، پس روز هفتم را مبارك خواند و آنرا تقدیس نمود» (سفر پیدایش: ۲/۲). سپس حکایت آدم و حوا و هبوط اواز بهشت و پس از آن داستان نوح و طوفان را شرح میدهد و انتشار بنی آدم را از سه فرزند نوح یعنی سام و حام و یافث. بیان میکند تا آنکه اولاد نوح شهری و برجی بنیاد نهادند که «بابل» خوانده شد بشرحی که در سفر پیدایش مفصلاً مذکور است.

پس از آن داستان ابراهیم را ذکر می کند که در شهر اور در مملکت کلدانیان متولد شده و قوم او همه بت پرست بودند. بر حسب توریة وی ۲۰ سال بعد از طوفان بوجود آمد و بدین توحید مشرف شد. بعد از چندی آن سرزمین را رها کرد و به سرزمین کنعان مهاجرت فرمود و او را دو پسر بود اسحاق و اسماعیل. از اسحاق یهود و از اسماعیل عرب بظهور رسیدند. و داستان قربانی که در توریة به اسحاق نسبت میدهند و در عرب به اسماعیل منسوب میدارند، برای او بوقوع پیوست. اسحاق را پسری بود یعقوب نام و او را بنام اسرائیل^۱ (امیر خداوند) موسوم گردانید و او را دوازده پسر بود که از اعقاب هر یک قبیله ای بوجود آمد و آن دوازده قبیله را اسباط اثنی عشر بنی اسرائیل می نامند.

موسی و برادرش هارون از سبط لاوی هستند که یکی از آن اسباط دوازده گانه میباشد. اعقاب لاوی همیشه سمت ریاست کهنه را داشته و وظیفه روحانیت در میان آنها مقرر بوده است ولی سلطنت باعقاب و سبط یهودا اختصاص یافت و آنها عظمت و انبساط کامل حاصل کرده و بر خاک فلسطین مسلط شدند. عیسی بن مریم از اولاد یهودا بوجود آمد.

خلاصه سرگذشت تولد موسی و نشأت او در مصر و فرار او به مدین. در مدت هفت سال که بر طبق روایات اسلامی در خدمت شعیب بسر آورد. تا آنکه عاقبت دختر او را بمزاجت خود اختیار کرد و بشبانی میگذرانید. شبی خداوند در وادی ایمن بر او

۱- اسرائیل *Israël* نامی است که از قدیم به قوم یهود اطلاق میشود، یعنی پس از یعقوب دیگر آنها را عبرانی نگفته اند بلکه «بنی اسرائیل» نامیده اند بعد از سقوط سلطنت سلیمان در ۹۴۵ ق. م. که ملک یهود بدو قسمت تقسیم گردید، سلطنت شمالی را «اسرائیل» نام داده اند هم در ایام مادولتی که در فلسطین تشکیل شده است بهمان اسم موسوم است.

چون شعله ناری در درختی متجلی گشت و باو امر کرد که بمصر برود و قوم خود را از بندگی فرعون مصر نجات دهد. همه بتفصیل در کتب سماوی آمده است (عهد عتیق سفر خروج. قرآن مجید: القصص: ۲۷/۴۳-۳، طه: ۲۰/۱۰۱-۹ الشعراء: ۲۶/۶۸-۱۰ الاعراف: ۷/۱۵۶-۱۰۰)

در سفر خروج مفصلاً بیان میکند که موسی این رسالت آسمانی را بعمل آورد و پس از مشاجرات و کشمکش‌ها که با فرعون کرد، قوم اسرائیل را نجات داد و ۴۲۰ سال بعد از زمان ابراهیم با ایشان از خاک مصر بدر آمد و در راه شبه جزیره سینا بسوی ارض موعود (کنعان) رهسپار گردید. مدت چهل سال با قوم خود دریابان‌های سینا که آنرا - تیه - گفته اند سرگردان بود و هم در آنجا وفات یافت.

تأسیس
شریعت موسی
مورخین در تاریخ بیرون شدن قوم بنی اسرائیل از خاک مصر بشرحی که در سفر خروج مسطور است اختلاف دارند، ولی بظن قوی این حادثه در فاصله بین (۱۵۰۰ ق.م. تا ۱۳۵۰ ق.م.) اتفاق افتاده است. گویند در زمانی که بر تخت سلطنت فرعونان مصر قدیم حکمرانی مستبد و دیوانه منش موسوم به رعمس دوم «**Ramses II**» جای داشت، در صدد برآمد که شهرهائی بزرگ در اطراف کشور خود بنا کند و معابد و هیکل‌های عظیم بیاورد. این امر البته احتیاج به قوای انسانی بسیار داشت. ناگزیر بنی اسرائیل را که در ملک او بیگانه بودند به عملگی و بیگاری اجبار کرد و بضرب تازیانه آنها را بکار واداشت و چندان برایشان جور و ستم نمود که آن قوم را دیگر در آن دیار طاقت زیست و قوت ایست نماند.

در این زمان بود که از آن‌میان مردی شبان بنام موسی بن عمران برای آزادی ملت خود مبعوث شد و عاقبت، بقولی باشش صد هزار تن، افراد قبایل بنی اسرائیل از خاک مصر بیرون آمد و از بحر احمر بگذشت. چون بشبه جزیره سینا رسید او را مگش‌های روی داد که در کوه موسوم به «طور» به حضور خدای «یهوه» باریافت و خدا با او تکلم فرمود و از این‌جاست که به «کلیم الله» ملقب شد. در آنجا بر دو لوح سنگی ده حکم که خداوند بر او نازل فرموده بود نقش نمود و برای قوم آورد از آن تاریخ تا کنون آن احکام عشره مبنای قانون آن ملت و مورد تأیید انبیاء دیگر آن قوم است.

احکام عشره
و کتاب توریة
آن ده حکم الهی که در باب بیستم از سفر خروج آمده از
اینقرار است :

«خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را گفت :

- ۱- من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.
 - ۲- ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد، صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمانست و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما ...
 - ۳- نام یهوه خدای خود را بیاطل مبر...
 - ۴- روز سبت را یاد کن تا آنرا تقدیس نمائی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجای آور، اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است ...
 - ۵- پدر و مادر خود را احترام نما ...
 - ۶- قتل مکن .
 - ۷- زنا مکن .
 - ۸- دزدی مکن.
 - ۹- بر همسایه خود شهادت دروغ مده.
 - ۱۰- بخانه همسایه خود طمع موز و بز و همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه باشد طمع مکن...
- ضمناً باید گفت، عبارت این احکام که موسی از جانب خداوند بر بنی اسرائیل آورد و در دلوح و سنگی از کوه طور نقل نمود در جای دیگر توریة با عبارت فوق اندك اختلاف دارد: ولی مفاد آن هر دو یکی است.

سفر خروج: ۲۰/۱۷-۲ سفر تثنیه: ۵/۲۱-۶

مجموعه آداب و کتب انبیاء یهود که در دست است و به اصطلاح مسیحیان

«عهد عتیق»^۱ موسوم می‌باشد، مرکب از ۳۹ صحیفه است، که هر يك بقسمی و در زمانی جداگانه برشته تحریر در آمده و از زمان موسی تا بعد از اسارت یهود در بابل بتغاریق مدون گشته. آن مجموعه را در اصطلاح عام «توریه Torah» گویند یعنی «قانون» ولی در نزد خواص توریه موسی فقط شامل همان پنج سفر نخستین است «Pentateuch» که بشخص موسی نسبت داده شده. صحیفه عهد عتیق شامل چند قسم مطالب می‌باشد از قبیل: تواریخ، احکام، قوانین و اشعار.

در اینکه مذهب موسی در ابتدا دینی ساده و مسبوق بادیان بدوی بوده است، ظاهراً انکاری نیست و بخوبی معلوم می‌شود که بعدها بر آن ساز و برگ بسته‌اند و تحولات بسیار در آن راه یافته و بصورت يك دین پیچیده با اصول و فروع بسیار در آمده است. ارتباط آن با عقاید توت میزم باستانی عبری از حکایت هرون برادر موسی با ۳۰ ساله سامری معلوم می‌شود که در توریه در سفر خروج: (۱-۲۴/۳۲) و در قرآن (در سوره طه: ۹۶/۲۰) مذکور شده و نشان می‌دهد چگونه در بنی اسرائیل حتی در زمان موسی هنوز دیانات بدوی و انواع پرستش فتیش‌ها و توت‌ها رسوخ داشته. همچنین از سوابق و رسوخ عقیده فیتشیزم و بت پرستی در نزد ابناء اسرائیل از حکایت یعقوب وزن او معلوم می‌گردد که چگونه بت‌های شهر خود را دزدیده و باشوهر فرار نموده بود. (سفر پیدایش: ۳۱)

پس از چهل سال دوره بیابان گردی در شبه جزیره سینا عاقبت اتباع موسی بسرزمین کنعان یا «ارض موعود» که یهوه بآنها وعده کرده بود رسیده و در آنجا مستقر شدند.

چون این دوره سرگردانی در تمیه بتفصیلی که در اسفار خمرسه در ارض موعود مذکور است پایان رسید، دوازده سبط اسرائیل آخر الامر به ارض کنعان Canaan که بعداً فلسطین نامیده شد حمله کردند و بعد از دو قرن جنگ و جدال بابو میان بر سر آن سرزمین غلبه یافتند و در اطراف و اکناف و

۱- اصطلاح «عهد عتیق» و «عهد جدید» اولی: - مشتمل بر توریه و صحف انبیاء بنی اسرائیل است، دومی مجموعه اناجیل اربعه و صحف حواریون عیسی است.

جہات اربعہ آن ناحیہ ساکن گشتند. مخصوصاً شہر اورشلیم آبادی و رونق بسیار یافت.^۱ بعد از آن با ساکنین اصلی کم کم آمیخته شده و حس ملیت و قومیت در آنها پدیدار گردید. مهاجمین اسرائیلی در قسمت ساحلی فلسطین در تحت امر پادشاهی بنام شاول در آمدند. این سلطان بابو میان همچنان جنگها داشت. و بعد از او جانشین وی داود نبی آنها را شکست قطعی داد و سلطنت ملی یهود را بصورت واحد در آورد. عبرانیان مهاجم بعد از آمیزش با کنعانیان از مذاہب و دیانت آنها در این مدت اقتباسات بسیار کردند، مخصوصاً پرستش خدای بعل و زن او آستارت و تقدیم هدایا و سوختن قربانیہا را از آنها آموختند. همچنین رسم اعیاد مذہبی فصلی (بہار و پاییز) در بدو و ختم موسم بذرافشانی و حصاد را از آنها یاد گرفتند.

پس از شاول میتوان داود را نخستین پادشاہ مقتدر بنی اسرائیل در فلسطین دانست وی احتمالاً در حدود (۹۷۰ ق.م.) میزیستہ است از سبط یہودا زائیدہ شدہ و پیغمبری ساموئیل نام اورا ندھین (مسح) کرد و بسطنت برگزید. داود شہر اورشلیم را تختگاہ و مقر حکومت خود قرار داد وی یکی از مردان نامی و بزرگ است کہ نام او بہ پیغمبری در قرآن نیز ذکر شدہ^۲ و داستان ذنب و توبہ او در کتب دینی و ادبی مشہور. بسیاری از کتاب نغمات «مزامیر Psalms» بنام «زبور» در صحف «عہد عتیق» باو منتسب می باشد ولی ظاہراً بعضی از آن مزامیر بعداً ساخته شدہ و بنظم آمدہ و بآن کتاب الحاق گردیدہ است، کتاب مزامیر مجموعاً منظوماتیست غنائی کہ در ادبیات و شعر جہان مقامی رفیع دارد.

پس از داود فرزندش سلیمان بر تخت سلطنت اسرائیل نشست (۹۴۵-۹۷۰ ق.م.) در شخص وی حکمت و سلطنت و نبوت جمع شد. و اوست کہ بیت المقدس یعنی معبد عظیم یہود را در اورشلیم بنانہاد. حشمت و ثروت بسیار فراہم ساخت. حکایات و

۱- ساکنین اصلی شہر اورشلیم در برابر مهاجمین بسیار مقاومت نمودہ اند، الواح مکشفہ در تل العمارنہ حاکیست کہ کنعانیان از فرعون مصر در برابر یہود استمداد کردہ اند و نیز دلالت میکند کہ عصر تہاجم اسرائیلی در حدود ۱۲۰۰-۱۳۰۰ ق.م. بودہ است.

۲- قرآن: سورہ البقرہ، النساء، ص: الانبیاء

روایات بسیار در آداب ملل شرقی و قرآن شریف^۱ و نیز در ادبیات فارسی از سلیمان باقیمانده است. در مجموعه عهد عتیق سه کتاب: *جامعه سلیمان*، *امثال سلیمان* و *غزل غز لها* منسوب باوست. لیکن در نظر محققین و منتقدین جدید صحت این انتساب ثابت نشده و غالباً تألیف این کتب را بزمانی بعد از دوره اسکندر کبیر منسوب میدارند، یعنی در زمانی که فرهنگ یونانی در آداب یهود تأثیر عظیم کرده بوده است.^۲ بعد از وفات سلیمان مابین دوازده سبط یهود تفرقه افتاد، ده سبط از آن جمله سلطنتی در شمال فلسطین بنام اسرائیل تشکیل دادند که دوامی نیاورد و دو سبط دیگر در جنوب ملکی بنام *یهودا* تاسیس کردند که مدتها باقیماند.

چنانکه گفتیم در اثر آمیزش یهود با کنعانیان بومی پرستش **ظهور انبیاء** **بعل** -^۳ خدای باروری و فراوانی - به تقلید از ایشان در میان عبرانیان زراعت پیشه که ساکن در قراء و قصبات بودند بر عبادت *یهوه* که خدای موسی بود پیوسته تفوق و رواج مییافت. ولی در هر موقع در میان آن قوم اشخاصی روشن بین بظهور میرسیدند که آنها را «نبی» میگفتند و ایشان مردان با جذبه و حالی بوده اند که بادرگاه *یهوه* رابطه روحی داشته و از زبان او سخن میگفته اند.^۴ این انبیاء برای خود مجامع و مجالس و حتی مدارس داشته اند و همواره بر علیه پرستش **بعل** قیام کرده و عبادت خدای واحد - *یهوه* - معبود قدیم موسی را بیاد قوم میآورده اند.

یکی از مشاهیر آن انبیاء بزرگ **الیاس** است «*Elijah*» و سپس **الیشع** «*Elisha*» که معاصر پادشاهی بنام **ملك اهاب** بوده اند آنها بر علیه **بعل** پرستی در شمال اسرائیل - برخاستند و *یهوه* پرستی را دیگر بار موعظه کردند. **الیشع پیغمبر شخصی** بنام **Jeho** را برانگیخت که برضد پادشاه بت پرست و برضد عبادت **بعل** قیام کند.

پس از او نوبت به **عاموس** نبی میرسد و او از انبیاء نخستین است و صحیفه ای در

۱- قرآن شریف، سور: النحل، سبا، ص

۲- رجوع شود به مبحث «نفوذ فرهنگ یونانی» در همین گفتار

۳- رجوع شود به مبحث «خدایان باستانی اعراب» در گفتار هشتم همین مجلد.

۴- رجوع شود به کتاب اول سموئیل: ۱۰/۱-۵

عهد عتیق^۱ بنام او موجود . در آغاز عمر بشبانی در نواحی شهر تگنا مشغول بود . وی در حدود ۸۰۰ ق.م. که فجایع و عقاید ناپسند در مملکت اسرائیل شمالی رویداد ، ظهور کرد . آنها را وعظ میکرد و بوقوع مصائب و آلام و شدائد در آتیه انداز مینمود . دیگر هوشع نبی که معاصر با عاموس است و او نیز کتابی دارد و پیغمبر صلح و محبت میباشد . هوشع بنی اسرائیل را در شمال فلسطین مخاطب ساخته و بوعد و وعید سخن گفته است .

دیگری از انبیاء عظام بنی اسرائیل اشعیا هوشع است که کتاب او نیز در صحف عهد عتیق ثبت شده ، در حدود ۷۴۰ ق.م. در حوزه سلطنت جنوبی یهودیه در زمان سلطنت حزقیا نام بظهور رسیده و حقایق از عبادت یهوه را به ابناء زمان خود تعلیم داده . در زمان اوست که آشوریها بر شهر سارد مسلط شدند و سلطنت اسرائیل را در شمال منقرض کردند (۷۲۲ ق.م.) سناگریب پادشاه آشور به اورشلیم حمله کرد ولی کاری از پیش نبرد . اشعیا مشاور ملک یهودیه بوده و مدت چهل سال به نبوت اشتغال داشته است و به - سلاطین این مملکت نصیحت میکرده . کتاب او سراسر وعد و وعید است . وی اهل عصر خود را به عنایات خداوند یهوه امیدوار میسازد ، هم اطمینان قلب و روح امید در آنها میدمد و هم انذار و تهدید می کند . هم پیغمبر بیم است و هم نبی امید . وی تباهی ملک و زوال سلطنت را به پادشاه عصر خود گوشزد کرده است . در رحم و غفران الهی کلامی معروف گفته که در ادبیات جهانی از او باقی مانده است^۲ . از آثار بزرگ این نبی کلماتی است که در باب زمان آینده و سلطنت صلح در جهان و ظهور مسیحا و حکمرانی عدل و داد بر اولاد آدم گفته است . (اشعیا : ۱-۵/۲) (اشعیا : ۱۰/۱۱-۱).

یکی دیگر از انبیاء بزرگ ارمیا است که کتاب او نیز جزو صحف عهد عتیق

قرار دارد . وی در دهی موسوم به اناثوت در خارج شهر اورشلیم زائیده شد و از ۶۲۶ ق.م. به نبوت شروع کرده و مدت چهل سال برای یهود به وعده و وعید و انذار و تهدید سخن میگفته . سلطان معاصرش نخست ملک یوشیا بوده که در زمان او متونی چند از کتاب توریة قدیم بدست آمد . وی اصلاحات دینی را آغاز نمود ولی

۱ - رجوع به عهد عتیق صحیفه عاموس ۲ - اشعیا : ۱۸/۱ : « اگر کنایان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد مانند پشم خواهد شد ... »

چون پس از او پسرش یهو یاقیم بسلطنت نشست رویه پدر را ترك گفت. ارمیا او را نصیحت و وعظ بسیار کرد و اخبار از خشم یهوه میداد و زوال سلطنت یهود و انهدام شهر اورشلیم را پیش بینی میکرد. پس از او صدقیا پادشاه یهود شد. او نیز رویه ناپسندی پیش گرفت، چون طومار پیش گوئیه و نبوت های ارمیا را بنظر اورسانیدند آنها را پاره کرده در آتش افکند. در زمان اوست که سلطنت بابل رو بعظمت نهاد نبوکدنسار (بخت النصر) بر یهود اورشلیم تاخته و آن شهر را محاصره کرد نظر کنیده به (همین کتاب ص ۲۱). ارمیا یهود را نصیحت میکرد که در برابر بابلی ها مقاومت نکنند و تسلیم آنها شوند پس بامر پادشاه او را در حبس افکندند و مدت ۱۸ ماه که اورشلیم در محاصره بابلیها بود ارمیا در محبس سختی میگذرانید.

در سال ۵۸۵ ق.م. که لشکریان بابل بر شهر اورشلیم غلبه یافتند ارمیا را آزاد کردند. وی از فلسطین مهاجرت کرده بمصر رفت، از آنجائی که بواسطه نبوتها و مواعظ حاد و تندی که میکرده خلق بر او شوریده و او را در چاه افکندند، پس نبوت نبوت به اشعیای دوم که شخص مجهولی است و یک قسمت از کتاب اشعیا با و منسوبست رسید. وی درباره ظهور مسیح و نجات دهنده یهود باب جدیدی در مذهب یهودیت افتتاح کرده است.

نبوکدنسار پادشاه بابل در دو کورت بر اورشلیم دست یافت :

داستان اسارت
بابل

نخست در زمان سلطنت یهو یاقیم بن یوشا بسال ۵۹۷ ق.م. و

دوم در زمان سلطنت عمویش صدقیا در سال ۵۸۵ ق.م. این

پادشاه قهار جبار که نام او هنوز در مشرق ضرب المثل قساوت و خشونت است چندین هزار نفر از مردم یهودیه را از شهر اورشلیم کوچ داده به بابل برد. پس آنان در ساحل فرات، در جنوب آن شهر، جامعه ای (کولونی) تشکیل دادند. این دوره را تا سال ۵۳۸ ق.م. که کوروش پادشاه ایران بر بابل دست یافت و به قوم یهود آزادی عطا کرد، به تفصیلی که در کتاب عزرا حدود ۴۰۰ ق.م. نوشته شده است، دوره «اسارت بابلی» نام داده اند. پس از آن زمان بنی اسرائیل در اطراف عالم متفرق شدند و با آنها دیگر قوم عبرانی نگفتند بلکه از آن پس به یهود Jews معروف گردیدند.

قوم یهود در اثر این اسارت از مصر تا خاک ایران در همه جای عالم متمدن پراکنده گشتند. از جمله انتشار ایشان در خاکی ایران است که در ضمن کتاب استر داستان (استر و مردخاو ملک خشایارشا) در دو جا به تفرقه آنها در ایران اشاره کرده است: (استر: ۸/۳) - ۲ - (استر: ۷/۹)

در دوره اسارت بابلی قوم یهود بر رسوم و معتقدات خود وفادار ماندند و مذاهب محلی کمتر در دین آنها نفوذ یافت، همینقدر که بجای عبادت در معبد روز سبت را در خانه های خود جمع میشدند، کتب و صحف خود را تلاوت میکردند و مراسم عبادت یهود را بجای آوردند. در این دوره است که کتب دینی خود را استنساخ کرده و شرح و تفسیر نوشته و بمباحثات اصولی و کلامی میپرداخته و جشنها و اعیاد سالیانه خود را منعقد می ساختند، از این مجامع است که مؤسسه «کنیسه Synagogue» بظهور رسیده و در جهان باقی مانده است در آن ایام دوری از معبد اورشلیم نبی بزرگ دیگری صاحب کتاب در میان ایشان بظهور رسید بنام حزقیل. او کاهنی بود که در میان یهودیان بامر بخت النصر بیابیل کوچانیده شد. وی بادیگر هموطنان و هم کیشان خود در کلنی یهود در کنار رود چیبیار Chebar منزل گزید و در مدت ۲۲ سال ریاست مذهبی ایشان را بر عهده داشت و نبوت های خود را از ۵۷۲ ق.م نگاشته است. صحیفه او از صحایف مهمه انبیاء بنی اسرائیل میباشد. در آن پیوسته سعی کرده که آن قوم شکست خورده مهجور را بمواعید امید بخش خوشدل و شادمان نگاهدارد و در حقیقت پیغمبر امید است.

دوره تجدید کورش در ۵۳۸ ق.م بابل را فتح کرد و به یهود آزادی داد و آنها را اجازه فرمود که به اورشلیم باز گردند و معبد خود را دائر نمایند و ظروف و اثاثیه معبد که نبوکدنسار در ۵۸۵ به یغما آورده بود بآنها باز عطا فرمود^۱ ولی همه یهود باز نگشتند قسمتی از ایشان در بابل و سایر نقاط ایران پراکنده و باقی ماندند (کتاب عزرا نبی). آن ها که مراجعت کردند معبد اورشلیم را از نو مرمت کرده و رسوم عبادات قدیم را

تجدید و احیا نمودند .

یهود در مراجعت به کشور فلسطین با مشکلات تازه‌ای روبرو شدند و اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن ناحیه دیگر مناسب احوال ایشان نبود مدت چندین سال معبد بیت المقدس نیمه ویران باقی ماند تا آنکه بر حسب دعوت دوتبی: یکی زکریا و دیگری حبی، که دارای کتاب در عهد عتیق هستند در سال دوم سلطنت داریوش آن معبد دوباره بنا گردید ، و بتدریج ساخته شد .

بعد از اسارت در مدت یکقرن که از مراجعت یهود به فلسطین گذشت بابل اوضاع اقتصادی آن قوم تعریفی نداشت و امور آنها مطابق انتظام و دلخواه نبود . مواعید انبیاء ایشان بحصول نپیوست تا اینکه در زمان سلطنت ارتشافرس (اردشیر دراز دست) جوانی یهودی نژاد که پیشخدمت (ساقی) آن پادشاه بود، موسوم به نحمیا، نظر شاهنشاه ایران را نسبت بقوم خود جلب کرد. شاهنشاه او را بحکومت اورشلیم مأمور فرمود و نحمیا با سپاهی مرکب از سواره و پیاده بآن دیار رفت و چون بآنجا رسید دیوار شهر را که هنوز خراب مانده بود مرمت کرد (کتاب نحمیا- عهد عتیق). بعد از ۱۵۰ سال خرابی، بیت المقدس اندك اندك از نو آبادی یافت. در آن موقع است که عزرا نویسنده و کاتب یهود کتاب خود را نوشته که آن نیز در جزو صحف عهد عتیق موجود است. از آن تاریخ سازمان احبار و حاخامها قوت گرفت و رسم اتوکراسی (سلطنت دنیوی) در نزد آن ملت به تثویر (سلطنت دینی) مبدل گردید و رسوم عبادات از قربانی و اداء عشریه و رسم اعیاد دوباره احیا گشت. در این زمان اسرائیل بملت و مذهب یهود Judaism معروف و موسوم شد، و ملیت یهود تجدید حیات کرد و رسم سبت نیز از نو معمول گشت. کاهنان همه از اولاد واحفاد لاویان منتخب شدند. و مدعی بودند که اجداد آنها را داود نبی بخدمت معبد گماشته بوده است.

از میان کهنه و احبار، دسته‌ای بنام ربانیون Rbbis بظهور رسیدند که مخصوصاً مأمور ترجمه و تفسیر توریة و دیگر کتب مقدسه بودند . آنها را که در کنیسه ها

بوعظ معین میشدند «ربانی یا معلم» نام داده‌اند. در این تاریخ ترجمه و تفسیر کتب قدیم ایشان ضرورت بسیار پیدا کرده بود زیرا زبان عبری قدیم فراموش شده و عامه قوم بزبان آرامی Aramaic سخن میگفتند و زبان عبری قدیم خالص را نمی فهمیدند. جماعتی از اخبار و ربانیون ایشان مجمع مذهبی بوجود آوردند که هم در بابل و هم در اورشلیم به تحریر و تألیف کتب مذهبی پرداختند. اینان کتب انبیارا از قدیم و جدید جمع آوری کردند و مکتب‌های جدید مذهبی برای نگارش و وضع احیاء قوانین بر پایه اصول و احکام قدیمه بظهور رسید. این جماعت نویسندگان و کتبه بعدها بصورت فرقه مشخصی بنام «فریسیان» در قرن دوم و اول ق.م. ثابت و معروف گشت.

نفوذ فرهنگ یونانی پس از اسکندر کبیر (قرن چهارم ق.م.) یهود استقلال و موقعیت خوبی یافته و در زمان سلوکیدها مجدداً استقلال تام حاصل کردند. در این دوره که موسوم به دوره ماکابی‌هاست تأثیر فرهنگ و ثقافت یونانی در دین و آداب یهودی محسوساً مشاهده میشود. ظاهراً در این زمان است که اسفار معینی از کتب عهد عتیق برشته تصنیف در آمدند مانند: سفر ایوب و کتاب امثال سلیمان و کتاب جامعه Ecclesiastes و کتاب دیگری بنام حکمت سلیمان که در عهد عتیق مندرج نیست آنها همه در قرون سوم و دوم ق.م. نوشته شده و آنها را «کتب حکمت و فلسفه» مینامند. کتابهای مانند کتاب دوت و کتاب استر و قسمتی از مزامیر و بالاخره سفر دانیال نبی محصول این دوره‌اند.

صحیفه دانیال بیشتر مشتمل بر نبوات و اخبار از مغیبات آتیه میباشد. دانیال نبی نویسنده آن صحیفه در جوانی باسارت از اورشلیم به بابل افتاد و از برکت عقل و دانش مورد اعتماد شاهنشاهان ایران قرار گرفت و از حکماء بابل شمرده میشود. اشاره به دو قوم پارس و ماد در کتاب او فراوان است. وی در نزدیکی شوش دفن شده و آثار قبر او هم اکنون در کنار رودی موجود است. بعضی از محققین گویند - کتاب منسوب باو بعد از وی در حدود ۱۶۵ ق.م. برشته تحریر در آمده است.

باری کتب و نوشتجات این عصر نفوذ منطق و فلسفه منعکس از یونان را در

فکر یهود نشان میدهد. در این دوره عقل و استدلال را برابر ایمان و تسلیم قرار داده‌اند. در اواخر کتاب امثال سلیمان تأثیر فلسفه یونان بخوبی بنظر میرسد و آن کتاب ظاهراً در ۲۵۰ ق.م. تکمیل شده و صورت فعلی را حاصل کرده است. در این نوشتجات اصول اخلاق را نه بعنوان اوامر و نواهی تبعیدی توجیه میکنند بلکه از آن سبب که موافق یا منافی با عقل است قبیح یا مستحسن می‌شمارند.

در کتاب جامعه هم تأثیر هلنیسم بخوبی نمودار است. در آن باب بحث بیهودگی و بطلان جهان سخن آغاز کرده و بذکر مصائب و آلام بشری کلام را به پایان میرساند. سفر ایوب همچنین، با آنکه مبدأ و اصلی قدیمتر از این زمان دارد، ظاهراً در این عصر تکمیل شده است و زمینه را برای امیدواری به آینده آماده می‌سازد و بذکر ظهور مسیح را در افکار قوم غرس میکند.

خلاصه آنکه - نفوز هلنیسم در مذهب یهود در اسکندریه در قرون سوم و دوم قبل از میلاد بمنت‌های کمال رسیده و در این زمان است که فیلسوفی یهودی بنام فیلو Philo^۱ در همان شهر بوجود آمد که در کتب و نوشتجات خود سعی کرده بین فلسفه یونانی و افکار عبری توافقی برقرار سازد. در زمان سلطنت بطلمیوس در مصر کتب توریة و اسفار عهد عتیق را هفتاد تن از مترجمان یهود در اسکندریه از عبری قدیم به یونانی ترجمه کردند.^۲

تأثیر عقاید مزدیسنی در اثر عصر اسارت بابلی و تماس یهود با ایرانیان دین پارسی در فرهنگ پارسی یهودیت خالی از تأثیر نبود و عقایدی اقتباس نمودند که تا کنون در دیانت آنها باقی مانده است :- از آن جمله است عقیده بوجود اهریمن یا به تعبیر ایشان «شیطان»، یعنی يك عامل قوی و همدوش «یهوه»، پیشوای قوای شریره یا ارواح خبیثه.

۱ - فیلو Judaeus Philo (۲۰ ق.م. تا ۵۰ میلادی) فیلسوف یهودی، پیشوای

نشر عقاید فلسفی یونانیان در یهوداست و از او کتب بسیاری باقی مانده.

۲ - ترجمه توریة از عبری بیونانی در زمان بطلمیوس پادشاه مصر از جانشینان اسکندر در

اسکندریه انجام شده است.

از شیطان^۱ نخستین بار در کتاب زکریای نبی سخن رفته است، و از آن پیش دیده نمیشود ولی مفهوم آن را بعدها در نوشته‌جات قدیم عبری حتی در نسخ اشعار قدیم داخل کرده و در کتب خمسه توریة گنجانیده شده است.

حتی بعضی از محققین و دانشمندان بر آنند که عقیده به فرشتگان که بزعم یهود در دستگاه یهود تشکیل شده‌اند از آن جمله است. عقیده بهفت ملك مقرب در آثار نوشته‌جات دوره ماگابی‌ها (قرن دوم قبل از میلاد) دیده میشود که یکی از آنها اسرافیل و دیگری میکائیل و سوم جبرائیل و چهارم اورائیل است. از آن میان جبرئیل و میکائیل سرخیل گروه ملائکه‌اند. محققین گویند این عقیده نیز تقلیدی است از عقیده به «امشاسپندان» دیگر از آن جمله اعتقاد ببعثت بعد از موت «رستاخیز» است و عقیده به «هاویه - شئول»^{Sheol} که بزعم یهود ارواح اموات را با آنجا می‌افکنند، در این زمان عقیده باین دوزخ با ایمان به یوم قیامت و اعاده ارواح به جسد بظهور رسیده. دیگر از آن جمله اعتقاد بظهور پادشاهی دین پرور است، بنام «مسیح» که از جانب خدا مأمور به نجات و آزادی قوم میباشد و در آخر الزمان بزمین فرود خواهد آمد. این مسأله که از تعالیم ثابتة مزدیسنی است در قرون متوالیه باستانی نزد پارسیان رواج داشته است^۲. بالاخره اعتقاد به روز شمار و محاکمه افراد بشر در آن روز که منتهی بپاداش نیکوکاران و کیفر گناهکاران میشود، نظیر اینگونه عقاید قدیمه زردشتیان باستانی است که بعداً در کتابهای استر و روت و نحمیا و عزرا و یونس مذکور شده و همه تا حدی دلیل بر تأثیر عقاید زردشتی در دین یهود است.

واکنش یهودیان در قرون دوم و اول قبل از میلاد در برابر ظهور دو فرقه صدوقیان و فریسیان
عقاید ملل بیگانه بدو صورت نمودار گردید: - اولاً به ظهور فرقه در آنها که به «صدوقیان» معروفند زیرا وابسته بخاندانی از کاهنان صدوق نام بودند^۳. ایشان مردمانی ثروتمند و اشراف منش‌اند که

۱- شیطان، Satan یعنی «رقیب و معارض» و در اصطلاح بمعنی دشمن خدای حق، و اغوا کننده آدمیان.

۲- رجوع شود به گفتار پنجم از جلد اول همین کتاب.

۳- بعضی دیگر بر آنند که اسم صدوقی از کلمه «زندک» یا «زندیق» مشتق شده زیرا این جماعت را فریسیان زندیق می‌دانست‌اند.

از عقاید عامیانه منحرف شده و به اصول و روایات و اسفار قدما یهود تا آن جامع‌متقد شدند که مخالف عقل و منطق نباشد و تاحدی مبادی و افکار یونانی را پذیرفته و از معتقدات دیگر مانند وجود ملائکه و ایمان به بعث بعد از موت استنکاف ورزیدند و تابع فلسفه عقلانی (راسیونالیزم) شدند. ثانیاً پیدایش فرقه دیگر که به دین پدران ثابت مانده و بالهام و مکاشفات انبیاء خود عقیده‌ای جازم و راسخ داشتند و طرفدار استقلال فکری و سیاسی یهود بودند. در زیر پرچم ملوک مکابیان MaccaBaes با مهاجمین یونانی جنگ می‌کردند و با فرهنگ و مبادی خارجی مخالفت ورزیده و صرفاً بدین یهودی خالص آباء و اجدادی خود پیاست گشتند. این فرقه بنام «فریسیان» معروف اند و بسیاری از کاتبان و احبار و حاخام‌های یهود از میان ایشان برخاسته، اینها صدوقیان را کافر دانستند و ظهور مسیح دین پرور و افتتاح باب جدیدی در دین قدیم را اعلام کردند و به بعثت اموات و روز «قیامت» معتقد شدند، ولی گفتند تا خداوند مسیح را ظاهر نساخته و دور به آخر الزمان نرسیده، مردم مؤمن رستگار باید از قانون تورات و کلمات انبیاء سلف انحراف نجوید. و در رسوم و آداب و عبادات پیشینیان بدعتی و تغییری ایجاد ننماید.

باری، مابین این دو گروه کار بجدال و نزاع سخت کشید و خون‌ریزیها و قتل نفوس بسیار واقع شد. در نتیجه این جنگ و قتال داخلی هر دو طرف ضعیف گشتند و زمینه برای تفوق و غلبه رومیان بر کشور فلسطین آماده گشت. هر دو فرقه متخاصم از سردار رومی پمپئی^۱ که در آن تاریخ سوریه را فتح کرده بود حکومت و قضاوت طلب کردند. وی در سال ۶۳ ق. م. بالشکری جرار از شام بفلسطین آمد و آن مملکت را تسخیر کرده و یکی از ممالک تابعه روم قرارداد.

بعد از آنکه رومیها در اواخر قرن اول قبل از میلاد بر فلسطین
 دست یافتند، ژول سزار قیصر روم یکی از دست نشاندگان
 و انقضای یهودیه
 یهودی خود را بسلطنت یهود برقرار کرد و وی بعد از جنگ
 طولانی بنام هرود کبیر^۲ پادشاه مستقل فلسطین شد و در ۴ ق. م. وفات یافت. در این

۱- پمپئی Pompey، (۴۸ ق. م. - ۱۰۶ ق. م.)

۲- هرود یا هیرو دس Herod، (۴ ق. م. - ۷۳ ق. م.)

دوره که زمان اسارت و مذلت یهودیان بود عقیده بظهور مسیح روز افزون قوت میگرفت و انتظار و امید به گشایش و فرج غیبی و ظهور شخصی از جانب خدا برای نجات ایشان در خاطرها رسوخ می یافت. کتب چند در الهام و وحی بشارت ظهور مسیح نگاشته شد. عامه قوم یهود بر آن شدند که هنگامی ابتلاآت و آلام ایشان بنهایت شدت رسد ناکهان کرنائی نواخته خواهد شد و مسیح ظاهر خواهد گردید و خیل ملائکه در پیرامون او صف خواهند بست. وی وجودی الهی است در پیکر انسانی که به «پسر انسان» یا «وزیر داود» یا «مسیح» یا «قاضی عادل» یا «سلطان صلح» ملقب است. با ظهور او مردگان از قبور برمیخیزند و صلحاء و ابرار در عداد لشکریان او قرار خواهند گرفت و او تمام ابناء بشر را بمحاکمه و داوری دعوت خواهد کرد، نیکان و رستگاران در برکت جاویدی در جوار بهوه قرار خواهند گرفت، بدان و گناهکاران در دوزخ ابدی فرو خواهند افتاد، این تیره خاکدان بصورت بهشت عدن درمی آید، چندان که نمونه ئی از جنت الاعلی خواهد شد، مسیح اورشلیم را از نو ساخته و خود در آنجا بر فراز تخت سلطنت خواهد نشست و جنت موعود بصورت بستانی سبز و خرم با انهار جاریه و اشجار پر بار نمودار میشود و صالحین عباد و پرهیز گاران در آنجا بعیش و شادمانی ابدالابد زندگانی خواهند کرد.

ظهور مسیح
 رسوخ و تاصل این عقاید در برابر تعدی و ستم رومیان و عمال ایشان برای ظهور يك شخص منجی زمینه را پیوسته حاضر میساخت و قوم مغلوب یهود در حال انتظار نشسته آزار و ستمهای ملت غالب را تحمل میکردند، در چنین حالی بود که یحیی معمدان پیغمبر ظهور کرد و مردم را به توبه و انابه خوانده و اعلام فرمود که آخر الزمان نزدیک است. اندکی پس از او جوانی نجار از اهل ناصره مبعوث گردید و برای ارشاد قوم برخاست، مردم بر غبت بسخنان او گوش فراداده و باشوق بسیار باو گرویدند، بطوری که در فلسطین هر جا میرفت خلایق مقدم او را استقبال میکردند تا بحدی که پادشاهان و حکام از بیم تزلزل مقام خود و استیلاء آنها اولی را سرازتن جدا کردند و دومی را بصلیب آویختند.

ویرانی اورشلیم، آوارگی یهود

بیش از شصت سال از این حادثه بگذشت و ظلم و جور اعمال رومی دربارهٔ یهودیان بمنتهای شدت رسید، عدم رضایت زیاد شد حتی سرکشها و طغیانهای محلی پیاپی بوقوع می‌پیوست. ولی رومیها علی‌الظاهر به معبد اورشلیم - بیت المقدس - احترامی می‌گذاشتند. تا آنکه عاقبت یکی از حکام رومی بر آن شد که پرچم قیصر را بر فراز معبد نصب کند و عایدات و وجوه خاصه معبد را به مصارف دیگر برساند. این امر در آغاز با مقاومت و معارضهٔ شدید قوم مواجه شد، در اواخر عهد سلطنت امپراطور نرون، ۶۶ م. کار به بلوای عام و شورش و قیام انجامید و جنگ شدیدی بین سربازان رومی و یهودیان در گرفت. و سپاسین *Vespasian* سردار و قیصر روم این جنگ را آغاز کرد ولی بدست پسرش *Titus* تیتوس بفتح‌ترین و هولناک‌ترین صورتی بپایان رسید و یکی از خونریزیهای آمیخته بقساوت و وحشیگریهای تاریخی در آنجا صورت وقوع حاصل نمود، وی شهر اورشلیم را محاصره کرد (۷۰ م.) و بعد از چند ماه که یهودیان از جان گذشته مقاومت کردند عاقبت شکست یافتند و تیتوس معبد اورشلیم را طعمهٔ آتش ساخت و شهر را ویران کرد. یهودیان جمعی فراری و متواری شدند و جمعی به اسیری و غلامی رومیان افتادند و گروه عظیمی از ایشان جلاء وطن اختیار کرده در اطراف و اکناف جهان پراکنده گشتند، از آنجمله جمعی به بابل و ایران و عربستان، شرقاً، و جمعی دیگر به سواحل آسیای صغیر و اطراف مدیترانه غرباً، آواره شدند و در ممالک شام و روم و مصر و شمال آفریقا تا شبه جزیرهٔ اسپانیا پراکنده و در جهان انتشار یافتند.

معذلک در اطراف شهر اورشلیم و در دهات ویران هنوز بقایای آن مردم بجای مانده بودند، ولی آنان نیز در زمان امپراطوری **هادریان**^۱ شصت سال بعد باردیگر دستخوش تیغ بیدریغ رومیان گشتند. در این موقع شخصی بنام **برکوخیا** دعوی مسیحیت کرده بر علیه رومیها قیام نمود و در راه استقلال قوم خود کوشش و تلاشی مذبوحانه بعمل آورد، هادریان او را نیز از دم تیغ گذرانید.

۱- هادریان **Adrien** امپراطور روم. تولد ۷۶ م و وفات ۱۳۸ م.

از آن پس کشور فلسطین بکلی جزو قلمرو محروسه روم درآمد و مردمی غیر یهودی در آن سکنی گرفتند، ورود بشهر اورشلیم بر هر فرد یهودی ممنوع گردید. تنها چیزی که برای وطن پرستان آن کشور باقی ماند آن بود که همه ساله در روز دهم ماه آب بیاد بود سالگره ویرانی معبد نزدیک خرابه دیواری که هنوز بنام «دیوار ندبه» موسوم است آمده و صورت خود را بر آن نهاده بر فقدان وطن و آوارگی ملت خود اشک حسرت ببارند. روز نهم آب بعنوان روز عزا نزد ایشان محترم شمرده میشود.

پس از پراکندگی یهودیان، فرق و طبقات مذهبی مانند صدوقیان و غیره نیز از میان رفتند و از صحنه تاریخ محو شدند و تنها دو چیز از آثار تمدن عברانی و فرهنگ یهود در جهان باقی ماند: - یکی طبقه اخبار و حاخام ها و کتبه و فریسیان دیگر یک فرقه کوچک مستور و مخفی که همان پیروان عیسای ناصری بودند، و هر دو بنوبت به نشر و آداب خاص خود در چهار گوشه محروسه امپراطوری روم سرگرم گشتند. و بالاخره از یکطرف اصول و مبادی یهودی در نزد عده قلیلی مهاجرین یهود در جهان باقی ماند، و از طرف دیگر دین عیسی علیه السلام عالمگیر شده در بسط جهان متمدن انتشار یافت.

از همان هنگامی که اورشلیم در تحت محاصره تیتوس رومی
تلمود بود، ربانیون و اخبار یهود بیکار ننشسته به تشکیل محافل دینی و فرهنگستانهای مذهبی که آنرا بزبان عبری «مداش» میگفتند کمتر بسته و برای آنکه دین آنها بکلی از صفحه وجود محو نشود اصول و فروع و تعالیم و قوانین آنرا تفسیر و تأویل کردند. اخبار و روایاتی که در طول مدت اعصار ماضیه از زمان نزول توریة تا آنروز کار نزد ایشان موجود ولی متفرق بود در مجمعی و شورائی مرکب از هفتاد تن که آنرا سن هدرین^۱ میگفتند در شهر بابل مطالعه و تدوین و تألیف نمودند. بعد از آنکه آن مجمع از میان رفت ربانیون و اخبار در گوشه و کنار شهرهای جهان همان شغل را پیش گرفتند.

هر چند خونریزی و قتل و عامی که در کرت ثانی بدست هادریان قیصر روم در ۱۳۰ م. در فلسطین انجام گرفت، وقفه‌ئی در کار ایشان ایجاد نمود، ولی باردیگر در جلیل و صفاد و طبریه (شهرهای فلسطین) و نقاط دیگر تجمع کرده و بکار فرهنگی خود با شوق و علاقه قلبی مشغول گشتند.

از جمله کارهایی که این جماعت کردند آن بود که تفاسیر مفصل توریة و روایات و اخبار شفاهی یهود را جمع ساخته و آنرا «میشنا» یعنی «المننی» نامیدند. و آن مجموعه هم اکنون نزد آنها موجود است در شش قسمت که مجموعاً چهار هزار فقره قوانین و فتاوی دینی یهود را متضمن می‌باشد و در حقیقت بدانوسیله توریة قدیم را بزبان و صورتی در آورده‌اند که در خور فهم و درک عوام یهود در قرن دوم میلادی باشد. مباحث ۱۵۰ تن اخبار و پیشوایان دین موسوی در طول مدت ششصد سال بر سر مسائل مختلف فیه در آن کتاب حل و بحث شده است.

این اجزاء و مجلدات ششگانه میشنا مربوط است به :

- ۱- اعیاد و ایام مقدسه .
- ۲- نمازها و اوراد .
- ۳- قوانین مربوط به ازدواج و طلاق .
- ۴- احکام راجع به حقوق جزائی و مسائل جنائی .
- ۵- مسائل مربوط به عبادات و نذور و قربانی‌ها .
- ۶- مسائل مربوط به طهارات و نجاسات و امثال آن .

از طرف دیگر نه تنها در ناحیه جلیل فلسطین در این مدرسه ربانیون به تحقیقات و تألیفات خود ادامه میدادند بلکه در بابل نیز که دوباره بعد از انهدام اورشلیم جمعی کثیر با نجا مهاجرت و فرار کرده بودند بمطالعه و تحریر اشتغال جستند. در آن تاریخ نزدیک به یک میلیون نفوس یهودی در آن شهر بزرگ زندگانی میکردند و سلاطین اشکانی ایران که صاحب آن کشور بودند بایهودیه ملایمت و مسالمت سلوک فرموده و مذهب آنها را احترام مینهادند. حاخام‌ها و ربانیون بابل مطالعات خود را

در ترجمه و تفسیر و تدوین توریة و میشناد در مجموعه دیگری جمع کردند و آنرا **گمارا**^۱ نام نهادند.

همچنان مطالعات و تحشیه و تفسیر روایات و حکایات نزد علماء ایشان در فلسطین و بابل ادامه مییافت تا آنکه در اوایل قرن سوم میلادی سلطنت اشکانی زوال یافت و دولت ساسانیان بظهور رسید، از این زمان بعد که دستگاه زردشتیان آتش پرست در زیر پرچم شاهنشاهی جدید رونق و شکوه گرفت، خسروان ساسانی روش تعصب و جانبداری در امر کیش «به دینی» را سیاست خود قرار دادند. از اینرو یهودیان در غالب ملک ایران مورد جفا و نکال واقع گشتند. مثلاً پارسیان که آلودن خاک مقدس را از اجساد ناپاک حرام میدانستند، یهود را از دفن اموات خود در خاک منع میکردند و قربانی را جز در برابر محراب - آذر - در جای دیگر جایز نمیشمردند و چون عنصر آتش نزد ایشان جنبه الوهیت داشت روشن کردن شمع را در شب شنبه که از عبادات و آداب جاریه «سبت» یهود است همچنان اجازه نمیدادند. مورخین نوشته اند که در طول مدت سلطنت ساسانیان شورشهای چند از طرف یهودیان بوقوع پیوست و نفوس بسیار که از جمله آنها حاخامهای چند بودند بقتل رسیدند و در ب مدراشهای آنها در ایران بسته شد.

ولی با اینهمه یهود بیش از پیش بحفظ آثار و روایات خود علاقه مندی داشتند. پس دو مجموعه میشنا و **گمارا** را با یکدیگر گرد کرده و بزبان آرامی که در آن عصر لغت دارج و معمولی ایشان بود در آورده و کتابی جدید از ترکیب آن دو پیدا شد که نام آنرا **تلمود**^۲ نهادند. این عمل طولانی و مستدام در نتیجه سماجت و صبر و حوصله که از خصائص قوم بنی اسرائیل است، در آخر قرن پنجم میلادی تکمیل گردید و کتاب معروف **تلمود** صورت تدوین پذیرفت.

تلمود در شش قسمت و در شصت و سه جلد تدوین شده. آن کتاب نقطه نهائی آثار فکری آن قوم است، ادبیات یهود باین کتاب متوقف میشود، و از آن زمان اولاد اسرائیل آن کتاب را همچنان با خود در اطراف جهان همراه میبردند و در طول

۱- گمارا **Gemara** بزبان آرامی یعنی «تکمله»

۲- تلمود **Talmud** بزبان عبری یعنی «تعلیم»

قرون وسطی که یهودیان متفرق در اطراف جهان دستخوش انواع مصائب و عقاب و نکال بودند تلمود را چون جان خود حفظ کردند. (اصل آن کتاب بزبان آرامی و ترجمه آن به اغلب السنه حیّه چاپ شده است). هر چند در طول مدت زمان کتاب تلمود مکرر طعمه حریق شد، معذک همچنان باقی ماند و هنوز نزد ایشان آن مجموعه حکم و مواعظ و قوانین کتابی مقدس شمرده میشود.

بعد از ظهور و فتوحات اسلام در قرن هفتم میلادی و از آن زمان
 یهودیت
 بین اسلام و مسیحیت
 که به اصطلاح مورخین «قرون وسطی» در تاریخ شروع میشود
 دین یهود فیمابین دو رقیب قوی و نیرومند قرار گرفت :
 یکی عیسویت و دیگری اسلام.

تاریخ رابطه یهودیان با مسیحیان بسیار خصمانه و پراز داستانهای جدال و قتال است. از روز نخست که یهود مسیحیت عیسی را انکار کردند مابین پیروان آندو مذهب دشمنی و کینه نوزی شدیدی بظهور رسید که روز بروز بر ازدیاد و اشتداد آن می افزود و هر قدر که دین عیسی توسعه می یافت بر انکار و مخالفت یهود نیز افزوده میشد. پس از آنکه آئین مسیح در اثر مساعی پوئس حواری از شام و فلسطین بخاک یونان و روم نفوذ یافت و یونانیان باین مذهب گراییدند. در علم کلام مسیح مبادی فلسفی یونانی سرایت کرد و هیکل عیسی نزد ایشان رمزی الهی و معنایی آسمانی حاصل نمود، یهودیان متعصب که نسبت به متوان و نصوص کتب قدیمه مذهبی خود پابست بودند بهیچ روتن به تفسیرات و تعبیرات فلسفی و عرفانی انجیل نمیدادند، از اینرو بینونت و جدائی آندو طایفه روز بروز بیشتر میشد. پس از آنکه در اوائل قرن چهارم (میلادی) کنستانتین کبیر قیصر روم شرقی دین مسیح را پذیرفت و آنرا آئین رسمی کشور خود قرارداد، اسقفها و بطریارک های دین عیسوی که در آن وقت نیرو و اقتدار دولتی را نیز بدست گرفته بودند در سر اسر ممالک محروسه روم، چون مقاومت و عناد یهود را مشاهده میکردند شروع به عذاب و عقاب و ایذاء آنها کردند و این روش را در تمام طول قرون وسطی همچنان معمول و ادامه دادند.

اما اسلام - در بادی امر که غازیان عرب بر فلسطین و شام و عراق چیره شدند نسبت به یهود تسامح بسیار کردند و همانطور که پیغمبر اسلام علیه السلام دستور فرموده بود آنها را تحت ذمه قرار دادند. یهود نیز، از آنجا که در لسان و فرهنگ و خون عربی و عبری با یکدیگر قرابت داشتند و در زیر لواء اسلام از تحمل ستم و عقاب قیصره روم و خسروان پارس راه خلاصی یافتند. پس در تمام این ممالک برای لشکریان اسلام بر ضد دول حاکمه عمل میکردند و به جاسوسی و مساعدتهای مخفیانه مسلمانان را یاری مینمودند، تا بجائی که در تختگاه جدید - بغداد - جامعه یهود، مانند یهودیان کهن در دو تختگاه قدیم بابل و مدائن، اهمیتی از نو یافتند و رئیس جامعه ایشان^۱ در دربار خلیفه عباسی شانی و منزلتی یافت و تجارت ممالک اسلام در اطراف سواحل مدیترانه تا ایران و هند بدست آنها افتاد و از این رهگذر ثروت بسیار اندوختند. چون قرن سوم و چهارم هجری (دهم و یازدهم میلادی) برآمد، امرا و سلاطین ترک در آن زمان عامل قوی در سیاست ممالک شرق نزدیک شدند. آنان نسبت به یهودیان چندان خوش رفتار نبودند و بنی اسرائیل را در معرض فشار و ایذاء و آزار قرار داده و احیاناً به تمول سرشاری که گرد کرده بودند چشم طمع می افکندند.^۲

بعد از این وقایع اخبار و حاخامهای یهود ناگزیر صندوقهای طومار کتب مقدسه خود (توریه، تلمود و غیره) را ببر گرفته از ممالک شرقی اسلامی بطرف مغرب اقصی و بالاخره باندلس که در آنجا هنوز اسلام رنگ عربی محض داشت پناه بردند، در کشور اسپانیا زمینه مساعدی برای آنها فراهم بود - زیرا از قرن هشتم جامعه و «کولونی» مهمی از یهود در آن کشور بوجود آمده بود، این مهاجرین شرقی هم

۱- Exilarch (رئیس اسرا) لقب حاخام بزرگ یهود است.

۲- در آن زمان که ممالک خلافت شرقی اسلامی بدست مغول ها افتاد بعضی از ایشان به یهودیان کرائیدند. از آنجمله در زمان ارغون خان (۶۹۰ هـ) چند صباحی مردی یهودی از اهل ابهر بنام (سعدالدوله) بمسند وزارت ممالک مفتوحه مغول نشست و از ابناء قوم خود بر هر بلدی و شهری حاکمی و امیری گماشت و کمال عزت و قدرت ایشان را حاصل آمد چنانکه گفته شد: «یهود هذا الزمان قد بلغوا مرتبة لایناها الفلک» ولی دولت ایشان با مرگ ایلخان در ایران پایان یافت.

که از ممالك ایران و عراق و فلسطین فرار کرده بودند بآنها ملحق گشتند .

یهود در اسپانیا در طول قرنهای یازدهم میلادی جامعه یهود در اسپانیا قوتی بسیار گرفت . علماء و دانشمندان برجسته در میان ایشان بظهور رسید . بحث و تحقیق در فلسفه و کلام نزد آنها رونقی فراوان یافت ، معارف و فرهنگ یهود قدیم از مبادی مسیحیان و از تعالیم سلام رنگ بسیار گرفت ، بطوری که عصر توقف یهود در اسپانیا در پناه سلاطین مسلمان عرب اندلس به «عصر زرین» موسوم شده و در تاریخ ایشان معروف است و از آن زمان کلام منظوم و منثور در ادب یهود باقی مانده است .

از جمله فرق کلامی که در نزد یهود در اسپانیا بظهور رسید فرقه ئی بود بنام قاریان «قرائیم» که بانی و مؤسس مبدا ایشان شخصی است بنام عانان بن داود البغدادی ۷۶۷ م . این حبر یهودی ، در تحت تأثیر و تقلید متکلمین ظاهری اسلام ، از نصوص و ظواهر کتب الحاقی بعد ، بالخاصه تلمود ، عدول کرده و گفت - در مبادی دین از حدود کتاب خدا (تورات) تجاوز نباید کرد و از ین رو در اصالت و الهام تلمود شک نمود . در اسپانیا پیروان او بسط و انتشار عظیم حاصل کردند تا اینکه شخصی بنام سعدیابن یوسف این نهضت را تجدید نموده و رسوم و آداب و عقاید جدیدی ابداع کرد . از آنجمله رسم افروختن شمع را در شب شنبه و روز سبت منسوخ نمود ، اکل لحم را بهر صورت حرام دانست . حتی مراجعه به طبیب را بقصد استشفای مکروه شمرد - زیرا که بموجب نص توراۃ «یهوه شافی است و بس» .

بعداً فرقه قاریان Karaites نیز به شعب و انواع مختلف تقسیم شدند و در تمام عالم یهود منتشر گشتند ولی بعدها تدریجاً این فرقه رو با انحطاط نهاده و از میان رفتند . در وقت حاضر عده قلیلی از ایشان در خاک روسیه باقی مانده اند .

سعدیابن یوسف (۹۴۲-۸۸۲ م) از یهودیان عراق است که قوم و ملت خود را بار دیگر به اهمیت کتب قدیمه آسمانی عبرانی - تورات - متوجه ساخت ، و چون یهودیها زبان عبری را فراموش کرده و در این عصر به لغت های معمول زمان تکلم میکردند ، سعدیا کتب مقدسه - عهد عتیق - را به عربی ترجمه کرد ، تا آنکه برای

یهود فهم کتب قدیمه تورات آسانتر باشد. وی مؤسس مبادی «راسیونالیزم» عقلانی است و مانند معتزله اسلام که در آن عصر رواج داشته‌اند بر آن شد که الهام و وحی باید منطبق بر عقل باشد. پس منطق و فلسفه یونانی را که در آن عصر عبری ترجمه شده بود تعلیم میداد و میگفت که «شرع و عقل متمم یکدیگرند و اعتقاد بیکی بدون دیگری نشاید» ازینجاست که او را - پدر فلسفه یهود - در قرون وسطی لقب داده‌اند.

پیروان سعدیا از عراق به اندلس رو آورده و تعلیم مرشد خود را بدان کشور همراه خود بردند ازینرو در اسپانیا مدرسه جدیدی در نزد یهودیان مغرب بوجود آمد که در تحت تأثیر فلسفه مشرق قرار داشت.

در مدراش یهود در شهر قرطبه در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) یک سلسله از فضلا و دانشمندان بوجود آمدند که در آن زمان برای آن قوم در عالم فلسفه و ادب و حتی در شعر میدانی جدید باز کردند.

در عداد شاگردان مکتب قرطبه شخصی است موسوم به موسی بن میمون (۱۱۳۵-۱۲۰۴ م.) که از رجال و علمای بزرگ آن قوم میباشد و از فحول عربی دانهای زمان بشمار میرود. وی فلسفه و طب و کلام را آموخته و طبیب مخصوص سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه معروف مصر گردید و در قاهره سکنی گرفت. موسی بن میمون بر کتاب میشنا نیز شرحی نوشته است.

ولی کتاب عمده او «دلالة الحائرين و هداية المضلین» است که بمنظور تطبیق دیانت یهود با اسلام و همچنین مقایسه دین یهود با مبادی فلسفی ارسطو برشته تحریر در آمده است. بالاخره کسی است که افکار قوم را در عصر خود هدایت کرده و آنها را از تنگنای تلمود آزاد ساخته. و برای مسائل غیر عقلی که در تورا موجود است تأویلات و تفسیرات رمزی قایل گردیده. پیروان او بفرقه «میمونیه» موسوم‌اند. لیکن اکثریت احبار و حاخام‌ها بطریقه اونگرائیده و مقام دین را از مرحله عقل بالاتر دانستند و گفتند: دین دارای معانی و حقایقی است که دست عقل به دامن آن نمیرسد و وصول بمرتبه کمال و رابطه بین عابد و معبود جز بطریق تسلیم و عبادت و

بالاخره محبت خالص نسبت بحق نخواهد بود.

خلاصه این مباحث و مناظرات کلامی بین فرق مختلف یهود که در اسپانیا ظاهر شد در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) بمنتهای اشتداد رسید.

عقیده به معنای رمزی کتاب مقدس و اینکه برای فورمولهای
 دین مفاهیم اسرار آمیز و مخفی وجود دارد رفته رفته صورت
 دیگری بخود گرفت و تحولی حاصل نمود. تا آنکه از قرن
 دهم میلادی (چهارم هجری) به بعد بصورت يك طریقه خاصی در آمد که در نزد یهود
 و همچنین نزد نصاری هر دو رواجی گرفت. آن طریقه را به عبری **کابالا**^۱ گویند.
 یعنی برای کلمات و حروف الفباء معنای عددی قائل شدند و هر عددی را رمز مفهوم
 خاصی دانستند. طریقه حساب جمل که برای حروف الفباء ابجد، هوز... الخ قیمت
 عددی قائل شده اند از این طریقه ناشی گردید. پس از رموز و حروف استخراجات
 اسرار آمیز و مخفی کردند که بنام محرم نمی بایست گفت. و اسرار آن در نزد علماء
 آن قوم باید مستور بماند ازین رو طلسمات و نقوش و رسوم عجیب و غریب بظهور
 رسید و کار بجائی انجامید که مسائل ماوراء الطبیعه و مشکلات علم کلام - لاهوت -
 مانند مسئله کمال الوهیت و نقص خلقت و اینکه چگونه از خالق تام مخلوق ناقص
 بوجود می آید همه را بوسیله این نقوش و رموز پاسخ گفتند. هر چند این طریقه در
 نزد یهود در قرون وسطی بمنتهای انتشار و توسعه رسید ولی ظاهراً اصل آن از **فیلو**^۲
 فیلسوف یهود و نزد طبقه عرفانیون **کنوستیک** ها بوجود آمده است. عقاید ایشان
 بعداً تا حدی در ممالک اسلامی نیز نفوذ کرده و علوم غیبیه غریبه مانند رمل و جفر
 بوجود آمد. همچنین در قرون اخیر فرقی مانند **نقطویه** و **حروفیه** از همین مبدأ ناشی
 شده اند. در نزد یهودیان از طرف دیگر جماعتی شاید باین رویه و طریقه متمسک شده
 دعوی مسیحیت کاذبه کردند که شرح ظهور آن نهاد در تواریخ مفصله مسطور است.

۱ - کابال **Kabal** عبری یعنی «اخذ تعالیم رمزی»

۲ - ژودئوس **Philon** (۵۰ م - ۲۰ ق م.)

انتشار یهود
در اروپا

از قرن دهم میلادی به بعد یهود از اسپانیا در سرتاسر اروپا ماندند
فرانسه، سواحل انگلیس و کنار رود رن پیوسته متفرق میشدند
و در هر شهر و بلد جامعه خاصی تشکیل میدادند و بکسب مال و
تجارت و صرافیه که از سنجایای ایشان است و بعضی صنایع یدی اشتغال می جستند،
ولی در همان حال دیانت و آداب خود را با کمال علاقه پیروی میکردند. چون
مراسم عبادت و تشریفات دینی ایشان در کنیسه های در بسته بطریق محرمانه انجام
میگرفت ازین روحس کنج کاوی و سوء ظن مردم اروپا را که در آن زمان در تاریکی
جهل بسر میبردند بر علیه خود برانگیختند. کم کم نزد عوام شایع شد که یهودیان
مردمانی خطرناک هستند که نهانی بر علیه ایشان توطئه میکنند. و در هنگام عید
فصح اطفال مسیحیان را دزدیده و بقتل رسانده خون آنها را در فطیر آمیخته میخورند.
عین این شایعه در بلاد اسلام نیز در قرون وسطی رواج داشته است. در قرن یازدهم
که تمام ملل مسیحی اروپا بر علیه اسلام قیام کردند و جنگهای صلیبیان با کمال
تعصب شروع شد، دستجات یهود در همه جای اروپا مورد حمله و تعرض قرار گرفت.
مخصوصاً در آلمان بقتل عام آنها منجر گردید. پس از آن آنها را از کشورهای خود
بیرون کردند و قوانینی سخت بر علیه آنها وضع نمودند. این اوضاع مدت سه قرن
دوام داشت، بطوری که در اواخر قرن چهاردهم در آلمان و انگلیس و فرانسه و حتی در
اسپانیا یهودیان دستخوش انواع زجر و نکال بودند در اثر این عذاب و عقاب ناگزیر
آنقوم آواره از مغرب اروپا بار دیگر بطرف مشرق رو آور شدند. جمعی از ایشان
بخاک ترکیه و سوریه فرار کردند و جماعتی به پولند (لهستان) و روسیه پناه بردند. ولی در
هر جا که میرفتند زبان و لهجه خاص خود را که ترکیبی از زبانهای قدیم و آرامی
و عبری بود با السنه محلی آمیخته سخن میگفتند.

اما آنانکه در ایتالیا و اطریش و آلمان باقی ماندند در هر جا بحکم دولت در
خارج شهر در بدترین نقاط سکنی گرفته و «محلّه یهود» بادیوارهای بلند بوجود
آمد که آنرا **Ghetto** میگفتند، همچنین بر سینه آنها علامت خاصی برنگ
زرد نصب میکردند که شناخته شوند و همه جا در تحت مراقبت و فشار شدید واقع

بودند - مثلاً شب حق خارج شدن از محله را نداشتند و بهر بهانه محکوم بقتل میشدند. باین ترتیب در قوم یهود قرون وسطی روز کاری پراز محنت و ملال بسر میآوردند، ولی اعیاد و تشریفات مذهبی خود را همچنان با کمال علاقه رعایت میکردند و این اوضاع تا اواخر قرن هفدهم نزد ایشان ادامه داشت.

بعد از نهضت پروتستان، در دوره‌ئی که بنام رفرورماسیون در عصر جدید Reformation معروف است، و در زمان قیام لوتر^۱ اندک اندک تحول جدیدی در اوضاع اجتماعی و فکری آن جماعت پدید آمد. هم روش مللو اقوام جهان نسبت بآنها تغییر کرد و هم خودشان از تنگنای جمود و مضیقۀ تعصب بیرون آمده و افکار تازه و ابتکارات نوین را اتخاذ کردند. ولی تغییر عمده و اساسی در وضع اجتماعی آنان از اواسط قرن هیجدهم شروع میشود.

در طول دو قرن هیجدهم و نوزدهم یهودیان اروپای غربی از زیر بار فشار تعصبات خلاص گشته، مخصوصاً آزادی افکار که در نتیجه جنبشهای آزادیخواهی - دیمکراتیک - در قرن هیجدهم در اروپا بظهور رسید، در تعیین سرنوشت آن قوم نقشی مهم بازی کرد. انقلابانی که در فرانسه و آلمان و بعد در امریکا بوقوع پیوست وضع آن جماعت را بکلی تغییر داد.

رواج تفکر و تعقل و مسئله شك Scepticism که از خصایص ثقافت عصر و نتیجه سیر تحول افکار زمان است، از تعصب مردم بمبادی مذهبی کاسته و سد خصومت و موانع و حدودی که ارباب مذاهب و اصحاب دیانات را از هم منفصل میساخت تدریجاً از میان برداشته میشد. در این زمان عالمی در میان جماعت یهود در آلمان ظهور کرد بنام موس مندلسهن^۲ که از اهل آلمان است و او را بزرگترین رجل علمی یهود در عصر حاضر بشمار آورده اند. مندلسهن در ترفیع سطح فکری قوم خود مجاهدت بسیار کرده است تا بجائی که نویسنده معروف آلمانی، لنینگ^۳ او را در

۱- مارتین لوتر Luther، مصلح پروتستان آلمانی (۱۵۴۶-۱۵۸۳ م).

۲- موس مندلسهن Moses Mendelssohn

۳- لنینگ G. E. Lessing. ۱۷۲۹ - ۱۷۸۱ نویسنده دراماتیکست و منتقد

بزرگ آلمانی.

نوشته‌های خودستایش میکنند. اینمرد عالم اسفار *pentateuch* و نیز کتب مهمه عهدعتیق را بسبکی نوین و عبارتی نغز و بلیغ به آلمانی ترجمه و تفسیر کرد که مطلوب خوانندگان زمان قرار گرفت. کتاب‌های دیگر نیز بسبک فلسفه عصر برشته تحریر و تألیف در آورد که در تمام اروپا اورا معروف ساخت. ازینرو آثار او در آزادی قوم یهود در جهان عامل مؤثری شناخته شده است. خلاصه بانشر اصول دیموکراسی در اروپا و امریکا ملت محدود و محصور یهود در جهان، آزادی مدنی تام حاصل کردند. ناپلئون بناپارت هر جارفت دیوارهای محبس مانندی را که در بلاد مختلف در اطراف «محلّه یهود» ساخته بودند امر به انهدام میفرمود و آنهارا اجازه میداد که در عرض سایر افراد و طبقات جامعه متساویاً قرار گیرند. بالاخره در ۱۸۴۸م. آزادی تامه حاصل نمودند. این سال را باید مبدأ تاریخ جدید آن قوم قرارداد که درهای مدارس ابتدائی و متوسطه و عالیّه و مؤسسات ملی و دولتی و علمی و ادبی بروی آنها در همه جا باز شد و از میان ایشان سیاسیون و استادان و نویسندگان و علماء طبیعی و ریاضی بسیار پا گرفت که همه در هیأت جامعه برای خود مکانت و مقامی حاصل کردند.

چنانکه گفتیم این آزادی اجتماعی برای یهود آزادی فکری نیز در داخل خودشان بوجود آورد: - از تعصبات و خرافات که یادگار اعصار قدیمه بود بیرون آمدند. یهودیان تربیت شده که در فعالیت های عصر حاضر شرکت کرده بودند ناگزیر و بحکم ضرورت اذعان نمودند که دیگر مکاتب کهنه آنسان نمیتواند از دنیای جدید جدا ماند و بایستی خواه و ناخواه صورت متریقی حاصل نمایند. یک فرقه اصلاحی در میان ربانیون آنها بظهور رسید که آنها را *رفورمیست*^۱ نام دادند. آنها نخست باصلاح و تجدید وضع کنیسه‌ها^۲ و آداب یوم سبت و به ترجمه ادعیه و اوراد بالسنه و زبان‌های محلی همت گماشتند، درباره اصول عقائد خود مانند «ظهور مسیح» و «رجعت» و «بعث و روز قیامت» تأویلات رمزی و تفسیرات معنوی کردند و به تقلید

۱- *Reformist* رفورمیست

۲- سینا کوک *Synagogue*

مسیحیان در کنایس خود آلات موسیقی نواخته و سرود های مذهبی را بجای سرود های عبری کهنه بزبان های لاتینی و جرمنی تلاوت نمودند .

ولی با اینهمه باید گفت بسیاری یهودیان قدیمی و متعصب «ارتودوکس» برخلاف این مبادی اصلاحی برخاسته اند و از همان آغاز بارفورمیستها مخالفت کرده و گفتند: - احکام الهی تغییر پذیر نیست و قوانین و اصول که بزبان انبیاء نازل شده بایستی همچنان باقی و برقرار بماند و عبادات و آداب و تشریفات مذهب موسی بدون اندك تغییری بهمان صورت که در کتاب تلمود شرح شده است، انجام گیرد، و دو شمع در لیلة السبت باید روشن شود و نیز شب کلاه در هنگام عبادت باید بسر گذارند و ادعیه یوم السبت مانند ایام قدیم خوانده شود و اعیاد و جشن های مذهبی بدون اندك انحرافی همه ساله برپا گردد، قانون طعام و شراب و حرمت بعضی امور مانند پختن گوساله در شیر گاو و یا خوردن ذبیحه غیر یهود و دیگر قواعد و رسوم همه را باید بدقت رعایت نمود، و باید همه با انتظار روزی بنشینند که دوباره نعمت آزادی را بکف آورده و در مذبح معبد اورشلیم مراسم قربانی مانند سالف ایام انجام پذیرد. در اثر این آزادی و ازبرکت ملکه حب تجارت و کسب مال که یکی از اوصاف قوم یهود است در عصر حاضر موفق شده اند که در عالم اقتصاد پیروزیهای شایان حاصل کنند و ثروتهای گزاف جمع آورند. ولی از طرف دیگر مداخله ایشان در امور سیاسی و عمل آنها در سقوط و یا تشکیل دولتها در ممالك جهان نفرت و کینه دیرینه را در نیمه دوم قرن نوزدهم علیه آنها در دماغ اکثر ملل بیدار کرد و يك جنبش و نهضت «ضد یهود» Antisemitism در اروپا پدید آورد که داستان ددایفوس^۱ در فرانسه یکی از مظاهر برجسته آن بود. در نتیجه در میان طبقه روشنفکر یهود این اندیشه استحکام گرفت که باید خود دارای مملکت و کشور مستقلی باشند. این نهضت در تمام یهودیان بین المللی منتشر گردیده و انبساطی سریع یافت و از ۱۸۹۶ پیعد

۱- الفرردر ددایفوس Dreyfus افسر یهودی در فرانسه که در سال ۱۸۹۴ م. محکوم بخیانیت

و در ۱۹۰۶ بعد از يك سلسله مشاجرات در ملت فرانسه بالاخره تبرئه شد .

فعالیت شدیدی پیش گرفتند. این جنبش را صیهونیزم^۱ نامیده‌اند. در میان اکثریت یهودیان طرفداران این نهضت روز افزون ازدیاد حاصل کردند. لیکن اکثر رفورمیستها با این فکر مخالف و معتقد بودند که عنصر یهودی در هر کشوری که باشد جزو همان کشور است و لازم نیست که در فکر ایجاد وطن خاصی در ارض فلسطین بر آید. در اواخر قرن نوزدهم که احساسات ملیت و قومیت **Nationalism** در تمام ملل قوت گرفت، عناصر ملی از مداخله و تأثیر روز افزون افراد یهودی در امور سیاست ملک و دولت خود بشدت ناراضی شدند چون آنها دائماً بطور خفیه و آشکار در کارهای سیاسی مملکت مداخله می‌کردند، ازین رهگذر در تمام جهان مورد بغض ناسیونالیستها قرار گرفته و آنهارا به توطئه‌چینی و اخلاص‌گری برضد حکومت‌ها متهم می‌ساختند. بالاخره در آلمان در زمان دولت نازیسم- هیتلری فشار و خشونت شدید بر علیه آنان صورتی بسیار سخت پیدا کرد. در طول مدت جنگ دوم جهانی حبس و زجر و تبعید و اخراج و قتل آنان در آلمان و دیگر ممالک محوری بشدت معمول بود.

این آزار و نکال بر قوت جنبش صیهونیزم افزوده طرفداران
تأسیس دولت
اسرائیل
ایجاد وطن قومی - فلسطین - در میان یهودیان زیاد شدند
تا آنکه دولت انگلیس قبل از جنگ دوم نیز با آنها همراه
شده و **لرد بالفور Lord Balfour** صدراعظم انگلیس در سال ۱۹۱۷ اعلامیه‌ئی صادر
کرد و تأسیس مملکت فلسطین را برای یهود رسماً قبول کرد. بعد از جنگ
اول مهاجرین یهود از اطراف جهان به فلسطین روی آوردند و دولت انگلیس آن
مملکت را در تحت حمایت خود قرارداد. در ظرف مدت بیست سال عدد نفوس یهودی
که در فلسطین تجمع کردند قریب به یک میلیون رسید. پس در سال ۱۹۴۷ مجمع
عمومی ملل متحد **UNO** بر تجزیه خاک فلسطین رأی داده و آن مملکت بدو قسمت:
یکی اسلامی عربی، بنام اردن هاشمی. دوم، یهودی، بنام اسرائیل منقسم گردید.

۱- صیهونیه **Zionism** این کلمه بانتساب شهر صیهون که نام قدیم اورشلیم است در ۱۸۸۶ نام
فرقه سیاسی گردید.

چون مسلمانان جهان، خاصه ملل عرب، با این تقسیم و تملک ارضی در موطن مردم عربی آن ناحیه بحق مخالفت داشتند ازین روی دوره کشمکش خونین در آن سرزمین مابین دو عنصر عربی و عبری بوجود آمده است و کار به تعصب و عنادی سخت کشیده که عاقبت آن معلوم نیست بکجا بیانجامد! اینک اسرائیل دولتی دارد بصورت جمهوری در قسمت جنوبی فلسطین که مساحت آن ۵۵۰۰ میل مربع و سکنه آن قریب بدو میلیون نفر و پایتخت آن یک قسمت شهر اورشلیم میباشد^۱.

اعیاد یهود

در غالب ممالك رنگهای محلی گرفته و اندک اختلافی حاصل نموده است. در همه جا بر طبق کتب اسفار خمسه و دیگر روایات این اعیاد را رعایت میکنند و بموجب قمری در روزهای معین سال جشن میگیرند و در نزد یهود ایران نیز معمول است. این اعیاد بدینقرار میباشد:

اول - عید فصح، که آنرا عید فطیر و بانگلیسی **Passover** و بفرانسه **Pâque** گویند. همه ساله در یکی از روزهای بهار و اواسط ماه نیسان واقع میشود و آن در حقیقت عید ربیعی ایشان است که با هنگام زادن مواشی و شکفتن اشجار و نیز با سالگره آزادی بنی اسرائیل در مصر و روز حرکت ایشان بسوی ارض موعود منطبق میباشد. (سفر خروج: ۳۴/۱۲). این عید از آن زمان قدیم تا کنون همچنان رعایت شده است و مدت یک هفته مراسمی دارد. در شب روز نخستین همه افراد

۱- از عدد یهودیان عالم احصائیه دقیقی در دست نیست، آنچه به تقریب آمار گرفته اند، عدد آنان در وقت حاضر نزدیک پانزده میلیون است که نخست در فلسطین و سپس در بلاد روسیه، فرانسه، انگلستان، اطریش، بلژیک، یونان، بالکان، آلمان، ایران، عراق و آسیای صغیر اقامت دارند و گویند در تمام عالم کما بیش یافت میشوند (باستثنای بعضی ممالك عربی). بنابیک احصائیه تقریبی پنج میلیون آنها در امریکا و نزدیک بدو میلیون در اسرائیل و مابقی در جهان متفرق میباشد.

یهود در هر یک از شهرها **سیناگوگ** (کنیسه) خاص خود را دارند، یهودیان ایران از زمان دولت هخامنشی که کوروش آنها را آزادی بخشید و بوطن خود بازگشتند تا آن زمان که پادشاه ارتاگزرس دختری از آن طائفه را بنام (استر) که داستان آن در عهد عتیق - کتاب استرمذکور است به مسیری خود در آورد همیشه بطور اقلیت در ایران زندگی میکرده اند.

(قبر اسیر و این عمش مردخای هم اکنون در همدان موجود ولی آثار تاریخی و کتیبه ای ندارد)

خاندان دورهم جمع میشوند و تشریفاتی بر طبق فصل **هنگاداح** در تلمود بعمل میآورند و حکایت خروج از مصر را از توریة تلاوت میکنند و فطیر و آب نمک میخورند و چهار پیاله شراب مینوشند و گیاهان تلخ برای شکر خلاصی از روزگار تلخ زمان فرعون تناول مینمایند و از مزامیر سرودهای تلاوت میکنند.

دوم - عید **شابوعوت** (هفتدها)، آن همه ساله پنجاه روز بعد از عید فصیح منعقد میگردد. **شابوع** عبری بمعنی اسبوع (هفته) است. آن عید باماه خرداد هنگام حصاد گندم منطبق میشود و این عید را بمناسبت نزول احکام عشره از طور سینا برپا میسازند.

سوم - عید **رش حشانا** (اول سال)، آن با اول تشرین الاول رومی مطابق و آغاز سال شمسی ایشان محسوب است (شهر یورتامهر). در آن روز شیپورها و بوقهای شاخی مینوازند و بیاد روز قیامت میباشند، روز دهم همان ماه را بنام کفاره ذنوب **یوم گپیور** می نامند که در آن روز روزه بزرگ (صوم وصال) میگیرند و از گناهان و سیئات خود توبه میکنند.

چهارم - عید **سایبانهها** - آن پنج روز بعد از یوم گپیور برقرار میشود و بیاد کارسایبانهائی است که در بادیة سینا برپا داشته اند، همه ساله منطبق میشود با فصل پائیز (مهر و آبان) هنگام چیدن میوه وانگور. این عید مخصوص تذکار روز کاری است که در تیه سرگردان بوده اند. اکنون در این روز در کنیسه های خود انواع میوهجات و گلها، مخصوصاً لیمو و خوشه خرما (میوه های خاص فلسطین) می آویزند. در روز آخر این جشن نیز مراسمی بعمل میآورند و طومارهای توریة را در صندوقی نهاده در اطراف کنیسه میگردانند.

پنجم - عید **بزرگ** - یا **حنوخ کا**، بعدها بوجود آمده و آن سالگره قیام یهود بر علیه **آنطیوخوس پادشاه سلوکیدی**^۱ و تجدید استقلال ایشان میباشد و منطبق است با کانون الاول رومی (ماه آذر). در آن روز چراغها میافروزند. باین

۱ - آنطیوخوس اپیفان Antichus Epiphanes سلطان سلوکیدی شام (۱۶۳ -

ترتیب که شب اول يك شمع و شب دوم دو تا و شب سوم سه تا ، تا شب هشتم که هشت شمع برافروخته و در آن از پادشاه یهودای مکیابی^۱ که در سال ۱۶۵ ق. م یونانیان را شکسته و معبد هارا از نو مرمت کرد یاد میکنند .

ششم- عید پوریم یا جشن «قرعه‌ها» که سروکار با تاریخ ایران دارد ، و تفصیل آن در کتاب استر مسطور است ، در آن روز یهود از آزار و زحمت ماهان وزیر پادشاه هخامنشی - ارتاگزرس - خلاصی یافتند ، در این عید هدایا و تحف بیکدیگر تقدیم میکنند و بعیش و سرور و رقص و نشاط میپردازند . (کتاب استر)
این اعیاد شش گانه که از آن ازمنه تاریخی تا کنون نزد این قوم معمول و مرعی است در حقیقت از عوامل حفظ وحدت ملی و بقاء قومیت ایشان در اطراف جهان بوده و هست .

یهودیان ایران
اقلیت یهود در ایران که از زمان اسارت بابلی و بعد از آن پس از آوارگی یهود و قتل عام تیتوس رومی باطراف این مملکت پراکنده شده‌اند ، در غالب شهرهای ایران مخصوصاً در بلاد مرکزی ، مانند اصفهان و کاشان و همدان و اخیراً در طهران ، در حدود ده هزار خانوار موجودند .
با اینکه کتب و نوشتجات دینی و مذهبی خود را بزبان عبری حفظ کرده‌اند ولی بلهجه فارسی خاصی تکلم میکنند . قانون اساسی ایران بآنها حقوق مدنی عطا کرده و حق یکنفر نمایندگی در مجلس شورای ملی دارند ، در امور اقتصادی کشور ایران و بازارهای تجارتي نقش مهمی باقتضای قریحه ذاتی حب مال و جمع پول بازی مینمایند و اکثر «آستانه خود را بمیخ زر کوبیده‌اند» .
درب مدارس و دانشگاههای ایران نیز بروی جوانان آنها باز است و حق استفاده مدنی از مؤسسات و ادارات مملکتی حاصل کرده‌اند .

گفتار هفتم

نصاری

عیسی بن مریم ناصری ، یعنی پیغمبری که دین نصاری باو
عصر ظهور عیسی منسوب است ، در فلسطین ، در عصر استیلای امپراطوری روم
بر آن دیار ، در میان قوم یهود ، متولد گردید .

رومیان در ۶۳ ق . م . آن سرزمین را تسخیر کرده و بمتصرفات وسیع خود
ملحق ساخته و در آنجا حکومتی منظم و مقتدر تشکیل داده بودند . آن کشور قبلا در تصرف
خلفاء اسکندر یونانی (سلوکیدا) بود که در قرن چهارم ق . م . در مشرق مدیترانه و
آسیای وسطی حکمرانی میکردند . ازینرو تمدن و فرهنگ یونانی چند قرن
قبل از تولد عیسی در آن بلاد رواجی عظیم یافته بود . هر چند یونانیان مردمانی
هنرمند و صاحب فکر و دارای ذوق و در فلسفه و صنعت مقامی بلند داشتند ، ولی
رومیان که جانشینان ایشان شدند خود مؤسس فرهنگ نمایانی نبوده و جز استملاک
کشورها و جهان گیری و بسط قدرت امپراطوری خود هدفی و مقصودی دیگر در
پیش نداشتند . در بین آن قوم غالب (روم) با قوم مغلوب (یهود) در آن زمان هیچگونه
روابط نیک وجود نداشت . بدین سبب در قرن اول میلاد مسیح سرزمین فلسطین
مابین روم و یهود معرض تزاخم و کشمکشها و اغتشاشات شده و تنازع فکری و
سیاسی بین آن دو قوم به نهایت شدت رسید .

فلسطین ، گرچه در حقیقت در تحت سلطه رومی ها بود ، ولی علی الظاهر
پادشاهی دست نشانده داشت بنام هرود Herod (هیرودوس) که مقارن با ایام
تولد عیسی وفات یافت . وی مملکت خود را مابین پسران خود قسمت کرد ، ولی

قسمت یهودیه - یعنی اورشلیم و سامره و مضافات - مستقیماً در تحت حکمرانی عمال رومی قرار گرفت. آنان انواع ظلم و جور را در باره متوطنین بومی آن دیار روا میداشتند و باج و خراج کزاف از آنان می ستانند. اما از انواع جور و ستم تنها عملی که در باره مردم مغلوب نکرده بودند، آن بود که پرچم جنگی روم را با تصویر الهی سزار در معبد - مسجد الاقصی - هنوز نیافرشته و اگر یکی از حکمرانان و سرداران به چنین کاری که از لوازم فتوحات ایشان بود میخواست مبادرت کند هر آینه با مقاومت شدید قوم یهود مصادف میشد.

مردم ناحیه یهودیه از این قرار ایامی پراز محنت و ملال میگذرانند و فرق مذهبی - مانند فریسیان، صدوقیان، قانونیان^۱ - در اصول و فروع بایکدیگر اختلاف بسیار داشتند چندانکه کارتنازع بین ایشان غالباً بجنگهای شدید و زد و خورد های خونین میرسید.

در ناحیه جلیل - فلسطین شمالی - هنوز اعقاب هرود ظاهر آ سلطنتی داشته و پسر او بنام انتی پاس روزگاری بفساد و انحطاط اخلاق میگذرانید. در آن ولایت مردمی مخلوط از رومی و یونانی و شامی و عبرانی با هم زندگانی میکردند و نزد ایشان تمدن و لغت و ثقافت یونانی رواج و معمول بود، اما آن مردم همه باج گذار رومیان بودند و سلطنت آن مرد یهودی اسمی ظاهری بیشتر نبود. یهود عوارض گرافتی برای امتعه صادره و وارده بعنوان خراج گمر کی بآنها میپرداختند و خواه و ناخواه بر فرمان سرداران رومی مشرك «پاگان» گردن مینهادند.

هر چند در آن تاریخ اکثریت نفوس یهود در بلاد فلسطین سکنی داشتند، ولی بعد از اسارت بابل و پس از آن تا حصول آزادی در زمان کوروش کبیر، مردم بیشماری از اقوام همچنان در اطراف ممالك خاور میانه و شرق نزدیک از مصر گرفته تا ایران متفرق شده و در هر گوشه از جهان زندگانی میکردند. در همان حال همه آنها بر سوم و آداب و عقاید ملی خود وفادار مانده و با آنکه بزبانهای محلی یعنی یونانی و سریانی و آرامی پهلوی و غیره تکلم میکردند، به توریة و تلمود پای بست بوده اند. گویند که يك

۱- نام فرقه ایست که بنام «Zealots» یعنی «غیر تمندان» معروف اند.

هفتم جمعیت سراسر امپراطوری روم را یهودیها تشکیل میداده‌اند.

اخبار انبیا از قرن پنجم ق. م. که قوم یهود استقلال سیاسی خود را
بظهور مسیح بتدریج از دست داده، روزگاری مغلوب بابلیان و زمانی
 مسخرای رانیان و یونانیان و بالاخره تابع رومیان شدند، همه وقت ایام اضطراب و محنت
 خود را با علاقه بیشتر با داب ملی و عقیده دینی میگذرانیدند. تعالیم انبیاء سلف ایشان را
 بیکدیگر متحد و پیوسته میساخت. همه بانتظار آن روزی بودند که بزعم ایشان
 دیگر بار لوای استقلال برافرازند و پادشاهی از اولاد اسرائیل ظهور کند و بر تخت
 سلطنت بنشینند و تمام اقوام روی زمین بامراو گردن نهند و صلح و عدالت در عالم
 جاری گردد.

اشعیاء نبی بآنها گفته بود: «ای اسرائیل! تاریکی جهان را در ظلمت غلیظ
 طوائف پوشانیده، اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود» (اشعیاء ۶۰/۲). بعضی دیگر
 از انبیاء قوم یهود را بشارت داده بودند که سلطنت داود دوباره قائم خواهد گردید
 بدست کسی که باروغن مسح شده- یعنی «مسیح»- است. چنانکه گفتند: «برای ما
 ولد زائیده و پسری بمابخشیده که سلطنت بردوش او خواهد بود و اسم او عجیب و
 مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سر و رسلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیاء ۹/۶).
 از این قبیل پیش گوئیهها در صحف انبیاء قدیم بنی اسرائیل فراوان دیده
 میشود (کتاب حزقیل ۳۴/۲۳ و ۳۷/۲۲، مزامیر داود ۷۲/۲).

این پیغمبران که همه را احساس قومیت و علاقه بملت خود بحد کمال بوده
 در ستایش قوم خود سخنان بسیار گفته و آنها را «قوم منتخب» نام کرده بودند،
 ازین رو در دو قرن قبل و بعد از میلاد مسیح که ایام نکبت و محنت ایشان بود عواطف
 و احساسات «ناسیونالیزم» یهودیان باتکاء سخنان و پیشگوئیهای انبیا باوج شدت
 خود رسید. عبارت دیگر در برابر اجحاف و ستم و استبداد یونانیان و رومیان آن
 مردم شکست خورده بادهای پراز انتظار و امید نشسته بودند که دوره مجد و عظمت
 دیرین دیگر بار بدست شخصی که موعود و منتظر است تجدید شود و او سوار بر ابرها
 از آسمان بر زمین فرود آید و سلطنت داود و سلیمان را بار دیگر احیا فرماید.

اینگونه عقاید و افکار تمام یهودیان متفرق درامکنه و امصار را بهم پیوسته و همه آنها را درهمه حال و درهمه جا مستعد و آماده ظهور مسیح نموده بود .

علل انتشار مسیحیت وقتی که عیسی (ع) ظهور کرد عقاید و تعالیم او بسرعتی بسیار در اطراف ممالک جهان خاصه در قلمرو روم میان انتشار یافت.

چندانکه بر مذهب موسوی اصلی آنها تفوق حاصل کرد. محققین تاریخ در کشف علل و اسباب این سرعت انبساط دین مسیح بحث و فحص بسیار کرده اند: از آن جمله چند علت اجتماعی در آن عصر ذکر میکنند که چگونه آن دین نوین انتشار یافته حتی خود را بر ملت فاتح و قوم غالب (روم) تحمیل کرد. آن علل از این قرارند:

اول - آنکه دولت واحد (روم)، در غالب دنیای متمدن - از آسیای صغیر و شام و مصر و شمال افریقا، بر ملل گوناگون متعدد حکومت میکرد و به اجحاف و استبداد از آنها مالیات های کزاف میگرفت و غالباً متعرض معابد و کاهنان و حاخام های آنها میشد، در نتیجه همه آن مردم بستوه آمده و در انتظار فرج غیبی روز میگذرانیدند، کشور ایران گرچه در تحت سیطره رومیان در نیامد ولی در آنجا هم مردم از استبداد و اسلوب فرمانروائی قاهره اشکانیان و سپس ساسانیان بجان آمده، همچنین از رسوم و مناسک خشک و غالباً خالی از حقیقت و ظاهر پرستی موبدان و مغان خسته شده بودند، و مبادی مزدیسنه نیز برای تسلی دردها و تخفیف آلام روحانی ایشان کافی نبود. ازین سبب برای ایمان به یک خدای قادر و توانا ولی بخشاینده و رحیم که بر افراد ستمدیدگان بشر مانند پدر مهربان باشد زمینه خوبی درهمه آنکشورها فراهم شده بود که همه باشتیاق بسوی آن میگرائیدند .

دوم - آنکه در سراسر کشورهای مذکور در فوق زبان واحدی مورد استعمال عموم بود. همانطور که گفته شد لسان یونانی جامع واحد مشترک ملل مختلف گردیده و برای مبلغین مسیحی کار را آسان میساخت . کلام ایشانرا هر جا میرفتند مردم بسهولت می فهمیدند. ایشان نیز انجیل های خود را بآن زبان ترجمه کرده انتشار میدادند. البته در ایران که لسان یونانی بوسعت انتشار ممالک غربی نرسیده بود پیشرفت مسیحیت نیز بهمان نسبت بکندی پیش میرفت .

سوم - آنکه عناصر یهود که در اطراف بلدان عالم متفرق بودند و همه جا مغلوب و منکوب و معذب زندگانی میکردند، وقتی که ندای مسیح از مبدأ اورشلیم بلند آوازه شد هم بحکم انتظار ظهور او که در ضمیر آنها راسخ گردیده و هم بدلیل تعجاس قومی و وحدت ملی بآن منادیان عبرانی متمایل شده و همه جا بطوع و رغبت بسوی دین نوین که در واقع فرقه و نوع جدیدی از یهودیت قدیم بود گرائیده و وسیله نشر و تبلیغ آن نزد سایر همشهریان خود نیز میشدند

یکی از مورخین مسیحی مینویسد^۱ «... باین ترتیب دنیا برای ظهور عیسی مسیح و انتشار مسیحیت مستعد گردید... در ممالك اطراف بحر مدیترانه که امور آنها در تحت يك حکومت و همه دارای يك لسان بودند و امنیت و آرامش در همه آن بلاد حکمفرما بود و قدرت مذاهب قدیمه در آن ممالك از بین رفته و مردم در جستجوی دینی بودند که بآنها اطمینان قلب بخشد. هم در آن بلاد بواسطه انتشار تعالیم یهود در ملل دیگر عده ای بمعرفت خدای واحد پی برده و حریص بودند که شناسائی کاملتری تحصیل نمایند.» باین علل همانطور که پولس رسول در نامه به غلاطیان نوشته است: «ما صغیر بودیم ولی چون زمان بکمال رسید عیسی ظهور فرمود»^۲.

سرگذشت عیسی
 در باب عیسی و حیات او آنچه مورخان از اناجیل اربعه که مورد قبول عامه مسیحیان است استخراج کرده اند، بظن قوی^۳ عیسی در سال چهار قبل از میلاد در زمان امپراطوری **اگوستوس** در روم، در ایامی که **فرهاد** چهارم اشکانی (۲-۳۳ ق.م.) در ایران پادشاهی میکرد است، و مقارن اواخر ایام **هرود** کبیر پادشاه اسرائیل متولد شده. قریه موسوم به **بیت لحم** در جنوب اورشلیم زادگاه اوست. یوسف نجار و مریم عذرا نامزد وی بآنجا آمده بودند، بقصد آنکه در عمل - ثبت اسامی مردم محل - که از طرف حکام رومی مقرر

۱- تاریخ کلیسای قدیم: میلر، ص ۲۲

۲- رساله غلاطیان: ۴/۴

۳- اینکه تاریخ قطعی تولد عیسی مشخص نیست از آن سبب است که ضبط تقویم مسیحی- میلادی - نزدیک به ۶۰۰ سال بعد از میلاد بعمل آمده و مسیحیان سالگره تولد او را تا قرن چهارم میلادی نگاه نمی داشته اند، ازینرو ظاهرآ چهار سال اشتباه روی داده است.

شده بود شرکت جویند. این خانواده غریب در آن قریه بواسطه کثرت ازدحام مسافران محلی برای سکناى خود نیافتند. ناچار شب را در طویلۀ کاروانسرائی مسکن گزیدند. در آنجادر نیمه شب طفلی از مریم عذرا متولد شد و مادرش او را در آخور دواب بخوابانید و پس از روزی چند که عمل ثبت نام ایشان خاتمه یافت یوسف و مریم و کودک نوزاد بناصره که از شهرهای جلیل و اقامتگاه ایشان بود باز گشتند.

سه مرد مجوس از حکایات معروف و قابل توجه که در روایات مسیحی در پیرامون ولادت عیسی آمده داستان سه تن از حکماء مجوس ایرانی است که ستاره آن نوزاد را در مشرق دیده و برای زیارت او از موطن خود شد رحال کرده، به بیت لحم آمدند (متی: ۲/۳)¹.

پس از آنکه یوسف به ولایت خود ناصره باز گشت در آنجا باز بشل و حرفه قدیم - نجاری - اشتغال ورزید (در انجیل آمده است که یوسف و طفل و مادر او بمصر مهاجرت کردند). شهر ناصره Nazareth وطن عیسی شمرده میشود و از اینجاست که او را عیسای ناصری خطاب میکنند و مذهب پیروان او را نصرانی و جمع آنرا «نصاری» گفته اند.

دوره شباب ظاهر آ عیسی تا سی سالگی ایام طفولیت و شباب خود را در ناصره گذرانیده است و چون از میان مردم کاسب کار و پیشه وران بوجود آمده بود، همواره با افراد همان طبقه زندگانی میکرد. از آغاز عمر روحی مذهبی و ایمانی داشته و بعقاید و مناسک دین هوسی پا بست بوده و همراه دیگر مردم منظمأ به کنیسه میرفته و تشریفات مذهبی را انجام میداده و نیز قطعاتی طولانی از صحف انبیا در حفظ داشته است. ولی از همان زمان پیوسته با تحقیقات کلامی و مباحث ظاهری و لفظی فرق فریسیان و کاتبان توریة مخالفت میکرد و با آنها مباحثات داشته است. اما در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی مینموده است (لوقا: ۲/۵۲). باین ترتیب عیسی روزگار شباب را بین مرکز شغل

تجاری خود و کنیسه گذرانیده است. منقول است که یوسف اولاد متعدد، چهار پسر و چند دختر، داشته است (متی: ۵۵/۱۳). از جزئیات زندگی او در دورهٔ شباب یعنی ازدوازده سالگی تا سنی اطلاع مبسوطی بدست نیست و معلوم نیست بر او چه میگذشته، همینقدر معلوم است که یوسف در آن مدت وفات یافته و عیسی مانند فرزند ارشد آن خاندان همچنان بکسب و کار خود ادامه میداده و آن خانواده را راه میبرده است.

درسی سالکی عیسی بدست یحیی پیغمبر تعمید یافت. این امر تأثیری بلیغ در نفس شریف او نمود و روح کشف و برکت نبوت در او ظاهر گردید، از آن پس دورهٔ سکون و آرامش او در ناصره با خرسید و راهی جدید در برابر نفس علوی وی گشوده گشت.

یحیی معمدان یحیی پیغمبر^۱ در آن ایام در سواحل رود اردن ظهور کرده بود و قوم یهود را وعظ میفرمود و بشارت بظهور «مسیح» میداد و میگفت: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی: ۳/۲)

وی روزگاری در بیابان شرقی اردن بخلوت و مراقبت مشغول بوده و چندی بر ریاضیات و عزلت گذرانیده بود تا آنکه عقیده و ایمانی راسخ در وی پدید گردید که زمان برای ظهور مسیح منتظر و آماده است و عنقریب آن پادشاه موعود آشکار گشته و روز داوری فرا خواهد رسید. چنانکه در فوق گفتیم این عقیدت در آن ایام در نزد قوم خاصه زهاد و مرتاضان یهود رواجی فراوان داشت. پس یحیی از بیابان به کنار رود آمد و بوعظ و تبلیغ قوم خود مشغول گشت و مردم از اطراف و اکناف فلسطین بنزد وی گرد آمده و او ایشانرا توبه میداد: بدین ترتیب که در رود اردن غسل «تعمید» میکردند، یعنی از گناهان خود شسته میشدند. از اینجاست که او را «معمدان» لقب داده اند، یعنی «غسل دهنده در آب». یحیی مردم را دستور و پند

۱- اشاره بمقام نبوت یحیی بن زکریا و تربیتی کد زکریا از هریم مادر عیسی میکرده در قرآن شریف آمده چنانکه میفرماید: یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبا (مریم: ۱۹ و ۱۴) نیز رجوع شود بسورة (الانبیا: ۸۹ و ۲۱) و (آل عمران: ۳۹)

میداد که زندگی را بعدالت و تقوی بسر آورند و میگفت: دست از جور و جفا و ناپاکی و پلیدی بردارید زیرا مسیح در شرف ظهور است. از اندرز و نصیحت این مرد آزاده بزرگوار انتی پاس سلطان جلیل مستثنی نماند، چون اعمال ناپسند او را بصراحت نکوهش میفرمود ازین سبب غضب او را برانگیخت و بقصد هلاک او برخاست و او را در زندان افکنده و سپس بقتل رسانید. او کشته شد ولی پیروان او از میان نرفته و بروزگار باقی ماندند.^۱

یکی از جمله کسانی که نزد یحیی آمده تعمیم یافت عیسی بود- جوانی از اهل ناصره، روح این جوان مبارک نفس راهمینه که از آب برآمد مکاشفه ای عجیب دست داد. بعقیده نصاری در حال آسمانرا شکافته دید و مشاهده نمود که مرغی عرشی مانند نور بروی نازل میشود و آوازی شنید که گفت: «تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم».^۲

بعثت عیسی
بعد از این مکاشفه عیسی راطاقت و شکیب نمانده رو بصحرا نهاد. چهل روز تمام در بیابان اردن به تنهایی و تجمرد میگذرانید و در کار خداوند و رابطه خود با خدا و آدمیان اندیشه و تفکر میفرمود. مسیحیان بر آنند که در آن مدت وی با وحوش بسر میرد و فرشتگان او را محافظت میکردند و چند بار در معرض تجربه و افتتان شیطان قرار گرفت. ولی استقامت ورزید. پس چون از حق بخلق باز آمد، راه و روشی نوین اختیار کرد که بامبادی و تعلیم فرق متکلمین یهود یعنی صدوقیان و فریسیان و غیره بکلی مباین بود. وی آنها را مخاطب داشته گفت: وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار که درب ملکوت آسمان را روی مردم می بندید، زیرا خود داخل آن نمی شوید، خانه های بیوه زنا را میبرید و از روی ریا نماز را دراز می کنید. (متی: ۲۳/۱۳)

عیسی از آن پس بار سنگین نبوت و هدایت خلق و تعلیم جهانیان را بردوش

۱- جماعت صابان در عصر حاضر هنوز در ساحل جنوبی رودهای کارون و دجله کمایش متفرق اند خود را «یحیائی» میگویند و سنت غسل در آب را هم چنان حفظ کرده اند و پیروانشان را «مغسله» هم گویند. (رجوع شود بگفتار نهم از همین مجلد)

۲- مرقس: ۱۲-۱۰

شریف خود گرفت و در میان مردم عام‌پا کدل و نیکو نهاد به نشر مواعظ خود پرداخت حتی باطبقات سافله مانند کناهکاران و باجگیران و مردم خطا پیشه بدنام نشست و برخاست می‌کرد و آنهارا پیوسته پند میداد. در آن عصر و زمان که نسوان در هیئت اجتماعیه شأن و مقامی نداشتند عیسی درباره آن‌ها عنایت خاص مبذول میداشت و باز آن کناهکار نشسته آنهارا نصیحت می‌فرمود، در نظر او زن و مرد یکسان بودند و آن‌ها را خواهر خود می‌شمرد (متی: ۵۰/۱۲)

این پیغمبر و معلم ربانی بمال و منال این جهانی اندک دلبستگی نداشت و خانه و جامه و اثاث خود را در **ناصره** رها کرد و با سرمایه تجرید و فقر زندگانی پربرکت خود را آغاز فرمود. در اطراف بلاد می‌گشت و هر جا میرفت وعظ می‌گفت. هر جا جاهلی را میدید تعلیم میداد. هر جا بیماری را می‌یافت شفای بخشید. مدت سه سال زندگانی مبارک خود را بدینگونه بسر آورد و قاعده دین خود را بر اساس «محبت» نهاد.

شرح جزئیات این قسمت از عمر آن مرد بزرگ و تفصیل مواعظ او و معجزات و دستگیری از درماندگان و شفای بیماران طولانی است. آنجمله را بعضی از شاگردان او در چهار انجیل رسمی که متبع مسیحیان است یعنی **متی** و **مرقس** و **لوقا** و **یوحنا** به تفصیل نگاشته‌اند.^۱

حوا ریون
در این سه سال خلایق از هر گوشه و کنار هزاران هزار از شهر و روستا بسوی او گرویدند. وی در آن میان دوازده تن را بشا کردی و هم‌نشینی خود برگزید که شبانه روز همواره با او بودند و سخنان

۱- ازین چهارتن نویسدگان انجیل اربعه: **متی** خود از جمله حوا ریون بوده که آن انجیل را برای یهودیان تحریر فرمود؛ **مرقس** مصاحب و همسفر **پولس** است و ظاهراً انجیل خود را از مسموعات خویش از **پطرس** که سر حوا ریون و اولین رسول است اخذ کرد؛ **لوقا** طبیبی یونانی است که انجیل خود را بعد از آندو برای مسیحیان روم و یونان نگاشته و او نیز از همسفران پولس است. این سه انجیل در حدود ۶۰-۷۰ م. برشته تحریر درآمده‌اند. اما **یوحنا** اونیزیکی از حوا ریون عیسی است که در شهر **افسی** (محل اصحاب کهف) میزیسته. کلمه انجیل مشتق از کلمه اوانجلیوم - Evangelium یونانی است یعنی «بشارت».

اورا شنیده کار و کردار اورا با چشم دیده و برای آن آماده شدند که تعالیم آن معلم بزرگ را پس از او در چهار گوشه جهان پراکنده سازند. این دوازده تن را «حواریون» لقب داده اند^۱ و مسیحیان آنان را «رسولان» گفته اند. کتاب اعمال رسولان داستان انتشار مسیحیت را بوسیله آنان ذکر میکند. این کتاب ظاهراً در اواخر قرن اول میلادی تحریر شده است. چهار تن از حواریون ماهیگیرانی بودند که بسخنان اودلبسته و دام و زورق رها کرده در پی او روان گشتند. عیسی نیز ایشانرا دوست خود خطاب فرمود.

در سال سوم، روزی عیسی بر خری سواره شده از جلیل به اورشلیم آمد و خلایق گرد او جمع شدند و انقلابی عظیم در آن شهر بوقوع پیوست و او بر کوهی برآمد و دستورهای عالی از مکارم اخلاق آراسته به امثال و حکم برای ایشان بیان میفرمود. فریسیان و احبار و زعماء یهود که در اطراف معبد مقام داشتند بیمناک شده و بعلت مال و منال فراوان که ایشانرا بود نمیخواستند باور کنند که او همان نبی موعود و مسیح منتظر است که انبیاء سلف ظهور اورا بقوم خود وعده فرموده بودند و اینک از طرف خداوند مبعوث شده است تا خلایق را بسوی فلاح و نجات هدایت فرماید.

چون عیسی بازبانی صریح و قلبی مطمئن و ضمیری روشن آنانرا مخاطب ساخته و قباحات اعمال ایشانرا در چشمشان میگفت، خشم و کینه ایشان افزونی میگرفت تا آنکه بقصد قتل او کمر بستند. پس عیسی از اورشلیم بیرون آمد، شبانه یهودای اسخریوطی را که یکی از آن دوازده تن حواری بود بر شوت بفریفتند و او خیانت کرده عیسی را در مأمن خود بایشان تسلیم کرد و آنان اورا بزنندگان افکندند. (متی: ۱۴/۲۶)

پس آنگاه رئیس کهنه نزد حاکم رومی پیلاطس نام، که در اورشلیم مقر

۱- درباره حواریون و مرتبت ایشان آیاتی در قرآن مجید آمده است از آن جمله: «فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله؟ قال الحواریون نحن انصار الله، آمنا بالله واشهد بانا مسلمون. آل عمران: ۴۶/۳»

داشت سعایت کرده و عیسی را متهم ساخت که دعوی سلطنت میکند، او نیز بقتل او رضایت داد و حکم کشتن او صادر گردید. پس در یکی از روزهای عید فصح او را با دوتن دزد جانی در پانزدهم ماه نisan یهودی در سالی که با احتمال قوی ۲۹ م. بود در بیرون اورشلیم بصلیب^۱ آویختند.

در قرآن مجید آمده است که عیسی را نکشتند و بصلابه نزدند بلکه در نظر ایشان چنین نموده شد و او بدرگاه خداوند متعال صعود کرد.^۲

مسیحیان بر آنند که در همان روز چندتن از شاگردان عیسی جسد وی را از صلیب فرود آورده و در قبری سنگی در آن نزدیکی مدفون ساختند، ولی در اولین روز یکشنبه بعد از قتل، آن حضرت دوباره زندگانی یافت و از قبر برخاست و خود را بمادر خود و جمعی از حواریون در اورشلیم ظاهر فرمود و از حیات خود ایشان را اطمینان بخشید. از آن بعد روز یکشنبه نزد مسیحیان یوم مقدس شمرده شد. گویند عیسی مدت چهل روز در این جهان زیست و غالباً با افراد و جماعات ظاهر شده بشارت ملکوت خدا و توبه و انابه را دستور میداد و حواریون و رسولان را برای نشر و تبلیغ دین خود مأمور فرمود. پس با آسمان صعود کرد و از دیدگان بنی آدم ناپدید ماند.

۱ - صلیب (جلیبا - Cross) نام داری است عمودی که بر فراز آن چوبی افقی نصب کنند. و این گونه دار از زمان فینیقیان و سپس رومیان برای بدترین و ننگین ترین طرز اعدام بکار میرفته و غالباً غلامان و اشخاص فرومایه را بصلابه می آویخته اند (متی؛ ۲۷/۳۸). بعد از عیسی مسیحیان شکل آفرما مانند رمز محبت و فداکاری و بالاخره بعلافت و نشاق ذبیح مسیح اختیار کردند.

۲ - این معنی در این آیه شریفه مذکور است: «وقولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه يقينا. بل رفعه الله اليه. ۴/۱۵۶» (النساء ۴/۱۵۶)

در بعضی از جزئیات زندگانی عیسی و مادرش مریم مقالات اناجیل اربعه باقرآن مجید اندک اختلافی دارد و بعضی مطالب مانند جنبانیدن مریم درخت نخل را و تکلم عیسی در کهواره بهنگام کودکی و خلقت جانوری از گل بهیشت مرغ که در قرآن آمده در آنها ذکر نشده است: رجوع شود به قرآن مجید: سوره آل عمران: ۳/۴۹-۴۷-۳۳، مریم: ۱۹/۳۷-۱۶، المائده

یوسیفوس Josephus (یوسف) مورخ اسرائیلی که کتاب تاریخ معروف خود را در سال ۷۰ م. بزبان یونانی نوشته است در فصل ۱۷/۳ اشاره بحادثه قتل عیسی کرده و چنین گوید :

« در آن زمان يك آدم حكیم عیسی نام (اگر مجاز باشد او را آدمی نامید زیرا كنده کارهای عجیب بوده است) پیدا شد و مربی آنگونه اشخاصی که حقیقت را بر غبت می پذیرند گردید ، او بسیاری از یهودیان و طوائف بیگانه «Gentiles» را بسوی خود جذب کرد، او مسیح بود و وقتی که پیلاطس بر حسب اصرار بزرگان ما او را محکوم بصلابه کرده بود آنانی که از اول او را دوست میداشتند او را ترك نمودند ، زیرا در روز سوم (بعد از مرگ) خود را بایشان زنده ظاهر کرد ، چنانکه انبیاء ربانی اینرا و هزاران چیزهای دیگر راجع باو پیشگوئی کرده بودند، و فرقه مسیحیان که از او این اسم را یافته اند تا امروز معدوم نشده اند».

(یوسیفوس، عتیقات یهود، باب ۳ فصل ۳)

بر حسب روایات اسلامی برای هر يك از انبیاء عظام لقبی وضع شده است مانند : آدم صلی الله و نوح نجی الله و

کلمه الهی

ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله ، اما عیسی را روح الله لقب داده اند . مسیحیان او را به «کلمه Logos» ملقب میدارند . و «کلمه» باصطلاح ایشان همان اقنوم دوم است از اقانیم ثلاثه که مظهر «ابن» باشد . چنانکه در انجیل آمده : «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال، او را دیدیم جلالی شایسته، پسریگانه پدر...» (یوحنا: ۱-۱۴/۱) در قرآن مجید نیز به «کلمه» و «روح» در شأن عیسی هر دو اشاره شده است، در این آیه: «... یا مریم ان الله یبشرك بكلمة منه اسمہ المسیح عیسی بن مریم وجیهاً فی الدنیا و الاخرة و من المقربین» (آل عمران: ۴۵/۳) و نیز در این آیه «... انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته ألقیها الی مریم و روح منه...» (النساء: ۱۷۱/۴)

اعتقادات مسیحیان کتاب دینی نصاری موسوم است به: «کتاب المقدس» - Bible و آن مرکب از دو جزو است: - قسمت اول، بنام «عهد عتیق Old Testament»، متضمن توریة و صحف انبیاء، این قسمت مورد قبول یهود نیز هست. قسمت دوم، بنام «عهد جدید New Testament» که مشتمل است بر چهار انجیل «Gospels»^۱ و کتاب اعمال رسولان و بیست و سه رساله و صحیفه که بقلم رسولان مسیحی در صدر اول نگاشته شده است. اصول دین و اعتقادات ایمانی نصاری در سه نوشته تاریخی که آنها را «اعتقاد نامه Creed»، میگویند ذکر شده است از اینقرار:

۱- اعتقادنامه رسولان Apostles که قدیمترین مبدأ دینی مسیحیان را متضمن است و مشتمل بر اصل تعمیدی کلیسای روم در سراسر عالم مسیحی میباشد، و نصاری عبارت آنرا هر صبح و شام تکرار میکنند.

۲- اعتقاد نامه نیکیه که متن آن در شورای اساقفه در زمان امپراطور کنستانتین (۳۲۵ م.) در شهر نیکیا Nicaea (در آسیای صغیر، ارنیق کنونی) تحریر شده است و مسیحیان آنرا در موقع انعقاد عشاء ربانی تلاوت مینمایند.

۳- اعتقاد نامه اتانازیوس Athanasius منسوب به سنت اتانازیوس و مشتمل بر مبدأ ثلاث مقدس (اب و ابن و روح القدس). آنرا در اسکندریه در قرن ششم میلادی نگاشته اند و مسیحیان در اعیاد مقدسه آنرا قرائت میکنند. این سه اعتقادنامه در نزد همه فرق مسیحی مانند «کلمه شهادت» نزد اسلامیان معمول و معتبر است.

افتراق کلیسای نصاری از قرن چهارم میلادی ببعد دین مسیح به فرق و احزاب گوناگون تقسیم شد و در هر زمان و مکان کلیسا صورت خاصی بخود گرفت بطوریکه در وقت حاضر يك کلیسای جامع که مقبول کل

۱- «گاسپل Gospel» بزبان انگلیسی قدیم بمعنی «بشارت و خبر خوش» است مانند کلمه اوانجلیوس به یونانی.

مسیحیان جهان باشد وجود ندارد.

کلیسا تلفظ سریانی از يك لغت یونانی «اِکلیسیا Ekklesia بمعنی «منتخب» میباشد. در اصطلاح بمعنای «هیئت جامعه مسیحیان» است که دارای عقیده ایمانی و اصول دینی واحد باشند. همچنین بمعنای محل مخصوص عبادت است که مؤمنین مسیحی به نیت پرستش خداوند در آنجا گرد آیند. بزرگترین کلیساهای عالم مسیحیت **کلیسای کاتولیک روم** است که گویند اساس آنرا **پطرس** - اولین رسول عیسی - در آن شهر تأسیس فرمود. بعد از آن کلیساهای دیگر در جهان بوجود آمدند که بعضی در اصول دین با کلیسای کاتولیک روم اختلاف دارند و مشهورترین آنها عبارت اند از: کلیسای **انگلیکان Anglican**، کلیسای **پرسبیترینی ترین Presbyterian** (۱)، کلیسای **بپتیست ها Baptists** (تعمید یون)، کلیسای **لوتران ها Lutherans**، پیروان **لوتر آلمانی** (۲)، کلیسای **متدیست ها Methodists** (۳)، کلیسای **کالواینیست ها Calvinists** (۴)، کلیسای **زهاد Quakers** یا **انجمن دوستان** (۵)، کلیسای **قبطی** (مشمول بر جامعه مسیحیان قبط و ارامنه و حبشی ها) و کلیسای **شرقی یونانی Eastern Orthodox** و غیره و غیره.

چگونگی انشقاقی که در دین نصاری راه یافته و باینهمه کلیساهای گوناگون انقسام پذیرفته داستانی دراز دارد که در کتب تواریخ جهان بتفصیل ثبت شده و هر يك علل و اسباب سیاسی و اجتماعی یا تباین اصولی کلامی (تئولوژیک) مشروحی داشته، ولی مجموع این کلیساهای پراکنده و گوناگون همه در تحت سه جامعه مهم و اساسی درمی آیند. هر فرد مسیحی که مؤمن و وابسته به هر کلیسا باشد بالاخره

۱ - منسوب به «پرسبی تر» مانند «اسقف» لقب پیشوای دینی مسیحیان در قرن اول بوده است.

۲ - **مارتین لوتر** اولین مصلح مذهبی پرستان در آلمان (۱۵۴۶-۱۶۴۸ م).

۳ - **متدیست ها** پیروان تعالیم **جان ویسلی** انگلیسی در قرن هیجدهم میلادی.

۴ - **کلونیزم** منسوب است به **ژان کلون** مصلح مذهبی پرستان در فرانسه (۱۵۶۴-۱۶۵۹ م).

۵ - کلیسای **زهاد** از زاهدان انگلیسی در اواسط قرن ۱۷ ظهور رسید و مؤسس آن جرج فاکس میباشد. (۱۶۵۲ م).

در عدد یکی از آن اقسام ثلاثه قرار دارد و آنها عبارت اند از:

۱- کلیسای کاتولیک روم، Roman Catholic

۲- کلیسای شرقی ارتودکس، Greek

۳- کلیسای پروتستان Protestant که بعد از عصر اصلاح مذهبی در قرن پانزدهم از زیر بار اطاعت کلیسای روم خارج شدند و با آنان اعتراض «پروتست» کردند. ازینرو آنها را بطور عموم «پروتستان» نام میدهند.

اختلاف ما بین این جوامع و کلیساهای در اصول و فروع و رسوم و مناسک و آداب بقدری است که بقول یکی از دانشمندان: «ناظر بیطرف در گمان میافتد که آیا آنها تابع دین اصلی واحدی هستند یا آنکه ادیان مختلف گوناگون دارند، بعضی از ایشان در اعلا درجه توحید و بعضی دیگر نزدیک بمبادی شرک اند ولی بالاخره همه آنها در ظل کلمه «عیسی مسیح» جای دارند.»

ثالوث متکلمین نصاری و روحانیون کلیسا بالخاصه علماء کاتولیک
اقدس بر آنند که مسیحی مؤمن که در عمر خود جویای راه نجات و طالب طریق رستگاری است باید نه تنها به عیسی مسیح ایمان بیاورد، بلکه باید به سه اقنوم معتقد شود^۱ که آنرا - **ثالوث Trinity** - گویند. یعنی اقرار کند به الوهیت پدر (رب اعلی) والوهیت پسر (عیسی بن مریم) والوهیت روح القدس عیسی که در این ثالوث اقنوم دوم^۲ است همان ذات الهی میباشد که از ازل در پیکر بشریت ظاهر شده و در رحم مریم عذرا جسمیت یافته است^۳ و گویند که این واقعه بزرگترین

۱- در میان فرق پرستان گروهی یافت میشوند که مانند موحدین عقیده به ثالوث ندارند و آنها را «واحدیون» Unitarians گویند و دیگر مسیحیان آنها را کافر میدانند. این فرقه در این اواخر بصورت متشکل در کشور لهستان بطور رسیدند. ولی ابتدای عقیده ایشان در هنگام جنبش اصلاح مذهبی «رفورماسیون» در قرن شانزدهم در اروپای غربی بظهور رسید.

۲- اقنوم- این کلمه سریانی و بمعنی «شخص» یا «اصل»، جمع آن اقانیم است.

۳- دیانت اسلام که مذهب توحید محض است با عقیده ثالوث نصاری هم از ابتدا قویاً مخالف بوده و آنرا نوعی از شرک دانسته، در قرآن مجید آمده است: «قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ... قاتلهم الله انى یؤفکون» التوبه ۳۰/۹

و نیز در این آیه شریفه: «یا اهل الکتاب لا تغفلوا فی دینکم ... ولا تقولوا ثلاثة انتهوا خیر الکم. انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد ...» النسا : ۱۷۱/۴

و نادرترین امری است که در تاریخ بشر روی داده . همچنین بر آنند که ده روز بعد از صعود عیسی اقنوم سوم ، یعنی روح القدس ، بر حواریون نازل شد و شاهد وجود ابدی عیسی در عالم گردید و آن صوت الهی است که در کلیسای مسیحیان بجمع ایشان تکلم میکند و هر جا دو تن مسیحی دعا کنند روح القدس سوم ایشان است . علاوه بر اعتقاد به ثالث ، پدران کلیسای کاتولیک روم و کلیسای شرقی یونان نیز ایمان به خود کلیسارا جزو اصول دین می شمارند ولی پروتستانها با ایشان هم عقیده در این مسئله نمیباشند .

مقدسات در فروغ دین ، نصاری بر آنند که هر فرد مؤمن باید بعلامت **خمس یا سبعه** ایمان قلبی و عقیده روحانی پنج امر ظاهری مشهود را نیز مقدس شمارد . کلیسای کاتولیک عدد آن مقدسات را هفت می شمارد و آنها را «امور مقدسه» Sacraments گویند و عبارتند از :

۱- تعمید «Baptism» که عیسی خود آنرا دستور فرموده (متی: ۱۹/۲۸).

۲- تأیید میثاق «Confirmation» که هر فرد مسیحی میثاق دینی خود را همه روزه تکرار میکند .

۳- عشاء ربانی (شکستن نان و آشامیدن شراب) «Eucharist» نزد عیسویان از همه اعمال مسیحی مقدس ترین شمرده میشود ، چونکه عیسی خود در شب آخر زندگانی صوری خویش در اورشلیم آنرا باتفاق حواریون بعمل آورد (لوقا: ۱۹/۲۲)

۴- اعتراف بگناهان و کسب مغفرت انفرادی «Penance» . ولی این عمل نزد کلیسای پروتستان معمول نیست .

۵- سازمان روحانی کلیسا ، «Holy Order» از مقام پاپ اعظم^۱ و

۱- پاپ اعظم ، Pope ، مشتق از کلمه لاتینی «پاپا» Papas یعنی «پدر» لقب رئیس مطلق کلیسای کاتولیک روم است . عناوین رسمی این شخص عبارتست از: «اسقف شهر روم» ، «نایب عیسی مسیح» ، «جانشین قدیس پطرس حواری» ، «ریاست متعالیه کلیسای عام جهان» و «سلطان دولت شهر واتیکان» که در يك ناحیه از شهر روم واقع است . در وقت حاضر جان بیست و سوم بقیه ذیل صفحه بعد

کاردینالهای او گرفته تا ادنی مرتبه پیشوایان مذهبی و کشیشهای ساده کلمتاً سه درجه دارند: شماس، کشیش واسقف. هر عیسوی باید باین سلسله مراتب مقدسه اعتقاد داشته باشد.

۶- ازدواج «Matrimony» که مراسم آن باید بترتیب مخصوص در کلیسا و در حضور کشیش انجام گیرد.

۷- مسح محتضر «Extreme Unction» که این عمل نیز فقط نزد کاتولیکها معمول است و عبارت از آن است که شخص مشرف بموت را باروغن زیتون مقدس تدهین میکنند واسقف بر او دعائی مخصوص میخواند.

در هر يك از کلیساهای نصاری يك سلسله مبادی علمی کلامی **علم لاهوت** موجود است که آنرا علم لاهوت یا تئولوژی «Theology» گویند. هر کدام برای خود شروع و تفاسیر و تحقیقات خاص کلامی دارند که در بسیاری از جزئیات و فروع بایکدیگر مختلف ولی در کلیات غالباً اشتراك دارند. در عصر حاضر که علوم جدیده طبیعی خاصه علم انسانشناسی (انترپولوژی) و تاریخ جدید و باستانشناسی (ارکئولوژی) تقدم و انتشار محسوسی حاصل کرده، مبادی ساده متکلمین قرون سالفه متزلزل شده و متجددین اهل کلیسا برای حل مسائل کلامی مانند بعضی از علماء مسلمین به تعبیرات و تأویلات جدید متشبث میشوند

بقیه از صفحه قبل

John XXIII پاپ اعظم زمان ماست (متولد ۱۸۸۱ م.) که در سال ۱۹۵۸ باین مقام ارجمند انتخاب گردید.

بر حسب روایات مسیحی اولین پاپ **پطرس حواری** است که جانشین عیسی گردید و از ۴۱ م. تا ۶۵ م. در شهر روم بر جامعه عیسویان ریاست داشت، از زمان از تاکنون ۲۶۳ نفر پیایی در شهر روم بر مسند پاپی نشسته اند. از ۱۳۷۸ م. تاکنون سنت برای جاری شده که پاپ از میان **کاردینالها** انتخاب شود. از ۱۵۲۳ م. تاکنون همیشه یک نفر از اهالی ایتالیا بمقام پاپی برگزیده میشود. ۱۵ روز بعد از فوت پاپ اعظم هیأت کاردینالهای مقیم روم مجمعی که باصطلاح ایشان **کان کلاو** «Conclave» موسوم است، تشکیل داده و یکی را از میان خود بجای او بعنوان **پاپ اعظم** انتخاب میکنند و او در حال نام و لقب جدیدی اختیار مینماید و برای شهر روم و تمام جهان دعائی بزبان لاتین تلاوت نموده از درگاه الهی طلب فیض و برکت مینماید. منصب پاپی تشریفات و وظایف مفصل دارد.

و بیشتر تکیه کلام و دعوت مذهب خود را بر پایه مبادی اخلاقی دین مسیح قرار داده اند و کتاب المقدس «Bible» مانند دیگر کتب آسمانی و اسفار دینی بالسنه مختلف ترجمه شده و بسبب علمی انتقادی جدید مورد مطالعه محققان دانشمند واقع گشته است .

عیسویت دین عیسی از اواسط قرن اول میلادی شروع به نشر و انبساط
در نمود و در ممالك قلمرو رومیان نشر و نفوذ حاصل کرد و
روم سربازان و سپاهیان رومی در هر کجا که ساخلو بودند، پس از
آنکه باین آئین جدید متدین میگشتند ، خود عامل سرایت آن به کشورهای
دیگر میشدند ، در ابتدا کلیسای مسیح محصور در جامعه یهودی در ناحیه فلسطین بود
و بعضی یهودیان در عین آنکه مقید به رسوم و آداب اجدادی خود بودند تعالیم
مسیح را نیز قبول کردند . تا آنکه پولس رسول The Apostle و St. Paul در
قرن اول ظهور فرمود ، دامنه دعوت را از محیط یهود بخارج برد و آنرا برای
سراسر اجتماع بشری از هر قوم و نژاد تعمیم داد . در نتیجه در قرن دوم مرکزیت
انجیلی از اورشلیم بشهر روم تختگاه امپراطوری ، منتقل گردید و دعاء مسیحی
نسخ اناجیل اربعه را که بزبانهای یونانی و سریانی و لاتینی تحریر و ترجمه شده بود
از آن شهر بزرگ باطراف ممالك محروسه روم بردند . واقعه قتل عام یهود و انهدام
اورشلیم و ویرانی بیت المقدس در ۷۰ م . بکلی بمرکزیت کلیسای آن شهر خاتمه
داد و جامعه عیسویان کاتولیک بر آن رفتند که قدیس پطرس St. Peter جانشین
مسیح و نخستین اسقف رومیه الکبری و نخستین پاپ (پدر) عالم مسیحیت میباشد .
مدت سه قرن بدین منوال سپری شد و پیروان عیسی با سری پر از شور و ایمان
ودلی پر از علاقه و شوق به نشر دین خود در بسیط زمین مجاهده میکردند و انواع
شدائد و عقوبات هولناک که از طرف امپراطوران روم برای قلع و قمع آنان بعمل
میا آمد البته بی حاصل بود، بلکه بر شدت انتشار آن میفزود. در آخر قرن سوم آن دین
مبین عالم گیر شد و کلیسا در تمام اطراف ممالك متمدنه آن زمان توسعه و تأسیس یافت.
علاوه بر علل و اسبابی که در مقدمه این مقال در ضمن شرح عصر ظهور مسیح

ذکر کردیم چند موجب و علت دیگر نیز برای انتشار سریع عیسویت در قرون بعد موجود بود که ذکر آن ضرورت دارد.

از جمله: عامل درجه اول شورایمان و نشاط دینی عیسویان آن عصر است که از هیچ مانع و حائلی باك نداشته و انجیل را در بین تمام اقوام مشرك^۱ «پاگان»^۲ Pagens تبلیغ میکردند و انواع مخاطرات را استقبال مینمودند.

دیگر اینکه: مسئله «ایمان به عقبی» و عقیده به «بعث بعد از موت» عامل و موجب تشویق مردم به اتخاذ و قبول آن دین میگردد. زیرا قلوب را امیدوار میساخت و روح اطمینان در دل ایشان میدمید و بر غبت دین عیسی را قبول میکردند. شایعه معجزات و کرامات قدیسین و روحانیون نیز در هر جا که کلیسا دائر میشد عوام را جلب میکرد و برای شفای امراض و علاج آلام و تسکین مصائب خود بآن متوسل میشدند.

علت دیگر سازمان منظم دستگاه کلیساها بود: که بصورت يك جمهوری متشکل در آمده و سلسله مراتب روحانیون و کشیشها برای اشاعه افکار آنان عاملی قوی بود.

باری این علل و اسباب عمومی با انضمام عوامل و موجبات اختصاصی در هر کشور باعث شد که هنوز قرن سوم میلادی بیایان نرسیده بود که دین عیسی در سراسر عالم متمدن پهن گشت.

در آخر آن قرن، زمانی که یکی از سرداران روم موسوم به کنستانتین ملقب به «کبیر، بر رقباء خود فائق آمده و بر سریر امپراطوری روم نشست به آزار و ایداء مسیحیان خاتمه داد. در سال ۳۱۳ م. در شهر میلان فرمانی صادر فرمود که بر طبق آن به هر فرد رومی آزادی دین و عبادت عطا کرد.

وقتی که این اولین امپراطور مسیحی روم، در سال ۳۳۷ در ییزانطیه (قسطنطنیه) از جهان رفت کلیسای مسیح در سراسر دولت روم بر سمیت و برتری شناخته شده بود. ازینرواند کی بر نیامد که پاگانیزم خرافی رومیان^۱ و مبادی بی پایه و مایه آنان

که بر روی عبادت اصنام و اوئان و پرستش شخص امپراطور و بر خلاف مبادی شریفه اخلاق انسانی نهاده شده بود در برابر تعالیم عالیه و مواظظ لطیفه عیسی تاب مقاومت نیاورده بکلی از جهان برافتاد .

همینکه کلیسا استقلال یافت و پیشوایان نصاری آزادی عمل حاصل کردند ، مبادی کلامی و تعالیم لاهوتی بین ایشان ایجاد اختلافات و مشاجرات بسیار نمود ، بطوریکه از قرن چهارم ببعد تاریخ عالم مسیحیت سراسر عبارتست از ذکر یک سلسله مشاجرات و ایجاد انشعاب بفرق و احزاب که هر یک بادیگری در مبادی کلامی معارضه داشتند :

مهمترین آنها عبارتند از فرق ذیل که از قرن چهارم ببعد بظهور رسیده اند:

آریان ها (۱) آپولی نارین ها (۲) نستوری ها (۳) مونوفیزیت ها (۴) منونولیت ها (۵) ایکونو کلاستها (۶)

در آرمیان بشرحی که قبلاً ذکر شد بزرگترین شکاف که در کلیسا بظهور

(۱) آریان ها ، پیروان Arius اهل اسکندریه اولین فرقه مبتدع که منکر ازلت مسیح شده و معتقد شدند که مسیح بشر مقدسی است و پسر خوانده خداست .

(۲) آپولی نارین ها ، پیرو اسقفی بنام Apollinarius که معتقدند بشریت عیسی ظاهری و غیر حقیقی بوده است .

(۳) نستوری ها ، پیروان اسقف قسطنطنیه بنام Nestorius (۴۲۸ تا ۴۳۱ م.) وی از کلیسا محکوم ببطلان عقیده و اخراج شد و در تبعید وفات یافت . بر حسب نظریه او جنبه بشریت با جنبه الوهیت مسیح کاملاً جدا و متمایز و برای او دو شخصیت قائل شده است . پیروان او در ایران و آسیای مرکزی بسیار بوده و هنوز نیز هستند . مرکز ایشان اخیراً در آذربایجان غربی بود .

(۴) مونوفیزیت ها یعقوبی ها Jacobites ، پیروان یعقوب اسقف اورفا ، برای عیسی فقط یک جنبه الوهیت قائل شده و میگفتند جنبه بشریت او در جنبه الوهیتش محو و زائل شده است . کلیساهای سوریه (سریانی) ارمنی ، قبطی ، حبشی و نیز هندوستان قدیم تابع این فرقه هستند .

(۵) مونولیت ها Monothelites ، فرقه ای بودند که عیسی را دارای دو جنبه ولی یک اراده میدانستند در قرن هفتم میلادی .

(۶) ایکونو کلاست ها Iconoclastes ، فرقه ای مسیحی بودند در قرن هفتم و هشتم که مخالف نصب تصاویر و مجسمه های دینی در کلیسا بودند و با این رسم که از آداب کلیسای غربی (روم) بود مخالفت داشتند . بعضی از امپراطورهای مسیحی کلیسای شرقی در این عقیده با آنها همراه بودند .

رسید همانا تشکیل کلیسای شرقی ارتودکس (یونانی) بود. ولی با همه این انشعابات و انشقاقات، همچنان در مغرب، کلیسای روم روافزون بر قوت و ثروت خود می افزود نه تنها در تحت نفوذ و قدرت امپراطوران ژرمنی در نیامد بلکه پاپ‌ها اقوام و بلاد نیم متمدن اروپا را یکی بعد از دیگری بتابعیت خود در آورده بتدریج اقوام سال Gaule در فرانسه، ژرمن Germans در آلمان، تئوتونها Teutones در اسکاندیناوی و انگلوساکسها Anglosaxons در جزایر بریطانیا ربه کلیسای روم بگردن نهاده و بنوبت جزو قلمرو پاپ اعظم قرار گرفتند.

هنگامی که شارلمانی در ۸۰۰ میلادی در مغرب اروپا بر
 شارلمانی
 سریر امپراطوری نشست، سلطنت خود را امپراطوری مقدس
 امپراطوری مقدس
 Holy Empire اعلام کرد. از آنروز دولت و کلیسا در رتق و فتق امور اجتماعی و مدنی و سیاسی متفقاً اقدام می نمودند و اسلوبی در سلطنت بظهور رسید که تا اواخر قرن وسطی همچنان برقرار و معمول بود. تاریخ کشورهای اروپا با تاریخ سلسله پاپهای رومیه اکبری بهم آمیخته است. تا آنکه در ۱۵۰۲ م. کلیسای شرقی (یونان) بطور رسمی و قطعی از آن جدا شد و در کلیسای مستقل در جهان بطور رسید. بعد از آن در قرن شانزدهم و هفدهم کلیسای مصلحین پروتستان پیکر امپراطوری مقدس را بکلی بکلیساهای گوناگون تجزیه نمود.

رهبانیت
 رهبانیت یا زندگانی انقطاع از دنیا و انزوای در دیرها برای
 Monasticism راهبان و راهبات در غالب ادیان مخصوصاً در دیانات شرقی
 نزد هندوان و بودائیان از دیر باز وجود داشته است. قاعده و عمل رهبانیت در دیانات

(۱) دیانت اسلام هم از آغاز، عمل رهبانیت را ممنوع فرموده و حدیثی از محمد (ص) منقول است که فرمود: «لارهبانیه فی الاسلام». در قرآن مجید نیز ترک و انقطاع کلی از دنیا ناپسند شمرده شده چنانکه در این آیه: «ولانفس نصیبک من الدنیا» القصص: ۲۸/۷۷. در آیه دیگر ظاهراً رهبانیت نصاری را بدعت شمرده است و میفرماید: «وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافقه و رحمة و رهبانیه ابتدعوها... و کثیر منهم فاسقون» الحديد ۵۷/۲۸. ولی با اینهمه در بلاد اسلام نیز هم از قرن اول و دوم هجری جنبشی برای تشکیل سازمانهای زهد و ترک دنیا و تفکر و مراقبه بظهور رسید که در آغاز بنام زها دوبعد صوفیه صدر اول شروع شده و تا این زمان بصورت فرق فقرا و دراویش درآمده است.

نصاری هم از قرن چهارم میلادی بظهور رسیده و تا عصر حاضر همچنان برقرار و سازمانها و تشکیلات گوناگون پیدا کرده است.

نخستین کسی که این سبک و روش را در حیات دینی نصاری ابداع کرد قدیسی از پیروان کلیسای شرقی بود موسوم به بازیل St. Basil. وی در قلمرو امپراطوری روم شرقی تشکیلات دیرها بوجود آورد و این امر رواج و انتشاری بسیار یافت.

بعد از او یکی دیگر از قدیسان موسوم به سنت بند یکت St. Benedict در قرن ششم در غرب پیشوا و بانی این طریقه شد و سازمانی ایجاد کرد و از آن تاریخ تا کنون همواره راهبان و راهبات بنام برادران و خواهران مسیحی بصورت سازمانهای گوناگون بوجود آمده اند. این جماعت عامل انتشار علم و ادب علی العموم و حفظ و بسط فرهنگ و ثقافت مسیحی علی الخصوص بوده و هزاران نسخه خطی از کتابهای نفیس نادر الوجود که اینک زیب کتابخانههای جهان است همه را با صبر و حوصله بسیار همین راهبان در کنج دیرها بقلم خود کتابت کرده و بیادگار گذاشته اند.

این گروه تارکان دنیا که آنها را «هرمیت Hermits» نیز گویند در بیابانها و کوهها، در صوامع و کنائس خود، بخلوت و تنهایی و تجرد بسر برده و بمراقبت و تفکر و تعلم و ریاضت و زهد عمر را بسر آورده اند. در سراسر قرون وسطی تشکیلات آنها بسیار رواج داشت. هم از زمان سنت بند یکت ببعد رسم آن بر آن شد که کمر بند خاصی (زنار) دارای سه گره بر میان ببندند، این سه گره رمزی از سه صفت اصلی ایمان است که بر التزام آن متعهد میشوند:

۱- فقر ۲- عفت ۳- اطاعت.

در قرن دهم میلادی تشکیلات دیور راهبان رو به انحطاط و فساد نهاد و معنویت اصلی خود را فاقد گردید، ولی در قرن دوازدهم و سیزدهم، در اوان جنگهای صلیبی، فرق نماك جدیدی، مخصوصاً راهبان لشکری بوجود آمد که یکی از آنجمله فرقه سواران جنگجو Knights Templars (سال ۱۱۱۹ م.) در آن محاربات نقش عمده ای داشتند.

در قرن سیزدهم سه فرقه و گروه کدایان جدید تشکیل گردید که عبارت

بودند از: **فرانسیسگان** ها (۱۲۰۵ م. **دمی نیکن** ها (۱۲۱۵ م.) و **کاملیت** ها (۱۲۱۰ م.) این برادران و خواهران فقیر باطراف کشور های جهان مسافرت کرده و مبادی دین مسیح را در میان ملل بیگانه تبلیغ می نمودند. در اروپا دیرها مجدداً قوت و ثروت بسیار حاصل کرد. از آن بیعد در قرون متوالیه همچنان اینگونه مجامع رهبانی بصور و انواع واسامی گوناگون بظهور رسید که کار آنها این بود که در اطراف عالم گردیده غافلان را متنبه و جاهلان را دانا سازند. از میان این فرق آنکه از همه مهمتر گردید و از حیث عدت و عدت بردیگران تفوق حاصل نمود انجمن **یسوعی** ها **Jesuits** بود که در ۱۵۴۰ تأسیس شد و مورد حمایت پاپ ها قرار گرفت و در طول ادوار بعد دیرهای مهم و باثروت بوجود آورد.

انقلاب کبیر فرانسه لطمه شدیدی به تشکیلات راهبان وارد آورد، درهای بسیاری از دیرها بسته شد، در قرن نوزدهم در **اسپانیا** و **پرتغال** و بعد از آن در **آلمان** و **ایتالیا** نیز از سازمانهای راهبان جلوگیری بعمل آمد. ولی در اوایل قرن بیستم باز همان سازمانها بصورت های جدید در اروپا تجدید حیات کرده اند.

چنانکه گفتیم، در قرن سیزدهم کلیسای **کاتولیک روم** در **عصر اصلاح مذهبی** **Reformation** منتهای قدرت دنیوی و در کمال عزت و ثروت بود. لیکن از قرن چهاردهم آثار انحطاط و تباهی در آن نمودار گشت و اقتدار **پاپها** اندک اندک رو بضعف نهاد و فرق مختلف در عالم نصرانیت ظهور نمودند که کلیسا آنها را تکفیر و مهدور الدم دانست از آن جمله اند **کاتارها** **Cathars** و **البیژنها** **Albigenses**^۱ که بیشتر آنها دستخوش عقاب و عذاب محکمه **انگیزاسیون** (تفتیش عقاید) شده به فجیع ترین صورتی نابود شدند، وقتی که عصر **رنسانس** آغاز شد و مطالعه و تحقیق در آثار **کلاسیک** یونان و روم معمول گردید، انجیل ها و کتب مقدسه را بلغات و السنه متداوله اروپا ترجمه کردند. مصادف همان زمان فن طباعت

۱- **کاتارها و آل بیژنها**، نام دو فرقه مسیحی است که در قرون وسطی در بالکان بظهور رسیده تا غرب اروپا انتشار یافتند و دارای عقاید و مبادی مختلف بودند و با کلیسای روم مخالفت شدید می ورزیده و مبادی **مانویه** ایران در آنها نفوذ زیادی داشته است.

(چاپ) نیز اختراع شده و ترجمه‌های کتب مقدسه در دسترس خاص و عام قرار گرفت و چشم و گوش خلایق باز شد. ازینرو در اوایل مائه شانزدهم زمزمهٔ اعتراض بر- عملیات دستگاه روحانی کلیسای روم از هر طرف بلند شد و اصلاح دینی که از آن به **درفور ماسیون Reformation** تعبیر میکنند آغاز گردید. از آن زمان بنیان کلیسای کاتولیک که تنها مسلط بر اروپای غربی بود در هم شکافت. تزلزلی عظیم در افکار و عقاید مردم اروپا روی داد که از نیمه دوم قرن شانزدهم و طول قرن هفدهم کلیساهای چند بنام **پروتستان**، از آن جدا شده و بسبب و سلیقه خود خدا و عیسی را راپرستش کردند و بایپروان پاپ بمجادله و کشمکش پرداختند. چندانکه در آخر آن قرن اروپا بکلی بدو کلیسای **کاتولیک** و **پروتستان** منقسم گردیده بود.

اکثریت نفوس مردم ممالک شمالی مانند آلمان و هولاند و وانگلستان و بلاد اسکاندیناوی و دانمارک و قسمتی از سوئیس از کلیسای روم جدا شدند و کلیسای **پروتستان** باندک اختلافی در آن کشورها رسمیت یافت.

با وجود این، کلیسای روم در ممالک دیگر همچنان باقیمانده و سازمانهای ژوئیت (یسوعی) برای ادامه اقتدار آن به تبلیغات مشغول بودند. در عین حال در ممالک نوبنیاد امریکای لاتین و همچنین در مشرق اقصی و جنوب آسیا پیروان جدیدی بدست آوردند.

در قرن نوزدهم انجمن‌های دعاة **پروتستان** نیز در اطراف جهان شروع به نشر دعوت کرده و مرسلین و مبلغین باطراف بلاد عالم خاصه ممالک آسیا، از جمله ایران اعزام داشتند.

روی هم رفته در عصر استعمار که نژاد سفید اروپائی بر دیگر نژادها در اقالیم عالم غلبه یافت و اراضی وسیعه در اکناف جهان استملاک کرد. هر قومی که به کلیسای خاصی منتسب بود دین اختصاصی خود را همراه عمال و مهاجرین به مستملکات خود میبرد. ازین سبب کلیسای **پروتستان** در امریکای شمالی و کانادا و استرالیا و نیوزیلاند و افریقای جنوبی و شبه قاره هندوستان و اندونزی رونق و قدرت بسیار حاصل کرد. از طرف دیگر در افریقا و آسیای جنوبی و امریکای لاتین که در استملاک فرانسه

واسپانیا و پرتقال و بلژیک و غیره در آسمد کلیسای کاتولیک رواج یافت. در بسیاری ممالک مانند چین و خاور دور و خاور میانه و جزائر اقیانوسیه هر دو کلیسا متساویاً بسط و انتشار یافتند. بالاخره هر دو گروه کتاب المقدس را بالسنه ملل عالم ترجمه کرده در جهان بحد و فور منتشر نمودند.

در این زمان که بیش از نیمی از قرن بیستم میلادی گذشته است، عدد مسیحیان در جهان از شماره ایشان در تمام ازمنه سالفه بیشتر است. چندانکه در مدت دوهزار سال که از زمان ظهور عیسی میگذرد هیچوقت شماره نصاری عالم بتعداد ایشان در زمان حاضر نرسیده بوده است. از احصائیه و آمار تقریبی که از پیروان مسیح در روی زمین جمع آوری شده، چنین استخراج میشود که اگر کل نصاری جهان را ۸۲۰ میلیون حساب کنیم: ۴۵۰ میلیون تابع کلیسای کاتولیک، و ۲۲۰ میلیون پیروان کلیسا های مختلف پروتستان، و ۱۵۰ میلیون تابع کلیسای شرقی ارتودکس میباشند.

دین مسیح
در عصر حاضر

یکی از مشخصات اوضاع سیاسی در ممالک جهان امروزه، مسئله «تفکیک و انفصال دولت از کلیسا» است که از ظواهر مدنی تمام کشورهای دمکراتیک در این قرن می باشد. همه ملل بعد از انقلابات عدیده که در دو قرن اخیر واقع شد، اینک در قوانین اساسی خود دست کلیساها را از حل و عقد امور سیاسی و حکومتی کوتاه کرده اند و جز دولت و اتیان که یکی از محلات شهر روم و محل و مقر پاپ اعظم است در هیچ جای عالم دولتی بر پایه مداخلات روحانیون در کار کشور وجود ندارد.

در این عصر هر چند اختلاف اصولی و تباین تئولوژیک بین کلیساها همچنان باقی است ولی در نتیجه انتشار علم و دانش از یکطرف و توسعه عقاید بی دینی و لامذهبی از طرف دیگر، مخصوصاً از آنوقت که مبادی مارکسیزم و فلسفه دیالکتیک و عقاید مادیون و طبیعیون در جهان توسعه یافت، در میان مسیحیان مؤمن جهان جنبش جدیدی بظهور رسیده که همه را بوحده و اتحاد مایل و راغب ساخته است و سعی میکنند که خداپرستان را در برابر منکرین ذات الوهیت در یک صف گرد آورند.

ازینرو در سال ۱۹۴۸ در شهر آمستردام يك كنفرانس بنام «شورای جهانی بین‌المللی کلیساهای» (The World Council of Churches) تشکیل گردید و ۱۴۰۰ نماینده از تمام مجامع روحانی عیسوی در آن شرکت کردند. خلاصه، برای ایجاد وحدت دینی و یگانگی مذهبی هنوز زمان آستن است تا مگر در آینده چه حوادث و وقایعی در این باب روی نماید.



سر آغاز و زمان شروع تأسیس کلیسای مسیح در ایران در ظلمات
تاریخ عصر اشکانیان (۲۲۶ م. - ۱۵۰ ق. م.) مستور است. قرائن
موجوده نشان میدهد که دیانت عیسی هم در قرن اول میلادی
در بلاد جزیره و بین‌النهرین و سپس در کردستان و غرب ایران شروع شده است.
روایات مسیحیان مشعر است که از میان رسولان (حواریون) دو تن موسوم به
شمعون (غیور) و یهودا، پس از صعود مسیح، به نیت تبلیغ بسوی مشرق آهنگ نموده‌اند.
(لوقا: ۱۵/۶). مشهور است که حواری دیگری بنام یهودا معروف به طوماس
تا جنوب هندوستان رفته و منادی دین نوین بوده است، ترسیان هند در نزدیکی شهر
مدراس تاریخ کلیسای خود را با و منتهی می‌سازند و در آنجا است که صلیبی با کتیبه بخط
پهلوی از روزگار دیرین هنوز موجود میباشد^۱ و لسی ظاهراً هر چه از مشرق دجله
دورتر میشده‌اند، بواسطه آنکه مردم زبان یونانی را کمتر می‌فهمیده‌اند، انتشار
مسیحیت نیز بهمان نسبت بطیء تر و کندتر پیش میرفته. آنچه بتحقیق پیوسته، در
اورفا (Edessa) که در قرن اول میلادی در شمال بین‌النهرین بلندی آباد بوده،
نخستین کلیسا تأسیس شده است و از آنجا متدرجاً باذربایجان و عراق انبساط یافته
تا آنکه شهر اربل بعد از آن مرکزیت دینی و انجیلی پیدا کرده است.

۱- برای اطلاع مفصلتر و بیشتر رجوع شود به ۱- کتاب «تاریخ کلیسای قدیم در روم و ایران»
تألیف میلر، ۱۹۳۱. ۲- «مسیحیت در شاهنشاهی ایران» تألیف: لاور J. Labourt
پاریس، ۱۹۰۴
۲- رجوع شود به کتاب «نقش پارسی بر احجار هند» تألیف مؤلف این کتاب.

در زمان اشکانیان ، سلاطین «پارت» بواسطه فقدان مرکزیت سیاسی و عدم وحدت ملی کمتر مزاحم ترسایان و یهودیان میشده اند . مردم ایران ، از همان زمان یعنی بعد از سلطنت هخامنشی و تحولاتیکه پس از حمله اسکندر کبیر در کشورشان روی داد و در نتیجه تماسی که با اهل کتاب (یهود) پیدا کردند ، نسبة يك رشد عقلی و تکامل فکری حاصل نمودند ، بطوری که کم کم از مراحل اعتقادات بدوی ، توتیمیزم و انیمیزم ، گامی فراتر نهادند ، سپس تعلیمات دوسگانه پرستی و کلام زرتشتیان نیز افق روحی ایشانرا روشنتر ساخته بمرحله توحید و یگانه پرستی بتدریج نزدیکتر میشدند . ازینرو همینکه مبلغین عیسوی مبادی مسیحیت را برای آنها ارمان آورده و آنرا درخور فکر و موافق استعداد خود یافتند . در همان زمان نکال و عقاب مسیحیان در کشور روم باعث شد که در قرون اولیه میلادی صدها نفوس عیسوی از آنجا فرار کرده در خاک ایران برای خود مأمنی یافته و قرار میگرفتند بالطبع آنها خود مبلغ دین عیسی میشدند .

نصرانیت در دوره ساسانیان (۶۵۰-۲۲۶ م.) این وضع تغییر کرد . سیاست اردشیر بابکان و اعقاب او هواداری جدی و باتعصب از دین مزدیسنی بود . پادشاهان ساسانی سعی میکردند که در سایه این کیش و آئین وحدت ملی ایرانرا استوار سازند ، تا در برابر دشمن نیرومند خود ، یعنی روم ، بتوانند پایداری کنند ، ازینرو ازموبدان زردشتی حمایت بلیغ فرموده و آتشکده هارا در سراسر کشور فروزان نگاه میداشتند .

در زمان بهرام اول (۲۷۵ م.) که آئین مانی بظهور رسید ، او را بطرز فجیعی کشته و پیروانشرا قلع و قمع نمودند ، در همان زمان نسبت به ترسایان نیز شدت عمل و قساوت بسیار بخرج داده و قتل ایشانرا مباح دانستند .

در روی سنگ شالوده طرف شمالی بنای موسوم به «کعبه زردشت» در نقش رستم (نزدیک تخت جمشید ، یازده فرسخی شیراز) کتیبه ای دیده میشود بخط پهلوی که چنین نوشته است :

«نصاری و مسیحیان^۱ اندر کشور سر کوبی شده‌اند»

محققین گفته‌اند که این کتیبه بامر رئیس مغها در حدود سال ۲۹۰ م. منقور گردیده و دلیل بر آن است که وی نسبت به عیسویان ایران جو و جفا و فشار و آزار بسیار روا داشته است.

ارمنستان با وجود این، مذهب مسیح در سرزمین ایران از هر طرف روز افزون توسعه مییافت. تا آنکه در سال ۲۸۶ م. که ارمنستان به پشتیبانی رومیان بر علیه شاهنشاه ایران طغیان نمود و بر سلطه روم رسماً اذعان کرد. تیرداد اول پادشاه آن دیار دین مسیح را قبول فرمود. گویند در حدود ۳۰۰ م. مبلغی رومی **گریگور** نام او را بدین جدید در آورد و تعمید یافت. آن پادشاه بازور شمشیر تمام مردم کشور خود را اجباراً مسیحی ساخت و کشتار بسیار واقع شد، تا آنکه مذاهب آتش پرستی و بت پرستی دیرینه از آن دیار بر افتاد. در همان ایام بعضی قسمت‌ها از توریة و انجیل بزبان ارمنی ترجمه و بخط پهلوی نگاشته شد که تا زمان حاضر باقی و موجود است و از آن عهد تا کنون دین عیسوی در قوم ارمن پیوسته برقرار مانده است.

قتل عام
شاپور دوم
هنگامیکه در آغاز قرن چهارم، کنستانتین امپراطور روم دین عیسی را چنانکه گفتیم مذهب رسمی خود قرارداد، در ایران نوبت سلطنت بنام **شاپور دوم** میزدند. وی پادشاهی شجاع و با اراده بود که مدت هفتاد سال (۳۷۹-۳۰۹ م.) در ایران به عظمت و اقتدار پادشاهی کرد و چون با رومیان نبرد و پیکار داشت نسبت به اتباع نصرانی خود بدگمان شده و آنان را بکشور خود دشمن و بیگانگان دوست دانست. پس آهنگ آن کرد که آنها را بکلی نابود سازد تا در داخله ایران طرفدارانی برای قیصر روم باقی نماند. ازین رو بقتل عام ترسایان همت گماشت. هر چند دین ترسائی هنوز در تختگاه مدائن رونقی نگرفته بود، معذک

۱- این کتیبه و ترجمه آن بلطف آقای **شارپ**، کشیش پروتستان انگلیسی در شیراز، که از دانشمندان و زبان‌شناسان است در اینجا درج گردید. **نصاری** ترجمه کلمه «نسران» پهلوی است یعنی کسانی که ایرانی الاصل و عیسوی مذهب بوده‌اند و **مسیحی** ترجمه کلمه «کریستیان» پهلوی است یعنی «رومیان مسیحی» که از روم فرار کرده بایران پناه برده بوده‌اند.

سکوبا (اسقف) ایرانی بنام پاپا در آن شهر جای داشت و از آنجا کلیسای کشور ایران را اداره میکرد. نخستین شورای مسیحیان در ۳۱۵ م. در همان شهر عظیم تشکیل شد. از آن پس اسقف آن بلد ملقب به «جائلیق Catholicus» گردید و رئیس کل مسیحیان مشرق شناخته شد و در رأس کلیسای ایران قرار گرفت.

بعد از بیست و پنج سال جنگهای خونین بین ایران و روم که در سال ۳۳۸ م. آغاز گردید و عاقبت بفتح و فیروزی لشکرایران خاتمه یافته و شهر مهم نصیبین نصیب ایرانیان گردید. قدرت شاپور دوم در مغرب آسیا باوج کمال رسید. در آنوقت شاپور مصمم شد که خاطراز زحمت مسیحیان بکلی فارغ سازد، پس فرمان داد که شمعون جائلیق مدائن و سراسر عیسویان ایران را از دم شمشیر بگذرانند. بدیهی است مغان و موبدان زردشتی شاه را بر اجراء این نیت دائماً تشویق میکردند و ترساها را خائن و هوا خواه دشمن بیگانه جلوه میدادند. این قتل عام مدت چهل سال ادامه داشت و در طی آن فجایع خونین بوقوع پیوست که شرح آن در تواریخ کلیسا به تفصیل مسطور است. گویند تنها در مدائن یکبار شانزده هزار تن ترسا از دم تیغ گذشتند. بار دیگر پنچ سکوبا (اسقف) و صد کشیش مسیحی و بالاخره شخص جائلیق شمعون بقتل رسید. این قتل عام فجیع و طولانی تا سال ۳۷۹ پیوسته ادامه داشت تا آنکه در آنسال شاپور وفات یافت و آن خونریزی هولناک متوقف گشت. در اجتماعات بشری این قاعده کلیت دارد، که عقاب و عذاب و اعمال قسوت و شدت نسبت به عقائد مذهبی و معتقدات فکری باعث فناء آن در جامعه نمیشود بلکه براستحکام باطنی و توسعه نهانی آن میافزاید. همین قضیه نیز در ایران اتفاق افتاد یعنی بعد از مرگ شاپور کلیسای ایران با نیرو و اساسی محکم تر زنده ماند.

در اواخر همان قرن پادشاهی بنام یزدگرد اول (۳۹۹ م) در ایران سلطنت یافت. وی بامغان و موبدان دشمن بود. ازین سبب نسبت بمسیحیان رأفت و مهربانی گرفت. سفرائی که از دربار ییزانس (روم غربی) به تختهگاه او می آمدند از نصاری ایران نزد او شفاعت کردند. اتفاقاً طیبی ماروتا نام نصرانی که در فن خود مهارت داشت و شاه را معالجه میکرد، سعی بسیار کرد که عنایت شاه را بسوی

همکیشان خود جلب کند. در نتیجه بسال ۴۰۹ م. پادشاه فرمان آزادی عیسویان را در کشور خود صادر فرمود. پس آنجماعت بار دیگر برای تنظیم امر کلیسای آشفته خود شورائی در مدائن تشکیل دادند و شروع کردند که خرابی‌ها را آباد و معابد ویران را ترمیم نمایند. در این زمان است که همان شورای مدائن اعتقادنامه نیقیه را که شرح آن قبلاً ذکر شد پذیرفته است.

از این زمان شناسائی رسمی دین مسیح در کشور ایران شروع میشود. نوشته‌اند که از نصیبین تا ترکستان در سراسر آن مرز و بوم ۶۶ مرکز اسقف نشین تأسیس گردید که مهم ترین آنها در کردستان و ری و اصفهان و سیستان و نیشابور و اردشیر خوره (فارس) و هرات و مرو بوده است.

در این مجامع انجیل را بزبان سریانی که زبان دارج در دو شهر ورفار و اربل بوده است تعلیم میکرده‌اند. بعلاوه بسیار سرودها و نامه‌ها بلغت پهلوی نگاشته شده است. از آن بی‌حد بساط بحث و گفتگو و مجادلات مذهبی بین موبدان زردشتی و احبار یهود و کشیشان نصاری پهن شده و طرفین در بلاد ایران به احتجاج و مناظره سرگرم بوده‌اند.

زردشتیان به ترسایان بطنز می‌گفته‌اند: ^۱ -

« بگشتی ز دین کیومرثی هم از راه هوشنگ تهمورثی
مسیح فریبنده خود کشته شد چو از دین یزدان سرش گشته شد
زدین آوران دین آنکس مجوی که او کار خود را ندانست روی
اگر فر یزدان برو تافتی جهودی بدو دست کی یافتی ...؟
و آنان در پاسخ می‌گفتند: -

« مرا دین کسری نباید همی دلم سوی مادر گراید همی
که دین مسیحاست آئین او نکردم من از فرۀ دین او
مسیحای دیندار اگر کشته شد نه فر جهاندار از او گشته شد!
سوی پاک یزدان شد از خاک پاک بلندی گزید او ازین تیره خاک ...! »

۱- شاهنامه: سلطنت انوشیروان - داستان رزم رام برزین بانوش زاد.

انفصال کلیسای ایران از روم
 در زمان سلطنت بهرام پنجم (بهرام گور) ۴۲۰ م. باردیگر
 جنگ‌هایی بین ایران و روم در گرفت و اوضاع مسیحیان ایران
 باز آشفته گشت و از نو مورد عقاب و نکال واقع شدند و معابد

آنان ویران گردید و بسیاری از آنها بقتل رسیدند. در ۴۲۲ م. این محاربات خونین
 به فتح روم میان پایان پذیرفت و کار بصلح انجامید. در عهد نامه یکی از شرائط صلح
 را آزادی مسیحیان قرار دادند. در ۴۲۱ م. مردی بنام دادیشوع بمقام جاثلیقی مدائن
 نشست. وی پس از خاتمه جنگ و آزادی عیسویان شورائی در یکی از بلاد بین النهرین
 تشکیل داد که سکوباها (اساقفه) از ولایات ایران: مانند مرو و هرات و اصفهان و
 غیره در آنجا حضور داشتند. در این انجمن که در تاریخ مسیحیت بنام شورای
 دادیشوع نامبردار است، امری مهم بتصویب رسید که از آن پس برای کلیسای ایران
 آزادی و استقلال کامل شناخته و آنرا از کلیسای روم بکلی جدا ساخت. ظاهراً
 مسیحیان ایران ملاحظه کردند مادام که تابعیت آنها نسبت به کلیسای روم محفوظ
 باشد مورد سوء ظن پادشاهان و دستخوش آزار و اذیاء مغان و موبدان خواهند بود.
 پس از آن تاریخ باشهر بیزانس قطع رابطه کرده و دادیشوع که نا آن زمان به جاثلیق
 (کاتولیکوس) موسوم بود به بطریق (پتریارک) Patriarch ایران ملقب شد.

هم در این قرن امری دیگر بوقوع پیوست که یکباره کلیسای
 قیام نسطوریوس
 Nestorius
 ایران را از کلیسای کاتولیک روم منفصل گردانید و آن این بود

که در مدرسه شهر اورفا «Edessa» که مرکز تعالیم انجیلی
 بود و در سرحد خاک روم و ایران قرار داشت مبادی علم لاهوت را بر حسب اعتقاد نامه
 نیقیه در آنجا بکشیشان جوان تعلیم میدادند، این عقیده عمومیت داشت که جنبه
 بشری عیسی بن مریم از جنبه الهی او جدا نیست و این دو اقنوم، یعنی - اب و ابن -
 از یکدیگر منفصل نیستند. در سال ۴۲۴ م. در آن مدرسه شخصی بنام نسطوریوس از
 اهالی قسطنطنیه نظریه جدیدی ابداع کرده و برای جنبه بشری عیسی اهمیت
 بیشتری قائل گردید و گفت: «دو هویت متمایز در یک وجود ظاهر گشته - یکی
 الهی (اب) و دیگری بشری (ابن)» بعبارت دیگر «کلمه خدا» مستقلاً در پیکر جسمانی

یکفرد انسانی بنام عیسی بن مریم ناصری ظاهر گردیده است. اسقفهایی که در آنوقت در شهر افسوس Ephesus جمع شده بودند این نظریه را محکوم به بطلان دانستند. معذلك همان عقیده که به نسطوریت «Nestorianism» مشهور است در شهر اورفا رواج بسیار یافت. در ۴۵۷ م. جمعی کثیر از ساکنین شهر اورفا بایران غربی مهاجرت کرده و این عقیده را همراه خود در آنجا انتشار دادند. رفته رفته آنان جمعیتی حاصل کرده و کلیسائی تشکیل دادند که بنام کلیسای نسطوری تا عصر حاضر در آن بلاد باقی مانده است.

چون نوبت پادشاهی به فیروز رسید سکوهای نصیبین که مردی فعال و کارآمد، موسوم به بارسیم، بود طرف مهر و محبت شاه قرار گرفت. او نیز عقیده نسطوریان را بمنظور انفصال کامل مسیحیان ایران از روم ترویج و تقویت کرد و شاه باقوه قاهره او را پشتیبانی فرمود. از نیرو کلیسای ایشان قدرت و شهرت بسیار حاصل نمود. چون دولت روم در ۴۸۹ م. مدرسه اورفا را بسته و آن شهر از مرکزیت انجیلی فرو افتاد. بارسیم مفتنم شمرده و در شهر نصیبین مدرسه دیگری تأسیس کرد که قائم مقام مدرسه تاریخی اورفا شد، و جوانان مسیحی ایرانی برای تعلیم و تربیت از اطراف آن کشور بدانجا شتافته، نزد علماء لاهوت تعالیم انجیلی را فرا گرفته و باو طان خود باز میگشتند، بطوری که بعد از چندی اکثر سکو باها و کشیسه های ترسیان ایران همه از مستخرجن مدرسه نصیبین بودند. در نتیجه از اواخر قرن پنجم تا اواسط قرن ششم انتشار تعالیم مسیحی بسبب کلیسای «نسطوری» در فلات ایران و جبال کردستان مستقر و مستقل گشت. هم اکنون قبائلی بنام «آشوری» که پیروان آن مکتب اند در آذربایجان غربی موجودند.

نصارای ایران	اند کی بر نیامد که قباد و پس از او فرزندش نوشیروان پیایی
در عصر	بر تخت سلطنت ایران نشستند و مغان و موبدان را دشمن
نوشیروان	دیگری در میان پدید آمد که مزدکیان باشند. (رجوع شود

بگفتارنهم از همین مجلد). پیشوایان کیش مزدیسنی ترسیان را رها کرده و سعی کردند که آنها را با خود برضد پیروان مزدك شریك سازند. و شاه نسبت بایشان

مهربان شد. ولی طولی نکشید که باردیکر جنگهای شدیدی بین ایران و روم در گرفت و خسرو (کسری) با ژوستینیان (Iustinian) قیصر (۵۶۵ م.) به نبرد و پیکار پرداختند. لشکریان روم شکست یافته سپاهیان ایران تا شهر انطاکیه در ساحل مدیترانه پیش رفتند. بمحض شروع این جنگها بالطبع مسیحیان مجدداً مورد اتهام و سوء ظن واقع شدند، جمعی از اسقفهای ایشان بقتل رسیدند. ولی کثرت عدد پیروان عیسی در اطراف مملکت و قدرت و منزلت اجتماعی که آنرا حاصل شده بود مانع از آن گردید که شاهنشاه مانند اسلاف خود بقتل عام آنها مبادرت فرماید. مار ابادیتر یارک مداین، گرچه بحبس افتاد ولی باز مورد مهر و احترام خسرو قرار داشت. وی مردی لایق و کاردان و باایمان بود، در زمان اوسازمان عیسویان در کشور رونق و انتظام بسیار حاصل کرد. غالب مردم شهر نشین در بلاد بزرگ از اصناف هنروران و صنعتگران و اهل حرف و تجارت و کسبه بمذهب مسیح گرائیده بودند و دین رسمی دولتی (زرتشتی) محدود بطبقات عامه و روستائیان در دهات و قصبات بود. انوشیروان و نواده اش خسرو پرویز هر دو همسران مسیحی داشته اند. (شاهزاده انوشه زاد پسر انوشیروان از او متولد شده و بکیش مادر گرائیده و تعمید یافته بود، ولی عاقبت با پدر جنگیده و بقتل رسید). سکوباها بزرگ در شهرهای پر جمعیت مانند نصیبین و جندی شاپور و فرات میشان و اربل و کرکوک و اردشیر خوره (فارس) و مرو و ماوراءالنهر و نیشابور (خراسان) و اصفهان همه صاحب دستگاهی منظم بودند و جملگی در تحت ریاست پاتریارک مدائن قرار داشتند، و خود بر صدها کشیش و شماس ریاست میکردند و بمردم انجیل را تعلیم میدادند و گناهکاران بآئین مسیحیت نزد ایشان اعتراف بگناه و توبه مینمودند و سالی یکدوبار انجمنی در یکی از بلاد تشکیل داده در امور کلیسا بایکدیگر به مشورت میپرداختند و هر چهار سال یکبار شورای بزرگی در مدائن برپا میشد. ازینجهت دین عیسی در آخر قرن ششم نه تنها در ایران عظمت و توسعه کلی حاصل کرد بلکه بخارج نفوذ کرده از یکطرف به ترکستان و کاشغر و چین^۱ رسید و از طرف دیگر به عربستان - حیره و غسان و تغاب حتی نجران (یمن) -

۱- لوحه ای که در قرن هفدهم (۱۶۲۵ م.) در چین غربی در شهر سیانفو کشف شده و تاریخ آن ۷۸۱ م. است خبر از مبلغین ایرانی میدهد که بآن دیار مسافرت کرده اند.

بسط و توسعه یافت.

در حدود ۵۵۰ م. اقوام هون سفید (هیاطله) بایران هجوم کردند و فیروز شاهنشاه ساسانی با آنها میجنگید. در آن زمان مارابا، بطریق مدائن، مبلغینی نزد آن قوم وحشی فرستاده و آئین مسیح را بایشان تبلیغ کرد. در اواخر قرن ششم م. نفوذ و بسط دین عیسی بقدری بود که بطریق مدائن با موبد موبدان دم از برابری میزد و هم شأن و هم قوه او بشمار میآمد. دین مسیح با کیش زرتشتی متساویاً رقابت میکرد. گویا همین امر باعث انشقاق اجتماعی ایران و زوال وحدت ملی در آن کشور گردید که در اوایل قرن هفتم (۶۳۶ م.) در قبال هجوم اعراب نومسلمان مقاومت نیاورده سلطنت ساسانی با تمام مظاهر فرهنگی آن متلاشی گردید.

هنگامیکه غازیان اسلام در نیمه اول قرن هفتم بایران
 تاختند. برغم مغان و موبدان مجوسی با ترسایان آنکشور
 به نیکی و احسان رفتار کردند و آنها را بقبول اسلام یا
 اداء «جزیه» آزاد و مخیر ساختند. پیغمبر اسلام نصاری و یهود را «اهل کتاب»
 نامیده برای آنها حقوق اجتماعی خاصی مافوق مشرکین «پاگانها» مقرر فرموده
 بود. بدیهی است آئین عیسوی در جزیره العرب با ظهور اسلام بکلی خاتمه یافت. ولی
 در عراق و کردستان و آذربایجان باقی ماند. همینکه خلافت بنی عباس در بغداد مستقر
 گردید و دوره محاربات و منازعات داخلی خلفا سپری شد و امنیت و آرامش نسبی در
 ممالک محروسه اسلام پدیدار گشت. نصاری نسطوری بنوبت خود از برکات صلح و سلام
 برخوردار شده و به انتظام کلیسا و توسعه تعالیم خود پرداختند. بطریق (پتر یارک) مقر
 خود را از مدائن به بغداد منتقل ساخت. هر چند بعضی خلفای متعصب، مانند المتوکل
 (۸۶۱-۸۲۲ م.) گاهگاه متعرض ایشان میشدند ولی رویهمرفته آنجماعت را در تحت
 ذمه اسلام روزگار آسایشی حاصل آمد. مخصوصاً در عصر دو خلیفه - هرون (۸۰۹-
 ۷۶۶ م.) و پسرش مامون (۸۳۳-۷۸۶ م.) و وزراء روشنفکر ایشان، دانشمندان نصرانی
 بعنوان دبیر یا طبیب و یا مترجم در دستگاه خلافت و اکابر مملکت شأن و مکانتی
 حاصل کردند. در این زمان است که فلسفه و طب و ریاضی و دیگر علوم از یونانی

کلیسای ایران
 در ادوار اسلامی

بقلم این نصرانیان دانشمند جامه عربی پوشید. کتب ارسطو و اقلیدس و بطلمیوس و جالینوس و دیگر حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شدند نه تنها در تخته‌گاه خلافت مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت، بلکه از حدود ممالک اسلام خارج شده تا اندلس و اروپا منتشر گردید و تا قرن سیزدهم در مدارس عالیه غرب مورد مطالعه و مذاقه قرار گرفت. در میان گروه عظیم مترجمین و اطباء نصرانی نام سه تن معروف تاریخ است :-

۱- جبرئیل بن بختیشوع (سریانی یعنی «آزاد شده عیسی» از خانواده نصاری سریانی). وفات ۸۳۰ م.

۲- جورجیوس بن بختیشوع (وفات ۷۷۰ م).

۳- حنین بن اسحاق (متولد در حیره، وفات ۸۷۳ م).

خدمات این هر سه تن که منتسب به کلیسای نسطوری میباشند، نسبت به عالم علم و فلسفه در جهان قابل ستایش است.

در قرون اولیه سلطنت اسلام، از قرن دوم تا قرن هفتم هجری (نهم - سیزدهم میلادی)، کشیهای ایران در آذربایجان (ارومیه) خراسان (طوس) ترکستان (مرو) پیوسته به نشر تعالیم دین عیسی در بین ترکها و مغولها و تاتارها و دیگر اقوام همجی شمالی سرگرم بودند و حتی تا حدود چین پیش رفتند. گویند اولین مبلغ مسیحی در چین کشی ایرانی بوده بنام اولوین از اهل بلخ که در آن کشور آسمانی اولین کلیسای مسیح را تأسیس کرده است. در سال ۷۴۵ م. فرمانی از خاقان یوین تسانگ صادر کرده که حق آزادی مذهب و بنای معبد بمسیحیان ملک خود عطا کرده است، نیز روایت است که در قرن هشتم میلادی طبیبی نصرانی از اهل ایران تا ژاپون (ماچین) پیش رفته ملکه ژاپون را بدین خود تبلیغ کرده است.^۱

از قرن سیزدهم میلادی برابر با قرن هفتم هجری دوره

انحطاط مسیحیت در ایران شروع میشود، و این دایره همچنان

قوس نزولی را می پیماید. جز آشوریان نسطوری در آذربایجان

انحطاط

کلیسای ایران

غربی در دیگر بلاد کشور عدد نصاری انگشت شمار است . این وقفه و انحطاط راحل و اسباب چند بوده است :

اول آنکه - زبان مخصوص دین مسیح در مشرق زمین لغت سریانی Syriac بوده است که از قرن سوم میلادی در شام بین مسیحیان متداول گردیده و آن از شعب زبان آرامی است ، انجیل و کتب مقدسه دینی همه بدین زبان تعلیم میشده ، بدیهی است مردم ایران و دیگر اقوام مشرق زمین با این لسان آشنا نبوده و آنرا بدرستی فهم نمیکرده اند ، ازینرو آن زبان همینکه در قرن سیزدهم بکلی از میان رفته محو گردید همراه آن تعالیم مسیحیان نیز از میان رفت .

دوم آنکه - وسعت خاک آسیا و صحاری بی پایان و پهن دشت های وسیع مانع از آن بوده است که اولیاء کلیسا در بغداد بتوانند اسقف نشینهای عدیده که در آن حوزه پهناور وجود داشت درست رسیدگی نمایند ، و امور کلیساهای خراسان و ماوراءالنهر و کاشغر و ممالک هندوستان و چین قهراً دچار اختلال گردید و رئیسی و حاکمی نبود که آنها را اداره کند . و مقام اسقفی یا جاثلیقی در بعضی بلاد سالیان دراز بلا متصدی میماند و تشکیلات کلیسا آشفته و مختل میگردد .

سوم آنکه - سلاطین ترک و مغول و تاتار که جانشین خلفاء عرب و امراء ایرانی شدند پس از آنکه بدین اسلام درآمدند با تعصب و کینه توزی شدید نسبت بملل غیرمسلمان رفتار میکردند و ریختن خون کسانی را که از دایره اسلامیت خارج بودند ثواب میدانستند . تنها چند صباحی در آخر قرن هفتم بعد از حمله چنگیزخان . بعضی از اعقاب او ، ملوک بت پرست و فتنه پست مغول احیاناً مسیحی شدند ، مانند اباقاخان (۱۲۶۵ م.) و پسرش ارغونخان (۱۲۹۱ م.) این خانهای مغول بانصارای ایرانی مختصر حسن سلوکی داشتند . ولی بعد از آنکه غازانخان (۱۲۹۵ م.) بدین اسلام درآمد با کمال تعصب حکم کرد که تمام معابد مسیحیان را ویران کنند ، و اجتماع آنها را موقوف و قدغن فرمود . چون در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) نوبت به یورشهای تیمورلنگ رسید . وی تعصبی آمیخته بجداعلای قساوت و خونخواری داشته و شهرهای بزرگ ایران و بین النهرین و شام را عرصه قتل

عام‌های هولناک ساخت. در این کشتارهای فجیع عیسویان نیز طعمه شمشیر شدند، چندانکه بعد از تیمور اثری از دین نصاری در ممالک ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان و افغانستان باقی نماند. تنها در نواحی کوهستانی ارمنستان و کردستان و آذربایجان و گرجستان مسیحیان توانستند جامعه خود را حفظ کنند، ظاهر آ کلیسای هند شمالی و کلیسای چین نیز در همین ازمنه بکلی از میان رفته و محو و نابود گردیده است. باری پس از این ضربه‌های هولناک که در عصر مغول و تاتار بکلیسای نسطوری وارد آمد، بسیاری از کشیشان آن فرقه مجدداً بکلیسای کاتولیک روم پیوسته و بار دیگر پیروان کاتولیک کمابیش در ایران پیدا شدند، چندانکه ژول سوم، پاپ اعظم (۱۵۵۵ م.) برای کلیسای معروف به «کلدانی» اسقفی از طرف خود تعیین فرمود و از آن تاریخ این جماعت در نواحی موصل جامعه مستقلی تشکیل داده و هنوز وجود دارند. در اوایل قرن بیستم، قبل از جنگ جهانی اول، در کوهستانهای

عیسویان ایران
در عصر حاضر

کردستان، مابین دریاچه وان و رود زاب علیا، در حدود هفتاد هزار نفر نصارای نسطوری وجود داشت که با کمال علاقه مندی بدین اجدادی خود دلبسته بودند و آداب و فرهنگ قومی خود را حفظ میکردند و چنانکه گفتیم آنها را «آشوری» میگفتند. در ایام جنگ اول بر آنها از طرف دولت عثمانی خسارات مالی و جانی بسیار وارد آمد و اکنون بکلی متفرق شده و اغلب ایشان به آمریکا مهاجرت کرده‌اند.

در قرن نوزدهم مبشرین و مبلغین کاتولیک (ژزویته‌ها و لازاریست‌ها) و بعد از آن مبلغین پروتستان امریکائی- در شمال و غرب ایران - و انگلیسی- در مرکز و جنوب ایران - از نو به نشر و تبلیغ دین مسیح بطریقه خود همت گماشتند و اناجیل اربعه نخستین بار در ۱۸۱۱ م. در شیراز بزبان فارسی ترجمه و در هندوستان بطبع رسید و در دسترس خاص و عام قرار گرفت.

قدیمترین میسیون پروتستان امریکائی در ارومیه (رضائیه) در ۱۸۳۰ تأسیس گردیده. هم در قرن نوزدهم در شهرهای اصفهان و طهران و یزد و شیراز و کرمان

نیز کلیسای پروتستان انگلیسی بتفاریق تشکیل شده است. ولی باید گفت که با وجود همه مساعی این مبلغین، دین مسیح در ایران انتشار چندانی نیافته و اکثریت جامعه ایران به دیانت اسلام پایدار مانده اند.

عیسی اشاره و ایهام به عیسی و دین ترسائی در آثار ادبی فارسی به
در نثر و نظم بیش از آن است که بحد احصا در آید. هر جا که
شعر فارسی بزرگان ادب و اساتید سخن و مشایخ صوفیه و مرییان اخلاق

از صفات عالیّه چون تجرد و تفرید و محبت بخلق و خالق و ترك دنیا و زهد سخن بمیان آورده اند بصراحت و کنایت به آن پیغمبر بزرگ و کتاب او اشاره کرده و از امثال و حکم و حکایات نادره اخلاقی عیسوی اقتباس فراوان فرموده اند. شرح انعکاس نصرانیت در ادب فارسی طولانی و ثبت آن خارج از حوصله این مقالات است. مادر اینجا چند نمونه از زبده اشعاری که در ادب فارسی از آثار انجیلی و روایات ترسیان وارد شده است، اکتفا میکنیم:-

بعضی از این اشعار در تضاعیف کلام بمناسبت بحث از خلقی کریم، مانند تجرید و تفرد و ایثار نفس و تقدیه ذات به تشبیه یا استعاره و یا ایهام از عیسی و صفات و معجزات او آمده است مانند: این دو بیت سنائی در مثنوی حدیقه که فرموده است:

«از سر، این دل ق هفت رنگ بر آر جامه يك رنگ دار عیسی وار
نا چو عیسی بر آب راه کنی همسره از آفتاب و ماه کنی»
حافظ در مقام تجرید و اشاره بمقام عیسی در فلك چهارم که مدار خورشید است چنین فرموده :

«مسیحای مجرد را بر از د که با خورشید ساز دهم و ثاقی»
مولانای روم در مثنوی مخلص خود در مقام احیاء بعد از موت و تکمیل نفس اشارات به معجزه عیسی کرده و چنین گفته:

«سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را يك زمانی خاك باش
تو آدم عیسی ترا زنده کند همچو خوبشت خوب و رفرا خنده کند»

و نیز فرموده است :

«تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت آن بین کزوی گریزان گشت موت
تو مبین ز افسونش آن لهجات پست آن نگر که مرده برجست و نشست...
نظامی در مثنوی مخزن الاسرار در مذمت عیجیوئی از خلائق حکایتی بدیع از
عیسی نقل میکند که هر چند در اناجیل بنظر نرسید ، ولی ممکن است آن حکیم از
روایات و اخبار ترسایان گرجستان اقتباس فرموده باشد:-

«دیده ز عیب دگران کن فراز صورت خود بین و در او عیب ساز
پای مسیحا که جهان می نشست بر سر بازار چه خوش میگذشت
مرده سگی در گذر افتاده بود یوسفش از چه بدر افتاده بود
بر سر آن جیفه گروهی قطار بر صفت کرکس مردار خوار
گفت یکی : وحشت این در دماغ تیرگی آرد چو نفس در چراغ
و آندگری گفت : اگر حاصل است کوری چشم است و بلای دل است.
هر که ازین پرده نوائی فزود بر سر آن جیفه جفائی نمود
چون بسخن نوبت عیسی رسید عیب رها کرد و بمعنی رسید
گفت : ز نقشی که در ایوان اوست در بسفیدی نه چو دندان اوست...»
از شعراء قرون اخیر ، وحشی بافقی در اشاره بمرغ مسیحا (خفاش) که مخلوق
عیسی است و همچنین در ابهام به ز خرف و زینت دنیا که شبیه بدیر ترسایان
است گفته :

«دیر خراب جهان بتکده ای بیش نیست

دیر بترسا گذار ، معبد عیسی طلب !»

تیره مفاکی است تنگ خانه دلگیر خاک

مرغ مسیحا نه ای ، بزم مسیحا طلب

در بیانات صوفیه عظام قدس سرهم اصطلاح «ترسائی» بمعنای تجرید بسیار
است . شیخ شبستری در گلشن راز این معنی را شرح وافیه داده و بیانی روشن فرموده
است :

« ز ترسائی غرض تجرید دیدم
 ز روح الله پیدا گشت این کار
 هم از الله در پیش تو جانی است
 هر آنکس کو مجرد چون ملك شد
 از آن گفته است عیسی گاه اسرا،
 تو هم جان پسر سوی پدر شو،
 بدو رفتند همراهان بدر شو ...»
 خلاص از ربقة تقلید دیدم
 که از روح القدس آمد پدیدار
 که از روح القدس در آن نشانی است
 چو روح الله بر چهارم فلک شد
 که «آهنگ پدر دارم بیالا»
 بدر رفتند همراهان بدر شو ...»

داستان جذاب و ممتعی که در آثار اسلامی در فضیلت توکل و تجرید روایت شده و متضمن درسی عالی از مقامات زهد و ترك علائق دنیوی است، به عیسی منسوب میدارند که چون با آسمان صعود فرمود، در فلک چهارم که مقر و مدار خورشید است بدو از در گاه حق خطاب آمد که سوزنی در جیب از چه نهفته ای؟ در جواب گفت: از آن، که اگر خرقة راپارگی روی دهد بدانش رفو کنم، دگر بار خطاب باعتبار رسید، که ای عیسی! چون در مقام تجرید و توکل ایمان تو بحد کمال نیست هر آینه باید که از فلک رابع برتریائی و در همانجا مقام کنی که ترا در جت و منزلت بالا تر از آن نیست. پس عیسی در آسمان چهارم مقیم گشت و با خورشید هم مقام شد.

خاقانی شیروانی در قصیده حبسیه معروف که از غرر قصاید او و متضمن بسیاری از اصطلاحات و تعاریف نصاری میباشد، باین مطلع:

فلک کج روتر است از خط ترسا
 بهمین داستان اشاره کرده و گفته است:

دلم چون سوزن عیسی است یکتا
 من اینجا پای بست رشته ماندم
 چو عیسی پای بست سوزن آنجا
 چرا سوزن چنین دجال چشم است
 که اندر جیب عیسی یافت مأوی ...

در کتاب بوستان که شاهکار شیخ شیراز و متضمن حکم و امثال و تعالیم و پندهای فراوان است، یکی از امثال عیسی بنظر میآید که در انجیل لوقا (۱۸/۱۴-۱۵)

وارد شده است در باب يك عالم فریسی و يك باجگیر که هر دو «بهیكل رفتند تا عبادت کنند ... الخ»

سعدی باز بان سحرار و كلك فتان خود این تمثیل را به تفصیل بنظم آورده است، خلاصه آن در ذیل این ابیات یادداشت میشود:

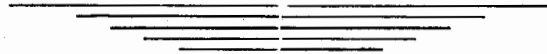
بنمقصوره عابدی در گذشت	شنیدم که عیسی در آمد ز دشت
پیش در افتاد سر بر زمین	بزیر آمد از غرفه خلوت نشین
چوپروانه حیران در ایشان ز نور	کنهکار بر کشته اختر ز دور
که عمرم بغفلت بشدای دریغ!	سر شک غم از دیده باران چومیغ
که فریاد حالم رسای دستگیر!	در آن گوشه، نالان کنهکار پیر
ترش کرده بر فاسق ابروز دور	واز آن سوی، عابد سری پر غرور
نگون بخت جاهل چه در خورد ماست	که این مدبر اندر پی ما چراست؟
که صحبت بود با مسیح و منش	چه خیر آمد از نفس تر دامنش
در آمد بعیسی علیه الصلوة	درین بود و وحی از جلیل الصفات
مرا دعوت هر دو آمد قبول	که گر عالم است این و کر آن جهول
که در خلد باوی بود هم نشست	و گر عار دارد عبادت پرست
که آنرا به جنت برند این به نار	بگو ننگ از او در قیامت مدار
به از پارسای عبادت نمای ...»	کنهکار اندیشناك از خدای

هاتف اصفهانی، با آنکه از شعراء متأخرین است، در ترجیع بند غزائی که در توحید و عرفان سروده و جزو آثار ادبی کلاسیک قرار گرفته، بندی در باب ثالث مسیحیان و اثبات حقیقت توحید بکمال لطافت نظم فرموده است که به سخن مشکبوی او ختم کلام میکنیم:

گفتم ای دل بدام تو در بند	«در کلیسا بدلبری ترسا
هر سر موی من جدا پیوند!	ایکه دارد بتار ز نارت
ننگ تثلیث بر یکی نا چند؟	ره بوحدت نیافتن تا کی؟
که اب و ابن و روح قدس نهند؟	نام حق یگانه چون شاید

لبشیرین گشود وبامن گفت:	وزشکر خنده ریخت از لب قند،
که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بمامپسند!
در سه آئینه شاهد ازلی	پرده از روی تابناک افکند!
سه نکردد بریشم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرند.
ما در این گفتگو که از یکسو	شد ز ناقوس این ترانه بلند.

که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو



گفتار هشتم

عرب

کشور عربستان کشور عربستان شبه جزیره ایست در جنوب غربی آسیا که مغرب آن به بحر احمر و جنوب آن بدریای عرب و مشرق آن بدریای عمان و خلیج فارس منتهی میشود. خطی فرضی که از شمال خلیج فارس امتداد یافته به خلیج عقبه متصل گردد منتهای سرحد شمالی آن کشور است. بعضی از دانشمندان بیابانهای شام را که در شمال آن خط واقع میشود باز جزو خاک عربستان شمرده اند. مساحت آن شبه جزیره در حدود ۱۵۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع است. در وقت حاضر بچند کشور جداگانه و مستقل منقسم میشود، از آن جمله است مملکت سعودی عربی و کشور یمن و دیار عمان و عدن و شیخ نشینی چند در مغرب خلیج فارس که شبه استقلالی دارند. در وقت حاضر سه مملکت - عراق و اردن هاشمی و سوریه - نیز از حیث ثقافت و فرهنگ و مذهب سه ملت عربی شمرده میشوند.

این شبه جزیره که آنرا «جزیره العرب» گویند فلاتی است که یک سلسله جبال در مغرب آن بموازات بحر احمر امتداد یافته و بطرف مشرق سراسیب میشود و در دامنه آن کوهها، دشتها و بیابانهای ریزگزار وسیع وجود دارد، تا آنکه بخلیج فارس و دریای عمان می پیوندد. سراسر این کشور باستثنای ناحیه یمن و بلاد عمان و چندین وادی و واحه در مغرب، مابقی بکلی اراضی خشک و کویرهای شنزار است. بارندگی در آنجا بسیار کم و جزر گبارهای تند که موجب سیلابهای شدید در وادیها میگردد و چاههای بسیار نادری که گوشه و کنار یافت میشود، منبع دیگری برای آب ندارد.

قسمت مرکزی عربستان که آنرا «نجد» گویند از دشتهای خشك و کویرهای عربان تشکیل شده ، ولی واحه‌های چند در آن وجود دارد که صاحب نفوس و سکنه میباشد. در نواحی جنوبی و غربی عربستان سلسله جبال غربی موجود است که دامنه آنها هر چند غالباً ریگزار است ولی نسبتاً آباد و دارای سکنه و جمعیت بیشتری میباشد. این قسمت شامل نواحی مدین و حجاز و عسیر و یمن و حضر موت و عمان و الحسا است. دو شهر مکه و مدینه که دو واحه آباد و پر جمعیت هستند در ناحیه حجاز واقع شده‌اند.

قوم عرب سکنه جزیره العرب بموجب احصائیه تقریبی (۱۹۵۳ م.) ۱۳ ۵۰۰۰۰۰ نفوس است ، همه از نژاد سامی‌اند. حتی بزعم بعضی از نژاد شناسان سرزمین عربستان موطن اصلی نیاکانی تمام اقوام بنی‌سام بوده است. خشکی دائمی آنروز و بوم و توالد و تناسل روز افزون سکنه آن در طول تاریخ همیشه سبب می‌شده که آن مردم درازمنه‌عده به نواحی مجاور کشور خود تهاجم می‌کرده‌اند. نه تنها هجوم به خاک شام و فلسطین و عراق و کشور بابل برای ایشان امری آسان بوده است زیرا که مانع و سدّی طبیعی در برابر ایشان وجود نداشته ، بلکه این اقوام از دریای یمن و تنگه باب‌المندب نیز گذشته به خاک حبشه (اتیوپی) نیز هجوم می‌برده‌اند . تاریخ فقط قسمت مختصری ازین مهاجمات مکرر را که در اعصار تاریخ قبل از میلاد واقع شده ضبط کرده است ، ولی مهم‌تر و با دوام‌تر از همه آنها هجوم اعراب مسلمان باطراف بلاد عالم متعین در اوایل قرن هفتم میلادی است . در ادبیات عرب راجع باعراب باستانی قدیم اشعار و افسانه‌ها و اساطیر کهن فراوان موجود است . بعضی کتبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها که در این اواخر در خاک یمن کشف شده و غالباً مربوط به هزاره اول قبل از میلاد میباشد ، نشان میدهد که در آن سرزمین هم از روزگاری باستانی تمدنی مرفعی و کهنسال وجود داشته است و از ممالک نسبتاً آباد و سلطنت نشین حکایت میکند که از همه مهم‌تر کشور سبا و حمیر است .

مردم مملکت معان و سبا در یمن جایگاه داشته‌اند و افزون از هزار سال

(۶۵۰ م. - ۱۲۰۰ ق. م.) در يك زندگانی حضارت و آبادی بسر میبرده‌اند، خط و زبان این اقوام را «حمیری» میگویند.

در روایت یکی از سلاله‌های سلاطین سبا که در حدود ۱۰۰۰ ق. م. سلطنت میکرده‌اند ملکه‌ئی ذکر شده، که نام او در کتب سماوی نیز آمده^۱ و در نزد مورخین شرق به بلقیس معروف است. این ملکه در حدود ۹۵۰ ق. م. از سبا به اورشلیم مسافرت کرده و سلیمان پادشاه یهود را دیدن نموده‌است. پایتخت او شهر مأرب^۲ است. بعد از این سلسله پادشاهان، سلاله دیگری در آن ملک بمقام پادشاهی نشستند (۱۱۵ ق. م.) که آنها را ملوک حمیر یا - تبابعه - گویند. و از زمان ایشان تا زمان اسلام ملک یمن همواره سلطنت و استقلال داشته‌است.

آبادی ناحیه جنوب غربی عربستان (یمن)، قطع نظر از حاصلخیزی زمین و بارندگی بحد کفاف، بیشتر مدیون بآن است که در معبر شاهراه تجارتی تباریخی دنیا، بین مصر و روم از یکطرف و هند و چین از طرف دیگر، واقع شده این شاهراه از بنادر جنوبی دریای عرب شروع میشود و از وادیهای سواحل بحر احمر و حجاز و تهامه گذشته به شام و کنعان می‌پیوندد. و قتیکه بظالسه، یعنی جانشینان یونانی اسکندر در مصر، کشتی‌هائی ساخته و مستقیماً شروع به تجارت در دریای هند نمودند (قرن دوم ق. م.) به آبادی این معبر کاروانی در عربستان لطمه شدیدی وارد گردید و چند زمانی در حدود ۲۰۰ ق. م. رابطه عربستان جنوبی با شمال منقطع شد و شهر سبا ویرانه گشت و مردم آن بنواحی و اطراف عربستان مهاجرت کردند. در اواخر ایام ملوک حمیر و تبابعه در حدود قرن چهارم م. حبشیه که خود قدیمآ از مهاجرین سامی جزیره العرب بوده‌اند به یمن تاختند و سلطنت را از ملوک حمیر منتزع ساخته و خود مالک آن ملک گشتند. در زمان ایشان دین مسیح از یکطرف و دین یهود از سوی دیگر در ملک یمن انتشار یافت، بعضی از بقایای ملوک حمیر مانند ذونواس بدین یهود

۱- عهد عتیق: کتاب اول پادشاهان: ۱۰. قرآن: سورة النمل.

۲- مأرب: شهر تاریخی در مشرق صنعاء یمن و دارای سدی معروف است که سیل عرم در

حدود ۵۷۱ ق. م. آنرا ویران ساخت و مردم آن متفرق شدند.

در آمده و با حبشیهای مسیحی مذهب بر سر ملك و سلطنت نزاع میکرد. در اوائل قرن ششم میلادی، يك قرن قبل از ظهور اسلام، حبشیها چون با قیصره روم شرقی - بیزانس - هم عقیده و دارای دین واحد - مسیحی - بودند از آنها کمک گرفتند و بر یمنی ها غلبه حاصل کردند، تا آنکه در حدود ۵۷۵ م. زمانی که مخالفین آنها بدولت ساسانی ایران - انوشیروان - متوسل شدند و از دربار مدائن استمداد کردند، ایرانیان آنها را بمال و رجال یاری نمودند تا یمن را از دست حبشیها گرفتند و خودشان در آنجا مستقل گشتند.

در شمال شرقی و شمال غربی عربستان سلاله های چند از سلاطین **ملوك نصرانی عرب** عرب، قبل از اسلام، سلطنت میکردند که غالباً متدین **۱- منازره - بنولخم** بدیانت مسیح بوده اند از آنجمله سلاطین حیره اند که در ناحیه عراق بین فرات و نجد مملکتی داشته و حیره در چند میلی جنوب کوفه (نزدیکی نجف کنونی) شهری آباد بوده است. مردم آن ناحیه که بعضی شهرنشین و بعضی دیگر قبایل چادر نشین و بیابان گرد بوده همه از اصل و نژاد عربی و از نواحی غرب و جنوب عربستان در اعصار ماضیه (قرن سوم میلادی) بآن حدود مهاجرت نمودند و در آن اواخر متدین بدیانت مسیحی شدند. نخست تابع کلیسای سریانی و بعداً در قرن پنجم میلادی تابع کلیسای نسطوری گردیدند پادشاهان حیره از اولاد **نختم** میباشند. ایشان ملوک کی نسبتاً متمدن و ادب دوست و شعر پرور و در ابتدا بت پرست و مشرك بوده اند تا آنکه یکی از ایشان، یعنی نعمان سوم فرزند منذر (۶۰۲ - ۵۸۰ م.) بدیانت مسیح در آمد. این سلاله عربی نصرانی دست نشانده و وابسته پادشاهان ساسانی زردشتی گشته و در پیکار و نبرد بار و میان ایشان رایاری و مساعدت میکردند. در سال ۶۰۲ میلادی خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، نعمان را در زیر پای فیل افکنده بقتل رسانید و امیری دیگر را از قبیله طی بحکمرانی آن ملك گماشت.

سرزمین شام بنوبت خود در زیر امر و فرمان پادشاهی بود که بنام «عسانی یا بنو جفنه» معروفند. آنها در ممالك شام و فلسطین دست نشانده قیصره روم اند. ایشان نیز اصلاً از نژاد اعراب

۴ - عسانه
یا بنو جفنه

جنوبی (یمن) میباشند که بعد از خرابی سبا بشمال مهاجرت کردند. يك شاخه از این مهاجرین - بنو قحطان - در شهر یثرب در شمال حجاز منزل گزیدند. یکی از پادشاهان غسانی بنام حارث بن جبلة در حدود ۵۲۹ م. قدرت و نیروئی عظیم بدست آورد و باملوك نخم (حیره) جنگیده برایشان فائق آمد، قیصرهٔ روم او را در برابر ایرانیان تقویت میکردند، حارث و اولاد او را بمنزلهٔ سلطان عربستان میشناختند. در اواخر قرن ششم سلطنت ایشان تقسیم شده بصورت مشایخ - ملوك الطوائف - درآمد.

از جهت مذهب غسانیها نیز نصرانی، و تابع کلیسای یونانی (بیزانس) بوده اند. همچنین در اواخر قرن پنجم در عربستان مرکزی سلطنتی دیگر تشکیل گردید. در ابتدا بعضی از قبیلۀ کُنده از جنوب عربستان (یمن) مهاجرت کردند و شیخ آن قبیلۀ ملقب به «آكل المرار» بمقام سلطنت رسید. ایشان دست نشانده و وابستهٔ ملوك حمیریه جنوب بوده اند امرؤ القیس امیر شعراء عرب ازین طایفه است.

۳ - بنو کفده

چهل سال قبل از بعثت پیغمبر اسلام، درست در همان سال که محمد بن عبدالله (ص) متولد گردید، ابرهه الاشرم پادشاه حبشی یمن لشکری گرد کرده برمکه تاختن آورد (۵۷۰ م.) و چون بر فیلی جنگی سوار بود آن سال را اعراب «عام الفیل» لقب دادند.^۱ مشایخ قبیلۀ کُنده نیز همه جز و سپاه او بوده اند.

از این مقدمه معلوم شد که در قرن ششم، یعنی یکصد سال قبل از بعثت محمد بن عبدالله (صلعم) به نبوت، در آن سرزمین سیاستهای مختلف کار فرما بوده است، در طرف شرق دولت ساسانی بر حیره چیره شده، نه تنها جزیرهٔ بحرین که گروهی

عرب قبل از
پیغمبر اسلام
یا عصر جاهلیت

اعراب و گروهی ایرانی در آنجا ساکن بودند در تحت استیلا و سلطنت ایران قرار داشتند، (سکنه بحرین اکثراً ایرانی و فرمانفرمای آنان در آن زمان سپوش نام ایرانی نژاد در هجر می نشست)، بلکه تمام مردم عمان آمیخته از عناصر عرب و عجم بود و

۱ برای داستان حملهٔ اصحاب فیل بمکه رجوع شود به تفسیر سورة الفیل در قرآن و تاریخ طبری

آن کشور نیز در زیر فرمان خسرو ایران قرار داشت و در این نواحی نه تنها دیانت شاهان زردشتی قهراً توسعه و انتشاری یافته، بلکه دین عیسی نیز از ایران بدانجا نفوذ کرده بود.

در طرف جنوب غربی عربستان، کشور یمن در تحت تأثیر سیاسی و مدنی حبشها بود و فجران (در شمال شرقی صنعا) که شهری آباد بود مرکز دیانت عیسوی، و کلیسای آن از اسقف انجیلی قبطی اسکندریه متابعت میکرد.

ناحیه حجاز در آن زمان، از سه شهر کوچک و بعضی واحات متفرق مرکب بود که هر کدام برای خود شبه استقلالی داشتند: مکه و یثرب و طائف. مردم حجاز با قبائل و عشائر اعراب بدوی اطراف آن، در نبرد و تهاجم بین خود در داخل و خارج شهرها دائماً بزود خورد و کشمکش مشغول بودند. در ناحیه شمالی آن ناحیه، جامعه‌های کوچکی از مهاجرین یهود نیز بوجود آمده بود که همه پس از خرابی اورشلیم (۷۰ م.) بدیار عرب کوچ کرده بودند و در آنجا سکنتی گرفته و با مردم یثرب گاهی بصلح و زمانی بجنک روزگار میگذرانیدند.

در نواحی شمالی و جنوبی و مرکز سراسر کشور عربستان قبائل رحاله و بیابان کرد باخیام و دواب خود دائماً در طلب مرتع و آب و گیاه در حرکت بوده‌اند و همه يك نوع دیانت بت پرستی (فتیشیزم) آمیخته بعقیده بارواح موهوم (انفیزم) را پیروی میکرده‌اند و روز کاری غالباً در خونریزی و کینه جوئی گذرانده و گاه بگاه بقصد تجارت یا به نیت عبادت به بتخانه کعبه، بشهر مکه مسافرت میکردند. در شمال چون قیصره روم - بیزانس - بر سوریه و فلسطین مسلط بودند و در آن ناحیه اعراب بنی عثمان را بحکومت دست نشانده خود تقویت میکردند، نفوذ دیانت مسیح و کلیسای یونانی رواجی بسیار داشت.

۱- ابن الکلبی در کتاب الاصلانم میگوید: «وكانت للعرب حجارة غير منصوبه يطوفون بها ويعفرون عندها بسمونها» (الاصناف، ص ۴۲) «وكان لاهل كل دار من مکه صنم في دارهم يعبدونه فاذا اراد احدهم السفر كان آخر ما يصنع في منزله ان يتمسح به واذا قدم من سفره كان اول ما يصنع اذا دخل ان يتمسح به» ايضاً (ص ۳۲).

این عصر و زمان یکصد ساله که در تاریخ سیاسی و ادبی عربستان به عصر «جاهلیت» ملقب است و در قرآن نیز به همین عنوان نامبرده شده^۱. واحد مستقلی از تاریخ عرب قدیم را تشکیل میدهد. در پایان آن عصر است که محمد بن عبدالله (ص) از خاندان قریش در بلاد مکه متولد و در اوایل قرن هفتم (۶۱۰ م.) به پیغمبری برانگیخته شد و اوست که دیانت مقدس اسلام را تشریع فرمود. دیانت اسلام در ابتدا يك دین عربی محض بود که قوم عرب را از مبادی جاهلیت اولی و بدویت به مراحل تمدن و فرهنگ بسیار عالی هدایت و رهبری کرد و به شرك و تعدد الهه و نصرانیت و یهودیت در آن بلاد خاتمه بخشید و دین توحید یعنی پرستش الله تعالی، دین عام ملی ایشان گردید (شرح آن در گفتار هشتم از بخش نخستین این کتاب بتفصیل آمده است) بعد از آنکه محمد بن عبدالله از مکه به یثرب هجرت فرمود (۶۲۲ م.) و آن شهر بنام وی «مدینه النبی» خوانده شد، جماعات یهود اطراف آن شهر بامر او کردن نهادند. سپس در سال ۶۳۰ مکه را فتح کرد و در بیت خانه کعبه درون آمد و ۳۶۵ بت چوبی و سنگی که اعراب جاهلی بعد از ایام سال در آنجا نصب کرده بودند درهم شکست و مکیان به دیانت اسلام تسلیم شدند. دو سال بعد ۶۳۲ م. پس از آنکه برای اداء مراسم حج بمکه آمد، در مراجعت در مدینه وفات یافت و در همان شهر مدفون گردید. مدفن مطهر او محل تقدیس مسلمانان جهان و در مقام احترام بعد از کعبه قرار دارد. وقتی آن حضرت از جهان رخت بست همه مردم عرب دارای دیانت و اعتقاد و اندیشه واحدی شده بودند که به - دین اسلام معروف است و تا امروز دوام دارد.



بحث و تحقیق در دیانت اعراب قدیم نه تنها از جهت شناختن و معرفت دین اسلام که دین ملی ماست، ضرورت دارد، زیرا پیغمبر اسلام زائیده آن قوم و پرورده آن زمان است، بلکه از آن جهت که حاکی از دیانت متداول در قرون چهارم و پنجم و ششم میلادی در	دیانت اعراب عصر جاهلیت
---	-----------------------------------

۱- «افحکم الجاهلیة یبغون ومن احسن من الله حکماً لقوم یوقنون»، سورة البائده: ۶ آیه ۵۵

قومی بدوی و بیابان نشین می باشد و بهترین نمونه فتیشیزم و آتمیزم اولیه است ، برای محصل تاریخ ادیان درسی سودمند خواهد بود.

منبع اطلاعات درباره دیانت اعراب باستانی یا بوسیله بعضی کتیبه های حمیری است که از ازنه دیرین و بالسنه قدیم سمیتیک نوشته شده و تا زمان ما باقی مانده ، یا بوسیله اخبار و روایات ناقلان و راویان ادب و اشعار عصر جاهلی است که در عصر خلافت بنی عباس در شهر بغداد تدوین و تألیف گشته است .

از اشعار شعراء دوره جاهلیت بسیاری نکات مفیده در این باب بدست می آید و بعضی آیات قرآنی نیز کما بیش اشارتی بدیانات قدیمه اعراب همچنان می نماید . علاوه بر این منابع ، یکی از قدیمترین مورخین اسلام هشام بن محمد بن السائب الکلبی^۱ از مشاهیر روایت دانشمندان است (متوفی ۸۱۹ م.) مؤلف کتاب «الاصنام» ، که از دیانت عرب دوره جاهلی بحث میکند و اطلاعات ذیقیمتی بدست میدهد .

چون بعضی از آداب و رسوم قدیمه آن عصر را شارع مقدس اسلام در دین قوم خود اجازت فرموده است ، ازین راه نیز میتوان بر رسوم قدیمه آن قوم پی برد . اشعار عصر جاهلی همچنین نه فقط از رسوم و آداب مشرکین و تعداد الهه Polytheism عرب مطالب مفیدی بدست میدهد ، بلکه از نفوذ دو دین یهود و نصاری نیز در آن شبه جزیره حکایت میکند ، نابغه ذبیانی و اعشی دو شاعر بزرگ عصر جاهلی و از اصحاب معلقات سبعه اند که بادیانت مسیح در دستگاه ملوکی غسانی آشنا شده و بآن مذهب اشارت فراوان در قصائد خود دارند .

نکته قابل توجه اینست که آن مردم بادیه نشین و بت پرست برخلاف اکثر اقوام هند و اروپائی و سامی دارای اساطیر (میتولوژی) و مبادی کلامی پیچ در پیچ نبوده و همچنین عقاید خاصی درباره «خلقت و تکوین عالم» و یا مسئله «بعث بعد از موت» و دیگر امور فکری و نظری نداشته اند یا الاقل اگر چیزی هم بوده بدست ما نرسیده

۱- هشام بن محمد بن السائب المشهور باین الکلبی ، متوفی ۲۰۶ هـ . از مورخان قدیم عرب و صاحب تألیفات بسیار است که از آن جمله کتاب الاصنام مورد توجه علماء جدید ، در قاهره احمد زکی یاشا در سال ۱۹۱۴ طبع منقحی از آن کرده است .

و در برابر نیروی اسلام محو و نابود گردیده است .

آلهه
معبود اعراب

بدویان یا مردم ساده عربستان که به بیابان نشینی و صحرا -
کردی خو کرده بودند يك سلسله احجار از نوع «فتیش» و
یا «توتم» می پرستیده اند و عبادت اصنام اصول عقاید دینی
ایشان را تشکیل میداده^۱ که اینك خلاصه ای از آنرا ذکر می نمائیم .

نخست پرستش اجرام سماوی و قوای فعاله طبیعت - پرستش آفتاب و ماه و
کواکب نزد اعراب در مرحله اولی از اهمیت و رواج بوده ، که در عربستان جنوبی
(تمدن سبا در یمن) تکامل حاصل کرده بود ، شمس (خدای مؤنث) و قمر (خدای مذکر)
در نزد بسیاری از قبائل جنوبی عبادت میشده و هر دو معابدی داشته اند . اسم
«عبد الشمس» از اسامی متداول عهد جاهلیت قدیم است ، همچنین «عبد الشارق» یعنی
بنده آفتاب طالع نیز اسم میگذارد و اند اسامی دیگر مانند عبد النجم و عبد الثریا نیز
در میان اسامی خاص افراد در قبایل احیاناً دیده شده است . اشاره به همین ستاره پرستی
معمول اعراب است که در قرآن شریف آمده : «وانه هورب الشعری» .

دیگر در میان ستارگان پرستش زهره (ونوس) معمول بوده است که بر آن
نام «العزرا» (عزیز ترین الهه) نهاده بودند و نزد اقوام عرب عبادت او رواجی بسیار
داشته . مورخین یونانی و سریانی از اعصار قدیم حکایت از انتشار عبادت «عزى» در آن
قوم می نمایند که چگونه آنان برای «مکعب الصباح» قربانیها میگذرانیده اند و از او
طلب فیض میکرده .

درست يك قرن قبل از ظهور اسلام عبادت عزى در جزیره العرب بسیار معمول
بوده است . یکی از اعمام پیغمبر ، ابو لهب ، به «عبد العزى» موسوم میباشد . ذکر
این الهه در قرآن چنین آمده : «افرايتم اللات والعزى و مناة الثالثة الاخرى ؟ الکم

۱- قال ابن الكلبي : «اشتهرت العرب فى عبادة الاصنام ، فمنهم من اتخذ بيتاً ومنهم من اتخذ
صنماً ومن لم يقدّر عليه ولا على بناء بيت نصب حجراً امام الحرم ثم طاف به كطوافه بالبيت وسموها
«الانصاب»... فكان الرجل اذا سافر فنزل منزلاً اخذ اربعة احجار فنظر الى احسنها فاتخذها رباً وجعل
ثلاث ائافى لقدرة واذا ارتحل مرّ به ، فاذا نزل منزلاً آخر فعل مثل ذلك فكانوا ينحرون و يذبّحون
عند كلها ...» ص ۳۳ الاصنام

الذکروه الانثی؟ (النجم ۵۳/۱۹). در این آیات قرآن شریف خدایان ثلاثه مردم عرب را ذکر کرده است که آن مردم آنها را دختران خدا - بنات الله - می‌شمرده‌اند. در نخله که محلی بین مکه و طائف است صنم عزی معبدی داشته که عبارت از سه درخت بوده است و قبل از طلوع اسلام مردم او را، نه مانند مظهر کوکب صباحی، بلکه چون خدای موجودی پرستش می‌کرده‌اند.^۱ نزد غالب امم بدوی و اکثر اقوام صحرا کرد عبادت و احترام بقرص قمرهنوز رواج دارد و او برای ایشان خدای مهربانی است چه در نور او استراحت می‌کرده و گوسفندان خود را بچراگاه می‌برده و موجود شب‌نم و باعث رستن گیاه می‌شده در حالتی که قرص آفتاب سوزان در بیابان موجب فنا و نیستی می‌گردیده است.

قزح نزد عرب اسم خدای طوفان است که نام کمان او هم اکنون در زبان پارسی معمول و متداول و بجای «رنگین کمان» استعمال می‌شود و منوچهری در بیت خود ذکر نموده است^۲ و در صحن کعبه محل معینی بنام او اختصاص داشته و جاهلیون عرب در آنجا برسم عبادت، آتش می‌افروخته‌اند.

صنم‌اللات - خدای آفتاب است که قدیماً در نزد نبطی‌ها^۳ پرستش او رواجی بسیار داشته است و آن الاله مادینه است چونکه کلمه «شمس» در نزد غالب اقوام سمیتیک مؤنث است. این نام بتائیت برای آن خدای مادینه نیز استعمال می‌شده هرودوت مورخ یونانی ازین صنم در تاریخ خود یاد کرده است و آنرا همان

۱- مورخین گفته‌اند که در روز جنگ احد مشرکین فریاد بر می‌آوردند: **أَللّٰنا العزی ولا عزی لکم!** «مسلمانان جواب میدادند: **الله مولانا ولا مولی لکم!**» تاریخ طبری، تاریخ کامل.

۲- و آن این است:

صبحگاهان در هوا قوس قزح بر مثال دامن شاهنشهی .
هفت دبیای ملون بر تنش هر یکی از دیگری در کوتهی

۳- **الانباط** یا **نبطی‌ها** نام قومی از عرب است که در ناحیه شمالی عربستان و جنوب فلسطین ساکن بوده و شهرها و قلاعی داشته. **بلد الحجر** «Petra» دارالملک ایشان مرکز تجارتی مهمی بوده است. این قوم تجارت بین مصر و شام و سواحل فرات را تا ساحل یمن در دست داشته‌اند و در قرن اول میلادی مملکتی آباد داشته و در اوایل قرن دوم امپراطور روم **تراژان** دیار آنها را فتح و آنها از میان رفتند.

دیونیسوس الاهی یونانی می‌شمارد .

در هنگام طلوع اسلام (مائه هفتم) در پرستش الالات قوم ثقیف و ساکنین شهر طائف اختصاصی داشته‌اند و آنرا بصورت سنگ مربعی نشان میداده‌اند . عاقبت لات را مغیره بن شعبه بامر پیغمبر (ص) درهم شکسته بسوزانید و عبادت آن در جهان خاتمه یافت .

دوم - آلهه‌ئی است که اعراب از معانی مطلقه و مفاهیم غیر
 آلهه مأخوذ از
 محسوس اقتباس می‌کرده‌اند و يك گونه تجسم و تشخیص بصورت
 مفاهیم معنوی
 خاصی بآنها میداده‌اند ، این عقیده تحولی بوده است از
 آنیمیزم قدیم بدوی ، یعنی ایمان و اعتقاد به قوای نامرئی و غیر محسوس طبیعت که
 منشأ خیرات یا شرور درزندگانی روزانه انسانی می‌شوند . یکی از دانشمندان و
 محققین اخیر نام منات را از ریشه «منیه» یعنی «مرگ» مشتق دانسته است^۱ . جمع آن
 «منایا» یا «منوات» بمعنای «قضا و قدر» نیز آمده که بر سر نوشت انسان حکومت میکند .
 در نزد اقوام کنعانی (فلسطین) نام «منی» بهمین معنی «بخت و اتفاق» وجود داشته است
 (کتاب اشعیا : ۱۱/۶۵) . در قرآن شریف (سوره النجم آیه ۲۰) چنانکه قبلا نقل
 کردیم ، نام منات یاد شده است که اعراب جاهلی او را نیز یکی از بنات الله می‌شمردند
 و در کعبه مورد پرستش بوده است . در کتیبه های قدیم نبطی اسم «منّا» ذکر شده
 شده است گویا این صنم در نزد قبیله هذیل و خزاعه معبدی و زیارتگاهی در ساحل
 بحر در محلی بنام قدید داشته است . گویند اهالی یثرب (اوس و خزرج) نیز او را
 می‌پرستیده‌اند ولی در غالب قبایل اسم «عبد منات» فراوان است از این قرار عبادت
 منات در تمام عربستان عمومیت داشته . عاقبت در سال هشتم هجری علی بن ابیطالب (ع)
 بامر پیغمبر معبد منات را منهدم و آن صنم را معدوم فرمود . (الاصنام : ص ۱۵)
 گویند : در آن معبد دو شمشیر بود که حارث بن ابی شمر غسانی بآن اهدا کرده بود
 علی (ع) آنها را برگرفت ذوالفقار یکی از آندومیباشد .

دیگر از اینگونه خدایان «مناف» است که در لغة بمعنی «مقام عالی» میباشد و

آن نیز يك مفهوم معنوی است که صورت تجسم و شخصیت حاصل کرده است . ممکن است مانند کلمه منات از ریشه «منیه» اشتقاق یافته باشد . بهر حال اسم -عبد مناف - در نزد عرب فراوان معمول است در قریش نیز نام یکی از اجداد پیغمبر (پدر هاشم) بوده است .

دیگر از آلله عرب صنم «دو» است که از خدایان عربستان جنوبی و از مفهومی «مودت» اشتقاق یافته . در قرآن نیز اسم آن یاد شده است آنجا که در خطاب بمشرکین میفرماید : «وقالوا لاتذرن آلہکم ولا تذرندوا ولا سواعا ولا یغوث و یعوق و نسرأ» نوح : ۲۳/۷۱ گویند که معبدی در دومة الجندل (واحه ئی در شمال غربی نجد) بنام اوبریا کرده بوده اند ، در نزد تمام قبایل عرب نام «عبدود» استعمال میشده و او را بصورت صنمی نشان میداده اند که تیرو کمائی یا شمشیر و سپری در دست داشته است . خالد بن الولید با مر پیغمبر آنرا درهم شکسته و معبد آنرا منهدم ساخت .

بالاخره ، یکی از مفاهیم معنوی که نزد بعضی از مردم عربستان دارای قوه تأثیر و فاعلیت فوق بشری بوده «دھر» میباشد . دھر یا «زمان» مؤثر در حیات و مرگ انسانی و موجب سعادت و شقاوت در زندگانی شمرده میشده است و گفته اند که بعضی از اعراب برای آن مقام الوهیت قائل شده بوده اند .

در قرآن مجید در این آیه اشارتی بآن عقیده ملاحظه میشود :

«وقالوا ماہی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما یهلکنا الا الدھر وما لہم بذلک من علم ان ہم الا یظنون» البجائیہ : ۲۳/۴۵ .

نباید تصور کرد که عقیده به دھر در نزد بادیه نشینان عرب صورت کامل و منظمی داشته و نوشتجات و اقوالی برای آن موجود بوده بلکه عقیده به تأثیر زمان در بشر يك نوع فکرو اندیشه ای کهن است که مخالفین به الوهیت داشته اند . محتمل است که از فرقہ زروانیان ایران این اندیشه به داخل عربستان نفوذ کرده باشد و کفار در مقام معارضه با پیغمبر اسلام که منادی اللہ پرستی بوده آنرا اظهار میکرده اند و آیه فوق در پاسخ ایشان نازل گشته است .

سوم - عبادت حیوانات که بقایای توت میزم قدیم است. اصنام
 (سنگی) و اوئان (چوبی) که دارای اسامی حیوانات اند نزد
 عرب قدیم متعددند، بعضی بر آنند که اینها بقایای ایمان
 «توتم»
 آلهه حیوانی

به «توتم» است که از اجداد باستانی سمیتیک باعقاب عربی ایشان منتقل شده. بعضی دیگر آنهارا مقتبس و مأخوذ از ملل مجاوره دانسته اند. یکی از آن جمله «نسر» است بفارسی بمعنی «کرکس». نام این معبود در قرآن در آیه سابق الذکر آمده و در کتب ملل دیگر مانند تلمود یهود باین خدای عربی نیز اشاره شده است.

دیگر، عوف که نام مرغی شکاری است. اسم - عبد عوف - نزد افراد قبایل عرب کما بیش دیده میشود. و آنرا خدای سعد میدانسته اند و باو فال نیک میگرفته اند.

بعضی از محققین گفته اند که صنم عوف را عربها از آرامیها اخذ و اقتباس نموده و ظاهراً پرستش کرکس در نزد غالب ملل سامی در قدیم معمول بوده است. عبادت - توتم نباتی - اشجار نیز در عرب رواج داشته چنانکه گفتیم معبد عزری در نخله مشتمل بر سه درخت بوده است که آنرا نیز خالد بن الولید بامریغمبر قلع و قمع کرد و صنم را درهم شکست. روایت است که خلیفه دوم، عمر بن الخطاب درختی را که در پناه آن پیغمبر با مسلمانان «بیعت رضوان» را بعمل آورد امر کرد قطع نمایند تا آنکه فتنه راه مسلمانان نشود و مورد پرستش قرار نگیرد.

چهارم - عرب را آلهه و اصنام چندی است که بعضی نام خدایان باستانی
 اما کن و اودیه دارند مانند: ذوالشری و ذوالخلصه^۱ و بعضی دیگر از بقایای عقاید قدیمه سامی های باستانی هستند مانند: یغوث، یعوق، سواع و هبل. افسانه ها و روایات عرب پیدایش این اصنام را بعهد نوح نبی نسبت میدهند.^۲ یغوث که در آیه سابق الذکر مذکور است، ظاهرأ بمنی «یاری کننده» و گویا معبود قبایل شمال یمن و جنوب حجاز بوده است. نام (عبد یغوث) در بسیاری از قبائل

۱- ابن الکلبی: الاصنام ص ۳۸ و ص ۳۴

۲- ابن الجوزی: نقد العلم والعلماء

متداول، ولی در موقع ظهور اسلام پرستش یغوث چندان رواجی نداشته است. (الاصنام: ص ۱۰، ص ۵۷).

یعوق که نام آن نیز در همان آیه مذکور است، ظاهر آبمعنی «حافظ و نگاهبان» میباشد و او نیز خدای معبود مردم یمن بوده و در جنوب شبه جزیره در اعصار باستانی عبادت میشده است. (الاصنام: ص ۵۷).

عبادت سواع چندان رواج و انتشاری نداشته و تنها در نزد قبیلۀ هذیل در زمین یمن پرستش میشده و معبدی داشته، معنی کلمه هم معلوم نیست. (رجوع شود به الاصنام: ص ۱۰ ص ۵۷).

مهم تر از همه این آلهه هبل خدای اهل مکه (بنو قریش) است که بصورت انسانی تمام قامت در خانه کعبه جای داشته و او را رب البیت میدانسته اند و در پیش پای او هفت تیر - قدام - مخصوص تفأل مینهادند و کاهنان برای عملی یا جواب سؤالی در باب مولودی یا مسافری و امثال آن که محل تردید و انتظار بوده بوسیله رمی آنها فال میگرفته اند و از غیب خبر میداده اند.

در اخبار عرب مسطور است که شخصی بنام عمرو بن لُحی خزاعی^۱ صنم هبل را از کشور موآب Moabs^۲ بمکه آورد. تحقیقات اخیر نیز تأیید مینماید که پرستش صنم هبل را قبائل شمالی عرب از اقوامی که در بادیۀ شام سکنی داشته اند، مانند نبطیان، اقتباس کرده اند.

۱- درباره «عمرو بن لُحی» شیخ عبدالرحمن بن الجوزی در کتاب نقد العلم والعلماء، ص ۶۰، بیانی باجمال کرده است که با کلام ابن الکلبی نیز منطبق است و ما را از تفصیل بی نیاز میکند. میگوید: وکان اول من غیر دین اسماعیل و نصب الاوثان و سبب السائبه و وصل الوصيله، عمرو بن ربیعہ وهو لُحی بن حارثه وهو ابو خزاعه و هو قاتل جرهم بن اسماعیل فظفر بهم واجلاهم عن الکعبه و نفاهم من بلاد مکه و توالی حجاب البیت من بعدهم، ثم مرض مرضاً شديداً، فقيل له ان بالبلقاء من ارض الشام حمة ان انتها برئت. فاتاها فاستحم بها فبرأ و وجد اهلها يعبدون الاصنام. فقال: ماهذه؟ فقالوا نستسقي بها المطر و نستنصر بها على العدو. فسألهم ان يعطوه منها. ففعلوا، فقدم بها مكة و نصبها حول الکعبه و اتخذت العرب الاصنام.

۲- موآب نام بلادی است در مشرق دریای اردن در فلسطین.

در روز غزوه احد که كفار مشترك قریش بر مسلمانان غلبه یافتند ، ابوسفیان سردار جیش مکیان ، فریاد بر میآورد و ندا میکرد: «اعل هبل» یعنی «علادینک یا هبل!» لشکریان اسلام جواب میدادند: «الله اعلى واجل!»^۱ چون در سال فتح مکه محمد (ص) بدان شهر در آمد بخانه کعبه درون شد و اول از همه هبل و سپس دیگر بتها را درهم شکست و باین آیه تکلم فرمود: «جاه الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً». (الاصنام: ص ۳۱)

مکیان راخدایان دیگر نیز معبود بوده است از آنجمله: یکی اساف دیگری نائله که در پیکر دوزن و مرد برهنه مجسم ساخته و میپرستیده اند گویند آنرا از عربستان جنوبی بحجاز آورده اند. (الاصنام: ص ۲۹/۹)

دیگر ازخدایان عرب (شمالی) بعل است که آن نیز نزد تمام اقوام سامی در شمال جزیره العرب سالیان دراز مورد پرستش بوده و نام آن در کتیبه های قدیم «سینا» ذکر شده . هنوز یکی از منازل بین شام و مدینه به «شرف البعل» موسوم است که ظاهراً در آن ازمنه دیرین بنام بعل ایجاد شده . البعل نزد اقوام سامی خدای میاه و چاهها و آبهای تحت الارض میباشد . نام بعل ، خدای فنیقیان . در توریة^۲ و بمناسبت قوم الیاس در قرآن نیز ذکر شده است، در این آیه: ائندعون بعلا و تدرن احسن الخالقین؟ «الصفات: ۱۲۵/۳۷»

نزد اعراب عصر جاهلیت ایمان به الله بعنوان خدای اکبر و ایمان به الله فوق سایر آلهه نیز ظاهراً وجود داشته . چنانکه سابقاً گفتیم کلمه «ال El» نزد بعضی اقوام سمیتیک در شمال بهمین معنی استعمال میشده ، در کتیبه های عربی قدیم وجود دارد. در نزد مردم سبا (عرب جنوبی) نیز کلمه (اله) در کتیبه ها بنظر میرسد. در نزد نبطی ها و قبایل مرکزی بصورت (هلاه) و بعداً بالحق «ال» تعریف به آله بصورت «الله» در آمده . در عصر جاهلیت کلمه «الله» بمعنای خدای اعظم و اکبر بسیار متداول و در اشعار آن عصر فراوان آمده است نام عبدالله نیز نزد

۱- ابن الکلبی الاصنام ص ۲۸. تاریخ طبری .

۲- نام بعل در سفر اعداد: ۴۱ و ۲۲ و در دیگر صحف توریة کراراً مذکور است .

ایشان رواج داشته که از آنجمله اسم پدر پیغمبر (ص) است. قرآن مجید در مقام احتجاج با مشرکان و بت پرستان مکه بهمین عقیده اجمالی آنها به «الله» اشاره میکند که چگونه خود آنها در هنگام حاجت و زمان نزول بلیت دست بدر گاه «الله» دراز میکنند. از جمله در این آیت که در سرزنش بمشرکانست: *دعوا لله مخلصین له الدین لئن انجیتنا من هذه لنكونن من الشاکرین* یونس: ۲۲/۱۰ و نیز در این آیت: *«ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحیا به الارض من بعد موتها؟ لیقولن الله...»* العنکبوت: ۶۳/۲۹

چنانکه گفتیم اعراب جاهلیت عموماً باین عقیده بوده اند که سه صنم بزرگ *اللات و العزی و منات* دختران «الله» میباشند ولی زمانیکه دیانات اسلام بتها را منسوخ کردند نام همان خدای اعظم و متعال برای بیان مقصود و اشاره بذات صمدی الهی بکار رفت. کلمه «جلاله» برای خدای واحد *لا شریک له* علم گردید.

بنابر آنچه در تفاسیر و سیرمذکور است در سال پنجم بعد از بعثت ۶۱۵ م. واقعه اتفاق افتاد که سازش اسلام را با شرک ممتنع و بت پرستی را بطور قطع بر انداخت و آنچنان بود که روزی زعماء قریش در ساحت مکه جمع بودند، بر پیغمبر اسلام *سورة النجم* فرود آمد و بعد از آیه: *«افرا یتم اللات و العزی و منات الثالثة الاخری»* این دو کلمه: *«تلك الغرائق العلی، منها الشفاعة ترتجی»* را شیطان القا کرد بعد از آن مسلمانان و مشرکان هر دو بسجده درآمدند و گفتند که ما بین پیغمبر و قریش موافقت حاصل شده است. ولی در همان شب این آیت بر پیغمبر نازل گردید: *«ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته...»* (الحج ۵۲/۲۲) پس آن دو کلمه منسوخ گردید و اصنام ثلاثه همچنان مردود گشتند. و پرستش خدای واحد قطعی گشت.

عجب اینست که *ابن الکلبی* این عبارت را بقریش نسبت میدهد که در هنگام طواف کعبه میگفته اند: *اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری، فانهن الغرائق العلی وان شفاعتن لترتجی* - (ص ۱۹).

مولانا جلال‌الدین اشاره بهمین حادثه فرموده است :

بت ستودن بهر دام عامه را آنچنان دان « کالغرائق‌العلی »
خواندنش در سورة والنجم زود لیکه آن فتنه بد از سوره نبود
جمله کفار آن زمان ساجد شدند هم سری بود آنکه سر بر در زدند

در کتب اخبار عرب شرح دیانات قدیم آنقوم کمابیش کراراً
کلام الازرقی آمده از آنجمله الازرقی^۱ در کتاب « اخبار مکه » بیانی جامع
دارد که ما سخن او را برای تکمیل فایده و تلخیص آنچه گفتیم در ذیل این مقال
می‌آوریم .

میگوید: « كانت العرب فی اول امرها علی دین ابراهیم واسماعیل ، حتی قدم
عمرو بن لعی بصنم یقال له « هبل » وکان من اعظم اصنام قریش عندها . فکان الرجل
اذا قدم من سفر بدأ به علی اهله بعد طوافه بالبيت وحلق رأسه عنده . وکان هبل من
خزر العقیق علی صورة انسان و كانت یده الیمنی مکسورة ، فادر کته قریش فجعلت له
یداً من ذهب . و كانت له خزائن القربان ، و كانت له سبعة قداح یضربون بها اذا مستهم
الحاجة . وکان بالکعبة علی یمینها حجراً اسوداً و ما زال هذا الحجر معظماً فی الجاهلیة
والاسلام ، تتبرک الناس به ویعودونه ویقبله . وکان باسفل مکه قد نصب صنم یعرف
بالخلصة . فکانوا یلبسونها الفلاند و یهدون الیها الشعیر والحنطة ویصبون علیها اللبن
ویذبون لها ویعقلون علیها بیض النعام . وکان لهم اصنام نصبوها علی اسم السیارات
من الکواکب وهی المشتري ؛ وقیل ان اصل اسمه « ذوالشراء » ای ساطع النور . و
الزهرة وزحل والمریخ و غیرها من الثوابت . ومن معبوداتهم ایضاً « العناة » و « اللات »
و « العزی » و كانت العناة علی ساحل البحر مما یلی قدید ، و كانت صخرة تراق علیها دماء
الذبائح ویلتمسون منها المطر فی الجذب . و كانت اللات ایضاً صخرة صنم للشمس ،
اذا مر علیها الحاج یلتونها بالسویق . وقیل اصلها من « لاء » ای : علی وعظم ومنه اسم-

۱- الازرقی : ابوالولید محمد بن عبد الله المکی ، ازاجله مورخین و ارباب سیر و رواة عرب
است . کتاب عمده او « مکه و اخبارها » از کتب موثقه تاریخ (طبع لایپزیک) . در زمان خلافت منصور
دوانقی (۸۲۵۶) میزیسته است .

الجلالة . واما العزى فكانت شجرة يعظمها قريش وبنو كنانة ويطوفون بها بعد طوافهم بالكعبة ويعكفون عندها يوماً .

ومن ادیانهم المجوسية و الصابئة و نصبوا بحسب تلك الاراء الصابئيه اصنام الذهب للشمس واصنام الفضة للقمر . وقسموا المعادن والاقاليم للكواكب . وزعموا ان قوى الكوكب تفيض على تلك الاصنام ، فتتکلم تلك الاصنام وتفهم وتوحى للناس اعنى الاصنام وتعلم الناس منافعهم . وكذلك قالوا فى الاشجار التى هى من قسمة تلك الكواكب اذا افردت تلك الشجرة لذلك الكوكب وغرست له وفعل لها كذا ، فاضت روحانية ذلك الكوكب على تلك الشجرة وتوحى للناس وتکلمهم فى النوم .

ومن ادیانهم اليهوديه فى حمير و كنانة و بنى الحارث بن كعب و كنده واما النصرانية فكانت انتشرت فيهم .

قال الفيروز آبادى : ان قبائل شتى من بطون العرب اجتمعوا على النصرانية بالحيرة وهم «العباد» . وان كثيراً من ملوك اليمن والحيرة تنصروا . واما ملوك غسان فكانوا كلهم نصارى وكانت النصرانية فى ربيعته و قضاءه و بهرا و تنوخ و تغلب و بنى طى . وكانت قريش نصبت فى جملة اصنامها فى الكعبة تمثال مريم مزوقاً وابنها عيسى فى حجرها قاعداً مزوقاً . وذلك فى العمود الذى يلى باب الكعبة ولم تلمس صورتها بل بقيا الى عهد ابن زبير فهلكتا فى الحريق .

خالى از فايده نيست اگر اكنون باين نكته اشارتى نمائيم كه
 در ادبيات فارسى خاصه در تلو كلام بزرگان شعر نام اصنام
 عرب بسيار آمده است و اين موضوع در مواقع مختلف محل توجه
 كويندگان قرار ميگرفته است :

نخست - در نظر بزرگان عارفان كه ماسوى الله را «بت» دانسته و ترك علائق
 صورتى را كه موجب ضلالت سالك است . باصطلاح خود «بت شكنى» نام داده اند
 و بايهام يا باستعاره در ضمن بيان اين معنى اسامى بتان عصر جاهليت را بفرآوانى ذكر
 كرده اند . چنانكه حكيم ناصر خسرو گفته است :

بمكر جهان سجده كردند خلق همى پيش از اين پيش لات و هبل

حدیث هبل سوی دانا نبود شگفتی تر از کار حرب جمل
شیخ عطار گوید :

بندگی کن بیش ازین دعوی معجوی مرد حق شو عزت از عزای معجوی
مولوی میفرماید :

این دعا بسیار کردیم و صلات پیش لات و پیش عزای و منات
حافظ چنین می‌سراید :

تا من از عشق رخس بیخود و حیران گشتم
خبر از واقعه لات و مناتم دادند

شاه قاسم انوار گفته :

گر نور یقین جلوه گر آید بحقیقت فارغ شود از لات و هبل عابد اصنام
جامی در مثنوی سبحة الابرار سروده است :

تیز کن خنجر لا بر سر لات ببر از لات منی را ز منات
تاج عزت ز سر عزای کش رخت طاعت بدر مولا کش
تنوی اهرمن و یزدان گوی تا فت از انجمن ایمان روی
عیسوی شد به گوئی افزون خیمه از ساحت دین زد بیرون
توبصدت، چه بصد بلکه هزارا ! بلکه بیرون ز ترا زوی شمار،
کرده‌ای رو بیکی هر نفسی می‌پزی در ره ایمان هوسی...

دوم- در مقام مدیحه سرائی خاصه در نعت نبی اسلام تلمیحاً یا تصریحاً از
او ثاب عرب نام برده اند چنانکه سعدی گوید :

نه از لات و عزای بر آورد کرد که انجیل و توریة منسوخ کرد
مولانا جلال الدین داستان بردن حلیمه سعدیه دایه پیغمبر او را در او ان کودکی
بنزد عزای بنظم آورده است :

... برد او را پیش عزای کایصنم هست در اخبار غیبی مفتنم
ما هزاران گم شده زو یافتم چون بخدمت سوی او بشتافتم...

الخ «دفتر چهارم»

سوم- در مدح سلاطین اسلام که بابت پرستان به نیت جهاد جنگ میکرده اند
اشعاری که متضمن اسماء اصنام است فراوان می باشد .

انوری در این مقام گفته :

دست انصاف تو در بدعت سرای روزگار

دست محمود است در بتخانه های سومنات

گر حرم را چون حریم حرمت بودی شکوه

در درون کعبه هر گز نامدی عزى و لات

از میان اشعار مدیحه ، فرخی سیستانی در قصیده معروف خود که در فتح سومنات
گفته و سلطان محمود رامدح کرده، از کلمه «سومنات» باقوة تصویریه خود حکایتی
اختراع کرده است که بدون اصل و اساس تاریخی می باشد ولی البته قطعه بسیار نغز
و فصیحی است در آنجا میگوید :

«منات و لات و عزى در مکه سه بت بودند

ز دستبرد بت آرای آن زمان آذر

همه جهان همی آن هر سه را پرستیدند

جز آن کسی که بدو بود از خدای نظر

دو زان پیمبر بشکست و هر دو را آفروز

فکنده بود ستان پیش کعبه پای بسر

منات را ز میان کافران بدزدیدند

بکشوری دگر انداختند از آن کشور

بجایگاهی کز روزگار آدم باز

بر آن زمین نشست و نرفت جز کافر

ز بهر آن بت بتخانه ای بنا کردند

بصد هزار تمائیل و صد هزار صور

بکار بردند از هر سوئی تقرب را

چو تخته سنگ بر آن خانه تخته تخته زر

به بتکده در بت را خزینه کردند
 در آن خزینه بسندوقهای پیل گهر
 گهر خریدند او را بشهرها چندان
 که سیرگشت ز گوهر فروش گوهر خر
 برابر سر بت کلهای فرو هشتند
 نگار کار بیاقوت و بافته بدر
 ز زر پخته یکی برد ساختند او را
 چو کوه آتش و گوهر بر او بجای شر
 خراج مملکتی تاج و افسرش بوده است
 کمینه چیز وی آن تاج بود و آن افسر
 پس آنکه آنرا کردند سومنات لقب
 لقب که دید که نام اندر و بود مضر»

از لوازم زندگانی بدوی در بیابانهای بیکران و پهن دشتهای
 بزرگ همانایکی اینست که در آن سکوت و سکون مطلق
 اعتقاد بوجود یکنوع موجودات حیه نامرئی (شبه ارواح)
 پدیدمی آمده (رجوع شود بصفحه همین کتاب). اعراب بدوی هم از دیر باز معتقد
 بوده اند که در بادیه ها و صحاری وسیعه ایشان طوایف و قبائلی مستور سکونت دارند
 بنام جن، غریت، غول و آنها کرچه فی الجمله شباهتی در خلقت با انسان دارند با
 پیکرهای زشت و اندام نازیبا و هولناک دشمن بنی نوع بشرند و آدمی را همواره
 آزار و اذیت می رسانند. غول در میان اجنه درندگان ایشانند و از دیگر انواع
 موزیه برای انسان خطرناک تر. همانطور که آلهه خیر و نیکی کارآدمیان را در شهرها
 و بلاد و وادیها در پناه خود حفظ میکنند، این ارواح موزیه هم در بیابانها آدمیان
 را آزار و زیان داده و بهلاک میرسانند. این موجودات نامرئی گاهی بصورت حیوانات
 وحشرات در می آیند و آدمیان را میگزند و هلاک میکنند. لغت «جن زده» - مجنون -
 برای کسی مستعمل میشده که شکار این روح پلید و شریر شده باشد. ظاهراً این

ارواح موزیه

جن و غول و غریت

عقیده نفوذ و سرایت جن در جسم شخص مجنون از اقوام خارج عربستان نفوذ یافته است چنانکه پارسیان نیز «دیوانه» را بمعنی - دیوزده - استعمال میکرده‌اند. اشاره بوجود جن در قرآن مجید (سوره ۳۷/۱۵۸) آمده و سوره‌ای (سوره ۷۲) با اسم «الجن» در کتاب مبین موجود است. گاهی نیز از ملائکه تعبیر به اجنه شده است (الصفات ۱۵۸/۱ و الانعام ۶/۱۰۰) و اهل تأویل برای آن معانی عدیده کرده‌اند.

اعتقاد بوجود جن در نزد اقوام اسلامی تا امروز بصور خرافی بیش و کم باقی مانده است و عوام بر آنند که صحراها و جنگلها و غارها و اماکن بیغوله معلو از این موجودات غیبی میباشد. در ایران نیز عقیده به «جن» موزی و یا «پری» که نوع خوب رو و لطیف روحانی است تا عصر حاضر باقی مانده است در ادب عرب و عجم این موجودات نامرئی و وهمی موضوع اشعار لطیفه و استعارات و تشبیهات ظریفه گردیده.

بیت العتیق از معابد قدیم عربستان اطلاع مفصلی در دست نیست، تنها خانه چهار گوش (مکعب) که بنای آن به ابراهیم و پسرش اسمعیل پیغمبر نسبت داده شده^۱ و از ازمئه باستانی در عربستان معبدشمرده میشده است. بطلمیوس Ptolemy جغرافی دان یونان در قرن دوم از آن بنام «مکرا با» ذکر میکند. و آن معبد به کهنگی و قدمت موصوف بوده از اینجاست که او را بیت العتیق لقب داده‌اند، در قرآن مجید نیز آمده :

«و لیطو فوا بال بیت العتیق» الحج : ۳۱/۲۲

طوایف و قبائل عرب از اطراف و اکناف شبه جزیره همه ساله بزیارت آن بتخانه میآمده‌اند. احترام آن خانه نزد ایشان بسیار بود، تاجاییکه بعضی اولاد خود را «عبدالدار» نام مینهادند و قدیمترین بتی که در آن جای داشته است چنانکه گفتیم «هبل» بوده که بلغت آرامی بمعنی «بخاریاروح» است، بعدها بت های متعدد دیگری در آن خانه نصب کردند چندانکه در اواخر عصر جاهلیت (قرن هفتم م.)

۱- قرآن آیه : ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه . . .

عدد آنها به ۳۶۰ بت رسیده بود. این خانه مکعب ظاهراً در آغاز بناسقف نداشته و سنگ سیاهی از نوع «ولکانی» موسوم به حجر الاسود در وسط آن قرار داشته. در اوایل قرن هفتم قبل از بعثت اندک خرابی در آن معبد عرب روی میدهد. اشراف واعیان قریش آنرا از نو تعمیر میکنند و از چوبهای یک کشتی متعلق به رومیها که در دریای احمر شکسته و در ساحل حجاز افتاده بوده سقفی برای آن بنامی سازند و حجر الاسود را در زاویه جنوب شرقی آن قرار میدهند که از آن روز تا زمان ما همچنان باقی و برجاست. در عصر جاهلیت اراضی حول وحوش مکه را «حرم» مقدس میدانسته اند که در آنجا جنگ و جدال و خونریزی حرام بوده است. دین اسلام هم آن خانه را مقدس و قبله گاه نماز قرار داده است و حجاج ملل اسلام همچنان با آنجا آمده و هفت بار در آن بیت معظم طواف میکنند و حجر الاسود را بوسیده و از آن طلب فیض و برکت مینمایند. در مناسک و آداب حج بر طبق شریعت اسلام بسیاری از رسوم عصر قدیم عربی باقی مانده است که از آن جمله ذبح قربانی از گوسفند و شتر در روز دهم ذی الحجة الحرام میباشد. در ممالک اسلامی آن روز را بنام «عید اضحی» جشن گرفته و در همانوقت که حاج در خانه کعبه مراسم قربانی را بجا میآورند مسلمانان نیز در اطراف بلاد عالم با آداب خاصی قربانی حیوانی (شتر- گوسفند- بز) بدرگاه الهی تقدیم میدارند.

رسم قربانی در نزد عرب بسیار قدیم است حتی مذکور است که در شهر الحجر «پترا» پایتخت نبطیها، قربانی انسانی نیز بدرگاه کوكب الصبح معمول بوده است. از مندر بن نعمان پادشاه حیره نقل کرده اند که برای کوكب زهره قربانی انسانی بتقدیم رسانید. اعراب قربانیهای خود را در برابر انصاب و از لام^۱ بعمل آورده و آنها را با خون دیبچه رنگ میکرده اند و گوشت آنرا میخورده اند.

در تواریخ و روایات اسلامی منقول است که خانه کعبه را آدم صفی پس از هبوط از بهشت بنانهاد، بعد از طوفان نوح ویران گردید دیگر بار ابراهیم و فرزندش اسماعیل چنانکه در قرآن وارد است آنرا تجدید نمودند (البقره ۲/۱۲۷-۱۲۱)

۱- الازلام: بمعنی اشیاء منصوبه که عرب به آن سوگند یاد میکردند.

در قرون قبل از اسلام شهر مکه آباد و زیارتگاه قوم عرب گشت و حجاب و سدانیت کعبه در دست اولاد اسمعیل بودند آنکه بنو جرهم و پس از ایشان عمرو بن لُحی (سابق الذکر) پدر خزاعه آنرا از دست ایشان انتزاع کرد. بعد از آن در اواخر قرن پنجم قسّی بن کلاب نیای اعلای قریش این شغل مهم را از دست بنو خزاعه باز گرفته به قبیله قریش منتقل ساخت. ولایت کعبه بدست قریش که باز از اولاد اسماعیل بودند افتاد.

آداب و رسوم

۱- ختان

از جمله رسوم و آداب مذهبی معموله نزد اعراب رسم ختان بوده است که اصل و ابتدای ظهور آن در ظلمت تاریخ معلوم نیست. در تئوریة (سفر پیدایش) آنرا به «ابراهیم» نسبت میدهند و در نزد قوم عرب از ازمینه بسیار کهن این عادت متداول و از واجبات شمرده میشده. بعداً در اسلام نیز سنت شده است و تا عصر حاضر در نزد مسلمانان متداول است.

۲- کهنات

در میان تمام امم و اقوام قدیمه برای بعضی افراد بخصوص رابطه‌ئی باغیب قائل بوده‌اند که آنها از حوادث آینده خبر میداده‌اند و سرنوشت و طالع اشخاص و افراد را معین میکرده‌اند. همچنین مردم ایشان را دارای مواهب و قوای فوق العاده میدانسته‌اند. در نزد اعراب جاهلیت این نوع افراد را «کاهن» (جمع کهنه) لقب میداده‌اند که بعداً در زبان عرب تحول یافته و مرادف بایشوای مذهبی (کشیش) شده است. زیرا معتقد بوده‌اند که خدایان در خدمه معبد خود تجلی کرده و آنها را از مغیبات آگاه میسازند. این عقیده در ابتدا صورتی ساده داشته و لسی بتدریج دارای صور و اشکال گوناگون گردیده است. کهنه فال میگرفته‌اند و بوسیله انصاب و از لام طالع میدیده و باروحی غیبی سروکار داشته‌اند که اسرار نهانی را بآنها می‌آموخته است. کاهن را گاهی «عراف» نیز می‌گفته‌اند که بمعنی «حکیم و دانا» است و عراف را نیز با عالم مخفی و رموز را بطه‌ئی بوده است.

۴- سحر

اما اشخاصی دیگر نیز بوده که علم نهفته‌ای را میدانسته و
بکارهای عجیب توانا بوده‌اند آنها سحر نام داشته‌اند که بفارسی

«جادوگر» گفته می‌شود. علم سحر در میان اعراب مانند دیگر اقوام مشرق زمین رواجی
فراوان داشته و ظاهراً از تمدن بابلی بآن دیار سرایت کرده، ساحران را در نزد
ایشان مقامی و احترامی خاص بوده است.

ساحر و کاهن گاهی از جنس اناث هم بیرون آمده‌اند. کاهنه و ساحره نیز مانند
مردان سخنان عجیب می‌گفته و کارهای غریب می‌کرده‌اند. در اشعار و روایات عرب
جاهلی اخبار کاهنان و ساحران فراوان است و سخنان زیاد که همه جمل کوتاه و
مسجع ولی مرموز و اسرارآمیز است از ایشان در کتب ادب باقی مانده است.
شبهات آیات بعضی سور مکیه باین سبک کلام باعث شد که مخالفان محمد «صلعم» بر او
افترای کاهنی و ساحری بستند و او در قرآن شریف از این تهمتها در آیات عدیده
تبری جسته و می‌فرمود: «فذكر فما انت بنعمة ربك بكاهن ولا مجنون» الطور ۵۲/۲۹.

عقیده به روح

در نزد اعراب قبل از اسلام چنانکه گفتیم عقیده روشنی در
باب «عقبی» و «جهان اموات» و «بعث بعد الموت» (رستخیز)
وجود نداشته، یا لاقلاً اثری از آن باقی نمانده است. ولی مسلماً به وجود روح و
روان اعتقاد داشته‌اند. کلمه «نفس» که بمعنای «دم» است و بعداً بمعنای «خویشتن»
استعمال شده، ناشی از همان عقیده است که محل روح انسانی را در نفس او میدانسته‌اند.
در قرآن شریف «الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك الله قضي
عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ...» (الزمر ۴۲/۳۹) ظاهراً اشارتی
به همین معنی است. بدویان محل نفس را در قلب میدانسته‌اند و هر وقت نفس از قلب
حرکت می‌کرده و بحلقوم یا دهان یا بلب می‌رسیده و وقوع موت مسلم و اجل محتوم
بوده است. چنانکه در این آیت «فلولا اذا بلغت الحلقوم ...» ۸۲/۵۶ «کلا اذا بلغت
الترافی ...» ۲۶/۷۵ که از مفاد رسیدن نفس به حلقوم و گلو تعبیر بر سیدن اجل و
هنگام مرگ شده است.

در زمانی که پیغمبر مبعوث شد عقیده بوجود روح بطور وضوح و روشن در میان عرب نبوده است، و قتیکه در مقام احتجاج و مناظره یهودان در باب ماهیت روح از اوسؤال کردند و او در جواب فرمود: روح از اوامر الهی است: «یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتهم من العلم الا قليلا» ۸۵/۱۷ و در جای دیگر میفرماید «وکذلك اوحینا الیک روحا من امرنا...» ۵۲/۴۲

صائبان یکی از ادیان بسیار قدیم که در جنوب عربستان، - یمن -

از زمان تمدن سبا پدیدار شد دیانت صائبان Sabians

میباشد. اصل آن دین مبتنی بر پرستش اجرام سماوی و کواکب آسمانی مخصوصاً عبادت آفتاب میباشد. چنانکه در قرآن شریف در ضمن حکایت بلقیس - ملکه سبا اشارتی بدین عقیده ایشان آمده: «وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله» ۲۴/۲۷ ظاهراً بعد از خرابی سد هارب و اختلال امور در تمدن یمن و مهاجرت مردم آن سرزمین این دین همراه مهاجرین بسایر بلاد عرب و ممالک مجاور انتشار یافته از یکطرف به شام و حبشه و از طرف دیگر بنواحی بین النهرین تا خوزستان ایران رسیده است و در هر جا تحولی حاصل کرده هم در عصر مادر شهرهای خوزستان (اهواز و خرمشهر) هنوز بعضی از پیروان این عقیده یافت میشوند که آنها را «یحیالی» گویند، با حفظ قواعد و آداب قومی خود و پیروی از کتب مقدسه خویش به انواع صناعات یدی مخصوصاً زرگری اشتغال دارند. اسم آنها به «صائبان» عبری از «صبی الرجل اذا عشق وهوی»^۱ گرفته شده. درالسنه خارجی این دین را ماندئیسیم Mandeism میگویند که از ریشه Manda d' Hayye یعنی «پیامبر حیات» اشتقاق یافته و آن مرادف با اصطلاح گنوسیس Gnosis یونانی است که مبدأ عقیده به مکتب: Gnosticism^۲ «عرفان» در مصر و دین مسیح میباشد.

۱- الملل والنحل، الشهرستانی

۲- کنوستیک ها نام پیروان مکتب یا فرقه مذهبی است که در قرون اولیه مسیحیت در اسکندریه بظهور رسید و مدعی بودند دارای معرفت قلبی میباشند.

در قرآن مجید در ذیل سه آیت اشاره باین جماعت شده
رابطه صابثان
با دیگر ادیان
 است: ۱- المائدة: ۷۲/۵، ۲- البقره: ۵۹/۲، ۳- الحج: ۱۷/۲۲. در آیه اخیر آنها را ردیف یهود و نصاری و مجوس

قرار داده و از جماعت مشرکان جدا ساخته و میفرماید: «ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين والنصارى والمجوس والذين اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامه.»

اما آنها خود را پیرو یحیی بن زکریا «معمدان» میدانند و با پیروان مسیح اختلاف و خصومت شدید میورزند. بزعم ایشان، پیغمبر مبعوث بعد از موسی یحیی است و عیسی شیادی کذاب بوده. از اینرو بعضی از مراسم و آداب یهود هنوز نزد ایشان رواج دارد که با عقاید بابلی های قدیم و عقاید گنوستیک های مصری آمیخته شده است.

درباره ایشان گفته اند که بعضی از آنها فلاسفه اند آنها
عقائد و آثار
صابثان
 همان گنوس ها یا عرفای قدیمند. و بعضی دیگر مشرک اند و بعبادت کواکب خاصه آفتاب میپردازند و در موجودات

ارضی آنها صاحب اثر و تصرف میدانند. شمس را سلطان نور یا «Mama-Rovha» مینامند و معتقدند که کواکب همه قدیم و ازلی اند، هر کوی را عملی است که در این عالم از اتیان بدان ناگزیز میباشد چنانکه از کواکب دیگر آن عمل ناشی نمیشود.

برای هر يك از سیارات سبعة معبدی و محلی داشته اند. از آنجمله کعبه را که یکی از آن بیوتات دانند معبد خاص سیاره زحل می شمرده اند. با وجود سعی بسیار که در اخفاء مبادی و آثار خود داشته و دارند از ایشان آثار کتبی در دست است که آنها «گمنان» نامند و ظاهراً آن کتاب در قرون چهارم و پنجم مسیحی تألیف شده است. در آنجا ایشان خود را «ناصری» نامیده اند که ظاهراً با «نصیری» شام از يك ریشه اشتقاق دارد. صابثان زهد و رهبانیت را حرام میدانند و رسم عید فطیر - فصیح -

در نزد ایشان از یهود گرفته و باقی مانده است که آرد را با آب یا شراب خمیر کرده با تشریفاتی میخورند. معابد ایشان باید همیشه در کنار رود جاری بنا شود و تنها روحانیون قوم حق ورود به معابد را دارند.

رسم تعمید یکی دیگر از آداب مقدسه ایشان است که از زمان یحیی باقی مانده و هر مؤمن تازه وارد باید در آب جاری در نزد مردم روحانی یا کشیش غسل نماید و از اینجاست که آنها را «مغتسله» نیز نام داده اند.



گفتار نهم

ایران

ادیان ایرانیان
باستانی

کیش و آئینی که از بدو سلطنت هخامنشیان تا زوال دولت ساسانیان در ایران رواج داشته و مذهب عام مردم و گاهی مذهب سلطنتی خسروان ایران بوده است همانا کیش بهدینی مزدیسنی است که درباره آن سابقاً بطور تفصیل گفتیم (بخش اول - گفتار پنجم) و تکرار آن ضرورت ندارد. آنچه در این گفتار مورد بحث ماست ادیان و مذاهب دیگری است که در این سرزمین در طول مرور اعصار، قبل از پیدایش دین زردشت و یابموازات آن، بظهور رسیده و اکنون یا بکلی از میان رفته اند، یا آثار آنها کمابیش در دیگر ادیان حیه جهانی باقی مانده است.



آئین مغان

قبل از ظهور زردشت، در اوایل هزاره اول قبل از میلاد، یعنی پیش از آوردن اوستا و تأسیس کیش مزدیسنی و قبل از تشکیل سلطنت «ماد»، در نزد بومیان غیر آریائی ایران دینی معمول و مجری بوده است که از آن به «آئین مغان» تعریف کرده اند.

کلمه مغ «مگوش» بزبان فرس قدیم، «مغاو» Magay در اوستا (یسنا فصل ۷/۴۵) در تلو کلام فقط در یکجا ذکر شده و آنرا بمعنی «خادم» و «چاکر» استعمال کرده است و از اینجا معلوم میشود که بعد از غلبه آریان های شمالی مهاجم ساکنین اصلی بومی را مانند دیگر ممالک، که مورد حمله و هجوم آریانها شدند، مسخر خود کرده و آنها را بفرمانبرداری و چاکری خود گماشته بودند. ظاهراً مغها مانند

عیلامی‌ها از سکنه قدیم ایران بوده‌اند و بهیچیک از دژآریائی و سامی تعلق و بستگی نداشته‌اند. بظن قوی آنان با سکنه قدیم هند (دراویدیان‌ها) Dravidians ظاهراً از يك نژاد می‌باشند.

یکی از اسناد ایرانی راجع باین طایفه همانا کتیبه داریوش
 کبیر در بیستون است که در آنجا از مغ‌ها یاد کرده و میگوید
 سوماماتا Gaumata از جماعت مغ‌ها بوده و میخواست است
 سلطنت را غصب کند و خانواده هخامنشی پارس را براندازد و شاهنشاه براو غلبه
 یافت و جمعی کثیر از مغ‌ها را بقتل رسانیده خاندان خود را از خطر آنان نجات
 داد. ولی این کتیبه از رسوم و عادات و عبادات ایشان ذکر نمی‌کند.

در منابع عبری در منابع عبری و صحف انبیاء بنی اسرائیل که قبل از اسارت
 بابل و یا در همان ازمنه بتحریر آمده در چند مکان اجمالاً
 و بطور ضمنی از «مغ‌ها» یا «مگوش‌ها» ذکر می‌رفته است. از آنجمله در کتاب
 ارمیاء نبی (۱۳/۳۹) بوجود يك صاحب منصب مجوسی در دستگاه نبوکدنسار
 (بخت‌النصر) پادشاه بابل اشاره می‌کند (در حدود ۶۰۰ ق.م.) معلوم می‌شود که آن
 جماعت در آن ازمنه از طلوع دولت پارسیان نفوذ و پیشرفتی در تختگاه بابل
 داشته‌اند.

همچنین در انجیل متی: ۱/۲ آنجا که می‌گوید: مقارن تولد عیسی چند مرد
 مغ از مشرق زمین به اورشلیم آمده گفتند که جاست آن مولود که پادشاه یهوداست؟
 زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم... و نیز در کتاب
 اعمال رسولان که در قرن اول میلادی نگارش یافته (باب ۱۳/۶ و باب ۸) مغ بمعنای
 «جادوگر» استعمال شده است.

در قرآن مجید کلمه «المجوس» آمده است در این آیت:
 «ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئين والنصارى والمجوس و
 الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمه...» (الحج ۱۷/۲۲) در این آیت آنها را در
 عرض یهود و نصاری قرار داده و از صف مشرکین خارج فرموده است.

هرچند غالب مفسرین کلمهٔ مجوس را بمعنای زردشتی «گبر» تفسیر کرده‌اند ولی مسلماً آن کلمهٔ معرب مگوش Magush فرس قدیم و مگاو اوستائی و مگوسیا پهلوی است که در زبان فارسی امروزه صورت «مغ» گرفته است. علاوه بر قرآن در اشعار عرب جاهلی نیز کلمهٔ «المجوس» کمابیش دیده می‌شود.

چون منابع شرقی اطلاع کاملی از این طایفه و رسوم و آداب دینی و معتقدات ایشان بدست نمی‌دهد، ناگزیر باید آنچه مورخین و نویسندگان «کلاسیک» یونانی در باب این گروه و عقاید آن فرقه نوشته‌اند اکتفا نمود.

در منابع یونانی از همه بهتر کتاب هروودوت است (فصل

اول ۱۰۱). از این نوشته‌جات چنین برمی‌آید که فرقه

منابع یونانی
معتقدات مغان

مگوش یا مغان قبل از تهاجم آریانیان ریاست مذهبی بر سر

سکنهٔ بومی قدیم ایران داشته‌اند. همچنین در دوران سلطنت «ماد» گروه یا فرقهٔ برگزیده و نیرومندی بوده‌اند. اما چون نوبت پادشاهی به پارس رسید از نفوذ و اقتدار ایشان کاسته گشت، لیکن پس از ظهور زردشت و انبساط دین مزدیسنی بسیاری از اصول عقاید آنان با معتقدات آریانیان آمیخته و مخلوط گردید و مقدار فراوانی از مبادی آنان در جامعهٔ دین زردشتی باقی ماند که از آن جمله است احترام به عنصر-آذر- یا آتش که پارسیان نیز آنرا مورد احترام و پرستش قرار دادند. هروودوت می‌گوید که مغان در ایران عناصر را به معنی آتش و خاک و آب و باد را مورد عبادت و تقدیس قرار داده و معبد مخصوص-آذر- آتشکده داشته که آنهارا در محل مرتفعی در شهر و بلد می‌ساخته‌اند و شعلهٔ آنرا دائماً و اتصالاً در شب و روز فروزان نگاه میداشته. از آنجاست که حافظ در اشعار خود که غالباً تلمیح به «مغان» کرده است. در بیتی لطیف چنین می‌گوید:

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

برای آنکه چهار عنصر مقدس طبیعت آلوده و نجس نشوند، مغان اجساد اموات را که نزد ایشان شیء ناپاک و مورد رعب یعنی «تابو» بوده است در خاک دفن نمی‌کرده و مانند هنود آنرا نمی‌سوزانده، بلکه کالبد مرده را در معرض هوا می‌گذاشته‌اند تا بطور

و درندگان لاشخوار آنرا ببلعند. رسم ساختن «برج خاموشان» در آغاز از ایشان معمول گردیده، این رسم همچنان در نزد زرتشتیان نیز بعدها متبع و متداول گشت.

بعضی از محققین جدید بر آنند که مبدأ اعتقاد به دو گانه پرستی یعنی ایمان به خدای خیر و نور، در برابر خدای شر و ظلمت، عقیده ایست که از مغان باستانی باقی مانده است. زیرا در سمناها که قدیمترین قسمت اوستا و صرفاً ایرانی الاصل است، کمتر تصریح به مبدأ ثنویت و دو گانگی وجود شده است و حتی از نام اهرمن بر سبیل اتفاق و ندرت در آن کتاب ذکری رفته است (یسنا ۲/۴۵). ولی مغان اهرمن را در برابر اهورامزدا فاعلی مستقل و نیروئی قادر و جاویدی میدانسته اند. پلوتارک مورخ یونانی ذکر میکند که آنان بنام اهرمن قربانیها میگذرانیده و عقیده ثابت و صریحی برای قدرت و توانائی دو فاعل و خالق خیر و شر متساویاً در عالم هستی قائل بوده اند. این با عقیده قدیم زرتشتی که همه چیز را مخلوق خدای نیکی (اهورامزدا) میداند و در پایان کار نیز او را بر اهرمن پیروز می شمارد مبیانت واضح دارد.

همچنین بر حسب روایات یونانی عقیده به «رستاخیز» یعنی بعث بعد الموت که پس از آن ارواح دارای وجودی جاویدانی میشوند از اصول و مبادئی بوده است که نزد مغان رواج داشته و بعداً بادیان دیگر سرایت نموده است.

یکی از مبادی قدیمه ایشان که نزد زرتشتیان نیز متداول شده مسئله عبادت آفتاب است و مخصوصاً آن رسم که در هنگام ستایش آفتاب شاخه های سبزی در برابر چهره و بینی خود نگاه میداشته اند ظاهر آمراسم معروف به «برسوم» Barsom که نزد زرتشتیان معمول است از این عبادت قدیم ناشی شده. در کتاب حزقیال نبی (۱۷/۸) بهمین رسم «برسوم» یعنی گذاشتن شاخه های برگ سبز برابر بینی اشاره شده است.

دیگر از خصائص مغان که منابع قدیمه «کلاسیک» یونانی همه
سحر و جادو وجود آنرا نزد ایشان تأکید میکنند داشتن علوم غریبه و
 مخصوصاً مهارت در فنون جادوگری و ساحری است. هرودوت میگوید: مغان را

افسونها و اوراد است و کارهای غریب میکنند و نیز اعتقاد به تأثیر کواکب و نجوم و سعد و نحس ستارگان از معتقدات ایشان است که اجرام علوی را مؤثر در سر نوشت انسانی میدانند، چه بسا که این علم خرافای (نجوم) را از بابلیان آموخته و خود نیز بر آن خرافات دیگر مزید ساخته بوده اند. همچنین اعتقاد بر مؤثریت خواب و رؤیا در عالم بیداری از مبادی ایشان است و علم «تعبیر رؤیا» و تأویل منام میراثی از ایشان میباشد.

بهر حال در سحر و جادو و مقها یا مگوشها بقدری معروف و علم شده اند که رفته رفته در زبان یونانی این کلمه مرادف با جادو گرفته شده است. در کتب مقدسه نیز چنانکه گفتیم کلمه مجوس بمعنی ساحر استعمال گردیده. از اینجا کلمه مازی **magie** بمعنی «سحر» مازیسیان **magicien** بمعنی ساحر از السنه کلاسیک به السنه حیه امروزی اروپا سرایت کرده و اکنون لغتی متداول است.

یکی از هنرهای خاص مغان صنعت ساختن شراب و انداختن **صناعت شراب سازی** بوده ناب است. از آن زمان که پرتو آفتاب درخشان و خاك بارور فلات ایران در آن سرزمین بهترین انواع ناکرا پرورش میداده. صناعت شراب سازی در نزد دهقانان ایران بظهور رسیده و تکامل حاصل کرده است. در کتب تواریخ باستان اکتشاف شراب را بزمان «جمشید» منسوب میدارند. ظاهر آ این صناعت لطیف را پیشوایان مغ بعد کمال رسانیده و از انگورهای چون یاقوت رمانی و گوهر عمانی شرابهای لعل گون مشکبو میساخته اند ازین روست که شاعر گفته:

مغان که دانه انگور آب میسازند ستاره میشکنند آفتاب میسازند

چند سال قبل در بغازکوی، آسیای صغیر نزدیکی انقره، لوحه سنگی کشف شد که بخط میخی دارای کتیبه‌ئی بود. آن لوحه تعلق داشت بقومی آریائی نژاد که در حدود ۱۴۰۰ ق. م در آن ناحیه میزیسته‌اند و با اقوام آریائی «هیت» قرابت و

آلین مهر برستی
یا
میترا نیزم

نزدیکی داشته‌اند. در این کتیبه از خدایانی نام برده شده که اتفاقاً در کتاب «ریک‌ودای» هنوز نام همان آلهه نیز مذکور شده و آنها عبارتند از «اندرا» *Indra*، خدای جنگ و طوفان و کشنده اژدها، و ارونا «*Varauna*» و بالاخره میترا «*Mitra*» خدای آفتاب (مهر). این اکتشاف باردیگر ثابت کرد که طوایف بسیار قدیم آریین در اوایل هزاره دوم ق.م وقتی که از آسیای مرکزی بطرف جنوب تاخته و وادی رود گنگ و فلات ایران و سواحل دجله و فرات را بتصرف آورده‌اند در ضمن عقاید ساده «طبیعت پرستی» همگی خدایان مشترکی داشته، و بعدها تشعب و افتراق حاصل کرده‌اند و ادیان مختلف مانند هندوئیسم و مزدیسنا و غیره متشکل شده. و بطول مرور اعصار و قرون این خدایان صور گوناگون حاصل کرده یا بکلی متروک گشته‌اند.

یکی از ادیان دیرین و عقاید کهن که در آن ازمنه باستانی در نزد قبائل قدیم آریان بظهور رسید و در طی مرور ایام تکامل بسیار حاصل کرد، آئین مهر پرستی یا پرستش میترا^۱ است که خدای نورازلی و آسمانی میباشد. در اوستا میترا مانند خدائی مقتدر و قهار و جنگه آور برده شده که به او مزد یاری میکند تا براهرمن پیروز گردد.

بعقیده پیروان میترا خدای مهر - خورشید - روزی بصورت **السانه ظهور میترا** آدمی در غار کوهی در صخره‌ئی صما ظهور کرد و شبانانی که در آن ناحیه بچرانیدن گوسفند مشغول بودند با او ایمان آوردند. پس از او معجزات و کرامات زیاد ظاهر گردید، از آن جمله گاوی نر را بقتل رسانیده خون او را بر روی زمین افشاند. هر جا که قطره‌ئی از خون او فشانده شد زمین سرسبزی و باروری پیدا کرد. پس از سالها که میترا در روی زمین منشأ آثار بزرگ گردید با آسمان صعود کرد و در عداد موجودات جاویدی در آسمانها قرار گرفت. اما روان او همواره برای یاری و دستگیری بندگان خود در زمین آماده است.

۱ - نام میترا در کتب مقدسه هندو (ریک‌ودا) مکرر ذکر شده و تلفظ آن بسانسکریت «*Mithras*» اندک اختلافی با تلفظ فارسی «*Mitra*» دارد.

چون ابتدای ظهور میترا در غاری از کوه بود ازینرو از آن پس پیروان میترا معبدها Mithreums برای خود در مغاره‌های جبال یا در دل دخمه‌ها برپا می‌کنند و در آنجا بمراسم عبادت اوقیام مینمایند.

در این معابد که در بعضی از نواحی اروپا هنوز یافت میشود، همه جام‌جسمه و هیکل‌های گوناگون از میترا ساخته بوده‌اند که مظاهر مختلف از حکایات و افسانه‌های منسوب بآو را نشان میدهد. در این تصاویر مهر غالباً در پیکر جوانی نشان داده میشود که کلاهی مخروطی بر دارد و موهای پریشان گرداگرد چهره او را فرا گرفته و خنجری در پهلوی گاو نر فرو میکند و عقربی به بیضه او آویخته و او را می‌گز دو ماری ببدن او چسبیده خورش را می‌مکد. هر يك از این صور رمزی است از افسانه‌های دین میترائیزم.

انتشار میترائیزم
بعد از سقوط سلطنت هخامنشی و افتادن ملك بدست خلفاء اسکندر در عصر سلوکیدها و سپس اشکانیان چون در ممالك غرب سپاهیان روم پیشرفت کردند (قرن دوم ق. م) پرستش میترا را از بومیان کشورهای محروسه در آسیای صغیر و ارمنستان فراآموختند و سپس آنرا با خود بزادگاه خود یعنی کشور روم (ایتالیا) بردند. نه تنها در شهر جاویدی روم که تا زمان حاضر معبدی از میترا وجود دارد بلکه دامنه دین میترائیزم در کشورهای اروپا از مشرق بمغرب انبساط یافت. از یکطرف تا سواحل بحر سیاه و از طرف دیگر تا جزایر بریطانیا، رومیان همه جا معابدی برای عبادت میترا برپا کردند. امپراطور لیسینیوس Licinius، رقیب کنستانتین کبیر، در سال ۳۰۷ م. معبدی بزرگ در کنار رود دانوب بنام میترا بنانهاد. اخیراً، یعنی در سال ۱۹۵۴، يك مجسمه نیم تنه از میترا در مرکز شهر لندن (City) از زیر خاک بیرون آمد که هم اکنون در موزه بلدیة آن شهر شهیر موجود و یادگار وجود آن دین در آن کشور در قرن دوم میلادی است همچنین در روی «دیوار رومی‌ها» در شمال انگلند نیز نقوش میترائی دیده میشود. از آن زمان این مذهب پیوسته با مذهب مسیح در سراسر اروپا در حال کشمکش و تنازع بوده تا اینکه عاقبت در آخر قرن چهارم میلادی که امپراطورهای روم شرقی

رسم آئین مسیحارا پذیرفتند، بکلی مذاهب دیگر را ممنوع و در ب مفره هائیکه معابد میترا بود بسته شد و میترا پرستان یا دین مسیح اختیار کردند یا پیرو مذهب مانی شدند.

در ایران ظاهر آ در عصر هخامنشی میترا را بصورت یکی از همراهان و یاوران اهورمزدا میپرستیده اند. رفته رفته بصورت خدائی مستقل بنام «مهر» آلهه درآمد. در اوستا (یسنا) نیز سرود و اشعاری در مدح میترا آمده است.

هر کس بدین میترا در میآ مدبایستی يك سلسله آداب مقدماتی طولانی بعمل آورد و از هفت مرحله بگذرد و هر مرحله اسم رمزی براو مینهادند. از جمله در مرحله پنجم او را «ایرانی percis» نام داده و مرحله ششم او را «آفتاب»، و در مرحله هفتم او را «پدر Pater» میخوانده اند. پیشانی شخص تازه وارد را بارنگ مقدس ملون ساخته، سپس با جامعه همدینان خود نان و آب یا نان و شراب برسم عشاء ربانی Communion مسیحیان می شکسته و چند قطره عسل روی زبان تازه وارد میچکانیده و قربانی بادعا و تریلات مخصوص میگذرانیده اند آنگاه آن شخص را باخون گاو نر «تعمید» میداده اند بدین ترتیب که او را در زیر مذبحی مشبك قرار داده و حیوان را بر فراز آن ذبح میکردند تاخون آن بر سر او فرو ریزد و تعمید یابد.

مابین این دو مذهب - میترا الیزم - و مسیحیت - که مدت پنج قرن در ممالک محروسه روم معاصر بوده اند وجوه مشابهت بسیار است. پیروان میترا مانند مسیحیان معتقد بوده اند که زندگانی این جهانی آخرین مرحله وجود نیست، بلکه عمر انسان بمنزله دروازه ایست که آدمی از آن گذشته و بعالم دیگر میرود و وجود جاودانی حاصل میکند و عاقبت اگر نیکو کار است به بهشت و اگر تبهار باشد بدوزخ میافتد. باین ترتیب که چون روز واپسین فرارسد اموات در آن روز از جایگاه خود بر می خیزند، پس میترا یکایک را بنام میخواند، آنها را که اعمال صالحه بجا

آورده اند بآسمان نور میبرد و آنان را که مرتکب امور سیئه بوده اند در هاویه ظلمت میافکند.

میترا پرستان مانند مسیحیان معتقد بوده اند که میترا واسطه فیما بین خلق و خالق است و ایشان بوسیله عبادت و قربانیا باو تقرب حاصل مینمایند. مراسم رمزی مانند - «تعمید Baptism» و رسم خوردن آب و نان دسته جمعی «عشاء ربانی» و همچنین قاعده صیام (روزه) را از مسیحیان آموخته اند. مبادی اخلاقی مهر پرستان هم با تعالیم اخلاقی مسیحی شبیه است. روز تولد میترا بیست و پنج دسامبر معین گردیده که بعدها بایوم میلاد مسیح منطبق شده و همچنین روز یکشنبه را که روز آفتاب میخوانده اند «Sunday»، یوم تعطیل و خاص عبادت مهر قرار داده اند. افراد پیروان میترا همه یکدیگر را «برادر» خطاب میکرد و رسم رهبانیت و مجرد هم در میان جامعه کشیشان ایشان وجود داشته است. بالاخره از آثار و نوشتجات موجوده چنین بر میآید که این دو مذهب: «مسیحیت و میترائیزم» در اروپا مدتی متوازیاً زندگانی کرده در یکدیگر تأثیر فراوان کرده اند و این هر دو دین آسیائی در بسیاری از مبادی و عقاید اشتراك داشته اند تا آنکه عاقبت دین مسیحا باقی مانده و دین میترا نا بود شده است.



مانی Manes که به رومی مانیکوس Manicus گویند، نام

آئین مانی

مردی است که بقول قریب به یقین در ۲۱۶ م. متولد شده و

در ۲۷۶ م. یا ۲۷۷ م. بقتل رسیده است.

وی بانی و شارع مذهبی است که بنام مانویه یا «Manichaeism» درزهانی دراز، افزون از هزار سال، در ممالک خاور میانه و آسیای وسطی و چین غربی و ترکیه، آن شمالی و ایران و بین النهرین و آسیای صغیر و شام و روم و اروپا به صورت و اشکال مختلف ادامه داشته است. مانی در قریه ئی در نزدیکی شهر بابل قدیم بجهان آمد، در نوروز سال ۲۴۲ م. هنگامی که جوانی بیست و شش ساله بود، خود را به پیغمبری معرفی کرد و دین خویش را در دربار شاپور اول پادشاه ساسانی عرضه داشت. پس از

زمانی دراز که در اطراف جهان متمدن یعنی از آسیای مرکزی تا نواحی شرقی هندوستان و ترکستان چین مسافرت کرد، در حدود ۲۷۲ م. بایران بازگشت و جمعی کثیر از مردم ایران و ممالک مجاوره بدو ایمان آوردند. لیکن موبدان و پیشوایان دین زردشتی علیه او برخاستند، تا آنکه بامر بهرام اول پادشاه ساسانی بفتح ترین صورتی او را بقتل رسانیدند، پوست از بدن او کنده از گاه آکنده بدروازه شهر مدائن آویختند.

منابع مانوی ۱۰، در باب دین مانی منابع بسیار از کتب و آثار شرق و غرب در دست است، اگر چه از دین او اثری بجای نیست ولی قدیمترین منابع، نسبة مفصل در باب او، همانا کتاب الفهرست تألیف محمد بن اسحاق اندیدیم است.^۱ فردوسی در ذیل سلطنت شاپور ذوالاکتاف (۹) داستان او را باختصار آورده است و در آنجا گفته:

بیامد یکی مرد گویا ز چین	که چون او مصور نه بد در زمین
بدان چرب دستی رسیده بکام	یکی پرمنش مرد مانی بنام
بصورتگری گفت پیغمبرم	زدین آوردان جهان بر ترم
ز چین نزد شاپور شد بار خواست	به پیغمبری شاه را یار خواست
سخن گفت مرد گشاده زبان	جهاندار شد ز آن سخن بد گمان
سرش تیره شد موبدان را بخواند	زمانی فراوان سخنها بر اند
کزین مرد چینی چیره زبان	فتاد ستم از دین خود در گمان
بگوئید وهم زو سخن بشنوید	مگر خود بگفتار او بگروید
بگفتند کاین مرد صورت پرست	نه بر مایه موبدان موبد است
زمانی سخن بشنو او را بخوان	چو بیند ترا کی گشاید زبان
بفرمود تا موبد آمدش پیش	سخن گفت با او ز اندازه بیش

۱- آقای احمد افشار شیرازی در ذیلی که بر دو خطابه دانشمند معظم آقای سید حسن نقی زاده الحاق کرده آنچه از متون شرقی و غربی و فارسی و عربی در باب مانی بدست آورده استقصا کرده و از نصوص و متون آنها مجموعه مفیدی گرد آورده که شماره آنها به ۱۹۴ متن از نظم و نثر میرسد.

۲- الفهرست تألیف ابن الندیم (متوفی ۳۸۵ هـ) در ذیل مذهب المانیه.

فرو ماند مانی میان سخن	ز گفتار موبد ز دین کهن
بدو گفت کی مرد صورت پرست	بیزدان چرا آختی خیره دست
کسی کاو بلند آسمان آفرید	بدو در مکان و زمان آفرید
کجانور و ظلمت بدو اندراست	زهر کوهری کوهرش بر تراست

از جمله منابع غربی کتابهای سنت اوگوستین St. Augustin است که از قدسین معروف نصاری است، (۴۳۰-۳۵۴ م.) او خود نه سال پیرو دین مانی بوده و بعد از آن عدول کرده و بدین مسیح در آمده، و کتابهای چند بر رد مانی نگاشته است که اسناد معتبری تشکیل میدهد.

منبع دیگر عبارت از کتبی است که از آثار مانوی بزبانهای سریانی و پهلوی و بعضی اوراق و اسناد که بترکی ایغوری در ترکستان چین اتفاقاً چند سال قبل کشف گردیده است. همچنین نیز یک رشته آثار و نوشتجاتی بزبان قبطی قدیم در مصر است که در این اواخر بدست آمده.

در سراسر قرون وسطی در ایران مانی به نقاشی و صورتگری معروف شده، و کتاب او را ارژنگ یا ارژنگ نامیده اند. در حقیقت او برای شرح و توضیح مبادی خود دست بکار نقوش و تصاویر شده و برای پیروان خود به تقلید از چینیان و هندوان نگارها و صورتها رسم میکرده. و قتیکه دین مانی در ایران نابود شد مردم ایغور - Uighurs در ترکستان چین و آسیای مرکزی همچنان بآن عقاید پایدار مانده و سلاطین ایشان آنرا دین رسمی خود قرار دادند و در پایتخت ایشان شهر چچو - Chatcho است که قسمتی از کتاب ارژنگ با نقوش بدست آمد که در قرون دوم و سوم هجری نگاشته شده بوده است و بالاخره آن کتاب مصور را انجیل مانی «انگیون» نیز گفته اند.

پدر مانی، پاتک از جماعت صابئان و تابع فلسفه گنوستی Gnostic بوده است که در جنوب بین النهرین میزیسته، آن دین چنانکه گفته ایم در آن تاریخ انتشاری بسیار داشته است. وی بزبان آرامی تکلم میکرده. مانی در وطن خویش از بعضی فرق مبتدعه مسیحی نیز آگاهی حاصل نموده است. خلاصه از مذاهب مختلف عبرانی

وبابلی وزردشتی و فلسفه گنوستیک صابئان و دین عیسوی اطلاع یافته و پس از مسافرت به چین نیز مقداری زیاد از مبادی برهمنان هند و شمنان بودائی اقتباس کرده و دین او ممزوجی است از معتقدات مختلف که باقوه^۱ تصویریه خود آنرا بصورت مبادی پیچ در پیچ عجیبی در آورده است.

در زمان دولت خلفای اسلام گرچه ولید دوم خلیفه اموی (۱۲۵ هـ) بمانویان تمایلی داشته ولی از زمان مهدی خلیفه عباسی و در طول مدت خلافت بنی عباس این جماعت را «زندیق» (زندیک یا تاویلین) شناخته و آثار و نوشتجات ایشان را در ممالک اسلامی محو و نابود کردند ظاهراً از کتاب - انجیل مانی - در عهد غزنویان نسخه‌ئی وجود داشته است. مانی شش کتاب نوشته است^۲ که پنج تا بزبانی آرامی است و بخط سریانی و یکی بزبان فارسی پهلوی.

در این اواخر آقای تقی زاده در دو خطابه^۳ محققانه که در باب مانی ایراد کرده اند در اساس دین او بحثی دقیق فرموده و ثنویت مینویسد^۴ «اساس دین مانی بر دو اصل یعنی خیر و شر و یا

نور و ظلمت و سه دور یعنی ماضی و حال و استقبال مبتنی است.»
منشأ کل و اصل وجود در واقع خدای بزرگ بزعم او دو تاست که یکی را نور و یکی را ظلمت و آنرا «دوبن» نامیده است.

در وجود هر فرد انسانی بارقه‌ئی از نور الهی موجود است و «پدر عظمت» یعنی خدای ازلی در کشور نور زندگانی میکند و کشور تاریکی در جوار او قرار داشته است، در ازمنه بسیار کهن، دیویا اهریمن که سلطان مملکت ظلمت بوده بکشور نور تاخته و بر آن غلبه یافت و آدم نخستین را در تحت اطاعت خود در آورد. پس خدای نور با او بجنگ برخواست و پس از کشمکش بسیار دیو شکست یافت و عمال ظلمت و لشکر یان اهرمن که مقدار فراوانی از ماده لطیفه نور را بلع کرده بودند محکوم شدند که آنچه خورده اند پس دهند، چون عنصر تاریکی از بدن دیوها

۱- حسن تقی زاده در کتاب (مانی و دین او) ص ۲۰

۲- «...» ص ۳۷

بصورت قطرات بیرون آمد ، از آنها آفتاب و ماه و ستارگان بظهور رسید، ولی از جسم مرکب او- نور و ظلمت توأمأ - زمین آفریده شد، از آنجاست که کره ارض آمیخته از دو ماده خیر و شر است و اولاد ارض، یعنی انسان و حیوان و نبات، همچنان مخلوطی از آن هر دو میباشند. چون آدم ابوالبشر زائیده شد ماده ظلمت (شیطان) در وجود او نفوذ داشت و حوا که مظهر شهوت پرستی و کامرانی است و ماده نور در وجودش کمتر است از او زائیده شد. از مزاجت آن دو فرزندی بظهور رسید که ماده لطیفه نورانی در وجود او غلبه یافت و آن شیت بود و پس از او اولاد دیگر چون هابیل و قابیل زائیده شدند.

پس خدای نور برای هدایت و نجات بنی آدم از شر اهرمن و راهبری آنها بکشور نور، درازمنه مختلف انبیاء و رسل بسیار فرستاده که همه عنصر وجودشان نورانی صرفست و آنها عبارت بودند از: نوح - ابراهیم - زردشت - بودا - عیسی (از موسی نام نمیرد ظاهراً باو اعتقادی نداشته است). پس آخرین همه ایشان خود او یعنی مانی است که بزرگترین فرستاده خدای نور است و برای نجات ابناء بشر آمده است. این جماعت انبیا انسان را به ترك جسم و فناى جسد که بقایای آثار عنصر ظلمت اند دعوت کرده و پرتو روح لطیف وجود او را از تاریکی ماده خلاصی میبخشند.

دولاب میهانی که از فرضیه های عجیب و غامض دین مانی است بطور اجمال عبارتست از آنکه خداوند در عالم وجود دلو هائی قرار داده که همواره در پی یکدیگر در حرکت اند و آنها از عالم سفلی ذرات نور را خلاصی داده و به عالم علوی میبرند و در آنجا تصفیه میکنند. در «آستان جلال» (کهکشان) فرو میریزند. پس از آنکه تمام ذرات نور پس از گذشت ۱۴۵۰ سال بکلی تصفیه شدند دیگر دو ماده لطیف و کثیف بکلی از یکدیگر تجزیه شده زمین از میان خواهد رفت و جهان نور و کشور روشنائی پاك و مطهر ابد الابد برقرار خواهد گردید.

مانی برای پیروان خود دستگاه روحانی منظمی تشکیل داد و سلسله مراتبی مقرر داشت. پیروان خود را بدو طبقه منقسم ساخت: اول گروه «پاکان و بر سرزیدمان» که عبارتند از

سازمانهای دینی
مانویان

کشیشان و راهبران و راهبان و راهبات. آنها کسانی اند که با سرار جهان واقف و آگاه اند و از حظوظ جهانی و لذایذ جسمانی خود را محروم ساخته اند، زناشویی بر آنها حرام و خوردن گوشت حیوانی بکلی ممنوع است و باید به انزوا و گوشه گیری و ریاضت عمر را بسر آورند. دوم گروه «شنوندگان یا سامعان» اند که شامل عامه مردم میشود و آنها باید در تحت هدایت طبقه اول در جهان زندگانی نمایند و بفرمان و راهنمایی آنها از آدم کشی و بت پرستی و جادوگری و زنا و دروغ پرهیزند تعالیم اخلاقی مانویها بسیار مشابه با تعالیم مسیحیان است و ازدیانت مسیح اقتباس بسیار در مسائل اخلاقی دارند.

سیر مانویه در ممالك امپراطوران روم شرقی و دستگاه نصاری هر دو بنوبت خود خصمانه با انتشار دین مانی معاندت میورزیدند. معذک در محروسه روم
 اواخر قرن چهارم (۳۷۰ م.) تا اواسط قرن پنجم (۴۴۰ م.)
 آن دین و آئین در کشور روم انتشاری بلیغ حاصل کرد و بیشتر اهل علم و دانش به آن عقاید گرویدند. ولی امپراطورها و بعد از ایشان پاپها بقلع و قمع آنان همت گماشتند، و متابعین مانی را محکوم بقتل و یا نفی بلد ساختند. از جمله ثروستی بنیان قیصر روم (۵۲۰ م.) مانویان را باعدام محکوم کرد. در قرون وسطی مبادی مانوی در اروپا بامبادی مسیحیت اختلاط زیادی حاصل کرده و بصورت فرق و احزاب گوناگون جلوه گر گشت و تشکیلاتی مخفی در گوشه و کنار ممالك اروپا بوجود آمد که مهمترین آنها فرقه کاتارها Cathars و البی ژنیها Albigenses بودند که هر يك از آنها فرقه مسیحی (مرفیونی) شمرده میشدند و بامبادی مانوی آمیختگی بسیار حاصل کرده بودند. (رجوع شود بگفتار هفتم ص ۲۱۲)

عاقبت در قرن ۱۳ م. در اثر سازمانهای مهیب «تفتیش عقاید» Inquisition که در بلاد اروپای جنوبی بامر پاپها برپا گردید این فرق دینی تماماً از میان رفتند و بقایای آثار مانوی بکلی نابود شد.

آئین مزدك در اواخر قرن پنجم میلادی در زمان پادشاهی ساسانیان فرقه مبتدعی در ایران بظهور رسیدند که گویند خود از شاخه های منشعب از دین مانوی بوده است. در آنوقت مردی بنام مزدك، فرزند بامدادان از اهل شوش، بنام پیشوای دینی مبادی و اصولی که بسیار شبیه به «شیوعیه» قرون معاصر است، در ایران نشر داد. گویند نخستین کسی که این اصول را ابداع نمود شخصی بوده است زردشت نام فرزند چورگان که مزدك از او نمایندگی میکرده، ولی اوشهرت و عظمتش بر استاد فزونی یافت. در آنوقت قباد ساسانی (سال ۴۸۸ م.) برای ایران سلطنت میکرد و اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور دچار اختلال و آشفتگی عظیم بود. مرزبانان و موبدان با قباد بمخالفت برخاستند. ولی گروه مزدکیان بحمايت اوقیام کرده و او به پشتیبانی ایشان اعتماد نمود و دین مزدك را پذیرفت. بزرگان و پیشوایان دین بقدری نیرومند بودند که قباد را عزل کرده و برادرش جاماسپ را بجای او بسلطنت برگزیدند.

چون قباد دیگر بار بردشمنان خود پیروزی یافت، برونیق و قدرت مزدکیان بیفزود. پس از آن کشمکش و جدال سختی در باب انتخاب ولیعهد در میان آمد، موبدان زردشتی میخواستند که خسرو فرزند شاه را به جانشینی او انتخاب کنند، ولی مزدکیان شاهزاده دیگر را که پیرو آئین ایشان بودند نامزد کرده بودند. این اختلاف عاقبت به مجادله و نزاع کشید و بقتل عام مزدك و چندین هزار تن پیروان او منجر گشت. باین ترتیب که یکی از سرداران قباد بامراو مزدك و جمعی از پیروان آن طایفه را دعوت کرد که در مجلسی عام قباد از سلطنت کناره کند و جانشین خود را اعلام نماید. خسرو نهانی تهیه ای دیده و ناگهان بر آنها تاخته آن جماعت را سراسر از دم شمشیر بگذرانید. سپس فرمان داد تا در تمام کشور هر کجا مزدکی یافتند هلاک سازند و اموال ایشان را ضبط کنند. پس از این فتح نمایان خسرو به «انوشک روان» یعنی «صاحب روح جاودانی» ملقب گشت و از آن پس مزدکیه در ایران بکلی برافتادند.

مورخین تاریخ حدوث این واقعه را بسال ۵۲۸ م. ثبت کرده اند و سرگذشت

مزدك در تواریخ اسلامی و دیگر منابع مسطور است . از آنجمله خواجه نظام الملک (حسن بن علی بن اسحق الطوسی) وزیر معروف سلجوقیان در کتاب سیاستنامه فصلی در باب خروج مزدك و مذهب او نگاشته است و در آنجا گوید: «... دعوی پیغمبری کرد و گفت مرا فرستاده اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زندهاوستا فراموش کرده اند و فرمان های یزدان نه چنان میگذارند که زردشت فرموده است قباد مزدك را پیش بخواند و هر ساعت مقربتر بود تابوی بگروید و از جهت وی کرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهند بوقت بار، و قباد بر تخت بنشست و مزدك را بر آن کرسی بنشانند و مردمان بهری بر غبت و هوی و بهری بموافقت ملک در مذهب مزدك همی آمدند و از موبدان هیچیک در مذهب مزدك نشد و مزدك گفت مال بخشیده ئی است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی اند و فرزندان آمدند و چون حاجتمند گردند باید که مال یکدگر خرج کنند تا هیچکس را بی برکی نباشد چون قباد بشنید بر این راه بنهاد و به اباحت مال راضی شد آنکه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید ... پس مردمان از جهت اباحت مال وزن بمذهب او بیشتر رغبت کردند ... پس نوشروان در سر بموبدان کس فرستاد که چرا چنین خاموش میباشید و عاجز گشتید و پدرم را پند نمیدهید این سگ مال مردمان بزیان برد و ستر از حرم مردمان برداشت ... در تدبیر معالجه او باشید تا سخن مزدك نشنود الخ»

باری چون فرقه مزدکی بامر نوشروان بکلی منقرض شدند و اندکی بر نیامد که دین اسلام بر کشور ایران غلبه یافت (۶۵۰ م) ازینرو آثاری از ایشان باقی نمانده و آنچه که درباره عقاید ایشان در دست است تماماً مطالبی است که در منابع اسلامی نگاشته شده.

طبری مورخ در کتاب خود «تاریخ الرسل والملوک» عقاید اشتراکی ایشان را شرح میدهد که چگونه مال وزن و زمین نزد ایشان مشترك بوده است و بر حسب اصولی که مزدك وضع کرده بود هر کسی میبایستی سهم و افری از مال خود را بمصرف عموم برساند. جمع اموال و امتیاز طبقه خاص را بر طبقه دیگر منکر گردید.

فردوسی نیز در شاهنامه در باب ایشان به تفصیل سخن رانده است و در آنجا گوید:

بیامد یکی مرد مزدك بنام	سخن گوی و بادانش و رای و کام
بنزد شهنشاه دستور گشت	نکهدار آن کنج و کنجور گشت
پس از بیان داستان ایشان بدین دوبیت ختم سخن میکند:	

نگون بخت را زنده بردار کرد	سر مرد بد دین نگوئسار کرد
وز آن پس بکشتش بیاران تیر	تو کر باهشی راه مزدك مگیر

پایان

فهرست افلاط

خواهشمند است خوانندگان گرامی نسخه خود را مطابق این فهرست تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۲	آثار	السنه
۷	۱۱	بیش تو	بیشتر
۸	۷	مونت	مونث
۹	۱۶	جنبنده است	جنبنده ایست
۱۰	۱	یعنی	مصریان
۱۳	۱۳	اخنانون	اخناتون
۱۴	۹ و ۸	مصراع دوم	مقدم و موخر شده است
۱۵	۲ و ۲۰	اخناتون	اخناتون
۱۶	۱۲	صبا	صبح
۱۸	۴۰	آندوسط	آن دوشط
۲۱	۲۳	آکادیاد کلدیه	اکاد یا کلدیه
۲۳	آخرین سطر	تفاخرها	مفاخره ها
۲۵	۵	ادیان و نثر	ادیان نیز
۳۱	۷	۲- کیمیا	۳- کیمیا
۳۵	پاورقی، سطر ۱ پدو		پلو
۳۶	۷	از ممالک	در ممالک
۴۴	پاورقی، سطر ۳ طبیعت		ماوراء الطبيعة
۴۶	آخرین سطر	تار کینوس لوسوپر بفرس	تار کینوس سوپر بوس
۵۲	۱۰	آب جاری	آب جاری را
۵۲	۱۵	اصل ژنو	کلمه ژو با
۵۳	۱۸	صوری	صوری بوده
۵۴	۱۰	میدانسته	بوده
۵۵	۱۴	بنا کردند	است
۶۲	۱۶	آن همانا	که آن همانا
۶۲	۹	شنگنای	شانگکئی
۷۷	۳	تعداد	تعدد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۷	۱۱	وآزار او	وآزار، درپیش او
۸۰	پاورقی	نہم	دوم از
۸۱	سطر آخر	فیتشزم	سرگذشت ابراہیم
۸۳	۱۶	خلقب	خلقت
۸۶	۱۹	در دلوح	در دولوح
۸۷	۱	عهد عتیق	بہ عہد عتیق
۹۰	۷	اشعیاہوشع است	اشعیہ است
۹۰	۸	جنوبی یہودیہ	جنوبی یعنی یہودیہ
۹۲	پاورقی	غورا	عزرا
۱۰۰	۱۸	کمتز	کمر
۱۱۳	پاورقی	اسیر	استر
۱۳۰	پاورقی سطر ۳	بظور	بظہور
۱۳۶	۱۴	ودر	ودو
۱۳۷	۱۶	رسم آن	رسم آنان
۱۳۹	۲۲	مستملکات	مستملکات
۱۶۵	۱۷	ملوکی	ملو کہ
۱۶۸	۷	تشخیص	تشخص
۱۶۹	۵	دو	و د
۱۷۲	۱	مشترك	مشرك
۱۷۴	۱۲	خزر	خرز
۱۷۴	۱۷	بعقلون	یعلقون
۱۷۸	۱۶	بصفحہ ہمین	بصفحہ ۷۸ ہمین
۱۷۹	۵		۱۵۸/۳۷
۱۸۶	۴	تفصیل گفتیم	تفصیل سخن گفتیم
۱۸۷	۱۵	ازمنہ از	ازمنہ قبل از
۱۹۱	۱۴	جنگ آور بردہ	جنگ آور نام بردہ
۱۹۳	۵	آلہہ	الاہہ آفتاب
۱۹۷	سطر آخر	تاریکی	روشنائی
۱۹۹	۲۰	۲۱۲	ص ۱۳۸

Semitics	۱۱	۱
Ptolemies	۱۲	۳
Sebényitus	۱۹	۳
Astrology	۱۰	۲۸
Philip	پاورقی، سطر ۴	۳۶
Anthropomorphism	۶	۳۸

صحیح	سطر	صفحہ
Aristotle	۳	۴۰
Justinian	۱	۴۵
Tarquin	پاورقی سطر ۱	۴۵
Religare	۱۵	۵۳
Minerva	۱۹	۵۵
Rabbi	۱۱	۸۰
Jehovah	۱۵	۸۱
Genesis	۱۷	۸۱
Immanent	پاورقی	۸۲
Ecclesiastes	۱۵	۹۴
Maccabes	۶	۹۷
Apollinaris	پاورقی سطر ۳	۱۳۵
Just nian	۲	۱۴۸
Megav	۱۴	۱۸۶

